آفریده های مهجور علامه حبیبی



آفریده های مهجور علامه حبیبی — هارون خیل

آفریده های مهجور

علامه حبیبی



گردآوری، تدوین و مقدمه

از

هارون خپل

اکادمی علوم ج.ا.

کابل ۱۳۶۷

نام کتاب : آفریده های مهجور علامه حبیبی

گردآوری، تدوین و مقدمه از : م. هارون خپل

مهتمم : شعله خپل

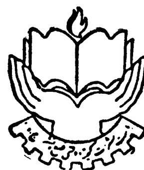
خطاطی پشتی ها : نصیر هنر پښتون

ناشر : اکادمی علوم افغانستان

محل طبع : مطبعهٔ دولتی

تیراژ : ۲۰۰۰ جلد

سال : ۱۳۶۷ هـ.ش.



نمبر مسلسل نشرات ۲۵۹



فهرست مندرجات

عنوا ن | صفحه

عنوا ن | صفحه

* * *

نظر استاد محقق و ژرفنگر اکادمیسین پوهاند عبدالشکور رشاد دربارهٔ این کتاب

به ریاست مرکز علوم اجتماعی اکادیمی علوم افغانستان !

مقالات استاد بزرگ شاد روان علامهٔ حبیبی که به صورت پراگنده در نشریه های کشور و یا بیرون از آن نشر گردیده ، شمار آن به چندین صد میرسد ، گرد آوری این مقالات شتی کوششی است نهایت به جا ، وطبع آن در مجموعه‌های مستقل اقدامی است به سود پژوهندگان .

غرض فراهم آوری امکانات مزید استفاده از فیوضات علمی استاد بزرگوار اینك محمد هارون متخلص به «خپل» پیش از دیگران بدین عمل دست یازید ، عمرش دراز وهمتش مستزاد باد .

کتاب حاضر که « گزیده هایی از آفریده های استاد علامه حبیبی » نام دارد ، نه تنها مجموعهٔ بیست و پنج مقالهٔ استاد بزرگوار است که در نشریه های موقوتهٔ کشور و کشورهای همسایه به چاپ رسیده ،بلکه در نخستین بخش مجموعه شناسنامهٔ گستردهٔ علامهٔ حبیبی و دودمان سترگ علمی وی بکمال درایت و غایت تعمق در ظرف هشتاد و چند برگ نگارش یافته است .

چاپ ونشر این مجمو عه بـــامقد مهٔ مستو فایش بدانشمندا نی که در زبان ، اد بو تاریخ این خطه پژو هش و قلم فرسا یی میکنند، ما خذ بس مهم وکار آمدی رابـــه‌دست میدهد ، من تاکید میکنم باید اکاد یمی علوم افغانستا ن که‌یگانه‌ضا من حفظ مواریث ما ست ازذوق، درایت ، صلاحیت و همت این‌جوان پرکار و با سلیقه استفاد ه اعظمی نمود ه ،و ی را تشویق کنند تااین‌سلسله راجار ی نگهدارد، مقا له های پراگند ۀ استاد بزرگوار رادرمجلدا ت جدا گانه گرد آور ی‌نماید واکاد یمی علوم افغا نستا ن بـــه‌سهم خویش متنا وبا به طبع ونشر آن بر پژو هند گا ن منت نهند ، این‌پیشنهاد من اگر عز پذیرش می‌یابد، پس در نام مجموعه عبارت گزیـده‌هایی » حشو است و عوض آن جلد نخست نگاشته اید تاپژو هندگا ن‌به چاپ و نشر جلد های دیگـــــر منتظر وامیدوار باشند و کار کنان‌اکاد یمی علوم بادا مهٔ این سلسله محتاج و مجبور . (*)

والسلام رشاد

۱۵ جو زای ۱۳۶۶

(*)ـمدو ن این مجمو عه را درتعمیل این دستور عا لمانه و ةـمر بخشی استادسخن‌ـرشاد، هیچگونه‌ترد یدی و جود ندا شته است ،اما مسولان امور ،علی العجاله طبـــع‌این کتا ب را تحت عنوا ن «آفریده های مهجور علا مه حبیبی »تصویب‌نمود ند و چا پ‌متبا قی آثار ازاین دست استاد حبیبی را به آینده‌موـ کو ل کرد ند .

نظر کاندیدا کادمیسین محمداعظم سیستانی
درباره این کتاب

نگر شی بر (مجموعهٔ مقا لا تمهجور) مر حوم حبیبی ، گردآوردهٔ هارو ن خپل :

مجمو عه مقا لات مهجوراستـــا دمرحوم پوهاند عبدالحی حبیبی د ر واقع گنجینهٔ گرانبها و ذیقیمتعلمیاست که در نشرا ت کشورهمسایهٔ ما ایرا ن از قبیل مجله آیند ه،مجلهٔوحید ، مجلهٔ هنر و مرد م ،مجلـــه ار مغان ، مجله یغما ، مجله رهنمای کتا ب و غیر ه طبع شد ه‌وبدو ن هیچگو نه دغد غه و تشویش بایدآنرا موثق ترین و معتبر تریـــــن ما خذ ومدار ك در عرصهٔ پژو هش‌های علمی ، به حساب آورد .

مفیدیت و ثمربخشی غیر قابـل‌انکار این مجمو عه از چند جهـــت میتواند مطر ح بحث قرارگیرد :

نخست اینکه این آفرینش های‌عالما نه ومدققا نه علامه حبیبی در

حدو د سه ، چهار دهه قبل د رنشرا ت علمی ـ تحقیقی ایران، به چا پ رسید ه و دستر سی به‌آ ن‌تا انداز ۀ زیادی دشوار و حتـــی غیر ممکن است . زیرا جز تعدا د‌انگشت شمار ی از نویسند گا ن و محققا ن افغانی از طبع اینگو نـــه‌مقالات علمی ـتحقیقی درنشر یـــه ها ی موقو ت کشورهمسا یه،اطلاعی‌ندارند واز طر ف دیگر بنابرنایابی، وتشتت کامل ، از استــفـــاد ه واستفا ضه پژو هشگرا ن کشو ر بدور ماند ه‌است .

دو دیگر اینکه این کتا ب به‌علاوه‌گردآور ی و تدوین مقا لات مهجور ومکتو م ، حاو ی مقد مه نهایـــت‌ممتع و دقیق در خصوص جها ت گوناگو ن شخصیت و زند گـــی‌دانشمند و پژو هند ه نستوه‌کشور پوهاند عبدالحی حبیبی هست کـــه‌خود به خود ما خذ ار زشمندو قابل تامل دربار ه حبیبی شناســـــی ،شمرده می شود .

سه دیگر ، این‌کتا ب ممتع علاوه‌بر دیبا چه مسبو ط و همه جانبه دربر گیرند ه (نزده) مقاله هست‌که در چار قسمت (مقا لات‌اجتماعی وانتقاد ی ، مقا لات تاریخی وادبی، پاسخنا مه های انتقاد یارد انتقادو مقا لات جغرافیا ی تاریخی) جمع‌آوری و تدوین گردید ه‌است .

در قسمت اول این مقا لات‌چنانکه‌از نا مش پیدا ست،موضو عا ت عا م اجتماعی وانتقاد ی ،گنجانیده‌شده است . مقا له او ل معر ف سا ختار فکر ی‌و معنوی مردم قدیم‌و طبقا ت اجتماعی آریانا است ایـــن مقا له بعلاو ه توضیح طبقا ت‌جامعۀ‌آریایی در حقیقت نمایانگر سیستم طبقا تی جوامع که خایز فورماسیون‌اجتماعی ـ اقتصاد ی همانند میهن ما در آنزما ن بوده ، نیز میباشد .

در مقالۀ دو می این قسمت‌تفسیرنایا ب وناشنا ختۀ قرآن عظیم الشان که کشف تازه یی در زمینه علو م‌اسلامی بشمار میرود ، معر فی و توضیح گردید ه است . مقالۀ‌سوم‌این قسمت سیمای و ضع فرهنگی وفکر ی مردم افغانستا ن را درعصرظهور اسلام تصویر میکند .

مقالۀ چارم به بررسی نقا دانـۀ‌نوشته های مستشر قا ن‌در موضو-

عا ت تاریخی ،ادبی ، جغرافیا ی‌تاریخی و غیر ۀ کشور اختصا ص یافته است که اشتبا ها ت آنا ن‌رابگو نۀ مستد ل برملا سا ختـــه است .

در قسمت دوم ای ن‌مقالات یعنی«مقا لات تاریخی وادبی » از کاوش وتحلیل عمیق دربار ه‌رتبیــــلان‌وزنبیلان گر فته تاتاریخچۀ نسخ‌خطی افغانستا ن ، شناسا یی کتـــب‌کلاسیك و نایا ب زبان فارســی ، رفع مغا لطه ها واشتبا هات‌دربار ه‌مولفا ن کتا بها ی کهن تاریخی ، ادبی و غیر ه، بررسی جوانـــب‌مختلف اختصا صا ت وارزشهـای شعر فارسی میرزا غالب دهلـو ی‌وسا یر موضو عا ت گنجانیده‌شده است که خواند ن ومطالعۀ آن هـادستیا بی به نکا ت‌خیلی جالب و بکر را برای متتبعا ن وخا مه‌پردازان‌اعم از خار جی وداخلی ، میســـر میگرداند .

دربخش مربوط به پاسخنا مه‌های‌انتقاد یارد انتقاد دو مقالۀ نهایـت ارزند ه و گرانبها ، جا داده شده‌است .

ایندو مقاله در واقع پاسخ بـــه‌انتقاد یا نقد یست که دوتـــــن از دانشمندا ن و محققا ن ایرا نی برکتا بهای «تاریخ گردیـــز ی » و «فضایل بلخ» استاد حبیبی‌کـــه درایرا ن به طبع رسید ه ، نگاشتـــه اند .

با مطالعۀ این دو مقاله نه تنهاحذا قت ، جزا لت، چیر گی‌واستادی غیر قابل انکار علامه عبدالحـــــی‌حبیبی را در امر تحقیق ونگار ش میتوا ن دریافت بلکه فحواو مفادآن‌میتود لو ژی نقد و رد نقد یاپاسخ بانتقاد آثار علمی ـ تحقیقی را به‌نویسندگا ن ،می آموزاند .

دربخش مربوط به «مقـــا لات‌جغرافیا ی تاریخی » دو مقالۀعالمانه واستا دانه در مورد جغرافـــیا ی‌تا ریخی افغا نستان گنجانیده‌شده است .

در مقالۀ اولی این قسمت نـا م‌تاریخی «بنی باینجور » که‌دربرخی کتا ب ها و متون تاریخی بشکـــل‌نادرست ضبط گردید ه ، توا م بـا

تشریح و تاویل پس منظر تاریخی‌وفیلو لوژیك آن مورد بررسی قرار گرفته است .

هکذا « شا بهار بیهقی »نیـــزعنوا ن مقالهٔ آخر ی این قسمـــت است که استد لال ومدار ك واقعامعقو ل و منطقی رادربار ۀ محـــل‌و چگونگی شا بهار که در چاپ اول‌ودو م تاریخ بیهقی قدر ی خبــــط آمیز بیا ن گردیده ، بدست‌میدهد.

با درنظر داشت آنچه گفته‌آمدیم،طبع ونشر این مجمو عه علمی رااز طر ف اکاد می علوم یك گام مفیدوثمربخش در جهت غنا ی فر هنگـی کشور تلقی مینماییم .

کاندید اکاد میسین محمد اعظم‌سیستا نی رئیس‌مرکز علوم‌اجتماعی اکاد یمی علوم .

۱۳۶۶ر۳ر۲۸

محمد عثمان نژند ،

دعلامه حبیبی روح ته دالی

ډیر مغلقــــه او پیچلــی د ی جهان
چــی خلقت ته یی حیرا ن دی انسا نا ن
ابتدا او انتها یـــــی د ه عجیبه
کلـــه ورك شی له سړی نه پکی ځـا ن
دبشر له طبیعت سر ه جګړه ده
مخینوی یی کړ ی دتند ر او توفــــا ن
ځوك بشر ته سر چینه شی دخیرونو
هر ضرردبل ګنهی ، د ځا ن نقصـــــا ن
ځوك دځا ن او ځوك دنورو مینه وال دی
د هر چابیله غو ښتنه ، بیل پیمـــا ن
دچــا شغل د نړی و یجــاړول ړی
څــوك پاخه دتمد ن دی معمـــــا را ن

دژو ندو ن قافله درو می‌لاری‌لاری
ثوك پـه‌هسکه ثوك په تيته کـــی روا ن
دا هدا فو او غو ښتو نو تـوپیرونو
د ی‌ټاکلی دانسا ن شو کت او شــا ن
دچا ستر گی ما دیاتـو د ی‌نیولی
چا معناکی دی سپین کړی تور چشمـــان
فلسفی شو ی په سوز و نوترینه سازی
دمغزونو د فـکرو نو له جـــو لا ن
هیچ مړ ندی چی یی نوم پـه‌ښویادیږی
ســـخ‌چی نوم یی تل دبنوری پر زبان
یـــــو له هغو نو میا لیـوحبیبی دی
چـی‌عالم او معلـــــم و سخنـــــدان
ذکر او فکر یی دپو هـــــی و ه‌ثیرنه
هم پـــه‌زړه کی یی ر نـا وه د عرفان
په‌عملی او ټو لنیزو مو ضوعاتو
هو مره‌پوه‌وچی ستایلی یی دی دپر گـــرا ن
په تاریخ او تاریخی جغـــــرافیا کی
ووځلانده‌ښکلـــــی لمر دد ی آسمـــــا ن
دپښتو ژبی اډب یی را ژوندی‌کـــړ
پـــــه‌تاریخ کی یی دریغ کړ ورو ښا ن
به رښتیا چی دی دژبی لو ی‌استاد وو
ژبپـوهنه کی یی ډیر دی شـــا گردا ن
تعلیقا ت او تصحیحا ت یی‌دی‌بی شمیره
تکمیلات‌به یی کـــړ م څنگه در بیـــا ن
حوا شی یی گټور ی د ی ترپایه
تـــــرتیبو‌نه یی گلان دگلستـــــا ن

هخوم مقابلی نه بی وینبن فکرونـــــه
ده ویاړ نه دافغا ن دهر افغـــــــا ن
زیا ت تر یو سلو پنځلسویی آثار دي
هـــــــراثر یی دی دسرو لعلو نو کـــا ن
عبدالحی نو م به ژو ند ی و یخو چی ژوندوی
علامه‌دی حبیبـــــی دخپـــل ز مـــا ن
د شهرت غز یی نړی کی دی‌خپور شوی
نـــو میا لی و ی تل تر تله جـــاودان
دغه و یاړ یی کور نی تـــــه‌مختص ندی
افتخار دی دهمه افغـــــا نستـــــا ن
نو ی نسل ته به هرخو ك یوشی پریږدی
حبیبی پرینبو د ځانګړ ی ار مغـــــا ن
دی کتا ب کی یی آثار دی‌تدوین‌شوی
پکـــی‌شته دهر اثر نو م او عنـــوا ن
نژند دغه شعر اهدا کړ دی‌کتاب ته
چی خرگند یی اراد ت شی بی پایـــا ن

سخنانی درباره این مجموعه

استادمفخم علامه عبدا لحـــی‌حبیبی ، این بزرگمرد برازنده میدان تاریخ ، ادب و...یکی ازنویسند گان‌ومحققا ن توانا و پر مغز عصر ما بود ، که آثار قیمتی و پر بهـــای‌او ستو نهای نیرو مند تاریـــخ وفرهنگ سر زمین باستانی ما راتشکیل میدهد .

تالیفا ت ، تصانیف ، تراجم ووحتی کوچکترین مقا لات این‌محقق نبیل و فطن ، هموار ه از جانب‌دانش پژو ها ن افغانی وا جنبی ، بمثا به مو ثق ترین منابع علمی ـ تحقیقی ، مورد استفاد ه قـــرار گرفته و میگیرد .

علی الوصف ، استاد فکـــور وعقیل علامه عبدالحی حبیبـــی د ر زند گی شصت ساله فر هنگی خودعلاوه بر تالیف و نوشتن کتا بها و رسایل موجود ، مقا لات گرانبهایی‌در وسایل نشرا تی کشورو ممالک همجوار به چا پ رسانید ه‌است،که متاسفا نه استاد حبیبی درزمان حیات خود ، بنابر گر فتاری های‌زاید الوصف علمی ـ پژو هشی‌قادر

به جمع‌آور ی قاطبه آن نگردید .زیرا استاد علامه حبیبی ، ازیکسو در هر لحظه زند گی خود به خاطر ابدا ع و تخلیق آفرینش ها ی جدید وتاز ه تر ، فکر میکرد واز جانب دیگر دستا ن بیداد گر اجل اورا برای نیل باین مامو ل ، اجاز ه نداد .

از همین جهت بود که این وظیفه خطیر حسب پرنسیپ معمو ل در جهان (در کشور های متمد ن دنیامرسو م و متداو ل شده است که نوشته های متشتت بزرگوا را ن علم وفرهنگ راجمع آور ی کرد ه وبه شکل کتا بها چا پ مینمایند).به عهدهٔ ماجوانا ن گذاشته شد ، تابا اهتمام درین راه نیك و خیرخوا هانه ، آثارنایا ب و مترو ك در زوایا ی تاریك را، در معرض استفادهٔ کلیه رهروا ن دانش و پژوهش قرار داده و با روشن سا ختن دیدگا ن ابنا ی وطن، خد متی در اعتلای جنبش فکر ی وثقا فتی کشور ، انجام دهیم .

من جهت بسر رسانید ن چنین رسالتی از مدتها قبل آماد گی داشتم ،ولی نسبت بر خی مشکلات به تحقق و عملی نمود ن این اصل سترگ ووا لا فایز نمیشدم .

اینك امروز که کواکب فضل و دانش در کشور محبو ب ما افغانستا ن بیش از پیش نورافشانی میکند و زمینه های هرچه وسیعتر ی برای طبع و انتشار آثار علمی — تحقیقی جوانا ن دانشو ر میهن ،فراهم شده است ، مجد دا دست باین اقدا م ممتـع ز د م و حدو د (۲۵)* مقالهٔ گرانبها را ازمیان نشر یه های علمی —پژوهشی ایرا ن چو ن یغما ، وحید، رهنمای کتا ب ، ارمغا ن سخن و آینده ،

---

*—از زمرهٔ این بیست و پنج مقاله چار مقاله آن در مجمو عه یی موسوم به « پنجا ه مقاله » که بعد از تهیه و تدوین این اثر به حلیهٔ طبع آراسته شده ، منتشر گردید ه است و دومقالهٔ دیگر آن بنابر عد م موجودیت اقساط لا یتجزا ی آن از چاپ بازماند که در نتیجه این مجمو عه را باید مجموعهٔ محتو ی (نزده)مقاله خواند .

گردآور ی کرد م ورساله یی مبسوطمشتمل بر شر ح حال ، زاد گـــاه نسب‌وخانواد ه، مبارزا ت‌سیاسی،وطن‌خوا هانه و غیر ه موضو عا ت رابرا ن افزود م تاباشد که‌شخصیت بین‌المللی سر آمد گسترۀ علم وخرد ما در مجا مع علمی - فرهنگی‌جهان بو جه احسن و بهتر شنا خته آید.

بهر حا ل کار من علیرغم سهولت‌آن در ظاهر ، با دشوار ی ها ی زیادی توا م بود، چه نخست ازهمه‌می بایست کلکسیو نهای مجلا ت مورد نظر را مرور میکرد م وازمیان‌آن برخی مقا لات مـــــطلو ب را استنسا خ مینمود م وبعد ازتصنیف‌ودسته بند ی ، آماده چاپ‌میساختم.

معهذا ، نبود ن کلکسیو ن های‌کامل مجله های مذکور در کتابخانه های کابل کار مرا تا حدو دی دچار اشکا ل مینمود .

باوصف ای ن، عشق آتشین بـه‌پو یایی و شگو فا یی فر هنگـــک گرانمایه کشور و احترا م عمیـــق‌به شخصیت استاد علامه عبدالحی حبیبی ، درو جود م همه پرابلـــم‌هابرطر ف ساخت ....

در آخر از رهنمایی های عالمانۀاستاد جلیل القد ر و عالیمقـــا م اکاد میسین پو هاند عبدالشکـو ررشاد ، در ترتیب این مجمو عـــه اظهار سپاس وامتنا ن مینمایم .

زندگینامهٔ علامه حبیبی

برای معرفی و شناسایی شرح حال کامل شاد روان علامه عبدالحی حبیبی سه مدرك قوی وارزنده در دست است که هرسهٔ آن شکل اتو بیو گرافی
(Autobiography)
دارد .

استاد معظم علامه عبدالحی حبیبی نخستین زندگینامه اشرا بنا بـر تقاضای هیئت تحریر مجلهٔ وزین علمی ـ تحقیقی یغما ، به رشتــه تحریر در آورده است . (۱).

دومین شرح حال استاد فاضل علامه عبدالحی حبیبی بر اساســ خواست و استدعای استاد فقید عبدالروف بینوا ، نگاشته شده بود ، تاآنرا در کتاب «اوسنــی لیکوال » (نویسندگان کنونی)، بدست نشر سپارد . (۲)وسرانجام سومین شرح زندگانی فرزانه مرد پر مجد ،مرحوم عبدالحی حبیبی بموجب اصرار و پافشاری گردانندگان مجله ادبی ژوندون (نشریه اتحادیه نویسندگان افغانستان)، انتشار یافته است . (۳)

اینك با استفاده از هر سه ماخذ نکات در خور تامل زندگی این شخصیت بلند عرضه ورادمرد رابا هم تلفیق نموده و ضمن فصول وابواب جداگانه مورد بررسی وامعان نظر قرار میدهم ، تا باشد که جوانان دانش پژوه وعلم پرور افغان و کلیه مشعلداران دانش و فرهنگ جهان با مرور کردن خطوط زندگانی این نستوه مرد هژیر وفطن ، درس عبرت گرفته و در راه عروج واعتلای فرهنگ انسانی قدم گذارند ، زیرادر واقعیت امر مطالعه همین سرگذشت های مبارزان وبزرگ مردان نامدار فرهنگی است که نهاد انسانرا از چنگال شوم غل وغش رهایی بخشیده ، ضمیر و وجدان ، فکر وروان اورا مشحون از عشق به آدمیزاد و شوون علیای او میسازد .

الف:شهرت وزادگاه

علامه عبدالحی بن ملا عبدالحق آخوند زاده بن مولوی عبدالرحیم بن علامه مولوی حبیب الله مشهور به محقق کندهاری بن ملا فیض الله بن ملا بابر ، بروز پنجشنبه مورخ ۱۷ ربیع الثانی سال (۱۳۲۸) هجری قمری ، مطابق برج ثور سال (۱۲۸۹) هجری شمسی ویا ماه می (۱۹۱۰) مسیحی در محلهٔ بامیزایی شهر کندهار چشم به جهان گشود . در سنین کودکی ازسایه مهر و عطوفت پدری محروم گردید ، اما علیرغم این تلخکامی وسعی و پایداری مقاومت با حوادث ناگوار زمان را از دست نداد وبامتانت و مناعت کم نظیر شاهراه علم را در پیش گرفت .

در خصوص ارتباط ووابستگی اتنوگرافیك استاد علامه عبدالحی حبیبی باید گفت که وی متعلق به قبیله کاکړ پشتون بوده است. ولی مباهات و کارنامه های سترگ فرهنگی وی تنها متعلق به قوم کاکړ و ملیت پشتون نبوده بلکه مایهٔ افتخار وسربلندی قاطبه انسانان دانشجو و فرهنگ دوست جهان اعم از داخلی وخارجی یا

افغا ن و غیره افغا ن میباشد.زیراهدف‌وما مو ل بزرگ مبارزا ت‌علمی وپژو هشی استاد علامه عبدالحـی‌حبیبی صر فا خد مت به‌فرهنگ بشر ی و غنا بخشی آنبود وبس .

معذلك ، باید خاطر نشـــا ن‌ساخت که قبیله کاکړ یکی‌ازعشایر منور و بافر هنگ پشتو نها ست‌که‌شاعرا ن بزرگ و بلند آواز ۀزبان پشتو چو ن شمس الدین کا کـــړ پیر محمد کاکر ، زرغو نه و ... وابسته باین قبیله مهذب وعر فانی است .

منسوبین این عشیر ۀ در او ل‌وهله در قسمت های با ختری کو ه سلیمان موسو م به کاکړ ستان ، بسر میبردند .اما اکنون سا حـۀ بود و باش آنا ن نسبت به‌گذشته پهنا ی بیشتر ی کسب نمود ه‌و برخی مناطق بلو چستا ن کندهار، هرا ت لغما ن ، پشا ور و حتـــی حیدر آباد هندوستا ن را نیزاحتوا میکند . (٤)

به خاطر انصرا ف از حاشیـــه نویسی و جلوگیر ی از طفره‌روی، باید نکته یی دیگر ی‌رانیز خا طـر نشان ساخت و آن اینکه إضا فت کلمه حبیبی برنام‌استاد علا مـــه عبدالحی بموجب نسبت او به علامه مولو ی حبیب الله (محقق‌کندهاری) صور ت گرفته است، که درصفحات بعدی گفتا ر مختصر ی‌درخصوص وی ، ارا ئه خواهم کرد .

ب: تعلیم و تحصیل

در آوانیکه استاد حبیبی پا بـه‌عرصۀ و جود گذاشت ، جنبشــ روشنفکر ی در افغانستا ن تاز ه جوا نه میزد و راه شگو فا یی می پیمود .

استاد حبیبی درســا ل ۱۲۹۹هجر ی شمسی شا مل مکتـــب ابتدا یی شالما ر کند هار گردید وبعد از انقضا ی موفقانۀ دو ر ۀشش سالۀ مکتب ، در سا ل ۱۳۰٤هـ .ش فارغ گردید .

استاد حبیبی خواند ن مکتب‌را به خاطر حصو ل دانش کا فی نشمرد ،ازاینرودرراه فراگیری‌فضل وحکمت تلا شهای پیگیرو خستگی

ناپذیر را آغا ز نمود .

نخست از همه پای تلمـــیذ ی ءاهزاد ه دانشمند و سخنرا ن ، مبارز وفدا کار خود مر حوم مولوی عبدا لواسع شهید ، نشســـت و مبادیا ت صر ف ونحو عر بـــی ، علو م ریاضی و هیئت ، اصو ل وقواعد فقه ، اساسا ت ومفردا ت عروض و قافیه ، فصاحت وبلاغت را ازو ی بیا موخت .

سپس به شاگرد ی استـــا دفقیه و صا حب نظر دیگر علا مـه مولو ی ابو الو فا کند هار ی ، که در مدرسهٔ نظا میهٔ دکن هند جنوبی کر سی استاد ی فقه وا لهیـــا ت داشت ودرین روز گار در مسجـد خانواد گی آنا ن ، اقا مت داشت ، زانو زد .

استاذ علامه عبدالحی حبیبـــی ازین مرد خبیر و بصیر ، دانـــاو رشید بعلاو ۀ فراگیر ی علوم اسلامی، مسایل مربو ط به ادبیا ت ونویسند گی رانیز فرا گرفت وا ز محضـــر او استفاد ۀ فراوا ن کرد .

استاد حبیبی بعد از ختم دروس متداو ل ومرو ج در مساجد ومدارس حو مهٔ کند هار ، شرو ع به آموختن مضا مین و مطالب جدید التد ریس نصا ب مکا تب کا بل از قبیـــــل حسا ب ، جغرافیا ، علو م طبیعـی و... نمود .

علاو تا کاوش و تتبع در کلکسیون های سراج الاخبا ر افغا نیه (منتشرۀ کابل) و حبل المتین (از انتشارات کلکته) ، نوشته هاو تالیفـــا ت علامه محمود طرز ی و دواو یـــن شاعر رفیع و چیره دست فارسـی چون حافظ شیراز ی ، سعد ی، مولا نا جلال الدین بلخـــی و غیر ه ، از مشغو لیت های مهم استاد حبیبـی بود .

مطالعه و بررسی نشرا ت دست داشته افغا نی عطش علمی ـ تحقیقی استاد را سیرا ب نمیسا خت . ازهمین جهت مجدانه سعی و تلا ش میورزید تاجراید و مجلات دیگر ی نظیر کاو ه ، ایرانشهر ، ار مغان ، الهلال ، صورا سرافیل و غیر ه را نیز بدست آورد .

استاد حبیبی با مطالعه مقا لا ت پر محتوا ی دانشمندا ن متفکرواهل

نظر ایرانی (سید حسن تقی زاد ه، علامه میرزا محمد قزوینی ، سید کاظم ایرانشهر ، سید محمد علی جمال زاد ه و ...)(۵)، مصر ی (جر جی زیدا ن ...) و هندی مانندشبلی نعمانی ، سلیما ن ندو ی و دیگرا ن نه تنها اندو خته ها ی فضل و حکمت خودرا میافز ود، بلکه جریانا ت رو شنفکر ی واستقلال طلبی کشور ها ی مذکور را نیز پیگیر ی مینمو د .

استاد عقیل و فرهمند ما علامه عبدالحی حبیبی را در آنزما ن اعتقاد برا ن بود که برای روشن ساختن زوایای تاریك تاریخ و فرهنگ کشور باید السنه زیاد ی آمو خت. بنابر این ملحوظ بود که درکنار مطالعا ت وتتبعا ت فراوا ن به آمو ختن زبانها ی عر بی ، اردو ، انگلیسی وتا حدود ی سنسکریت ، همت گذاشت و مر حله به مرحله جهت تکمیل دانش و بینش خود قدم میگذاشت .

او با تقبل رنج هاو زحما ت طاقت فرسا از یکسو می آمو خت و از جانب دیگر به منظو ر عرضه نمودن دست آورد های علمی -پژو هشی خویش ، از لذات و حلاو ت های زند گی کنار ه میجست تا باشد که دیده های انسا ن این مرزو بو م ودر نهایت امر کافه بشریت را ، در تا رو پود فر هنگ شما ن ، درخشش و بصار ت هر چه بیشتر ببخشد .

چنین بودایدا ل مجا هدات و مبارزا ت فرهنگی سخن سنج نکته پرداز ما - استاد علامه عبدالحی حبیبی که نماد قلب رووف و پر عطوفت ، مظهر نهاد سارا وسراپا مخ این محقق نا می وبلند مقا م است .

بر مبنا ی این ویژ گیها ی شامخ ومعلای انسانیست که و قعت و منزلت این نویسند ه رو شنگر ، باعرفا ن و صو فی گرایی معاصر نیز گر ه میخورد واورا بانسان صاحبد ل و هیومانیست بز رگ مبدل میسازد .

ج: وظایف رسمی

استاد حبیبی بعد از اتمام پیروزمندانه مکتب ابتدا یی شا لمار کند- هار درسا ل (۱۳۰٤)ه . ش بعمـر(۱۵) سالگی دریکی از مکاتب‌شهری کند هار به صفت آموز گار مقر رگردید و مدت دوسا ل به خاطـــر تربیت ابنا ی وطن ایفا ی وظیفـــه نمود. درسال (۱۳۰٦) ه.ش‌بنابر برنیاز شدیدمطبوعات‌بسمت معاونیت‌جرید ه هفتگی طلو ع افغا ن‌تعیین گردید و مد ت چارسا ل بایـــن‌وظیفه ادا مه داد . در سنه(۱۳۱۰) ه .ش به مدیریت مسوو ل ایـــن‌جرید ه ارتقا یافت .

استاد عبدالحی حبیبی طی‌وظیفه‌ده ساله ژور نا لیستیك خودبعلاوهٔ تنظیم امور این نشر یه ، بـــه نگاشتن و تر جمهٔ آثار ارزشنا کو گرانبها ی علمی ـادبی ، مبا درت‌ورزید . (٦)

چنانکه قبلا هم تـذکار داد م ،ضرور ت با ستفا ضیه‌از شخصیت علمی و تحقیقی استاد علا مـــه‌عبدالحی حبیبی پا ی اوراز معلمی به جها ن مطبو عا ت کشانیـد .ولی اینبا ر لزو م آن بو جـــود آمد تا استاد جهت ادای خد مـا ت‌هر چه بهتر و بیشتر فر هنگـی ، مسقط الراس آبا یی خویش‌راتر ك‌گفته و رهسپا ر پایتخت کشـــور (کابل) گردد .

درسا ل (۱۳۱۹) ه . ش بحیث‌رئیس پشتو تولنه (اکاد یمی‌پشتو افغا نستا ن) ، کسب تقر ر کردودرعین زما ن و ظیفهٔ معاو نیـــت ریاست مستقل مطبو عا ت رانیـــز پیش میبرد .

درسا ل (۱۳۲۰) ه . ش بـــه‌وظیفهٔ مشا وریت وزار ت‌معا ر ف (آموزش و پرور ش) توظیـــف گردید ومد ت سه سا ل دریـــن پست باقیماند .

علامه حبیبی در سنـــه (۱۳۲۳)ه .ش باقدا م نهایت بز رگ‌ووالای فرهنگی یعنی تاسیس نخستین‌پوـهنځی (دانشکد ه) ادبیـا ت د ر

چو کا ت پو هنتو ن (دانشگاه) کابل، دست یازید و شخصا تدریس تاریخ ادبیا ت پشتو را بعهده گر فت .

مع الوضع ، استاد علامه حبیبی امور مربو ط به ریاست اکاد یمی پشتو (پشتو تولنه) رانیز بـــاصداقت و خلاقیت و جر بـز ۀ زاید الوصف انجا م می داد .

درسا ل (۱۳۲۵) هـ . ش بحیث رئیس معار ف ولایت کند هـــا ر ماموریت یافت . او این وظیفه را باحفظ کرسی استاد ی تاریخ ادبیات درپو هنځی ادبیا ت پو هنتو ن کابل، تا سا ل (۱۳۲۶) هـ . ش ادا مـه داد . درسا ل (۱۳۲۶) هـ . ش ازمشاغل علمی و فر هنگی بر کنـا ر شد و به عنوا ن و کیل التجـــار افغا نی ، در چمن تعیین گردید .

بعد از انقضا ی این و ظیفـــه یکسا له دو بار ه به کشور عودت نمود . در سا ل ۱۳۲۷) هـ . ش به مثابۀ نمایند ۀ منتخب مـــــرد م کند ها ر در دور ۀ هفتم شـــورای ملی (پارلمان افغانستان) ، برگزیده شد و تا سال (۱۳۳۰) هـ ، ش وظیفه خطیر رسالت مردم را در پارلمـان بوجه احسن و نیکو ، انجام داد .

در جریا ن سا ل (۱۳۳۰) هـ .ش. به موجب مبارزات آزادی طلبانه و وطن خواهانه اش ، بترك جبـــری کشور ، محکوم گردید و مـدت ده سال در فراق از وطن ، در دیـــار بیگانگان ، بسر برد . (۷)

در سال (۱۳٤۱ هـ ، ش بعـد ازسپری نمودن دوران حزن انگیـز و پر مرارت تبعید ، بوطن باز گشت و کارهای علمی ـ تحقیقی را از سـر گرفت تا اینکه در اثر تتبعـــات و کاوشهای گرانمایۀ خویش در سال (۱۳٤٤) هـ ، ش عالیترین رتبۀ علمی پوهنتون کابل (پوهاند) را بدست آورد .

در سال (۱۳٤۵) هـ ، ش مقـــام ریاست انجمن تاریخ افغانستان باو تفویض گردید تا با استفـــاده ازمطالعات عمیق تاریخی خود مـدنیت های پر عظمت و جوانب گوناگـون تاریخ دیرین سال کشور ما را بـه

کلیه جهانیان هویدا سازد .

در سال (۱۳۵۱) هـ ، ش بحیث مشاور فرهنگی صدراعظم بر گزیده شد .

در سالیان آخر زندگی بحیث مشاورو وزارت اطلاعات و کلتـــور (وزارت فرهنگ) وسپس بعنوان رایزن کمیته دولتی کلتور جمهوری دموکراتـیک افغانستان ، ایفای وظیفه مینمود ودر جریان این ماموریت بتــاریخ ۲۰ ثور ســـال ۱۳۶۳ هـ ، ش چشم ازجهان پوشید و با بدیت پیوست .

د: اشتراک در مجامع بین المللی

پژوهشهای علمی و مبتکرانهٔ استادعلامه عبدالحی حبیبی بزودی شهرت او را از محدودهٔ کشور عزیز مــا ،افغانستان ، خارج ساخت .

استناد وژرف بینی در تحقیق ،سلاست و روانی در انشاو ملاحت ـ گفتار برخی از مشخصا ت استا دحا ذق علامه حبیبی بود که مبتنی بر آن کلیه دانشمندا ن وفرهنگیان را شیفته خود سا خته بود .

تالیفا ت ، رسا له هاو مقا لا تش همواره در کشور های خار جـــی به حلیهٔ طبع آرا سته میشدوچیره دست ترین نو یسند گا ن دنیا از آن استفاد ه می نمودند. چنا نکـه نویسند ه و محقق شهیر شورو ی (مینور سکی) در تجدید نظـــــر برحوا شی و تعلیقا ت کتا ب«حدود العالم من المشر ق الی المغر ب »از تحقیقا ت ژر ف و مستند استاد حبیبی ، استفاد ۀ شایا ن واعظمی نمود .

بنابرین ، استاد علامه عبدالحی حبیبی در داخل وخار ج کشور ، یگانه متکا و منبع حلال پرابلمها ی علمی به حسا ب میر فت واز همین جهت تصاد فی نبود که براشترا ك او در گرد هما یی هاو مجامع علمی ـ تحقیقی بین المللی، تاکید فراوا ن صورت میگر فت وازو ی بمنز لـهٔ شخصیت صاحب نظر، استفا د هو استشا ر ه میشد .

در سطو ر زیرین از اجتما عا ت بین المللی تذکر به عمل می آور م که استاد علامه عبدالحی حبیبی به عنوا ن عضو یارئیس در آن شرکت

نمود ه است :

۱ـمراسم بیست و پنجمیـــن سا ل بنیانگذا ر ی پو هنتــو ن (دانشگاه)تاشکنددرسال (۱۳۲۵)ه .ش .

۲ـهیئت کلتو ر ی افغا نی دردهلی سا ل (۱۳۲۶) ه . ش .

۳ـاورینتل کنفرانس (Orintal conference)

منعقد ۀ لاهور ، سا ل(۱۳۳۶) ه .ش .

٤ـاجتما ع یاد بود خوا جـــهعبدالله انصار ی در کابل ، سال (۱۳٤۱) ه .ش .

٥ـمجلس یاد بود و گرامیداشت‌مولانا عبدالر حمـــن جا می منعقدۀ دوشنبه تاجکستا ن ، سا ل(۱۳٤۳)ه .ش .

٦ـکنفرانس ایرانشنا ســی درتهرا ن ، سا ل (۱۳٤٥) ه .ش.

۷ـسیمینار تر جمه در کابل ،سا ل (۱۳٤٥) ه .ش .

۸ـکنفرانس و سیع نسخ خطی‌منعقدۀ کابل ، سال (۱۳٤٦)ه .ش.

۹ـکنفرانس کو شانیا نشناسی‌در دوشنبه تاجکستا ن ، ســـا ل (۱۳٤۷) ه .ش .

۱۰ـسمپوزیم هنر عهد تیموریان‌در سمر قند از بکستا ن، ســا ل (۱۳٤۸) ه .ش .

۱۱ـگردهم آیی بز رگدا شـــت‌خوا جه رشید الدین فضل اللهوزیر منعقدۀ تهرا ن و تبریز ، ســـــا ل(۱۳٤۸) ه .ش .

۱۲ـسیمینار کوشانیـــا ن د رکابل ، (۱۳٤۹) ه .ش .

۱۳ـمجلس هزار ۀ شیخ طوسی‌درپو هنتو ن مشهد ، سال (۱۳٤۹) ه .ش .

۱٤ـکنفرانس هزار ۀ ابوریحا نالبیرو نی در دهلی (۱۹۷۱) ممطابق به (۱۳٥۰) ه. ش.

۱٥ـسیمینا ر فتح پور سیکری (اگرۀ هندوستا ن) ، سال۱۳٥۱ ه. ش .

۱٦ـگردهم آیی فسیح وبزرگ‌به‌مناسبت تجلیل هزار ه البیرو نی

در کابل (۱۳۵۲) هـ .ش .

۱۷ـمراسم یادبود مولوی جلال الدین بلخی در کابل ، سال(۱۳۵۳) هـ .ش .

۱۸ـمحفل گرا میداشت بایز یدروشان در کابل ، سال (۱۳۵۳) هـ .ش .

۱۹ـجلسهٔ بزرگداشت و تجلیل از شخصیت امیر خسرو در کابل سال (۱۹۷۵)م مطابق به ماه حوت سال (۱۳۵۳) هـ . ش .

۲۰ـمراسم تجلیل از شخصیت فرهنگی ابو نصر فارابی در کابل سال (۱۹۷۵) مطابق به (۱۳۵٤)هـ .ش .

۲۱ـکنفرانس یونسکو در بارهٔ السنه و ادبیات کشور های آسیای میانه در تهران سال (۱۳۵٤)هـ .ش .

۲۲ـکنفرانس هزارهٔ دقیقی بلخی در کابل ، (۱۹۷۵) م مطابق به (۱۳۵٤) هـ . ش .

۲۳ـمراسم تجلیل و گرامیداشت امیر خسرو در دهلی ، سال (۱۹۷۵) م مطابق به (۱۳۵٤)هـ .ش .

۲٤ـسیمینار تحقیقات بین المللی پشتو در کابل ، سال (۱۹۷۵) م مطابق به (۱۳۵٤) هـ . ش .

۲۵ـگردهم آیی هزار مین سالگرد تولد خواجه عبدالله انصاری در کابل ، سال(۱۳۵۵) هـ . ش .

۲٦ـمراسم تجلیل از شخصیت نخبه و بر گزیده افغان ــ سید جمال الدین افغانی در کابل ،(۱۳۵۵) هـ . ش .

۲۷ـسیمینار آثار چاپ شده پشتو در دوقرن آخر در کابل ، (۱۳۵٦) هـ . ش .

۲۸ـمجلس بزرگداشت نهصدمین سال تولد سنایی غزنوی در کابل ، سال (۱۳۵٦) هـ . ش .

۲۹ـمحفل تحقیقات در باره کوشانیان در کابل ، سال (۱۳۵۷) هـ . ش .

۳۰ـکنفرانس تجلیل از شخصیت علمی و فرهنگی کشور ، ابن سینا در کابل ، سا ل(۱۳۵۹) هـ .ش .

۳۱ـجلسه بز رگداشت میـــافقیر الله جلال آباد ی در کابل ، (۱٤٥۹) هـ .ش .

۳۲ـکنفرانس یو نسکو منعقد ۀ بلگراد درسا ل (۱۳۵۹) هـ . ش .

۳۳ـگردهم آیی بز رگـــك د رخصوص تاریخ تمد ن آسیا ی میانه در دوشنبه تا جکستا ن شورو ی‌درسال ، (۱۳٦۱) هـ. ش .

۳٤ـمجمع بزرگ ووسیع کو شا نیا ن در کابل ، ســا ل(۱۳٦۱) هـ. ش (۸) .

استاد علامه عبدالحی حبیبـــی به علاو ه اشترا ك در اجتماعا ت وگردهم آیی های علمی ـ تحقیقـی بین‌المللی ، در تعداد کثیـــر ی از سیمینار ها و کنفرانس هـــا ی‌چو ن سیمینار سو م خو شحا ل‌خان ختك (کابل ، ســـا ل ۱۳۵۸) ،سیمینار (۲۰۰) مین سالمرگ میا فقیرالله جلال آباد ی (کابل ،سال ۱۳۵۹) ، سیمینار ادبیا ت انقلا بی (کابل ، سا ل ۱۳٦۲)، سیمینا ردزرغو نی یاد (کابل ، ســـا ل ۱۳٦۲) و تعداد زیاد محافل‌فرهنگی‌دیگر که درسطح ملی تدویر یافته بود ، نیز شر کت جسته است .

و: آفرینش‌های علامهٔ حبیبی

استاد علامه عبدالحی حبیبی ،این نویسند ه مدقق و توانا ی‌افغان در زند گی پنجا ه واند ساله علمی ـتحقیقی شا ن آثار و آفرینش های خیلی گرانمایه از خود به میرا ث‌گذاشت که علو رو ح و ژرفنا ی فکر این پژو هند ه حزیم درآ ن‌بـه‌خوبی ملموس و هویداست .

تالیفا ت و تصانیف استادبزرگ علامه عبدالحی حبیبی که خد مت سترگ وارزند ه در شکوفا یی وغنا مند ی فر هنگ اصیل وباستانی میهن ما ، انجا م داده یکی‌از تـــم‌هاو مسایل در خور مداقه بـــرای متتبعا ن و خا مه بدستا ن‌دا خلـی‌وخار جی ، بشمار میرود تا درآ ن



به تحقیق و کاوش پردا خته و باستفاد ه از دست آورد های علمی این فر هنگی ژرفنگر ، در جهـــت اعتلای فر هنگ بشر ی قدم بردارد زیرا در تاریخ معاصر کشور ماکمتر کسی و جود خواهد داشت که ا ز لحاظ کمیت و دقت ، آثار و تالیفات علمی را به پا یه استاداعظم و علامه حبیبی ، ارقا م و تخلیق نمـــوده باشد واین امر کاملا مسلم و غیر قابل انکاراست که ضرور ت بـــه محا جه و استناد ندارد .

درین شکی نیست که هرپدید ه در میسر پو یا یی و غنا مندی قرار دارد و باگذشت زمان نکات تاز ۀ بر آن افزو د میگردد ...

اما آفرینش های علمی ــ تحقیقی استاد کبیر علامه حبیبی شا لود ه وسنگ بنا ی محکمیست که فرهنگ کشور مابرا ن تکیه دارد وتازما نه های زیاد ی پاسخگو ی اقتضا آ ت عصر خواهد بود .

باجرا ت میتوا ن گفت کـــــه دانشمندا ن و قلمز نا ن منصف اعم از خود و بیگا نه درین قضاو ت بامن هم فکر و متفق الرا ی خواهنـــد بود .

اینك درسطور و صفحا ت آتـــی ببلیو گرا فی (نوشته ، سرود ه ، تالیف تر جمه ، تصحیح ، مقابله، تحشیه، تعلیق، تدوین، ترتیب و ...) علامه حبیبی را با تفکیك و دسته بند ی موضو ع و تر جمۀ آ ن به زبان انگلیسی ، تقدیم خوانند گان محتر م مینمایم ، تاباشد کـــــه مستشر قا ن و کلیه فر هنگیـــان علاقمند به تاریخ و فرهنگ افغا ــ نستا ن ، از آن استفاد ه نما یند .

PUBLISHED WORKS
A: LITERATURE AND PHILOLOGY:

1— DEITOR-IN-CHIEFSHIP of Talu-i-Afghan Periodical, (In persian and Pashtu Languages) for ten years.

2— Edotor-in-Chiefship of Kabul Magazine (in Pashtu Language), published by Pushtu Academy, for three years.

3— Afghan and Afghan hood, (Pashtu pamphlet) Kandahar, 1317 HS.

4— 10,000 word Persian-Pashtu Dictionary: with detailed preface on Pashtu philology, named "Spetsali Pashtu Kandahar, 1318 HS. (with co-operation of Lal Mohammad Kakar).

5— Publiction of two volumes self-teaching Book, Kandahar, 1314 HS, with cooperation of some other writers,.

6— Milli Pasarlay (National spring), Pashtu verse, Kandahar, 1317 HS.

7— Invention of Pashtu terms, Kandahar, 1317 HS.

۱ــ آثار طبع شده
الف: ادبیات وزبانشناسی:

۱ــنشر وادار ه ده سا لهٔجرید ۀ هفتگی طلو ع افغا ن به زبان‌فارسی، وپشتو .

۲ــنشر و ریاست سه سالـــۀ مجلهٔ کابل به زبا ن پشتو ازاکادمی پشتو .

۳ــرسا له افغا نی و افغا نیت به زبا ن پشتو طبع قند هـــا ر ۱۳۱۷ هـ .ش .

٤ــده هزار لغت فارسی به‌پشتو با مقد مهٔ مفصل در فیلا لو ژ ی‌به نام «سپیڅلی پشتو » طبع‌قند هار ۱۳۱۸ هـ . ش .
(به مدد لعل محمد کا کړ).

۵ــنشر دو جلد خود آمـــو ز پشتو طبع قند هار ۱۳۱٤ هـ .ش .
(بمدد جمعی از نویسندگا ن)

٦ــملی پسر لی (منظو م پشتو) طبع قندهار ۱۳۱۷ هـ . ش .

۷ــوضع اصطلاحا ت پشتو طبع گند ها ر ۱۳۱۷ هـ . ش

(Pashtu Pamphlet)

8— A short History of styles of Pashtu poem, Kandahar, 1319 HS. (in persian)

9— A concise history of Pashtu Literature, Kandahar, 13311 HS, (in persian).

10— Paigham-i-Shaheed (Massage of Martyr), Perisan Mathnawi, Kabul, 1314 HS.

11— Ghazna (Persian Mathnawi), Kabul, 1315 HS.

12— Pashtoon Poets, first volume, first edition in Kabul 1320 HS, second edition in Peshawar, 1951.

13— Sardar Meherdil Khan Mashreqi A Poet From Kandahar (Persian), Kabul 1314 HS.

14— Poetical works of Temorshah Afghan (in Persian), Kabul, 1313 HS.

15— Pashtu translation of french Darmesteter's "Pashtu Research", witn the cooperation of Reshtia and Benawa. Kabul, 1325 HS.

(رسالهٔ پشتو)

۸ـتاریخچهٔ سبکها ی شعر پشتو (فارسی) طبع قند هار ۱۳۱۱ ه .ش

۹ـتاریخچهٔ ادبیا ت پشتـــــو (فارسی) طبع کابل ۱۳۱۹ ه. ش.

۱۰ـپیغا م شهید (مثنـــو ی فارسی) طبع کابل ۱۳۱٤ ه. ش.

۱۱ـغزنه (مثنو ی فارسی)طبع کابل ۱۳۱٥ ه .ش .

۱۲ـپښتانه شعرا (شعر ا ی افغان) جلد اول به زبان پشتو ، طبع کابل ۱۳۲۰ ه . ش. ،طبع‌دوم پیښور ۱۹٥۱ م .

۱۳ـسردار مهرد ل خان‌مشرقی شاعر قند هار ی (فارسی) طبـع کابل ۱۳۱۲ ه ش .

۱٤ـاشعا ر ودیوا ن تیمورشاه افغا ن (فارسی) ، طبع کابــــل ۱۳۱۳ ش .

۱٥ـ«پښتو څیړنې» تر جمـــــه پشتو از دار مستتر فرانسو ی‌به کمك رشتیا و بینوا ، طبع کابـل ۱۳۲٥ ه . ش .

16— Research on PATA KHAZANA (Unknown Treasury) and its Persian translation, Kabul, 1324 HS.

۱٦ــتحقیقا ت راجع به پټه‌خزانه وترجمه فارسی آن ، طبع کابـــل ۱۳۲٤ هـ . ش .

17— Research on Tarjuman-Ul-Balagha A Book of Radviani (in persian), Kabul 1330, HS.

۱۷ــتحقیقا ت راجع به تر جمان البلاغه را دو یانی (فارسی) طبـــع کابل ۱۳۳۰ هـ . ش .

18— Khalilinama (Persian Mathnawi), Peshawar, 1334 HS.

۱۸ــخلیلی نا مه (مثنـــــو ی ــ فارسی) ، طبع پشـــــاور ۱۳۳٤ هـ. ش .

19— The Poet of Hirmand, Haroon Khan Afghan (in Persian), Karachi, 1338 HS.

۱۹ ــ شاعر هیرمند هارون خان افغان (فارسی) ، طبع کراچی ۱۳۳۸ هـ ، ش .

20— 2000-years-old Afghan Language or Mother of Dari Language (analysis of Baghlan inscription), Published by Association of History, Kabul, 1343 HS.

۲۰ ــ زبان دوهـــزار سالـــــهٔ افغانستان یا مادر زبان دری (تحلیل کتیبهٔ بغلان) ، طبع انجمن تاریـــخ کابل ۱۳٤۳ هـ ، ش .

21—A Glance to Jami's Salaman and Absal (versified Story), Kabul, 1343 HS.

۲۱ ــ نگاهی به سلامان و ابسال جامی ، کابل ۱۳٤۳ هـ ، ش .

22— Poet of thought, Maulana Jalaluddin Balkhi, (An Essay), Kabul, 1353 HS.

۲۲ــشاعر اندیشه (مولا نا جلال الدین بلخی) طبع کابل در مجموعه مقالات مجلس مولانا ۱۳۵۳ هـ ، ش.

23— Pashtu in the Light of History and word, an Article, published in Waz-

۲۳ ــ پښتو د تاریخ او لغت پــه رڼا کی ، په ورمه کی طبع شو کابل

hma Magazine, Kabul, 1341 HS.

۱۳٤۷ هـ ، ش .

24— Position of Pashtu Language and Literature in the civilization of the peoples of central Asia (Pashtu and English), Kabul, 1356 HS.

٢٤ ـ د پښتو ژبی او ادب موقف دمرکزی ایشیاد خلکو په تمدنونوکی (پښتو ، انگلیسی) ، د کابل چاپ ۱۳٥٦ هـ . ش .

25— Melodies of Heaven and theological songs (in Pashtu), Published by Academy of siences, Kabul, 1361 HS.

٢٥ ـ آسمانی نغمی او لاهوتی سرودونه (پښتو) د علومو اکادمی طبع ، کابل ۱۳٦۱ هـ ، ش .

26— The Aspects of Life in the Present Pashtu poem, published by Academy of Sciences of Afghanistan, Kabul, 1360 HS.

٢٦ـ په اوسنی پښتو شعرکی د ژوند څپی ، د علومو اکادمی چاپ کابل ۱۳٦۰ .

27— The Art of Afghanistan in 20th century, (in Pashtu) Honar Magazin Kabul, 1360 HS.

٢٧ ـ په شلمه پیړی کی د افغانستان هنر (پشتو) به فرمایش اکادمی علوم در سنه ۱۳٥۸ هـ ، ش نوشته شده ، طبع در مجله هنر کابل ۱۳٦۰ هـ . ش .

28— A glance at Pashtu Literature, Kabul, 1357 HS. (translation from Arabic by Samandar)

٢٨ ـ نظری بر ادبیات پشتو (ترجمه از عربی توسط سمندر) ، طبع کابل ۱۳٥۷ هـ . ش .

29— Critical Look to pashtu Prose, published by Academy ofsciences of Afghanistan, Kabul, 1360 HS.

٢٩ ـ پښتو نثر ته کره کتنی د علومو اکادمی چاپ ، کابل ۱۳٦۰ هـ . ش .

30— Amir Koror and

۳۰ـامیر کروړ ودو د مان او (په

His Dynasty (Persian), published by Academy of sciences, Kabul, 1361 HS.

31— Pir Roshan (A pamphlet on His Biography 'Literay works and ideas), printed in the introduction of Pashtu Khair-ul-Baian, Kabul, 1353 HS.

32— A selection from "Hadiqa" of Hakim Sanie (A critical text), Kabul, 1356, HS.

33— Dari Texts, Kabul University press, Kabul, 1357 HS.

34— Bibliography of Alberuni, (Pashtu) Kabul, 1352 HS.

35— Ode in the History of **Pashtu literature**, Kabul 1357 HS.

B: HISTORY AND GEO-HISTORY:

36—A **History** of **Pashtu** Literature (Pashtu), First volume from pre-Islamic period, published by faculty of Letters, first edition in Kabul, 1325 HS, second edition in Peshawar 1330 HS, third edition in Kabul, 1353 HS.

37—A History of Pashtu Literature, Second Vol.

زبا ن دری)، طبع اکاد می علوم افغانستا ن کابل ۱۳۶۱ هـ .ش

۳۱ـ پیر رو ښان (یك رساله پشتو در احوا ل و آثار و افکارو ی) طبع در مقد مه خیر البیا ن پشتو، کابل جدی ۱۳۵۳ هـ .ش .

۳۲ـ انتخا بی از حدیقه حکیم سنا یی (متن انتقادی) طبع کابل ۱۳۵٦ هـ .ش .

۳۳ـ متو ن در ی طبع پوهنتو ن کابل ، ۱۳۵۷ هـ . ش .

۳٤ـ دالبیرو نی کتابښود (پشتو) طبع کابل ۱۳۵۲ هـ .ش .

۳۵ـ دپښتو اد ب په تاریخ کی قصیده ، دکابل طبع ۱۳۵۷ هـ .ش.

ب: تاریخ و جغرافیا ی تاریخی.

۳٦ـ تاریخ ادبیا ت پشتو جلد اول دور ۀ قبل از اسلام به زبا ن پشتو ، طبع کابل ۱۳۲۵ ازفاکولتۀ ادبیا ت ، طبع‌دو م ۱۳۳۰ هـ . ش پشاور ، طبع سوم کابل ۱۳۵۳ هـ . ش .

۳۷ـ تاریخ ادبیا ت پشتو جلد دوم ،ازابتدای اسلام‌تاسال‌هزارم

from Begining of Islam to first millenium of HS (Pashtu), Kabul, 1342 HS.

هجر ی (پشتو) طبع کابـل ۱۳٤۲ ه .ش .

38— Majma-Ul-Gharaiab and Mazar-i-Alavee in Balkh, (Persian), summary of which has been published.

۳۸ـمجمع الغرایب و مزار علوی دربلخ (فارسی) تلخیص آن طبع شده .

39— The History of Afghanistan in the period of Indian Temurid (persian) published by Association of History, Kabul 1342.

۳۹ـتاریخ افغا نستا ن درعصر تیموریا ن هند (فار سی) طبـع انجمن تاریخ کابل ۱۳٤۲ .

40— Afghan Unknown Historians (Pashtu), First edition in Kabul annual, 1333HS, second editon, 1359 HS.

٤۰ـمور خا ن گمنا م افـغا ن (پشتو) ، طبع سالنا مۀ کابـل ۱۳۳۳ ه . ش .
نو مور کی مور خین د کابـل طبع ۱۳۵۹ ه .ش .

41— The Renowned figures of Abdalis before Ahmad Shah (Pashtu pamphlet), Kabul, 1319 HS.

٤۱ـمشا هیر ابدالیا ن پیش از احمد شاه (رساله پشتو) طبـع کابل، ۱۳۱۹ ه. ش

42— Zaranj and its Historical circumstances (Persian), Kabul, 1364 HS.

٤۲ـزرنج و احوا ل تاریخی آ ن (فارسی) ،طبع کابل ۱۳۲٤ ه. ش.

43— Constitutional Movement in Afghanistan, Kabul, 1364 HS.

٤۳ـجنبش مشرو طیت در افغانستان (فارسی) ، طبع کابـل ۱۳٦٤ هجری شمسی .

44— Biography and works of Mawlawi Habibullah known as Researcher

٤٤ـمحقق قند هار ی شـر ح احوا ل و آثار مولو ی حبیب اللـه

of Kandahar (Persian), Kabul 1314 HS.

قند هاری (فارسی) طبع کابـــل ۱۳۱٤ هـ .ش .

45— Monarchy of multan lodi family (Urdu) Lahore, 1949.

٤٥ـملتا ن کالود ی شا هـــی خاندا ن به زبا ن اردو ، طبع لاهور ۱۳٤۹ .

46— A History of Afghanistan after Islam, Persian) first volume, Kabul, 1345 HS.
second edition Kabul, 1367 HS.

٤٦ـافغانستا ن بعد از اســلام (تاریخ به زبان فارسی) جلد اول طبع کابل ۱۳٤٥ هـ . ش طبع دوم طبع کابل ۱۳٥۷ هـ . ش .

47— Pashtu and Looyaks of Ghazna, A New Research on Ghazna History and History of Pashtu literature (Persian) published by Asociation of History, Kabul 1342 HS.

٤٧ـپشتو و لویکا ن غز نه یك تحقیق جدید در تاریخ غز نه وتاریخ ادبیا ت پشتو طبع انجمن تاریـــخ کابل ۱۳٤۲ هـ . ش .، بەزبانفارسی

48— The Lost Books of Ghaznawid History (Persian), partially published, Karachi, 1337, HS.

٤٨ـکتا بهای گم شد ه تاریخ غزنویا ن (یك حصه آن نشرشده) طبع کرا چی ۱۳۳۸هـ .ش. ،فارسی.

49— The Historical Relations of sindh with Afghanistan, (Persian) Karachi, 1337 HS.

٤٩ـروابط اد بی سند با افغا ـ نستا ن ، طبع کرا چی ۱۳۳۷ هـ .ش فارسی .

50— The Guide of Afghanistan History in (persian) Arabic and Urdu Books, Kabul, 1348 HS.

٥٠ـ رهنما ی تاریخ افغانستاندر کتب فارسی و عربی وارد و طبـع کابل ۱۳٤۸ هـ . ش .

51— A Brief History of Pashtu Literature, (Arabic) Cairo, 1357, HS.

٥١ـتاریخچۀ مختصر ادبیـا ت پشتو به عربی ، طبع قا هره۱۳٥۷ هـ .ش .

52— The concise History of Afghanistan, two volumes, Kabul, 1347 HS.

53— The History of Pashtu Literature for Junior classes of Faculty of Letters, 1348 HS.

54— The History of Pashtu Literature for senior classes of Faculty of Letters, 1347.

55— Seven Ancient Inscriptions, Kabul, 1350 HS.

56— A short History of calligraphy in Afghanistan, Kabul 1350 HS.

57— Zaheraddin Mohammad Babur (His biography and personality), Kabul, 1353 HS.

58— Chronology of Afghanistan, (Pashtu) Kabul, 1353 HS.

59— The origine of Afghan Khalajian (Removal of misunderstanding about them, Tehran, 1349 HS.

60— The Primary Sources of Book Binding Art in Timurid Epoch, (English) **Published Within Book Titled (The Art of Book-Binding in the Central Asia, London, 1979 UNESCO).**

61— The Art of Timurid

٥٢ـ تاریخ مختصر افغا نستا ن در دوجلد ، طبع کابل ۱۳٤۷ .

٥٣ـ تاریخ ادبیا ت پشتو صنف سو م فاکو لته ۱۳٤۷ هـ .ش .

٥٤ـ تاریخ ادبیا ت پشتو صنف چار م فاکو لته ۱۳٤۷ .

٥٥ـ هفت کتیبهٔ قدیم ، طبع کابل ۱۳٥۰ هـ . ش .

٥٦ـ تاریخچهٔ خط در افغانستان ، طبع، کابل ،۱۳٥۰ .

٥۷ـ ظهیر الدین محمد بابـــــر (زندگانی و شخصیت او) ، طبـع کابل ۱۳٥۳ هـ . ش .

٥۸ـ پیبنی لیك (کرو نولو جـی افغانستا ن) پشتو ، طبع کابـــل ۱۳٥۳ هـ . ش .

٥۹ـ اصل خلیجیا ن افغا نـــــی (رفع اشتبا ه دربار ۀ ایشا ن) طبع تهرا ن ۱۳٤۹ هـ .ش .

٦۰ـ منابع اولی تاریخ هنر کتاب ساز ی در عصر تیموریا ن (طـبع یونسکو) انگلیسی در کتاب «هنر کتابساز ی در آسیا ی مرکز ی ، لند ن ۱۹۷۹ یونسکو . »

٦۱ـ هنر عصر تیموریا نومتفرـ

Epoch and Its Derivatives Including The History of Herat Art. Its Manuscripts and Remaining (About 2600) works Persian), Tehran, 1355 HS.

62— A Brief History of Afghanistan (Translated in Pashtu by Benawa). Kabul, 1356 HS.

63- **A Concise History of** Afghanistan Political Awareness, Serially Published in (Azad Afghanistan), Peshawar, January 1952. Correspond to 1329 HS.

64— Indicate of Chronology by **Riddles in** the Ancient Poem of Dari, Published by Academy of Sciences, Kabul, 1360 HS.

65— **Research on the** Death of Sanaie, Published in yaghma Magazine, 352—353 Issues, Tehran, 1356 HS.

66— The Names of Some Gods of Koshan Epoch and their Effects on the Literature and Languages of Afghanistan, prepared for International Seminar of **Kushanid (1357** HS), Printed in the Kushanid Research (Persian), Kabul, 1359 HS.

عا ت آن مشتمل بر تاريخ هنــــر هرا ت و مخطو طا ت و آثار باقيه‌آن در حدو د ۲٦۰۰ اثر ، طبع تهرا ن ۱۳۵۵ هـ .ش (فارسى).

٦٢ـ دافغانستا ن لنډ تاريخ (د بينوا پښتو تر جمه) طبع کابــــل ۱۳۵٦ هـ . ش .

٦٣ـ تاريخچهٔ بيدار ى سيا سى در افغانستا ن ،طبع مسلسل د ر «آزاد افغانستان .» پشاو ر ، بعداز جد ى ۱۳۲۹ هـ . ش (جنو ر ى ۱۹۵۲.)

٦٤ـ تاريخ گو يى به تعميه د ر اشعا ر قديم درى ، چاپ اكاد مى علوم در كابل ۱۳٦۰. هـ . ش .

٦٥ـ تحقيق برو فا ت سنا يى‌طبع يغما ، تهرا ن شمار ۀ ۳۵۲ـ۵۳ ديما ه ۱۳۵٦ هـ . ش .

٦٦ـ نا مها ى برخى ازايزدا ن عصر كوشا نى واثر هاى باقيمانده آن در اد ب والسنۀ افغانستا ن ، براى سيمينار بين المللى كوشانيان (كابل ، عقر ب ۱۳۵۷ هـ . شــ) نوشته شده (فارسى) در تحقيقات كو شانى كابل ۱۳۵۹ هـ .ش .

67— Religions of Kushanid Epoch (English, Order ed by UNESCO, Prepared for Album of Kushanid, 1359 HS.

68— Babur in Afghanistan (English) Translated in French, Published by UNESCO (Babarnama), France, 1980.

69— Historical Geography of Afghanistan (Partially Published), (Persian).

70— The Crown of Kabul Shah in Kaaba, Kabul, 1348 HS.

71— Madrasa-i-Shahe Mashha de Ghurjestan and Salar Jalil's Tomb in Kamesan of Balkh, Published in Magazine of Honer Wa Mardom, 173 Issue, Tehran, 1355 HS.

CORRECTIONS, COMPARISONS, ANNOTATIONS, TRANSLATIONS, COMMENTARIES AND ARRANGEMENTS

72— Correction, Comparison and An notation of Abdul Qadir Khatak's Poetical Works With a preface, Kandahar, 1317 HS.

73— Correction, Comparison and Annotation of Khaushal Kh.

٦٧ـادیا ن عصر کوشا نــــی انگلیسی به فرمایش یو نسکو د ر ۱۳۵۹ ه . ش برای البو م کوشانی نوشته شد .

٦٨ـبابر در افغانستا ن به‌زبا ن انگلیسی ، که در تر جمه‌فرانسوی بابر نا مهٔ طبع یونسکو در فرانسه طبع شد. ۱۹۸۰ م .

٦٩ـجغرافیا ی تاریخی افغـــا نستا ن (چند حصهٔ آن طبع‌شده)، فارسی .

۷۰ـتاج کابلشا ه در کعبهٔ ،طبع کابل ۱۳٤۸ .

۷۱ـمدرسه شاه‌مشهد غرجستان وبنا ی مر قد سالا رجلیل‌در کمیسان بلخ ،طبع مجلهٔ هنــر ومرد م ، تهران شمار هٔ ۱۷۳ حــو ت۱۳۵۵ ه .ش .

ج: تصحیحا ت ، مقابـــلا ت ، حوا شی ، تر اجم ،تعلیقا تو ترتیب ها .

دیوا ن اشعا ر عبدالقاد ر ختك بـــا مقد مه طبع قند هار ۱۳۱۷ ه .ش .

۷۳ـتصحیح و مقابله و تحشیه کلیا ت خوشحا ل خا ن ختك شاعر

an Khatak Collected Works, With a Detailed Preface, Kandahar, 1317 HS (Pashtu).

74— Correction, Comparison and Annotation and Detailed Interoduction of Ahmad Shah Durani's Poetical Works, (Pashtu), Kabul 1320 HS.

75— Correction, Commentary and Persian Translation of Pashtu Poets' Biography (Pata Khazana), First Edition in Kabul, 1354 HS.

With New Preface and Pictorial Text.

76— Correction, Comparison and Perfection With Annotation and Commentry of Menhaj Saraj Juzjani's Tabaqat-i-Naseri (Naserid's Classes), First Edition in

Koeta and Lahore (1949-1954), Second Edition With Increasing Marginal Notes Commentaries and Lists, Published by Association of History, Kabul, 1343 HS.

77— Correction, Comparison, Annotation and Commentary of Tabaqat-i-Sofia, with Vocabulary and Lists, Published by Association of History, Kabul, 1342 HS.

78— Correction, Compa

افغا ن از رو ی نسخ متعد د خطی بەزبا ن پشتو با مقد مه مفصـــل، طبع قند هار ۱۳۱۷ هـ. ش(پشتو)

۷٤ـتصحیح و مقابله و تحشیه با مقد مۀ مفصل دیوا ن احمد شاه درانی (پشتو) ، طبع کابـــل ۱۳۲۰ هـ .ش .

۷٥ـتصحیح و تعلیق وتر جمـۀ فارسی تذکر ه شعرا ی پشتـــو پته خزا نه (گنج پنهان) ، طبـــع کابل ۱۳۲۲ هـ . ش طبع دو م تهران ۱۳٤۰ هـ . ش ، طبع سو م بامقدمۀ جدید و متن عکسی در کابل۱۳٥٤ هـ .ش .

۷٦ـتصحیح و مقابله و تکمیل با تحشیه و تعلیق طبقا ت ناصر ی منها ج سرا ج جوز جانی در دوجلد طبع او ل سنگی ۱۹٤۹ ـ۱۹٥٤در کویته و لاهور . طبع دوم حرو فی با اضافه حوا شی و تعلیقا ت و فهارس در کابل از طرف انجمـــن تاریخ در سا ل ۱۳٤۳ هـ .ش .

۷۷ ـتصحیحو مقا بله وتحشیهو تعلیق بافرهنگ و فهارس طبقا ت صوفیه امالی شیخ الاسلام عبدالله هرو ی متو فی ٤۸۱ هـ . ق طبـــع انجمن تاریخ کابل ۱۳٤۲ هـ . ش .

۷۸ـتصحیح و مقابله و تحشیــه

rison and Annotation of Nawaie Maarik, With New Commentraies and Indexes (Persian)
Karachi, 1337 HS.

79— **Correction and Arrangement of** Sed Medan **(Hundred Are a) of Khaja Abdullah Ansari Heravi,** Published by Ministry of Press, Kabul, 1342.

80— Correction, Comparison, Marginal Notes and **Commentary of Zaen-Ul-**Akhbar-i-Gardezi, Tehran, 1347 HS.

81— Correction, Comparsion and Commentary of The Book of Balkh Vırtues, Published in Tehran, 1349.

82— Correction, Comparison and Commentary of Sawad-i-Azam, (Grand Transcript), Tehran, 1348.

83— Correction and Commentry of 'Rawza-Ul-Fareqain' Compiled by Abo Raja Momal Son of Masror Shashi Marwi Deceased in 517 HQ, Pubed by Tehran University, 1359 (Perssin).

84— Ferdawsi and Shahnama Interoduction, Correction and Persian Translation of 'Four Articles on Ferdawsi and Shah nama 'Compiled by Profess-

باتعلیقا ت و فهارس تاز ه نوا ی معار ك طبع کرا چی ۱۳۳۷ ﻫ .ش (فارسی).

۷۹ــتصحیح و ترتیب صد میدان خواجه عبدالله انصار ی هرو ی طبع وزار ت مطبو عا ت کابــــل ۱۳٤۲ .

۸۰ــتصحیح و مقابله و تحشیهو تعلیق زین الا خبار گردیز ی طبع تهرا ن ۱۳٤۷ ﻫ .ش .

۸۱ــتصحیح و مقابله و تعلیــق کتا ب فضایل بلخ طبع تــهــرا ن ۱۳٤۹ .

۸۲ــتصحیح و مقابله و تعلیــق کتا ب سواد اعظم طبع تهـــــرا ن ۱۳٤۸ .

۸۳ــتصحیح و تعلیق رو ضـــة الفریقین تالیف ابور جا مو مل ابن مسرور شاشی مرو ی متو فا۵۱۷ ﻫ .ق (فارسی). طبع دانشگـــا ه تهرا ن ۱۳۵۹.

۸٤ــفردوسی و شا هنا مهترجمهٔ فارسی (فردوسی پر چار مقا لــی) تالیف پرو فیسر شیرا نی با مقدمه وتحشیه از اصل اردو طبع انجمــن

or Mahmuds Shairani, Published by Association of Urdu Progress, Delhi, 1942.

85— Commentaries on an etymological grammar of Pashtu, Kabul, 1356 HS.

86— Interoduction, Annotation and Commetaries of Khushal Khan's SwATNAMA (Pashtu), Kabul, 1358 HS.

87— Annotation, Commentary and Persian Translation of Avicenna Balkhi's Biography on the Occasion of First Millennium of the Birth of Avcenna Balkhi, Kabul, 1359 HS.

88— Biography of Mia Faqerullah Jalal Abadi, Published in the introduction of His Selected Works, Kabul, 1359 H.S.

89— Pashtu Translation of the Biography of Avicenna Balkhi, Kabul 1359 HS.

90— Pashtu Translation of the Biography of Mia Faqerulah Jalal Abadi, Kabul, 1359 HS.

91— Arrangement and Freface of Mehrerdil Khan Mashreqi's. (Explanation of Distiches of Mathnawi),

تر قی اردو (دهلی ـهند)۱۹٤۲م.

۸۵ـتعلیقا ت بر تاریخ تلفظ و صر ف پشتو ، طبع کابل ۱۳۵٦ ﻫ .ش .

۸٦ـسوا تنا مه خو شحا ل خان با مقد مه و حوا شیو تعلیـــقا ت (پشتو) ، طبع کابل ۱۳۵۸ ﻫ .ش.

۸۷ـزند گی نا مهٔ ابن سینـــــا ترجمهٔ دری باتحشیه و تعلیق بـــه مناسبت تجلیل سال هزار م تولد او، طبع کابل ۱۳۵۹ ﻫ . ش .

۸۸ـشناخت نا مه میافقیرا لله جلال آباد ی ،در مقد مه گزیده یی از مکتو با ت و ی ، طبع کابـــل ۱۳۵۹ ﻫ . ش .

۸۹ـتر جمهٔ پشتو ز ند گی‌نا مه (دبو علی سینا بلخی ژوند لیــك) طبع کابل ۱۳۵۹ ﻫ .ش .

۹۰ـدمیا فقیر الله پیژند لیك د لوړ کتا ب پښتو تر جمه (زلمـــی هیواد مل)، دکابل چا پ ۱۳۵۹ ﻫ .ش .

۹۱ـ«شر ح بیتین مثنوی » ا ز مهردل‌خان مشرقی (تر تیب‌ومقدمه) طبع کابل ۱۳۵۲ ﻫ .ش .

Kabul, 1352 HS.

92-- Translation and Perfection of Alberooni's Bibliography, First Edition in Kabul, 1352 HS. Second Edition in Tehran, 1352 HS.

۹۲ـکتابشنا سی البیرو نـــی ترجمه و تکمله)طبع کابل ۱۳۵۲ ، طبع تهرا ن ۱۳۵۲ هـ .ش .

D: SCIENTIFIC AND SOCIAL

د :علمی و اجتماعی

93— Jawanmardan wa Ayaran (Generous Youths),
(Persian), Kabul, 1321 HS.

۹۳ـجوانمردا ن و عیـــارا ن (فارسی) طبع کابل ۱۳۲۱ .

94— Pamphlet of 'Sar Reshtae Tariqat-i-Khajagan' of Jami, Kabul, 1343 HS.

۹٤ـ رسالهٔ سر رشتهٔ طریقـت خواجگا ن از جا می ، کابل ۱۳٤۳ هـ .ش .

95— Mysticism of Dari, Kabul University Press, 1343.

۹۵ـتصو ف دری ، طبع‌پوهنتون کابل ۱۳٤٦.

96— About Five Hundred Historical, Social, Political, and Literary Articales in the Periodicals and Magazines of Afghanistan, Peshawar, Karachi, Koeta, Lahore and Tehran Like Kabul, Aryana, Science, Wazhma, Zhwandoon, Pashtoon, Zhagh, Talu-i-Afghan, Yaghma, Lahore Orintal College Magazine and so Forth (In Persian and Pashtu Languages) That the Preare of Their List is not Possible Now.

۹٦ـنوشتن مقا لات متعـــد د تاریخی و اجتماعی وسیا سی‌وادبی در حدو د پنج صد مقاله به زبا ن فارسی و پشتو در جراید و مجلات افغانی و پشاو ر و کراچی‌وکویته ولاهور و تهرا ن از قبیل مجلـــه کابل . آریانا ، ساینس و ږ مــــه، پښتون ږغ ، ژوندو ن ، طلـــو ع افغا ن ، یغما ، اورینتل کالـــج میگزین لاهور و غیره که ترتیـــب فهرست آن ها اکنون میسر نیست.

97— Parentage and Birth Place of Sayed Jamaluddin Afhani, (Persian) Kabul, 1355 HS.

98— Selfness and Ecstasy in the Thought of Iqbal, Adab Magazine, 25 th Year, Third Issue, Kabul, 1356 HS.

99— Mental and Politcal Personality of Amir Ali Sher Nawaie.
Kabul, 1360 HS.

100— Fifty Articles of Habibi Published by Academy of Sciences of Afghanistan, Kabul, 1362 HS.

101— Character and Pe-rsonality of Sheikh-Ul-Islam Abdullah Ansari, Kabul, 1341 HS.

102— Manzil-Ul-saeirin Dar Daira-i-Vojood. Adab Magazine, Vol 24,1 st, Issue, Kabul 1355 HS.

2— UNPUBLISHED WORKS.

103— Universal Literature (in Persian)

104— Ups and Downs of Afghanistan (persian Six-Distiches), 1308 HS.

105— Dard-i-Dil (Pain of Heart), Persian Mathnawi, 1316 HS.

106— Paiam-i-Asr (Message of Time), Persian Mathnawi, 1320 HS.

۹۷ـ نسب و زاد گاه سید جمال‌الدین افغانی (فارسی)، طبع کابل ۱۳۵۵ هـ.ش.

۹۸ـ خودی و بیخودی در اندیشهٔ اقبال، طبع مجلهٔ ادب شمارهٔ ۳ سال ۲۵ قوس ۱۳۵۶ هـ.ش.

۹۹ـ دامیر علی شیر فکری او سیاسی شخصیت، دکابل طبع ۱۳۶۰ هـ.ش.

۱۰۰ـ پنجاه مقالهٔ حبیبی، طبع اکادمی علوم، کابل ۱۳۶۲ هـ.ش.

۱۰۱ـ دشیخ الاسلام عبدالله انصاری سیرت اوشخصیت، د کابل چاپ ۱۳۴۱ هـ.ش.

۱۰۲ـ منازل السایرین در دایرهٔ وجود طبع کابل ۱۳۵۵ هـ.ش شمارهٔ ۱ جلد ۲۴ مجله ادب.

۲ـ آثار غیر مطبوع

۱۰۳ـ ادبیات جهانی (فارسی)

۱۰۴ـ مدو جزر افغانستان (مسدس فارسی) ۱۳۰۸ هـ.ش.

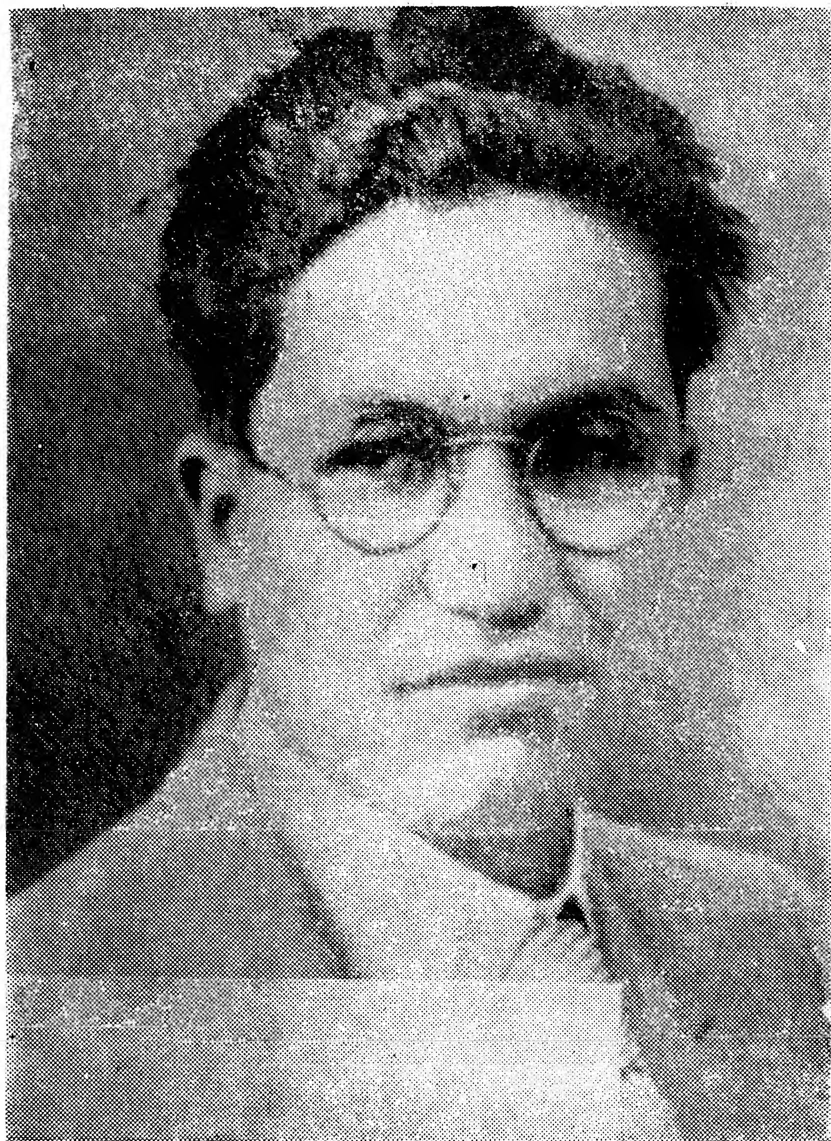
۱۰۵ ـ درد دل (مثنوی فارسی) ۱۳۱۶ هـ.ش.

۱۰۶ ـ پیام عصر (مثنوی فارسی ۱۳۲۰ هـ.ش.

بخش عکسها



استاد حبیبی درسن
سی ویک سالگی



استاد حبیبی در سا ل (۱۳۳۳ﻫ .ش.)



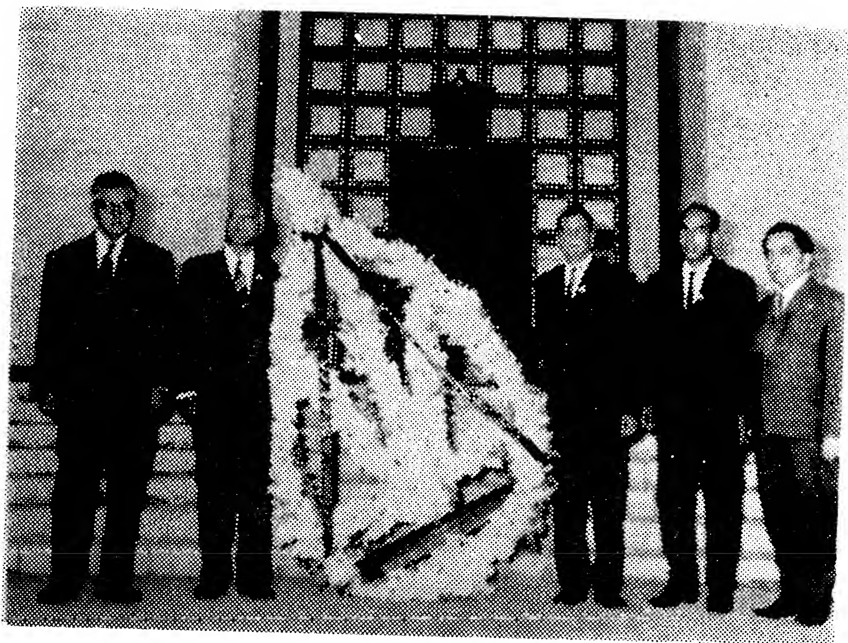
استاد علامه عبدالحی حبیبی د رسا ل (۱۳۳۸ هـ. ش ۰)



استاد علامه عبدالحی حبیبی بـادکتر محمد باقر یکی ازدانشمندان
پاکستا نی (۱۹۵۷م.)



استاد علامه حبیبی هنگام احراز کرسی ریاست یکی از گردهما یی های علمی ـ تحقیقی بین المللی د رهند (۱۹۵۷م .)



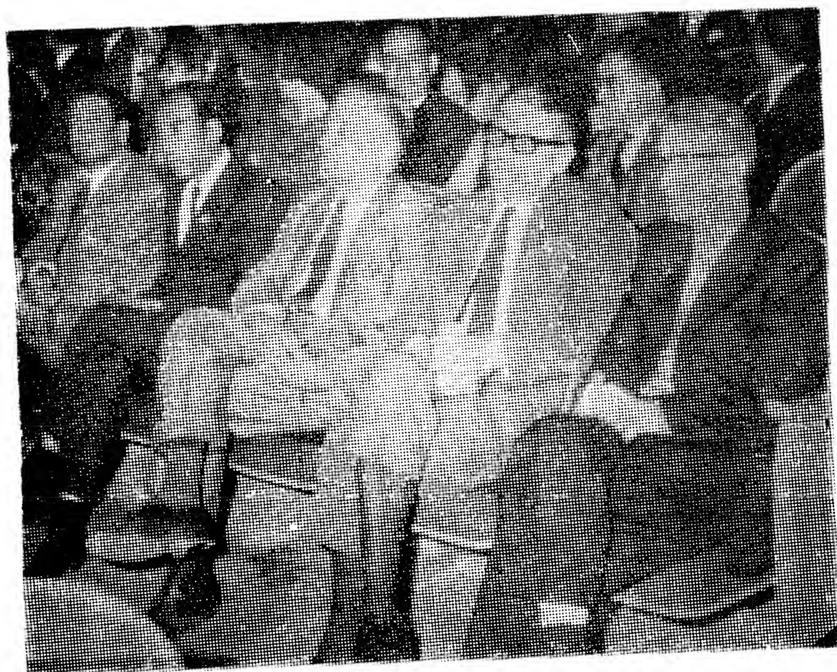
استاد علامه حبیبی (از طـر ف‌راست به چپ نفر سو م)در کنار دسته گل هیئت افغا نی در کنگره‌ایرانشنا سی ، تهرا ن ، (۱۳٤۵ ه. ش .) .







دانشمند داهی ـ استادعبدالحی حبیبی حین ارا ئه معلوما ت بـــه
شرکت کنندگا ن یکی از اجتماعا ت بین‌المللی علمی ـ تحقیقی درتهران،
سا ل ۱۳٤٥ هـ. ش .



استاد حبیبی (از راست به‌چپ نفر پنجم) در میان شرکت کنندگان کنگره ایران شناسی ،منعقده تهران ، سال (۱۳۴۵ ه. ش .).



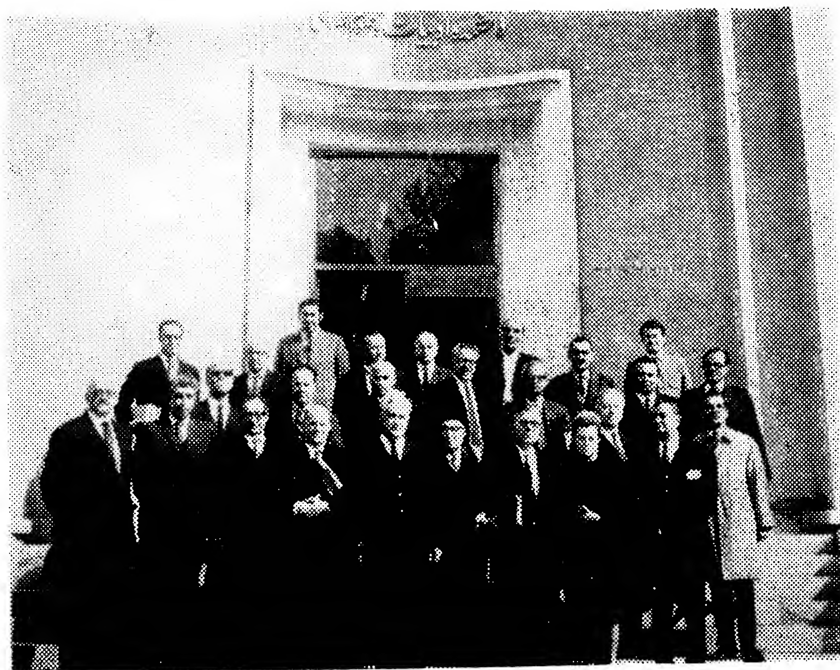
نما غلی عتیق الله پژ وا ک(طرف‌چپ) هنگا م تقدیم نمود ن سمـت ریاست یکی از سیمینار های بین‌ـالمللی به استاد افخم واجل ـعلامه حبیبی ، ۱۳٤٦ هـ .ش .



استاد علامه عبدالحی حبیبـــی(ازطرف راست نفر ول) هنــگام
ارا ئه تو ضیحا ت در یکی سییمنارهای بین المللی منعقد ه کابـــل ،
١٣٤٦ هـ.ش.



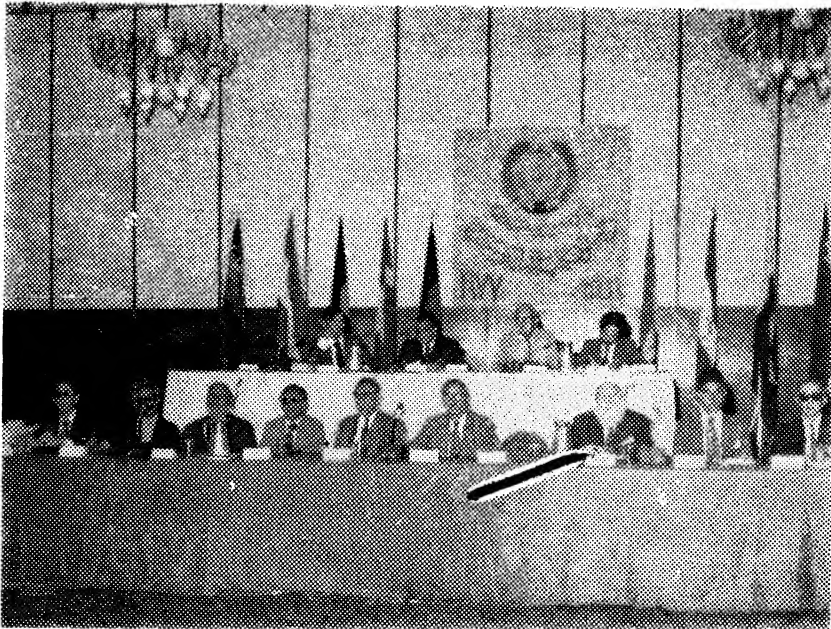
استاد علامه حبیبی در عقـــب میز ریاست یکی از گردهم آیی ها ی
بین المللی ، (١٣٤٦ هـ. ش .)



استاد علامه عبدالحی حبیبی (ازپایین به با لا قطار او ل ، از طرف راست نفر نخست) در میـــا ن‌دانشمندا ن و پژ و هشگرا ن ایرانی (۱۳۴۸) هـ . ش .).



استاد علامه عبدالحی حبیبی د راجنما ع بزرگ استادا نو محصلان
پو هنتو ن کابل ، (۱۳۵۵ ه .ش.).



استاد علامه عبدالحی حبیبی (درردیف فو قانی از طر ف چپ نفـــر دوم)در هیئت رئیسه سیمینا ر«په دوو و رو ستیو پیړ یو کی د پښتو چا پ شوی آثار » ، کابل ،(۱۳۵٦ه .ش .).



استاد علامه عبدالحی حبیبی درسال (۱۳۵۶ ه . ش .).



علامه عبدالحی حبیبی (در قطا راو ل از چپ براست نفر دو م) در میان شر کت کنندگا ن سیمینا ر «په دوو و رو ستیو پیړ یو کـی د پښتو چا پ شو ی آثار » ،کابــــل،(۱۳۵٦ ﻫ . ش).



استاد حبیبی درسن هفتاد و یک‌سالگی (۱۳۵٦ هـ . ش .).

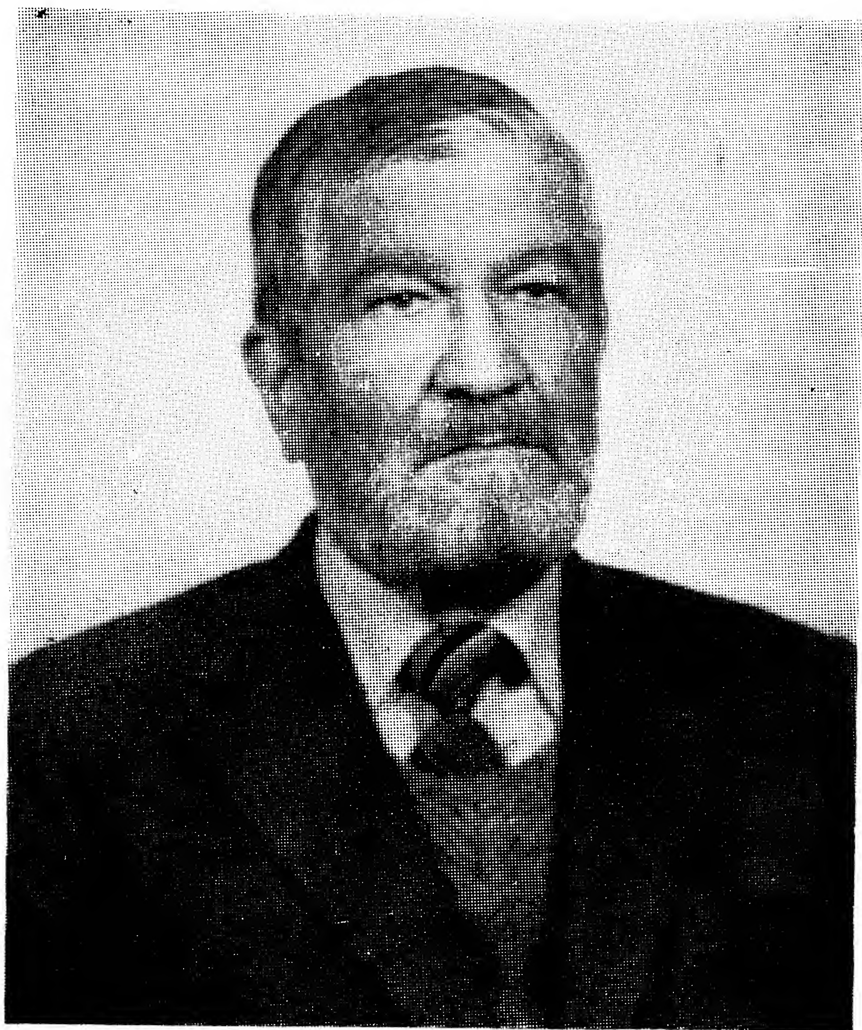


استاد علامه عبدالحی حبیبی در کنا ر اثرید ه ها وویرا سته ها ی
خود ، کابل ، (۱۳۵۷ هـ . ش .).

(باید تذکر داد که استاد حبیبی این عکس را بنابر تقاضاوخواست
جد ی اعضا ی خانواد هودوستداران خود گرفته است).



اشخاص ایستاده از را ست به‌چپ: استاد مر حو م عبدالر و ف بینوا ، اکاد میسین پو ها نـــــدعبدالشکو ر رشاد و حبیب الله‌رفیع اشخاص نشسته از را ست به‌چپ: سیا ل کا کړ ، استاد علامه‌عبدالحی حبیبی و زلمی هیواد مـل (۱۳۵۷ه .ش .)۰



استاد علامه عبدالحی حبیبی د رسا ل (۱۳٦۲ هـ. ش .)

107— Lala-i-Kohsar (Tulip of Moutain) A Collection of Afghanistan Unknown Persian Poets' Works.

108— Collection of Social, Literary and Historical Memorandums and Versified and Prose Literary Works in Three Volumes (Persian and Pashtu).

109— The Politocal History of Afghanistan in Two Volumes (Persian).

110— Correction, Comparison, Annotation and Commentary of Muzakar Ahbab-i-Nesar-i-Bukhari (Persian)

111— **Afghan in the History.**

112— Preface, Commentary and Comparison of Jami's pamphlet on Rhy.-me, 1357 HS.

113— Gnostical Position of Jami in Connection of Philosophy and Gnosticism With Science.

114— The Message of Yaqub Laith (Prepared in Four Lanuages).

115— Correction, Comparison and Preface of Akbar Nama of Hamid Keshmeri,)Persian) 1309 HS.

١٠٧ ـ لاله کهسار (مجموعه آثار شعرای گمنام فارسی زبان افغانستان) .

١٠٨ ـ نوشته های من به زبان فارسی و پشتو (مجموعه مقالات اجتماعی ویاد داشت‌های تاریخی و آثار ادبی منثورو منظو م) در سه جلد .

١٠٩ ـ تاریخ سیاسی افغانستان در دو جلد (فارسی)

١١٠ـ تصحیح و مقابله و تحشیه وتعلیق مذکر احبا ب نثار ی‌بخاری به فارسی .

١١١ـ افغا ن در تاریخ .

١١٢ـ رسالهٔ قافیه جا می با مقد مه و تعلیق ومقابله ١٣٥٧ هـ .ش .

١١٣ـ موقف عرفانی جا می در پیوستگا ه فلسفه و عرفا ن با ساینس .

١١٤ـ پیا م یعقو ب لیث (فراهم آورد ه به چهار زبان)

١١٥ ـ تصحیح ومقابله ومقد مه اکبر نا مهٔ حمید کشمیر ی(فارسی) ١٣٠٩ هـ .ش .

نسب وخانوادهٔ علامه حبیبی

به منظور شناسا یی هر چه بهتر استاد علامه حبیبی اضا فی و بی مناسبت نمی دانم تا سخن چند دربار ة نسب ودود مان بافضیلت این صاحبد ل‌شیوا بیان‌ورطب‌السا ن‌نیز، ارائه‌دارم ،زیراتیره و خانواده‌استاد حبیبی از از منهٔ پیشین کانون‌دانش‌وتعلیم ، قلم ودفتر بود.از همین جهت ضرور ی به‌نظر میرسد تابـارعایت ایجاز واجمال چهر ه ها ی نخبه ودارو غهٔ این عایلهٔ مهذب وبافرهنگ افغانستا ن را همراه باذکر کارنا مه های شان ، بنگار م .

باخوانش و بررسی تاریخچه این‌دود مان چنان استنبا ط میگردد که چار شخصیت این خانواد ه‌ازشهرت عظیم‌علمی‌وسیاسی بر خورداره‌بودند واینك در سطور آتیه شر ح حا ل‌آنانرا ، نقل میکنم .

مولوی حبیب الله محقق (کندهاری)

علامه حبیب الله (پدر جد استا د حبیبی) بن ملافیض الله بن ملابا بر درسا ل (۱۲۱۳) هـ. ق در محلـــه با میزا یی (۹) شهو کند هارتولد گردید . پدر ش ملافیض الله نیز یکی از طالبا ن دانش و دفتر بود ورساله یی را در منطق به زبان عربی نوشته بود ، (۱۰) رسالهٔ فی التجوید وتحقیق التوبهٔ ملا فیض الله، همین اکنو ن در آرشیف ملی افغانستا ن موجود است .

اما علامه خبیب الله یکی ا زعلما ی نا مور ومدقق عصر خودبود. درایا م شبا ب و عنفوا ن علـــو م مروج آنزمان چون تفسیر ،احادیث فقه ، صرف ، نحو ، ومعالم البلاغه را از درسگا ه خانواد ۀ خـــــود آمو خت ، سپس به فرا گیـــر ی علوم معقو ل پرداخت ومطالـعـا ت خویش را در رشته های ریاضـــی، استرا نومی وهندسه نیز ،ادا مـه داد .

بعد از پایا ن رسانید ن دروس حلقا ت علمی و فرهنگی ماحو ل به سیاحت در ممالك خار جی مانـنـد هندوستا ن وایرا ن ، آغاز نمود و در دانشکد ه های آ ن کشور هـــا از محضر دانشمندا ن و متفکرا ن آن زمان بهر ۀ وافی جست . متعاقبـا به ممالك عر بی سیرو سیاحـــت نمود و درین جهانگر دی به مطالعهٔ آفا ق وانفس پرداخت (۱۱) وا ز اثر تحقیقا ت ممتع و ثمربخش خود، سر انجا م به استاد ی در علـو م منقو ل و معقو ل رسید و باآثـــار وآفرینش های گرانبها ی خود کـه در رشته های گونه گون علـــو م مرقو م داشت ، رنسانس مشا به .ارو پا را در ، کند هار، بنیـــــاد نهاد .

علامه کند هاری نظیر صبا حـب نظرا ن ودانشمندا ن بز رگ دورهٔ رنسانس ، علوم و فنو ن مرسو م عصر خود را بادید انتقاد ی مـــی نگریست و پژو هند گا ن رابه ترك تعصب وخود دار ی از تقلید محض

وکور کورا نهٔ قدما ، دعوت میکردواین خود روش تاز ه وبکر در آ ن عصر بشمار میر فت . (۱۲) زیرابزرگترین علت عقب ماند گی کشور ها عبار ت از سنت پرستیوتغریق در ابحار بیکرا نظنون واوهام می باشد که علامه حبیب الله بهخا طرمنتفی سا ختن این ایده هایواهی مبارزا ت بی امان بخر چ داد .

علامه حبیب الله مشهوز به حبوآخو ند زاد ه مانند فیلســـو ف معرو ف انگلیسی (فرانسس‌بیکن)همواره در علوم از میتود تجر بی، کار میگر فت و تیور ی راباپراتیکمعجون میساخت .

او همیشه در مجالس و محافـلعلمی معاصرا ن شر کت میجســتو شاگردا ن زیادی تربیه کرد .

در سطور زیرین از کتا بهـا ورسایلی نام میبر م که توســـط علامه حبیب الله یا محقق کندهاری، به زبانها ی عر بی ، فارسیوپشتو نگا شته شده است :

۱ـشوار ق در علم حدیث بـــهزبا ن عر بی بر طرز مشا رقصا ـ غانی با زیاد ت استیعا باحاد یثقولیه صحیحین .

۲ـاقسا م و منـــجار ی وآفا تغرور (فارسی) در مطالب عرفانیو اخلاقی .

۳ـرسالهٔ تفکر به فارسی د راخلاق و عرفا ن وفواید تفکر .

٤ـموعظ ها وخطا به ها بهعربیوفارسی .

٥ـرسالهٔ صبر وشکر دراخلا ق. به فارسی .

٦ـرسالهٔ نماز و اسرار آن ازنظرمنقو ل و معقول به فارسی .

۷ـرسالهٔ محبت الهی در اخــلاقوتصوف (به فارسی).

۸ـرسالهٔ تمیز مو من و کافر، تحقیقی است کلامی ودینیبز بـا ن فارسی ، دربرخی از متفکر انتنگ نظر .

۹ـتواریخ و فیا ت مشا هیــراسلامی قرو ن ثلاثه (بفارسی) .

.۱ـشمعهٔ بارقه در شر ح وحدت‌شهود وو جود ، به فارسی کهازآثار

تحقیقی گرانبها ی اوست و باکمال‌بصار ت ووسعت نظر در شش فصل ، تالیف شده است .

۱۱ــچهل مسا لۀ دینی (بــــه فارسی) که در پاسخ‌به‌سوال های ملامحمد اعظم اندړ یکی ازمعاصرا ن‌حبو آخند زاد ه ، نګاشته شــده است .

۱۲ــاحکام الملة فی احکا م اهل‌قبله در عر بی مشتمل بر فیصل ـ التفر قه امام غزا لی با ایزادا ت وتحقیقا ت دیگر .

۱۳ــمغتنم الحصو ل فی علم الاصول ،بزبا ن عر بی دربر گیرندۀ مسایل وموضو عا ت مربو ط بــــه فلسفۀ تشریع‌ونظر انتقاد ی باصول‌و قواعد فقهی که از کتا ب هــــای‌معروف و گرانبهای اوست و مورد پسند زیاد علمای‌هندي ، قرارگرفته‌بود . زیرا با نظر صاحب اجتهادی، تدوین شده بود .

۱٤ ـ انموذج العلوم .

۱٥ ـ رسالۀ مغالطات .

۱٦ ـ ابانه الملة فی‌التوقف عن‌تکفیر اهل القبله ، بزبان عربی در چهار فصل که با مهارت و ممارست‌فراوانی ترتیب شده و هر مورد و هر مبحث آن تبحر و فساحت‌نظرمولف را در علوم فقه و عقاید نشان میدهد . بعد ها همین کتاب را به‌زبان فارسی نیز نوشته است .

۱۷ ـ مراة‌الحق به زبان عربــی‌مشتمل بر هفت فصل در ابحاث ـ قید الحیشیه در سال (۱۲٦۲)ه .ق.

۱۸ ـ وحدت وجود و شهود بــه‌زبان فارسی که در جواب به پر ـ سش های ملا محمد اعظم اندړ (این‌شخص هنگام اقامت در امرتسربنام ملا عبدالله امر تسری کتابهــــای‌زیادی نوشته است) ،برشته‌تحریر درآمده و از فحوا ومفاد آن حیطه وصلاحیت کامل مولف در فلسفــه ، تصوف و اشراق نمایانست .

۱۹ ـ مسحقة القبول و القبله فی‌تحقیق سمت القبله ، بزبان فارسی

در شرح طرف و سمت قبله بـــادلایل علوم ریاضی و فقه ،
۲۰ـرساله موسیقی بزبان‌فارسی.
۲۱ ـ تنقیح‌التهافت الفلاسفـــه بزبان عربی .
۲۲ ـ حاشیه و تحقیق جدیـــد برزیج الغ بیگی ، بزبان فارسی‌که نسخه خطی آن در موزه کابل مو جود است .
۲۳ ـ شرح نمط تاسع اشارات‌ابن سینا ، به عربی .
۲٤ ـ بسط البسایط شرحی بر برخی از مباحث منطق ، به عربی .
۲۵ ـ منتخب تحریر اقلیدس ، به زبان فارسی .
۲٦ ـ ترجمه تحریر اقلیدس ،به زبان فارسی .
۲۷ ـ ترجمه اکرثا و فروسیوس .
۲۸ـمختصر کشف القنا ع
۲۹ـ ریا ض المهند سین یاروضا ت المهند سین .
۳۰ ـ ترجمه و تشریح مقامـات‌حریری .
۳۱ـ نقد التفات فسی تز ییف الموضوعات در تشریح احـــادیث موضوعه به فارسی که در (۲۹)باب بخواست‌سردار مهردل خان مشرقی نوشته شده است .
۳۲ـ ابجد التواریخ ، بزبان‌عربی‌در تاریخ اسلام‌حاوی (۵۰۰)ـصفحه، سال تالیف ۱۲۵۲ ق .
۳۳ـ منهاج العابدین اثر منظـوم‌در پشتو (ترجمه منهاج العابـــدین امام غزالی) ، محتوی مسایل اخلاقی‌و عرفانی‌که‌حایز (۷۰۰۰) بیت‌میباشد و در سال (۱۲۳٦) هـ . ق تالیف و تدوین شده است . (۱۳) و تا کنون دوبار طبع شده است .مرتبهٔ اول‌در بمبی و دفعهٔ دوم در پاکستان .
علی الوصف علامه حبیب الله رابادر نظر داشت دسترسی ویدطولای او در علوم منقول ومعقول ازیکجانب‌و بذل مساعی‌بخاطر نوشتن آثـــار علمی ـ تحقیقی از طرف دیگـــر ،میتوان بادانشمند و فقیه متفکـــر ، صوفی و عارف بلند آوازه کندهـــارقاضی غلام محمد هوتك مشهور بـــه قاضی غلام‌هوتکی‌مولف‌کتاب ارشادالحق و بسا آثار غیر مطبوع دیگر ، تشبه و مقایسه کرد .

ولی با کمال تاسف باید اظهار داشت که تعداد زیاد آثار علمی تحقیقی جبوآخند زاده ، بنابرشرایط و اوضاع وخیم آنزمان (خانه جنگی ها و تهاجمات خارجی) یا در زوایای تاریك متروك شد و یا بکلی مفقود الاثر گردید و محض چند اثریکه از تصاریف وتطاول زمان مصون مانده . در کتابخانه حیدرآباد دکن، پشاور، آرشیف ملی افغانستان وکتابخانه های شخصی شاد روان علامه حبیبی و اکاد میسین پوهاند عبدالشکور رشاد ، موجود است .

این دانشمند خردمند و متبحردر سنه (١٢٦٥) هـ . ق در شهرکندهار وفات یافت . (متکی به نسخهٔ خطی که نزد استا د فا ضل و صا حبرای رشاد موجود است .)

٢- مولوی عبدالرؤف کاکړ

مولوی عبدالروف کاکړ پسر مولوی عبدالرحیم ونوادهٔ علامه حبیب الله و عم علامه عبدالحی حبیبی بود، که نزد استا فا ضل و صا حبرای، کندهار دیده بدنیا گشود .

مولوی عبدالروف کاکړ علوم اسلا می و ادبی چون فقه ، تفسیر ، احادیث، صرف، نحو و بلاغت ...را از پدر با معر فت خود مو لوی عبدالرحیم که معلم عبدالله جا نولیعهد امیر شیر علی خان بود ، فرا گرفت .

مدتی در تبعید و نفی بلد بسر برد تا اینکه در سال (١٣٠٠) هـ . ق توسط قاضی القضات مرحوم سعد الدین خان و مرحوم سردار عبدالقدوس اعتماد الدوله بدربار امیر عبدالرحمن خان راه یافت و به حیث ملا و مد رس خا ندان شاهی تقر ر یا فت .

مولوی عبدالروف ازرجال معر وف و سر شناس افغانستان بشمار میرود ، که همواره در خط مقدم روشنفکران قرار داشت .

معذلك ، احاطه و صلاحیت اودر علوم اسلامی و السنه عربی ،فارسی و پشتو وی را در ردیف عالمـــان بزرگ آن عصر قرار میدهد .

امیر حبیب الله خان برمبنـا ی همین فضیلت ودانش ، اورا بـــه منزله استاد خود ار ج و احتـــرا م میگذاشت ودر مسایل مهم قضایی ازو ی استشار ه مینمود و حتـــی قضا ت و کار کنا ن قضایی کشور را بعد از موفقیت در امتحا ن او، بکار میگماشتند .

معالو صف ،مو لو ی عبدا لروف کاکړ در شعر و شاعر ی نیز قریحه پسند ید ه داشت ودر اشعـــا رخاکی تخلص میکرد .

اینست الگو یی از اشعا رفارسی وعربی این شاعر شکر گفـتا ر و روشن ضمیر :

ای سرور خلایق وای فخر کائنات! ای راز دار خالق وای شاه انبیا!
ما امتا ن دور فتاد ه ز در گهت داریم پیش خاك رهت عرض مدعا
شدمدت فراق تو بس دور وبس دراز آمد به دوره چارد هم صدرسالها
گردید ضعف عار ض ارکا ن دین ود ل
شیطا ن چو نفس در رگ و پی کرده است جا

دریك غزل دیگر چنین نو شتـه است :

خا ك کند مشکبو سا حـــهٔ مشکبوی تو
باد شود روح بخش گرد سرکو ی تـو
بست به ز نجیروتیغ بر جگرم زدریغ
طر هٔ هندوی تو غمزد ه جادو ی تـــو

در مطلع یك قص د ه نعتیه چنین نگاشته است :

مد ح کلام خو د کنم از نعت مصطفی
ورنه کجا رسم که بحقش کنم و فـا

در جای دیگر ی اراد ت خودرا به دوستا ن فاضل ، علی الخصوص سید محمود کند هار ی چنین تبیین میدارد :

الی المخد و م مفصا ح الا نا م سـلام فی سلام فی سـلام
لقو ار سلت من مکتو م نظـــم بدیع کا للالي في انتظام (١٤)

هکذا ،مولو ی عبدالرو ف کا کـرراباید از بنیا ن گذارا ن وموسسا ن ژور نالیز م افغانستا ن ، به‌حساب‌آورد . زیرا اونه‌تنها جرید ۀسراج‌ـ الاخبار افغانستان را درســا ل(۱۳۲۳) هـ . ق مطابق به (۱۹۰٦)م تاسیس نمود بلکه عملا در تحریرو تفسیر مطالب آن سهم گر فت .

نقش علمی واد بی اودر زینت‌افزا یی صحا فت و ثقافت افغا ـ نستا ن ، سزاوار ستایش فروانست.

معهذا ، فعالیت های فر هنگـی‌مولوی (خاکی) را نمیتوا ن درچار ـ چو ب شاعر ی و ژورنالیز م‌تحدیدکرد (۱۵) چه او در زند گی خود هموار ه به کار های علمی‌و تحقیقی‌منهمك بود ، که در نتیجه آ ن‌تا ـ لیفا ت و نوشته های زیادي از خودبه جا گذاشت .

در زیر عناوین آثار مولو ی عبدالرو ف کاکړ متخلص به خا کی‌را، بر میشمار م :

۱ـکشکو ل در دوجلد که درآ ن‌اشعا ر پشتو ، فارسی و عر بی‌خود وپار چه های نفیس اد بی دیگــر شاعرا ن را گنجا نیده است .

۲ـخرد نا مه امیـری به زبا ن‌فارسی .

۳ـتفسیر سور ه حشر به زبا ن‌فارسی .

٤ـسلا منا مه عر بی برای مزا رشریف که یك بخش آن با مرامیر عبدالر حمن خان بر درواز ۀ مزا رشریف نوشته شد .

٥ـتفسیر آیا ت العهود به زبان‌فارسی .

٦ـردیك بخش ناسخ التوا ریخ به زبان فارسی .

۷ـرساله افغانستا ن به زبـا ن‌فارسی .

۸ـرساله مصافحه .

۹ـعقد اللا می فی تتبع بداء الامالی . قصید ۀ عر بی درخصو ص عقاید و کلام .

۱۰ـکلما ت امیر البلاد فی التر غیب الی الجماد .

۱۱ـتفسیر سور ه فاتحه‌و جـز ئیا ت آخر قرآن عظیم الشا ن .

این دانشمند ، ادیب ، شا عروروزنا مه نگار مد قق به عمــــر

(شصت‌و هفت) سالگی در سا ل۱۳۳۲) هـ . ق و فات شدومر حوم علامه محمود طرز ی (پدر مطبوعات افغانستا ن)، در بار ۀ وفات اودر جرید ه سراج الا خبار ، چنیـــن نوشت :

«باتمام افسوس و کمال یاس وحسر ت و باچشم اشکبا ر و قلم ماتم بار جز کدور ت ضیا ع ابد ی عالم علامه و فاضل کامل ، فرزانه فضایل همراه با عالیجا ه عبدالروف خان صاحب را در ج صحایف غم و اندوه مینمایم و .... »(۱٦)

۳ـ مولوی عبدالواسع

مولو ی عبدالواسع از بزرگترین شخصیت ها ی مبار ز تاریخ معاصر افغانستا ن ، به حسا ب میرود .این دانشمند و خطیب دلیر مرد ، فرز ند مو لو ی عبدا لزو ف کا کر وعمزاد ه علامه عبدالحی حبیبـــی است ،که در سنه (۱۲۹۰) هـ . ق در شهر کند هار ، بدنیا آمـــده است .

مولوی عبدالواسع ، این قلمز نرو شنگر وصاحبدل درعلوم اسلامی، منطق، زبا ن وادبیا ت پشـــتو ،فارسی و عر بی ، حایز معلو ما ت وافی و شا فی بود .

معهذا ، اویکی از فعا ل تریـــن اعضا ی جنبش مشرو طیت او ل بشمار می‌آیدواز اثر مبا رزا ت مشر وطیت طلبی خود، باری درزمان حکمر- وایی امیر حبیب الله خا ندرزندان محبوس گردید ، و لی خوشبختا نه بعد از انقضا ی چند و قت درپنجره زندا ن ، امرزیده شد .

وی بعد از استر داد استقـلا ل سیاسی کشور و به سر قد ر ت رسیدن امان الله خان غاز ی به وظایف مهم وسترگ منصو ب گردید وحین ایفا ی این و ظایف با اجرا ی امر بزرگی فایق گردید که عبار ت از تدوین نظا منا مه ها (قوانین) ،مطابق به شر ع اسلامی است .

همه کارنا مه های این دانشمنـــدنا می مظهـــــر تا با ن شهامت و

فدا کار ی او در راه خد مت بـــه مردم وو طن میباشد که من بـــه نسبت تضییق جا ، قادر به یـــادآوری آن نیستم .
معذلك ، باید تذکار داد کـــه مولو ی عبدالواسع ، این سخنرا ن وفقیه روشن روا ن همواره‌در سر خط رو شنفکرا ن هم عصر خویش قرار داشت . نبرد و ستیزباسیا ه‌کار ی وارتجا ع ، مضمو ن وا قی زنده گی این دانشمند آزاد منش‌را تشکیل میداد ودرست بنابر ایـــن ملحوظ بود که درسا ل (۱۳۰۷) به‌دستور بچه سقاءبدهن تو پ بسته شد . (۱۷).
مولو ی عبدالواسع به علاو ه‌رزم‌وبزم خود ، آثار گرانبها ی‌درجهان علم و تحقیق ، بجا گذاشت که ازگنجینه های ارزشنا ك فر هنگـــك کشور ما، محسو ب میگردد .
در سطو ر زیرین از مشهـــو ر ترین آثار و ی تذکر به عمل مـــی آورم :
۱ـتمسك القضا ت ، به زبا ن‌فارسی (متکی باصو ل و قوا عـــد فقه حنفی) محتو ی دو جلد ، که‌جلد نخست آن مشتمل بر حقو ق وتعزیرا ت و جلد دوم آ ن دربـــر گیرند ه عقو با ت است ودرسال (۱۹۲۰) م در کابل انتشار یافتـــه‌است .
۲ـحکمت اسلامی ، بـــه زبا ن‌فارسی که درسا ل (۱۹۱۵)م تالیف شده است و تاکنو ن نسخه خطی‌آن در آرشیف ملی افغانستا ن باقی ماند ه و به زیور چا پ آرا ستـــه نشده است .
۳ـحکومت اسلامی ، در بار ۀ‌ادار ه و تشکیلات حکو مت ازنظر اسلام که نسخه خطی آن‌دراغتشاش(۱۳۰۸) هـ . ش از میا ن‌رفت. (۱۸)
٤ـتفسیر سور ه بقر ه‌و فاتحه‌به زبا ن های پشتو و فارســـــی (خطی) که تر جمه انگلیسی آ ن‌توسط مولو ی عبدالوها ب کاموی، عضو پشتو مر که صور ت گرفته‌بود . (۱۳۰۰) هـ .ش .
۵ـیو از نی کتا ب پشتو وصرف‌ونحو زبا ن (گرامر) پشتو ، بزبان

پشتو چاپ کابل . (به همکاری نویسندگان دیگر .)
٦ـعنوان اساسی دینیات درمضمون تعلیمی فلاسفه اسلامی قرآنی طبع کابل ، (١٣٠٠) هـ. ش.
٧ـرساله شناخت خدا مشتمل بر شرح معانی اسماء الحسنی چاپ کابل ، (١٣٠٠) هـ. ش .
٨ـمنظومه تعاون به زبان پشتو، طبع کابل (١٣٦٢) هـ .ش .
٩ـپښتو پښويه . (به همکاری اعضای پشتو مرکه) .

۴ـ مولوی عبدالرب

مولوی عبدالرب نیز یکی از چهره های درخشان علمی خانواده علامه عبدالحی حبیبی ، بشمار می رود . این شخصیت قلمدست و عرفانی پسر مولوی عبدالروف کاکړ ، نواده علامه حبیب الله (محقق کندهاری) برادر مولوی عبدالواسع شهید و عمزاده استاد حبیبی بود که درسال (١٢٩٤)هـ .ق، در کندهار زاده شد .

مولوی عبدالرب اساسات ومبانی علوم مروجه را درآموزشگاه خانواده فرهنگی خود ، فراگرفت ودراثر تلاش های دامنه دار علمی وتحقیقی خویش ، سرانجام توانست تا بدرجه استادی درعلوم منقول و معقول (فقه ، حدیث ، تفسیر ، فلسفه ، منطق ، حکمت و...) نایل آید . در نتیجه مبارزات تجدید طلبانه و عضویت درمشروطیت اول ، زندانی گردید . ولی امیر حبیب الله اورا بنابر احترام به مقام علمی پدرش از زندان رها کرده و مورد عفو قرار داد. (١٩)

طی مدتی به حیث ملای حضور امیر حبیب الله ، ایفای وظیفه کرد و بعد به صفت آموزگار ومدرس در مکاتب و دارالمعلمین (دانش سرا) کابل ، کارکرد .

این مرد پژو هند ه و مبارز درسا ل (۱۳۳۷) هـ . ق چشم ا زجهان بست .

تالیفا ت اوبشر ح زیر ینست :

۱ـسراج العقا ید ، به زبـــا نفارسی ، طبع کابل برای صنـــف پنجم .

۲ـسرا ج الاحکا م در فقـــه اسلامی ، به زبان فارسی ، چا پ کابل .

۳ـدینیا ت مشتمل بر پنج فصل، به زبا ن فارسی ، طبع کابل ،برای صنف اول الی چهار م ابتدایی .

٤ـرسا له اطا عت اولوالا مر ،به فارسی ، چا پ کابل .

(این رسا له هابعد ها توســـطمولو ی صالح محمد به زبان پشتو تر جمه شده است .)

٥ـسرا ج السیر در سیر نبو ی(فارسی)، طبع لاهور ، برا یمکاتب متوسطه .

٦ـمقد مه فلسفه اسلا میـــه .(خطی)

۷ـسرا ج القضا ت ، که نسخه،خطی آن در آرشیف ملی افغانستان موجود است . (۲۰)

در آخر بحث پیرا مو ن نسب وخانواد ه علامه عبدالحی حبیبی ، باید گفت که عالمان وخا مه بدستان زیاد ی ، افتخار نسبت به ایـــن خانواد ه را دارد که ذکر آن دریـــن چند سطر محدو د کار یستدشوار وحتی محال .

لذا بیاد آور ی همین چـــا رشخصیت بزرگ و نا می ایندودمان اکتفا میورز م و فقط یاد دهانـــیمینمایم که دکتر محمود حبیبـــی و محتر م دکتر صاد ق فطـــــر تناشناس نیز از جمله اشخا صـــ فاضل و با تر بیتی هستند که تاکنو ن در قید حیا ت اند و بایـــن خانواد ه علمی ـفر هنگی افغانستانوابستگی دارند .

علامه حبیبی بمثابهٔ بانی و تکامل دهندهٔ مراکز فرهنگی کشور

یکی از خدمات فراموش ناشدنی و در خور ستایش استاد علامه عبدالحی حبیبی در جهت اعتلا و شکوفایی معارف و ثقافت کشور ما، عبارتست از بنیانگذاری و سهم شایسته در تکامل نهادهای فرهنگی افغانستان، زیرا چنانکه در صفحات گذشته یاد آور شدم، استاد حبیبی بانشر و رهبری هفته نامه طلوع افغان (۱۳۰۶ـ۱۳۱۰ هـ . ش) چرخش عظیمی در سبک و شیوهٔ نگارش ادبی ژورنالیستگی، به وجود آورد.

معهذا، قریحه سرشار و مکنت کم نظیر استاد حبیبی در علوم، شهرت فضل و حکمت اورا در داخل و خارج کشور، به مراتب افزایش بخشید و خاص بموجب همین درایت علمی واخلاقی بودکه استاد معظم علامه عبدالحی حبیبی دراثر فرمان اولیای امور آنوقت، به کابل خواسته شد و ریاست پشتو ټولنه (اکادمی پشتو) ومعاونیت ریاست مستقل مطبوعات باو موکول گردید.

علیرغم آنکه پشتو ټولنه بتاریخ اول ماه ثور (۱۳۱٦) هـ. ش مطابق (۱۹۳۷) م در نتیجه ادغام والحاق انجمن ادبی کابل و انجمن پشتو کندهار تاسیس گردیده، (۲۱) ولی لون و هیئت اکادیمی پشتو در زمان ریاست استاد حبیبی، بکلی دگرگون شد. چه ازیکجانب امور رهبری آن از اشخاص سمبولیک و تشریفاتی به یک قلمزن متفکر و پر مغز سپرده شد واز سوی دیگر شعبات جدید در تشکیل آن اضافه گردید.

باین ترتیب پهنا و گسترش کانون بزرگ علمی ـ پژوهشی با داشتن شعبات چون تالیف وترجمه، قواعد و گرامر، لغات،

صحا فت و تدریسا ت‌و نشرکتاب‌های سود مند نظیر « دپښتو ادبیاتو تاریخ » . « پښتنا نه شعر ا .» ،وبر خی آثار در بارهٔ گرامرپشتوو کتب درسی پشتو (پښتوکلی)رابايد از مجاهدا ت پیگیر ودا منـــه دار استاد بزرگوار علامه حبیبی دراحیا و تکا مل فر هنگ‌اصیـــل‌و دیرین سا ل زبا ن ملی ما(پشتو)، به حسا ب آورد .

استاد حبیبی با اینگو نه خدمات بشر ی خود ، افقها ی رو شـــن‌و تابنا ك را به خاطر رشدوانکشا ف‌زبا ن پشتو ، باز نمود .

علاو تا ، استاد علامه عبدالحی‌حبیبی برای نخستین بار در سال ۱۳۲۳ هـ . ش ، پو هنځـــــی(دانشکده) ادبیا ت را تاسیســـ نمود و جوانا ن و طن را به‌تحصیل‌وکسب فضیلت در آ ن ترغیـب و تحریص نمودند .

بد یهست که ایجاد چنین مرکزبزرگ تحصیلی و آموزشی نقشـ بسزا یی درتر بیه علمی جوانـــان‌افغا ن و در نهایت امر پیشر فت فرهنگ ، کشور ، ایفا ، نمود ه‌است که افتخا ر آن با ستاد حبیبی، این دانشو ر رو شن روا ن، تعلـق‌میگیرد .

فرزندا ن آگا ه و بیدار کشـــورهیچگا ه ، خدمت وا لای استـــاد حبیبی را به خاطر تهدا ب گذاری‌کا نو ن‌عالي آمو زش در افغـــا نستان (دانشکد ه ادبیا ت وعلوم‌انسانی) فراموش نخوا هندکرد .

از اینکه بگذریم ، سهمگیـــر ی‌استاد عبدالحی حبیبی در روشـــن نمود ن زوایا ی تاریك تاریخ افغا۔نستا ن و قرار داد ن آن در مسیر تابش و پو یایی هر چه بهتـــــر مسا له ایست قابل مکث ومداقه . زیرا انجمن تاریخ افغانستا ن د رزمان ریاست استاد عبدالحی حبیبی، این مورخ ژر فنگر و کنـــجکاو ،در خشش‌ورونق شگفت انگیـــز ی داشت .

باوصف آنکه‌سهم‌مور خ‌دانشمندوپرتلاش احمد علی کهزاد و دکتر عبدالر حیم ضیا یی (اولیـــن ودو مین رئیس انجمن تا ریـــخ افغانستا ن) در نیرو مندی‌نهضت تاریخ نگار ی جدید افغانستان ،

شایا ن تو صیف وا لا وسپا ســـ خیلی بزرگست ، و لی ار تقا ی این جنبش به مدار ج ومراحل عا لی تکامل از حیث اصح ، تعمق ودقت در موضو عا ت ، مصاد ف بادوران استاد علامه عبدالحی حبیبی است. چه درست در همین و قت وزمانست که نشرا ت انجمن تاریخ افغا ـ نستان رستا خیز عظیم علمی راآغاز کرد و از تاریخ و جغرافیا ی تاریخی گرفته تا معر فی مشا هیرورجال معرو ف کشور ، تحقیق در تاریخ زبا ن و فولکلو ر ، شناسا یــی صنایع مستظر فه و مسکو کا ت، مسایل مربو ط به عتیقه شنا سی و کتابشنا سی افغانستا ن با دقت تمام در صفحا ت آن به زیور طبـع آراسته شد و منحیث المجـــمو ع شرایط وامکانا ت آن فرا هـــــم گردید تا متتبعا ن و پژو هشگران جوا ن ما جهات گو ناگو ن تاریخ وفر هنگ کشور را مورد مطالعـه وکاوش قرار دهند .

همچنین ، شرکت فعا ل واساسی استاد علامه حبیبی در بنیاد نهادن اکاد می علوم افغانستا ن نیزمبرهن است . چه این مرجع بزرگ علمی ـ پژو هشی کشور در وا قع برمبنای پشتو ټولنه (اکاد می پشتو)،انجمن تاریخ افغا نستا ن و آریانا دایرة المعار ف ، ایجاد شده که مسا عی خستگی ناپذیر استاد فسیح بین وموشگا ف علامه عبدالحی حبیبی را درآن مختصر ا ذکر ، نمودم .

مبارزات سیاسی و وطن خواهانهٔ استاد علامه حبیبی

همانگو نه که قبلا ملاحظـــــه نمودید ، استاد عبدالحی حبیبی در پرورشگا ه دانش و سیا ست ،پا به عر صه و جود گذاشت ، زیرا اسلاف و منسوبا ن خانواد ه ا ودانشمندا ن و مبارزا ن معـــرو ف کشور بودند که خواهی نخواهی ،تاثیرا ت بز رگی بر شخصیـــت اجتماعی و فرهنگی استاد حبیبی ، بجا میگذاشت .

استاد حبیبی از دورا ن جوا نی به مبارزا ت سیاسی‌وو طن‌خواهانه، آشنا گردید ، ایدالها ی مترقی وروشنفکر ی جنبش مشرو طیـــت افغانستا ن در تارو پود و جودش جاگر فت و برای تحقق آن‌به‌مبارزه برخاست .

هکذا ، شکنج و تعذیب پیشوایان‌وراهیا ن مشرو طه خواهی وبویژه به توپ بستن مبارزا ن قهر مان وسر سپرده افغان چو ن (مولـو ی عبدالوا سع) توسط عما ل و کاسه‌لیسا ن ارتجا ع سیا ه ، مبارزا ت آزادی خوا هانه و ضد استعمار ی‌اورا بیش از پیش ، نیرو منـــد

ساخت .

درست به همین ملحو ظ بود که استاد علامه عبدالحی حبیبی جهت اداMه و بهد ف رسانید ن آرما ن های والا ی مشرو طه خوا ها ن ، در تاسیس حزب سیاسی جوا نان بیدار (ویښ زلمیان) ، فعا لا نــه سهم گر فت و بمثا به دانشمنـــد داهی در رهبر ی وسمت دهی آ ن بذل مسا عی کرد ، ولی بنابـــر اقتضا آت زما ن از پیو ستـــن رسمی به آ ن سازما ن ابا ورزید. چه زما مدارا ن و قت به موجـب هراس از فهم و فراست سیا سی او افترا آ ت کاملا واهی و مضحك، باستاد حبیبی نسبت دادند .(۲۲)

معذلك ، زما ن نیکو کار ی وخیر اندیشی ، سعی و تلاش به خاطـــر اشا عه معار ف و فر هنگ، استاد علامه حبیبی راچو ن خور شیدتابان، مبر هن ساخت و چهر ه های مشووم آشوبگرا ن سیاه د ل یکبار دیگر، افشا شد .

درین هنگا م واین گیرو دا ربود که انتخابا ت دور ه هفتم شورا آغا ز شد . مردم رستگا رودانش پرور کند هار ، استاد حبیبی رابه حیث نماینده شایسته و فهیـــم خود بشورا ، فرستاد .

استاد عبدالحی حبیبی باو کالت ونماینده گی در پار لمان هموا ر ه صدا ی خشم و اعترا ض خویش را مبنی بر نابسا مانی ها ی سیاسی و اجتماعی آنو قت ، ابراز مـــی داشت ....

ولی دریغا ! که دیر ی نگذشت و شورا ی و قت دستخوش غایلـــه بزرگ گردید برخی اعضا ی فرو ـ مایه و دو ن صفت پار لمان، بد ر بار پیو ستند و پست های بلندی احرا ز نمودند ، عده یی دیگـــری اغلال و پنجر ه های سیا ه زندان رابر فرو ختن عقید ه وایمان ترجیح داد ه و مبارزا ت و طن خوا هانـــه شانرا ادا مه دادند. مبارزنستوه و مورخ دانشمند میر غلام محمدغبار و شاد روان عبدالرحمن محمودی نیـز از این دسته وکیلان بودند که بنابر ایمان راسخ خویش در عقب پنجـره های زندان ، افگنده شدند .

استاد حبیبی نیز در زمرهٔ ایـــن گردان دلیر و شجاع مجبور بـــه تبعید و ترك دیار گردید و مدت ده‌سال درپاکستان متوطن شد. (۲۳)

فرمانروایان پاکستـــان در اول‌وهله از رفتن استاد حبیبی بـــه‌آن کشور ، ابراز پشتیبا نی‌کردند.چه میخواستند از شخصیت علمـــی ـ تحقیقی او در جهت تامین منـــافع نامشروع خود استفاده نمایند . اما خوشبختانه که این مامول شوم‌شان جامه عمل نپوشید . (چنانکه اجمل ختك شاعر بلند آوازه پښتونخـــوا نیز شا هد عینی این ما جراســـت

حکمرانان پاکستان بـزودی درك نمودند که نمیتوانند از وجود اودر مقابل جنبش استقلال طلبانه‌پشتون و بلوچ ، بهره برداری سو نمایند. لذا وی راباکلمات ناسزا ومستهجن یاد کرد و با سماجت ووقاحت بـی نظیر دست به بدنام ساختن ایـــن مبارز متفکر ودانشمند ، زدند ،ولی خوشا که کوچکترین اثری از خـود بجا نگذاشت .

بهر صور ت زما ن گذ شت و تحو لات زیاد ی درداخل و خار ج کشور (پاکستان) پدیدار گردید و زمینه آن فراهم شد تا استادحبیبی از رنج فرا ق ودور ی وطن ،نجات یافته ، مجددا رهسپا ر میهن گردد وبه زندگی علمی ـ پژو هشی خود ادا مه دهد .

در سخنا ن آخر پیرا مـــو ن مبارزا ت سیاسی وو طن‌خواها نه استاد علامه عبدالحی حبیبی ، باید اظهار داشت‌که ختم تبعید و عودت دوبار ه به میهن ، بخشـــس مهم و اساسی زند گی این دانشمنـــــد (سیاست) راجسته جسته کاهش داد و در مقابل آن جوا نب دیگر شخصیت این نویسند ه‌وپژوهشگر متفکر را نیرو و غنا ی بیشتـــــر بخشیدکه ماحصل آن آثار گرا نبها یست در بار ه فر هنگ و تاریـخ کشور ما .

اما در خصوص مبارزا ت و طـن‌خوا هانه استاد حبیبی باید گفت‌که اینگو نه مجاهدا ت او تا آخریـــن‌لحظه حیا ت ادا مه داشت . زیرااو تا رمق اختصا ر به خاطر اعتلا وشکو فا یی کشور اندیشید و د ر آغوش وطن جان داد .

علامه حبیبی به حیث استاد ورهنمای دانشمندان افغانی

از آنجا ییکه استاد علا مـــــه عبدالحی حبیبی موسس و تهـــداب گذار نخستین فا کولته ادبیات کشور وادار ه کننده موسسا ت علمـــی و فرهنگی چو ن اکاد می پشتو (پشتو ټولنه) و انجمن تاریخ افغانستان، بود ، بنابرین شاگردا ن فراوانی تربیه کرد و با دانشمندا ن صا حب نظری محشور گردید .

صمیمیت و پاکد لی ، گشا ده رو یی و یکرو یی ، فرو تنی و بی تکلفی ، تز کیه نفس ، شفقت و مهربانی ، تنقیح اراد ه ، تنفر ا ز تعصب و تبعیض ، اشمئزااز ازحقد وحسد ، مود ت بی غل و غش ،صفا ووفا بی پیرایگی سخن ، کلام نغز، ملیح و ظریفا نه ، رو حیه انتقا د پسندی (٢٤) و ... از جمله خصایص فطر ی و ذاتی استاد علامه عبدالحی حبیبی بود که باعث تجمع نویسند گا ن و محققا ن کشور در گرداگرد او میگردید .

استادان و محصلان پو هنتو نی (دانشگاهی) ، گردانند گا ن بنگاه های تحقیقی و فر هنگی و خا صـــه بدستا ن اهل رای ، همـوار ه باا و آمد و شد میداشتند و و ی را زیارت میکردند ، از محضر این رایز ن توانا و مغز متفکر ، سود و بهر ه می اندو ختند .

علیرغم آنکه ، استاد علامه‌حبیبی دقیقه یی از زندگی اشرا جـــز مطالعه و پژوهش ، نگاشتن و چکامه‌سرایی، ضایع نمیکرد (۲۵) ولی با آنهم از دیدار دوستان وداد ن مشور ه های گو نه گون با آنان، مضایقه نمیجست .

برخی از اندیشمندان وقلمزنان جهت حل و فصل مشکلات ودشواری ها ، عده یی به منظور دریافت ماخذ ومدارك ، بخشی به خاطـــر بهره گیری هر چه بهتـــر از فراست و فضیلت علمی و جمعـی دیگری برای رهنمایی و استشار ه در امر نگارش و تحقیق ، بـــه حضور این استاد بزرگوارونامی، مراجعه میکردند .

خصایل سترگ وانسانی‌ازیکسو وصلاحیت وسیع علمی ـ مسلکی‌از جانب دیگر شهرت استاد حبیبی‌را با آفاق و نقاط خیلی ها دوراز حدود و ثغور کشور ما ، پخش‌کرد ودرست بنابر همین ملحوظ بودکه که استاد حبیبی در خارج‌ازکشور نیز دوست داران و علاقمنـــدان زیادی داشت .

دانشمندان و محققان چیره دست خارجی همواره با استـــاد روابط فرهنگی داشتند و از گنـــج فضل و حکمت این نویسنده نیك سرشت و پاك طینت ، بهره‌ها میجستند .

لهذا اتفاقی نیست که بخشی از آثار استاد عبدالحی حبیبی در خارج کشور طبع شده استوخامه بدستان سخن دان از رهنمود ها ومشوره های علمی استاد حبیبی، باسپاس و قدر دانی بیکران یاد آوری نموده اند .

از سخنان قبل الذکر باید چنین استنتاج کرد که درکشور فرهنگ دوست و هنر پرور ماکمتر کسی را میتوان یافت که به تالیف ونگارش آثار در ادبیات والسنه (فارسی ، پشتو ، سنسکریت ، اردو و ....)، تاریخ ، جغرافیای تاریخی و کابشناسی ، اشتغـــال داشته باشند و ازفضیلت وراهنمایی های علمی استاد علامه‌عبدالحی حبیبی، استفاضه نکرده باشند .

استاد حبیبی به فرهنگ وتاریخ میهن عزیز خود ، افغانستا ن عشق فراوا ن داشت . مبارز ه به خاطـر پو یایی و غنا بخشی فر هنگـــك باستا نی کشور و پرورش جوانا ن آگا ه و بیدار جا معه باین رو حیه عالی را و جیبه ایمانی و کمـــا ل مطلو ب خود میدانست .

بنابرین میتوا ن ادعا کرد که اکثر نویسند گا ن و محققا ن کشور در واقع نهالها ی علمی ــفر هنگی اند که توسط استاد حبیبی غرس شده واکنو ن چنا ن بار ور وبرو منـــد شده اند که مایه افتخا ر ومباهات کلیه افغانانست .

معذلك ، استاد حبیبی جوا نا ن روشنفکر و خا مه بدست کشور را با اندرز ها ونصایح عالما نه شان ازپیچ وخم روز گار ، مطلع میساخت ، با آنها شیو ه مقابله در برابـــر مصایب و ناگوار ی های ز مان را می آمو خت و آیین ورموز کامگاری در زندگی را برایشا ن باز گـــو میکرد .

استاد علامه حبیبی به خا طـــر منتفی سا ختن اشتبا هات ولغز ش های نویسند گا ن جوا ن ، ازظرا ـ فت ومهار ت بی نظیر ی کارمیگرفت وبا ذکر حکایت های جالب و شیرین صحت وسقم مسایل را تفهیم مـــی نمود .

کسانی را که در کار های شا ن بطا آت و تعلل به ملاحظه میرسید ، بتحر ك وامیدا شت واشخا صـــی را که از حدو د لازم و معین طغیان مینمودند ، باعتدا ل و متانت توصیه مینمود .

بهر صور ت ، دروس وهدا یا ت استاد معظم علامه عبدالحی حبیبـــی سر مشق کلیه نویسند گا ن وطالبان دانش به حسا ب میر فت و بایـــن منظو ر باید اربا ب علم و فضـــل کشور را مر هو ن خد مات پیگیرو خستگی ناپذیر علمی ــفر هنگـــی استاد حبیبی ، دانست .

تحلیل و ارزیابی شخصیت علمی ـ تحقیقی علامه حبیبی

اکنون که سخن چند در باره شرح حال ، نسب و خانواده ، مبارزات سیاسی ووطن خواهانه وخدمات ارجمند استاد علامه عبدالحی حبیبی را در جهت پرورش ورهنمایی نویسندگان کشور ، ارائه داشتم ،نوبت آن فرا میرسد تا شخصیت علمی ـ تحقیقی استاد حبیبی را از حیث میتودولوژی شاخه های متعدد علوم ، مورد تعمق و بررسی قرار دهم .

برای نیل باین هدف ، موضوع را ضمن سه عنوان علیحده پیگیری می نمایم .

الف ـ تاریخ

کشور عزیز ما افغانستان ازازمنه بسیار پیشین زادگاه ومهد مدنیت ها بوده است که این امرخود معلول ومولود جنبش بزرگ علمی و فرهنگی درین مرزو بوم میباشد .

طبیعی است که در ظهور، تکوین وتکامل این نهضت ها علاوه بر خلق‌های فرهنگ دوست و ترقی‌پرور جامعه ، دانشمندان،فلاسفه ومورخان آن اعصار نیز سهم شایسته ایفا نموده اند .

نام های ابوعلی سینای بلخی،ابوریحان البیرونی ، ناصر خسرو بلخی قبادیانی ،ابو الفضل بیهقی، عبدالحی ضحاك ، گردیزی، امیر علی شیرنوایی ، بایزیدروشان،محمد هوتك ،خوشحال خان‌ختك،

رحمان بابا ، سید جمال الدیـــن افغا ن و غیر ه فضلای شهیـــر و نا مدار این سر زمین تاسا لهـای زیاد ی بمثا به چلچر ا غ محا فـــل وانجمن های علمی ـ ادبی باقـــی خواهند ماند .

علاوه بر این در تاریخ معا صر و نوین کشور مانیز نا مهای مور خان دا نشمند ی چو ن فیض محمـــد کاتب ، عبدالهاد ی داو ی، محمود طرزی ، میر غلام محمد غبا ر، احمدعلی کهزاد ، نجیب الله توروا یانا، عثما ن صد قی ، عبدالرو ف بینوا، محمد صدیق طرز ی و بسامورخان چیره دست دیگر ثبت است که هر کدا م سهم ارزنده در احیـــا و پو یا یی ارزشها ی تاریخی کشور ایفا نموده اند .

اما استاد علامه عبدالحی حبیبی را باید سر آمد و طلایه کلیه آنها شمرد زیرا امروز تاریخ علمی نیست که بروفق طر فدارا ن مکاتب فکری قدیم ، با آمو ختن مقدار ی سوادومطالعه کتب تاریخی قد ما(به زبان های عر بی یافارسی)، میتـــوا ن به تحلیل و تجز یه رو یداد ها ی تاریخی پرداخت و حتی در صور ت داشتن ذو ق سلیم بتالیف و تدوین آن دست یازید . (۲٦)

تاریخ نگار ی منحیث علم کثیـر الجوانب ، حاو ی میتود و لو ژ ی به خصوصیست که نباید آنرا منحصر ومحدو د به بررسی کتا ب ها ی پیشینیا ن ، بویژه آثار کتبی آنا ن دانست . (۲۷).

هکذا ، برای نگاشتن و تالیف تاریخها ی به خصوص ، چو ن تاریخ سیا ســـی وا جتما عـی، تاریـخ اقتصاد ی ، تاریخ نظر یات وافکار فلسفی ، تاریخ زبان ها وادبیات ، تاریخ دیپلو ماسی ، تاریخ حقو ق، تاریخ مذاهب و ادیا ن ، تاریـــخ نژاد ها و سلاله ها ، تاریخ طـــب، تاریخ نظا می ، تاریخ علو م و ... باید اصو ل و قواعد مربو ط به این تاریخها را دقیقا ر عایت نمود وآن را باروش تاریخ نویسی عمومی ، مغالطه نکرد . (۲۸).

به همین ترتیب حصو ل معلومات کا فی در مورد فلسفه تاریـــــخ

(چگونگی و قوع حواد ث،پیشبینی عوا قب و پیامد های آ ن)از زمره اسالیب و نمط های مهم تاریـــخ نگار ی است . (۲۹) .

بهر حا ل ر عایت دقیق و بـــلاانحرا ف ضوابط تاریخ نویســـی (قبلا ایما ی مختصر ی به‌آن‌نمودم.)از یکجانب و خلاقیت کم نظیر د ر امر تاریخ نگار ی از طرف‌دیگر ،استاد عبدالحی حبیبی را درسرخط قاطبه مور خا ن افغا ن‌و پشتو ن‌قرار میدهد .

درسطور زیرین قوا عد منحصر به فرد استاد علامه عبدالحی‌حبیبی را در تالیف و نوشتن تا ریـخ، بر میشمماریم :

۱ـاستاد عبدالحی حبیبی مور خ‌ژرفنگر و کار فهم کشور ، اولین کسیست که برای اثبات و معر فی مدنیت های تاریخی خطه دیرین‌سال مابر کتیبه ها، آثار عتیقه، شواهدومدار ك در یافت شده توســـــط تحقیقا ت ار کیولو ژ ی ، تمسك میورزید و آنرا همچو واقعیت‌های عینی و انکار ناپذیر در برابــــــر جهانیا ن نمایا ن میسا خت.(۳۰)

استاد حبیبی باستناد آثار کشف شده‌از طریق کا و شها ی باستان شناسی د ر مو هن جو دیرو، مند_یگك کند هار و ... تاریخ چندهزار سا له سر زمین مارا ثابت سا خته‌است . (۳۱)و بدین وسیله‌نـــا درست بود ن ادعا های واهی وغیر مستند برخی مور خا ن وسیاست مدارا ن راکه از سابقه تا ریخـــی کشور ما چشم پو شی میکردند ، ثابت ساخت .

۲ـممیزه دیگر ی که استادعلامه‌عبدالحی حبیبی را از مور خان دیگر تمایز میبخشد عبار تست از آنکـه‌مشار الیه در تحقیقا ت‌و تتبعا ت تاریخی خود همیشه از منابع‌فراوان، مستند و ثقه استفاد ه مینمود وموـ ضو عا ت را درپر تو آثار نویسندگا ن مختلف ، مورد تحلیل وتجز یه قرار میداد .

به عنوا ن مثا ل استاد حبیبی‌در نگاشتن « تاریخ افغانستا ن بعداز اسلام » ،از (سه صدو دو)مدر ك‌ومنبع معتبر به زبان های متفاوت، استفاد ه نموده است . (۳۲).

۳ـترتیب اعلام تاریخی وجغر افیا یی ، کتا بها مضا میـــن و مصطلحا ت در آخر کتا ب ها ،ازمحا مد ومزایا ی غیر قابل تردید تالیف و نوشتن آثار تاریخـــی ،است که استاد حبیبی آنرا وسیعا مدنظر داشته است .

بی نیاز از دلیلست که تر تیب اینگو نه اعلام در پیدا نمـــودن و فهمید ن مسایل مورد نظر مساعدت قابل ملاحظه با مطالعه کننده کتاب مینماید .

٤ـیکی از ابتکارا ت بز رگ ودر خور تا مل استاد علامه حبیبی در نگار ش و تالیف آثار تاریخـی عبار ت از ترتیب جداو ل نقشه‌ها، وچار ت های تاریخی ـجغرا فـــی است .

با احتما ل قو ی میتوان گفت که نویسند گا ن دیگر نیز دریـن موضو ع با من متفق القو ل خواهند بود که به خاطر سپرد ن شجر ه‌های حکا م و پادشاها ن یکی از مسایل مهم و لی دشوار است که فراگیر ی آن بوسیله گرا فها و چارت هایکی از سلهترین روش ها و شگـــرد پنداشته میشود .

استاد حبیبی در ترتیب اینگونه جداو ل ز حما ت زیادی بر خود ، هموار سا خته است که درنتیجـه آن ساد ه ترین شیو ه به خاطـــر سپرد ن سلاله های تاریخی را به وجود آورده است . (۳۳)

۵ـاستاد فاضل علامه حبیبی د رزبا ن شناسی احا طه وسیع و ید طو لا داشت که این امر تحقیقـا ت ومطالعا ت تاریخی اورا نسبت به سایر مور خا ن ، اسا س وبنیا د نیرو مند داده بود .

روی این ملحو ظست که اسا می اشخاص واماکن تاریخی در نوشته های استاد معظم علامه حبیبی بـــه صور ت درست و صحیح ، ضبـط گردید ه است .

دکتر باستا نی پاریز ی استا د دانشگا ه تهرا ن دریکی از جلسات کنگر ه هزار ه بیهقی منعقـــد ه دانشگاه (پو هنتون) مشهد ، د ر

رابطه به اهمیت تتبعا تو پژو هش‌های استاد علامه حبیبی در بار ه، تاریخ بیهقی ، مخصو صا اماکـــن تاریخی چنین نوشته است :

«وقتی استاد عبدالحی حبیبـــــی مقاله خودرا خواند ، متوجه‌شدیم که بسیار ی نا مهای خاص را افغان‌ها بهتر از ما میتوانند در تاریـــخ بیهقی بخوانند ... » (٣٤)

در نتیجه کاو شهای علمـــی و مستد ل استاد حبیبی بود کـــه حسا م راشدی ، دانشمند پاکستانی پیشنهاد جالب و مورد پسند د ر مورد طبع کتا ب بیهقی به‌شامـلا ن کنگر ه پیشکش کرد و آن بدیـــن شرح بود :

«بهترست تایك هیئت مشترك ،مشتمل بر دانشمندا ن ایرا نـی و پاکستا نی و افغا نی و هند ی،درچا پ تاریخ بیهقی اقدام‌کنند.»(٣٥)

قاطبه این سخنا ن مثبت‌و موید‌دستر سی کا مل استاد معظـــم عبدالحی حبیبی در علم تاریخ‌نگاری‌هست .

٦ـیکی از مشخصا ت فار قـــه‌استاد حبیبی در تاریخ نویســـــی آنست که موصو ف بر خلاف‌پاره‌یی‌از نویسند گا ن ومور خان مدا ح که تمام زندگی تحقیقی خویش راوقف ضبط کرد ن و قایع‌ورخدا د های سلاطین وامرا نمود ه است ،محو ر اصلی نوشته های تاریخی خودرا توده های مردم قرار داد ه ،فراز و نشیب مبارزا ت آنانرا د ر دوره های مختلف تاریخ ترسیم و تصویر نمود ه است .

٧ـمشخصه بار زیکه اسلـو ب‌تاریخ نویسی استاد حبیبی را ا ز شیو ه تاریخ نگار ی مور خا ن‌دیگر،متمایز میسازد ، درین امر نهفتـه است که استاد عبدالحی حبیبـــــی‌هیچگا ه مسائل ومو ضـــو عا ت تاریخی را به حیث واقعه نگارساده،جمع آوری نکرد ه بلکه آنرااززاویه های گو ناگو ن ، بادر ك و تحلیل‌ژرف ، تفسیر و تاویل نمود ه‌است.

او هموار ه عوامل وا نگیـــز ه‌های و قو ع رویداد ها را توا م‌با عواقب و پیا مد های آن ، مـــورد بررسی قرار داده است و چنین

است رسالت وا قعی هر مو ر خ‌ژرفنگر و نبیل که در همه نوشته های تاریخی خویش ، فر آورده های‌موضو عا ت و مسائل‌رادقیقا مورد تحلیل و تجز یه قرار دهد .

همچنین ، استاد حبیبی همواره‌در تحقیقا ت تاریخی خوداشتباها ت ولغزشهای مور خا ن و محققا ن‌دیگر را تصحیح نمود ه است.چنانکه با نشر کتا ب « جنبش مشرو طیت‌در افغانستان » برای اولین بار اشتباه برخی تاریخ نویسا ن‌داخلی‌وخار جی را دایر بر بنیاد گذا ر ی جنبش مشرو طیت در افغانستا ن‌توسط معلمان‌هندی (دکترعبدالغنی، مولوی نجف علی و مولو ی چراغ‌علی) ، تصحیح کرد .

استاد علامه حبیبی ، به علاو ه‌توضیح خد ما ت مخلصا نه‌معلمان هند ی (جان نثارا ن اسلام) د رتوسیع و اشا عه افکار جدید، ثابت نمود ه است که دکتر عبدالغنی‌هندی به هیچو جه بانی و پیشوا ی جنبش مشرو طیت در افغانستا ن‌نبوده ، بلکه نهضت مشرو طه خواهی از سالیا ن متما دی د رافغانستا ن و جود داشت ، زیراحرکت فکری سید جمال الدین افغا ن ازهمین سر زمین به کشور های‌هند، ایرا ن ، ترکیه عثمانی و ممالک‌عربی نفو ذ کرده است .

به همین ترتیب ، جنبش تجد دطلبی عصر امیر شیر علی خا ن و نشر جرید ه شمس النها ر در کابل‌سی سال قبل از ورود دکتر عبدالغنی به افغانستا ن ، ثبو ت‌روشن وانکار ناپذیر این مدعاست.

علاوه بر این ، تاسیس انجمن‌سراج الاخبا ر افغانستا ن درسال (۱۳۲۲ هـ .ق.) واضح میسا زد که‌نهضت مشرو طه خوا هی‌در کشور ما پیشینه و سابقه طو لانی داردکه‌هندی ها وایرانیا ن بعد ها،متو جه آن شده اند .

بقول میرقاسم خان لغمانی ، یکی‌از مبارزا ن فداکار وسر سپر د ۀ مشرو طیت اول ، بعد از خرو ج‌دکتر عبدالغنی خان از افغانستا ن‌و اقا مت او در انگلستا ن هنگا مه‌یی‌مبنی بر جاسو س بود ن‌وی ،وجود داشت .

هر چند که این ادعا مستند ومستدل نیست، ولی دکترعبدالغنی را به هیچ‌صورت نباید موسس جنبش مشروطیت در افغانستان، دانست.

ب- ادبیات وزبانشناسی

بدون تردید سهم استاد علامه عبدالحی حبیبی در احیاء و اعتلای ادبیات فارسی به صورت اعم وادبیات پشتو به صورت اخص، نهایت والا و بزرگست، چه‌استادحبیبی اولین کسی بود که با استقراآت جانفرسای علمی - پژوهشی خود، قدمهای استوار ومتینی در جهت غنا و پیشرفت‌ادب گرانمایه وپربار پشتو، برداشت وبرای اثبات تاریخ کهن سال این زبان مهذب جستجو ها وتکاپو های دامنه دار نمود.

او در نتیجه کاو شهای خستگی‌ناپذیر و پیگیر خویش توانست‌تا فرهنگ بیش بها زبان پشتو را، بیش از پیش غنا و شکوهمندی، بخشد.

بهر ترتیب، درینجا از ذکر ارزش غیر قابل تقدیر آثار گرانمایه استاد علامه حبیبی، چون« تاریخچه‌شعر پشتو »، «پښتنا نه شعرا »، «دپښتو ادبیاتو تاریخ » و بویژه ترجمه، تصحیح، تعلیق و تحشیه پټه خزانه « گنج پنهان » که از شهرت بسزایی در داخل وخارج کشور بر خور دار گردید (این کتاب به‌نظر واقعبینان واجاب زبان وادبیات پشتو، کتاب‌مقدس‌وبنابر یاوه سرایی های متعصبان ومخالفان این زبان، اثر مجعول پنداشته شد.) (٣٦)، صرفنظر میکنم، زیرا این موضوعات‌اکنون‌به چنان واقعیت خراییزو متقن مبدل شده است که بحث‌ومشاجره‌در اطراف آن بکلی زاید و عاری از دلچسپی به‌نظر میرسد.

کذالك ، استاد حبیبی در زبا ن‌وادبیا ت پشتو اولین کسیست که تصحیح ، تعلیق ، تحشـــی ، تکمله‌وترتیب دوا وین شاعرا ن بز رگ پشتو ، نظیر خو شحا ل خان‌ختك،احمد شاه بابا ، تیمور شاه وبسا متو ن معتبر منثور اعم از فارسی وپشتو (۳۷)را با میتود جدید علمی، بنیاد نهاد .

روی این دلیلست که استـــــادحبیبی را چکاد و ذرو ه این عرصـه دشوار و روانکا ه ادبیا ت‌و تاریخ، نیز میدانیم .

اد ب شناسی استاد علامــــــه‌عبدالحی حبیبی صر فا دربرگیرنده بخش نثر نبود ه است ، بلکه جهت‌شعر ی آن نیز تجلای خاصی داشته است .

درینجا نمو نه های از اشعا راین‌بزرگمرد گستر ه تاریخ و اد ب‌سر زمین فر هنگ پرور و دیرین سال‌مان رانقل میکنم :

نغمه های گرم (۳۸)

پیر گشتم لیك اندر عشـــق‌برنایم هنوز
بر دراین‌مصطبه هر شب همی آیم هنوز

دین ودنیا در ره عشقم اگرازدست رفت
بزم‌رندان را زسوز دل بر آرایم هنو ز

مر حبا ای ساقی گلرو ی!جامی ده که تا
بهریارا ن‌نغمه های گر م بسرایم هنــوز

پنجه داد م بارقیب سخت‌بازوهمتـــی
دست مــــن‌گیرید یارا ن، پای برجایم هنوز

بانوا یی بینوا یی گرم ساز م‌محفلت
ریـــزگلگون می‌بساغر تانیا سایم هنوز

دست کو ته ، پای لنگ‌ولیك‌همت بین که من
سربخا كدر گهش هر دم همی سایم هنوز
دل زدستم میرود در جلـــوه‌حسن بتان
بین این‌لیلی وشان، مجنو ن‌صحرایم‌هنوز
عمر ها شد با در میخا نه دارم‌الفتی
تشنه یك جر عه جانسوزصهبایم‌هنوز



عدا لت بود کار مرد مهین

کجا میتوا ن خوش‌بان ملك زیست
که تلخی درآن‌اصل آزادگیست(۳۹)
قلم قید و جان قید و فکرو عمل
نه بینی درین بوم‌وبر جز خلـــل
به چشم کسا ن فرو تر خطاست
نبیند کسی ، نورحق‌در کجاست ؟
بر احوال خود ، جان من !خون‌گری
چو داور بود دزد یغما گـــــر ی
درین عصر روشن ،همانا خطاست
جهاندار و میلش بکژی زر است

عدالت بود کار مرد مهیـــــن
ندارد بقا هیچ کشور جزیـــن

(کابل ، جاده ولایت ، جـــو زا
۱۳۲۵ ش)

کهن آور ی (نه نوآوری)

در خو ن تپیده دل ببر، ازتیرشست تست
آما جگاه‌غمز ه چشما ن مست تســـت

تفسیده بر زبا نه عشق استچو ن کباب
خوا ها ن‌بوسه یی زلب می پرست تســت

باشد مرا چو کعبه آما ل ومینو یـــی
آنجاکه‌جلوه گاه بتان یا نشست تســـت

خواهی بسو ز و خوا ه دگرزند گیش بخش
«امرو زدر قلمرو دل دست دست تست»

ما را کنو ن زاهر من بد منش‌چه باك ؟
دل دراما ن حوزه مشکو ی بست تست

برعز وبر جلال د می زند گی‌مبال !
ایجا ن‌من ! هزار هنر در شکست تست

بود و نبود مابتردد گذ شتنی‌است
دل نیست در برم ، واگر هست، هست‌تست

(کابل ، ۱ جوزا ی ۱۳٤۵)

به شاعر نو (*)

تو ای گوینده اسرار نهضت ! تو ای شاعر بما پیغا م نو آر !
الا ای طو طی بستا ن مشرق ! «مبادا خالیت شکر ز منقـا ر »

• • •

(*)ـ مجله آر یانا ، شـــمار ه‌دوازد هم ، جدی سا ل (۱۳۲۷).

کهن آئین آداب زبانـــــــــت! کنون ای مرد نیکو پی‌فرو هل !
نباشد عصر مد ح و هجو گفتــن یکی شعله فروز از مر کـز د ل
ز«اقبال»و ز« نذر»وفکر رحمان** بگو الها م ، ای نغمه پـر داز !
زتر کا ن و عرب خوش‌نغمه چند حجاز ی راسرا ، در لحن‌شیراز

* * *

نگر ای شاعر آتش ز بانـــم ! بخواب ژر ف اندر، مشرقی زاد
سرا در گوش اوپیغا م جنبش زوانش کن زدا م تیـــره آزاد

* * *

برا ، پرکن فضا از صوت دلکش تو ای آتش نفس ،آخر کجایی ؟
الا ای نغمه گو ی رمز نهضـت ! «مرا باتست ، بسیار آشنا یی »

* * *

اگر آئی نکو ئی باتو آیـــد برین خوابید گا ن محشر فروار
بود دل را ز پیغام تو جنبشـــ روا ن را رو شنی بخشای بسیار

* * *

زبزم ما، ببر این سرد مهـــر ی فروز این انجمن را از دم‌خویش!
بیاتا در میان‌گل بنو شیـــم می گلرنگ خود ، باهمدم خویش

* * *

بر افگن از رخ معنی نقا بـــی گشا برماتو اسرار نها نـــــی
ندانم همنوا ! پایا ن منـــز ل کجا انجام دشت زندگا نـــی ؟

* * *

ببین آخر تو این خوابیده مرد م جرس خاموش و مرد کاروان‌مست
براه اندازمارا شاعر نـــو ! حدی بسرای‌کاین و قتر حیلست

* * *

(**)ـعلامه اقبا ل شاعر بزرگ‌اردو و پارسی ، و قاضی نـــذر الاسلام شاعر بزرگ بنگا ل‌ورحمان‌بابا شاعر بزرگ پشتو .

سرت گرد م بیاخا موش منشین!
نواى جانفزا یت شـــو ر آرد
نشاط ر هروا ن از نغمه تـــو :
به‌گشت زندگانی شعله کا ر د

* * *

زطنجه تا ختن قو میست غافل
زمام اختیار از دســـت داد ه
یکی گیرد پسی این و یکی آ ن
«همین‌مرده‌است‌اندر دست‌زنده »

* * *

نوایت زند گی و نهضت آر د
بگوا سر ار رفعت ، گر توان‌گفت
ترا در عصر نو ، ای شاعرنو !
پیمبرنی ،و لی رهبر توان گفت

* * *

کابل ، چمن ،۱۰ میزان۱۳۲۷

را څه چې څود عشق نغرى ننګوو

زه د ښکلاپه انګا ز وپســـی‌څم (۴۰)
پـــه‌سپین تند ی تور و پیکو پسی څم

د مینتو ب‌نار ی سور ی می‌خوښی
په چاودو زړ و نو او سیلو پسی څـــم

چاو ی چی زړه کره خپلــه‌مینه هیره
چـــاچی هیر کړی یم هغو پسی څـــم

دآشنا یی په لیونتو ب مـــی‌قسم
لیو نی‌نه‌یم چی پر دو پسی څـــــم

دبل پیر زو دبل ښیها نه خــه‌کړم
ستـــا په جفا ناز و نخرو پسی څـــم

لیونی مینه سر له ســـر ه‌بیایی
یمـــه‌هو ښیار خولیو نو پســی څـــم

مخ یی گر ز یږی ، له حرمه تا ته
هیواده‌ستا پا کی و رشو پسی ځم
یمه په یاد ود ی دور ځی ژوندی
چی شپه‌شی بیادی اند یښنو پسی ځم
راځه چی ځو د عشق نغر ی ننګو و
زړه‌زه په بلوا نګار و پسی ځم

• • •

سپوږمی (*)

لوی استاد داشعر په ۱۳۱٤ کی‌دلاهور په یوه بن کښی د پردیسی به حا ل کی ویلی دی .

د آسمان سپینی سپوږمیه ! مخ‌دی رون، تندی دی ورین دی
شاه و خواد ی پلو شی ځی په رڼا دی تور بن سپین د ی
دویر جنو خوا له ګر ی راسه زړه می ډیر غمګین دی

رسه زما ګرانی پی مخی!
چی یودم دزړه خواله کړ و
سره کښینو لاس تر غا ړه
خوا په خوا سره پا له کړو

ښکلی پیغلی مه شر میږ ه پټ دی و لی تر غره مخ کی؟
ته یی زما د زړ ه ملګر ی تل به نور ویر مو ږ رخ کی
په کو چینی هم ته زما و ی ما به تاته تل اخ اخ کی
چه کوچنی و م‌مابللی
ته «الاکوکو » سپوږ می !

(*)_عبدالرو ف بینوا : اوسنی‌لیکوا ل ، لو مړ ی‌ټوك ، کابل.۱۳٤ کال ،۲٤٤_۲٤٥ مخو نه .

له هیواد ه لیر ی گـــر ز م زما په زړه پور ی ملگـر ی!
دوطن بل خو ك خو نستـــه دلته یم یوا ز ی لیـــر ی
نه خواږه یارا ن خپلوا ن سته نه ددو ی خو ږ ی خبـــر ی

یو ه ته یی زما ملگر ی!
راسره یی له هیواد ه
هم هور ی یی هم دلی یی
خدا ی دی تل ولره ښاد ه

چی زه درو مم ، ته هم درو می ناسته ته یی چی زه نا ستیم
په ځغستا را سر ه ځغلــــــی چی بیده یم ته بیـــد ه یـــی
وفا دار ه ښکلی پیغلـــــــه ته سپوږ می ، که پښتنه یی ؟

ستا و فا د پښتنو ده
دآسما ن پیغلی نجلی !
په خو ی ښکلی پښتنه یی
دغمجن مین شهـــی !

• • •

بیا له ښه پور ته کیږ ی ښه ږغو نه
ته وار اغله د بلبلو بهیــــــرو نــه
بن زر غون سو ، غرز ر غون له پسر لی سو
ونــو ځان کړ آراسته په پسو لو نه
داد غرو نو په لمنو کی لاله دی؟
که پراته دی شهیدا ن سر ه کفنو نــه
دختن کاروا ن پرد ی بیه یـا تیریږی
«که راغلی دی د مښکو کار وا نو نـــه »
زلمو جو نو تور ی ځنی خپری کړی
که پراته دی ، دلو نگو در مند و نـــه

• • •

چې زاهد په میو لړ شونډه لنده کړه (٤١)
په تینډ کو کې یې جوړه عربده کړه
تنده نه سوله په ماتــــه درندانو
پهایندو ،ایندو یې تشه میکده کړه
ساقي نه وهسی مست اوغرق په میو
دارندي او می نوشي یې له مازده کړه
خلك وایی دپردې تر شـــا اسرار دی
څه خونه وو چې یې پور ته دا پرده کړه
سیل دا و ښو یې له سترګورا ایله سو
شرمنده یې هـــم آمو هم نر بده کړه
پس له ډدیره می دا ښکلي شعروو ی
هنګامه دسا په شعر می توده کړه
• • •
په فتوا د درد مندا نو بهتل پړوی (٤٢)
که عاشق نه دغر بت په خاور خـــړو ی
دلوړ ی سیلاب به بیا په کـــی بهیږی
که هـــرخوا و بو خو ړ لی لکهخوړ وی
په سپین زړ ه به سر ښندی دعشق لپاره
دغماز لهخوا بهتل په تو ر ککـــړ و ی
• • •
واین هم نمو نه های از دوبیتیهای فارسی و پشتو استاد حبیبی:

در راه سمر قند (٤٣)

چه قند م میدهی دخـــــت سمر قند
توخودقند ی ولی شیرین تر از قنــد

فرو هشتی دوزلف عنبر ین را

مبادا دل فرو پیچی درین بنـــــد



چی د چا ختہ دعشق به اوبو نم‌وی (٤٤)

تل ملگری به‌یی خوږ ، درد وماتـــم و ی

د میږو دارو د مینی خـــو ږوبو له

څکه خو ږپر دوی دعشق درد والـم د ی



هر ملت د مرگ له خو به‌راو یښیږی

چی میږ ونه په ر ښتیا و ر ته‌رغیــږ ی

دمسیح په دود احیا کاند ی،میږو نه

په آوازیی اولسو نه ژو ند ی کیـــږ ی



دز ړه درد چی څوك خار ج‌کا ندی په درد

تو دوی په‌هر ته‌ـــــــــر که څه و ی سرد

له تاو د ه رغه اثر لوبږ ی‌په‌زړو کی

پاخوی‌وید ه کاروا ن صدا د مـــرد



رندا ن میل کاو خپلو میخــــا نوته

مستـــی نشته په ښیښه کی د فرنگـــك

سا قی پا څه جام د میوعنا یت‌کړه

زاړه‌می راوړه ترخه یاقو تی رنگـــك



تعداد اشعا ر وسروده های‌استادحبیبی بسیار زیاد ست و گردآوری آن‌به تنها یی خود ، مستلز م‌تدوین‌مجمو عه یی علیحد ه میباشد که با

کما ل تاسف از حوصله این نبشته‌مختصر و موجز ، بکلی خـــار ج است .

مدو جزر افغانستا ن (مسدس)، پیغام شهید (مثنو ی)، غز نـــه (مثنوی) درد دل (مثنوی) ، پیام‌عصر (مثنوی) و خلیلی نا مـــه (مثنوی) ... از زمر ه چکا مه ها ،اشعا ر و منظو مات فارسیست که برخی آن طبع‌وپاره‌یی‌آن‌تاکنون‌اقبال‌چاپ نیافته است .

باو صف ذوق سر شار و قریحه‌عالی ، شعر و شاعر ی استاد علامه حبیبی را نمیتوا ن باآثار پرصلابت‌وبا مها بت منثورو ی ، به مقایسه گرفت واین صفت نه تنها در استادعلامه حبیبی ، بل در آفرینش های کلیه ادیبان وشاعران جهـــــــان به مشاهده میرسد که آنا ن علاوه بر شعر و چکا مه سرایی ، بـــــه تحقیق و تتبع آثار علمی نیز سرگرم میباشند ، چه شعر متقاضی دنیای‌آزاد و فار غ از تقییدا ت، زمینه های گسترد ه تخیل و تفکر بوده ،حال آنکه نویسند گی وپژو هشـــس آنهم مانند استاد عبدالحی حبیبی،مستوجب مطالعا ت ژر ف و گیـــج کننده است که مسلما استطا عت ویارا ی آن فقط در اشخا ص معدود وانگشت شمار ی و جود دارد .

بنا به همین سبب است که درهمچو اشخاص پله های شعر و نثر واجه اوزا ن مساو ی نبود ه،بلکه‌هموار ه یکی آن در برابر دیگر ی حایز رجحان و رفعت میباشد .

باذکر این سخنا ن کوتاه ، ا زتفسیر و تبیین دنیا ی شعری‌استاد که دربر گیرند ه معانی عمیق‌ومفاهیم‌زبده است ، صرف نظر باید کرد و با اغتنا م از فُرصت بیاد دهانـــی‌نظرا ت عالما نه استاد درباره‌شعر نو پرداخت .

استاد حبیبی در مورد شعـــــر نو چنین نوشته است :

«شعر ما نباید تنها محـــــدودبه بحور و اوزا ن باشد ، بلکـــه شعر را باید بروفق خواسته ها ی‌زما ن ، اوصا ف وویژگیها ی تاز ه ببخشیم .. .»(۴۵)

در جا ی دیگر ی راجع بایـــن مسا له چنین نگاشته است :
«قضاو ت بعضی ها مبنی براینکه شعر نو ، شعریست بی وزن و بی قافیه ، درست نیست . زیرا وقتی از شعر نو سخن میرانیم ، منظو ر ما تجمع اوصا ف معنو ی ولفظی در شعر ست ....»

معذلك ، رهنمود های استـــادعلامه عبدالحی حبیبی در خصـــوص تفکیك شعر از شعار ونظم از شعر به حدی علمی و خرد مندانه است که بـــه عـلا و ەصا حب نظران ادب وزبا ن پشتو ، شاعرا نواند یشمندا ن بر جسته زبان فارســی چو ن سعید نفیسی ، مجتبی مینوی، پرو یز تل خا نلر ی ،عبا س زریا ب احمد شاملو ، نادر نادر پور،فریدون توللی ، منو چهر آتشی، احسا ن طبری ، رضا براهنی وغیره نیــزدر دفا ع ازآن قدبر افراشته اند، چه استاد حبیبی فقط فحوا و مـفاد ، ارزش اجتماعی و فکر ی رابرای شعر کا فی ندانسته ، بلکه جوانـــب هنر ی وابدا عی شعر را نیزبمثابه مختصه گسست ناپذیر شعر تلقی مینماید و شعر فا قد تخیل، لطافت واحساسا ت عا طفی رانظم بی اثر، مهمل وبی پیرایه بیش نمیداند.(٤٦)

بدین روا ل ،شعر آزاد یا شعر نو باید افکار و معا نی عمیق رابا تخیل موشگا فی ، درد های اندرونی وعواطف انسانی از بند رسته درهم آمیخته و آنرا در قالب الفاظ گیراه،جذا ب ودلکش ، طرح ریز ی نماید والا شعر که به کمك و فشار علـم عروض ، قافیه وغیره ساخته میشود هیچگا ه شعر نه ، بلکه نظم وحتی در صور ت فقدا ن برخی صفا ت شکلی شعار میا ن تهی بیشـــــس نخواهد .

باوصف این همه نکا ت ، بیـن هنر گرا یی ومعنا گرا یی در شعر باید تواز ن منطقی و جود داشتــه باشد و در هیچ صور ت نباید معنا را فدای لفا ظی والفاظ راقربـــان معنا نمود ....

در آخر بحث پیرامو ن آد ب شنا سی استاد حبیبی باید تصنیف دلچسپ او در بار ه اد ب معـــدی (ادب ایکه محض به خاطر کســب پو ل و متا ع بوده و محر ك اصلی آن منافع مادی و شهرت کـــاذ ب

باشد) ورو حی (ادب ایکه ناشی از ذو ق احساس ، جذبا ت و عواـ طف انسانی باشد و هیچگو نـــه انگیز ه کسب منفعت در آن منظور نظر نباشد) رانیز فرا موش نکرد.

هدف از تذکار حر فهای پر مغز ،هوشمند انه و داهیانه استـــــاد سخن درین خصوص این بود کـــه جوانا ن قلمدست ما باید با الها م ازجزء دوم این تصنیـــف (اد ب روحی) کار های علمی ـفر هنگی شانرا پیگیر ی نمایند و به گرایش های در راه اد ب معـــد ی اجازه ندهند.

سهمگیر ی استاد علامه عبدالحی حبیبی در گسترش ، تنمیه وتکمله زبانشنا سی سزاوار بحث ومداقه فراوانست ، چه استاد حبیبی بـــا دستر سی و حیطه همه جانبه د رالسنه اوستا ، فارسی ، پشـــتو ، سنسکریت ، فارس باستان ، اردو، عربی و معلوما ت کافی در زبا ن های فر نگی علی الخصوص انگلیسی، آثار ذیقیمتی درین عر صه ها ، به جا گذاشته است که گنجینه بزرگ وگرانبها ی ، فر هنگ اصیـــل و دیرین ما، محسو ب میگردد .

استد لال عاقلانه واستا دانـــه علامه حبیبی در مبر هن سا ختـــن ریشه کلما ت آرین (٤٧)، پشتون (٤٨) ، رتبیلان زابلی (٤٩) وتصحیح نام ها ی تاریخی بنی با ینـــجو ر(٥٠)،افغا ن شا ل و صد هاکلمه دیگر ، نمایانگر صلا حیت فسیـــح علمی او در زبانشنا سی و ریشـــه شنا ختی واژه ها است که من نسبت تضییق مکان وزما ن درین گفتا ر، از ذکر آن تحذیر مینمایم و فقطبیادآور ی نظرا ت اندیشمندا نه استاد حبیبی در یکی دو مورد فلالوژیك، اکتفا میورزم .

استاد حبیبی در بار ه تخلیصـ زبان و جلو گیری کامل از تاثیرات السنه خار جی درآ ن ، چنین نوشته است :

«بذل مسا عی و تلاش به خاطر ناب کرد ن وخالص نمود ن زبان ، به مثا به اشتها ی بیهود ه مر ـیضیست که هر قدر بخورد، مجددا

آنرا استفراغ مینماید .(۵۱)
معهذا ، در جهان زبانی وجود ندارد که تماما ناب بوده و تحت تاثیر کلمات و اصطلاحات زبانهای اجنبی ، قرار نگرفته باشد.»
در جای دیگری جهت مقابل این قضیه را بشرح زیر تبیین نموده است : « دخیل نمودن کلمات خودساخته از جمله وسایلیست که زبان ها را بانحطاط و ابتذال میکشانند ، زیرا این عمل اساس علمی نداشته زبان هارا نامفهوم میسازد . »
بدینسان بی مناسبت نیست تا تصنیف منطقی وعالمانه استاد حبیبی را در خصوص موضعگیری مردمان در برابر کلمات خارجی جهت آگاهی خوانندگان باریک بین، ژرف اندیش و جستجوگر مسائل لیکسیکولوژی وایتیمولوژی ،مورد بحث و فحص قرار دهیم .
استاد حبیبی مردم را ازین رهگذر برسه کتگوری ، تقسیم مینماید :
۱ـ فرنگی مابان : چنانکه ازنام این دسته اشخاص پیداست ،اینگونه اشخاص همواره در استعمال لغات و کلمات فرنگی تسامح و تساهل روا داشته و باستعمال بیدریغ آن می پردازند .
مقتدیان این صنف ، احساس فرحت وسربلندی مینمایند تا به جای تشناب ،تایلیت ، به جای سده یاقرن سنچری ، بعوض نسل جنریشن و ... استعمال نمایند وبا این کاربرد افراطی و لگام گسیخته واژه ها ، مصطلحات وترکیب های اجنبی ، در نهایت امر به اصطلاح خویشتن را «فرهنگیان چیز فهم »و « آدمیان متمدن »وانمود سازند.
۲ـ متعصبان : برای توضیح افکار این گروه نیز محتاج به ارائه دلایل نیستیم ، زیرا کافه مسائل را از نامگذاری آن ،میتوان استنباط کرد .
اینگونه اشخاص در جهت مقابل دسته اول قرار دارند . آنان تعصب وتصلب رابه چنان حد افراط رسانیده اند که علاقه ندارند از

لبا ن مبارك شان ، الفاظی راخارج سازند که لون خار جی وبیگا نه داشته باشد .

لذا تصاد فی نیست که طر فدارا ن این دسته جنو ن عجیبی بوضع و تخلیق کلما ت دارند ودربرابر هر چیز نو وارد کلمه یی را میتراشد که اکثرا سخر یه‌آمیز، مضحك و در خور استهزا ست .

۳ـاعتدالیون : اعتدالیو ن همانندإسم و رسم شا ن ، کسانی اند که نه طر فدار تعصب و نه هم پیروخط مشی فر نگی مابا ندرزبان‌اند. عقیده این مکتب زبا ن شنا ختی بر آنست که زبا ن را مواز ی با نا موس تکا مل وارتقا و شرایـطعلمی آن پیش ببرند . (۵۲) کلمات خار جی دارا ی صبغه بین المللی‌رابدون تردید و دغد غه در زبان جا دهند و بعوض آن ازوضع کلما ت‌حق وناحق ، جدا اجتنا ب ورزند ووضع برخی لغا ت وواژ ه هـای‌ضرور ی را از تصمیم و صوابدید شخص به انجمن یاکمیته باصلاحیت‌علمی و مسلکی ، ارتقا بخشند .

بدین ترتیب، چنانکه مشا هـده‌نمودیم استاد علامه عبدالحی حبیبی راه منها ج و ناصوا ب را درموردخالص نمود ن زبان ، بنحوشایسته از هم تفکیك و تفریق کرده‌وطالبان‌دانش را با قتدا از آن دعوت‌نموده است .

ج: فر هنگ نویسی و کتـا ب‌شناسی

علیرغم آنکه استاد عبدالحـی‌حبیبی جز «سپیڅلی پښتو»فرهنگ یاقاموس دیگر ی در السنه پشتو فارسی و....تدوین یا تالیف‌ننموده است ، و لی با آنهم یکی از پیش‌کسو تان مدقق علم فرهنگ نگاری در کشور، به حسا ب می آید، چه‌تدوین و تا لیف فرهنگ یاقاموس در کشور بر خلاف اکثر ممالـك‌باختری وعده یی از کشور هـای آسیایی چون ایران ، هند و غیره‌سابقه وپیش زمینه طو لانی ندارد وچنانکه از تتبعا ت کار شناسا ن‌مربوط بر می آید . اولین فرهنگ

معلو م بنا م « ریاض المحبث»توسط نواب محبت خان بریخی در سـا ل (۱۲۲۱) ، تالیف شده‌است .(۵۳)

بار ی ، سخن راند ن دربار ه‌تقد م استاد حبیبی در رشتــــه قا موس نویسی تا حدو دی منتـج به استطر اد میگردد ،لذامر جـح پنداشته میشود تا راجع به دیبا چه‌استاد حبیبی در کتا ب «سپڅلــی پښتو »، سخنی چند ارا ئه دارم .

من چند ی قبل میخوا ستـــمرسا له یی تحت عنوا ن « اصو ل‌و قواعد فرهنگ نویسی » ، برشته‌تحریر در آورم . بنأ بمدار ك‌ومنابع کثیری اعم‌از فرنگی ، فارسی،پشتووغیره ، مراجعه نمود م ودر نتیجه مطالعه عمیق‌و گسترد ه دریافتم که‌تردیف اصول و ضوابط فرهـنگ نگار ی در مقدمه دقیق‌و علمـــی«سپیڅلی پښتو » (٥٤)، آفرید ه استاد علامه حبیبی از درخشش کم‌نظیر ی در میان یاد داشت ها ی سایر نویسندگا ن و محققا ن این‌عرصه پر زحمت ولی ار جمند وپر مایه ، بر خوردار است .

باقضاو ت منصفا نه ازیکجانب‌وتا ملی بر تاریخ نگاشتن مقا له از طرف دیگر ، میتوا ن ادعا کردکه‌استاد حبیبی مطالعا ت بس ژر ف ووسیعی در علم قاموس نـــگار ی‌داشتند ، اما متاسفا نه بنابر مصرو- فیت های :یاد ادبی –تاریخی،توفیق به‌تالیف و تدوین‌فرهنگ های‌مورد نیاز جامعه ، نیافت .

در واقعیت امر ، استاد حبیبی‌بانگاشتن مقد مه دقیق در قامو س «سپیڅلی پښتو »، اساسا ت‌ومبادی‌این علم را ، پی ریز ی کردو راه رابرای نویسندگا ن و فر هنگ‌نویسا ن جوا ن کشور ، همـــوار ساخت تاآنا ن بنو به خویش درباز‌آفرینی پدیده های تاز ه ، پویش‌و جویش ، عرو ج و غنابخشی ایـن‌گستر ه پیگیرا نه و مدبرا نه،همت گذارند .

ازین که بگذریم یکی از صفا ت والاو منحصر به فرد استاد علامه عبدالحی حبیبی عبار ت از دسترسی واحا طه کامل او در علم کتا ب شناسی است ، زیرا چنانکه بارها تذکار داده ام استاد حبیبی درزندگی علمی خود جز مطا لعه کتابها و نگاشتن آثار ، سرگر می دیگر ی نداشت .

بنابرین کسب معلوما ت گسترده در مورد کتب ادبی ، فلالو ژیك ، تاریخی ، جغرافیا ی تاریخی ، فلسفی و دینی ... مربو طبه خراسا ن قدیم ، افغانستا ن کنونی، هند و فلات ایران را باید پیامد غیر قابل انفکا ك مطالعا ت و تتبعات همه جانبه این نستو ه مرد ژرف اندیش و فکور ، به حساب آورد .

روی این ملحو ظ بودکه استادحبیبی با محض دیدن نسخه های کهن خطی در مورد زما ن کتابت وارزش های ادبی ، تاریخی ،هنری وفر هنگی آن ، ابرا ز نظرمینمود، چنانکه گردانندگا ن مجله علمی ـ تحقیقی کشور همسایه ایرا ن(یغما) در شماره هشتم سا ل (۱۳٤٦) هـ. ش . این نشریه وزین ، بـه تایید از این گفتارم در آخر مقاله استاد معظم و مفخم علامه عبدا لحی حبیبی پیرا مون « تاریخچه نسخه های خطی افغانستا ن واحیای متو ن آن »چنین نوشته اند : « این مقاله مخزنی است عظیم از تحقیقا ت گرانبها متضمن نام ونشا ن بسیاری از نسخه های خطی در ی وروش نگهبا نی آن نسخه ها و طـر ز تصحیح و مقابله آنـها در چاپ و پیشنها دات فر هنگی در مبادلـهٔ کتا ب در جوامع انسانی ار زش چنین تحقیقا ت و تتبعا ت ورنجها را اهل فن میتوانند ، دریافـت مجله یغما از استاد بزرگوار مشرق زمین عبدالحی حبیبی در ارسـا ل چونین مقا لاتی ، امتنا ن و افتخار بسیار دارد و دربار ه سیمینا رکتا ب در کابل ، که ریاست آن با استاد بوده است مقالاتی انتشا رخواهد داد . »

اعطا ی لقب « استاد بزرگوا رمشرق‌زمین » به‌عبدالحی حبیبی از جانب استادا ن اهل نظرو صاحب‌رای ایرانی وا عتر اف صادقا نــه تعداد کثیر ی از دانشمندا ن‌معروف‌وپذیر فته شده جها ن ، علـــی‌ـ الخصوص خاور شناسا ن‌و افغا ـ نستا ن شناسا ن ، مبنی برعلامه بود ن استاد اجل عبدالحی حبیبی ،هرگو نه شك و تردید را درخصوص احا طه و صلاحیت کم نظیر او درامر تحقیق و نگارش آثار علمی ، بکلی از میا ن بر میدارد و آنرا به‌امر کاملا مسلم و غیر قابل سوا ل مبدل میسازد .

البته استاد علامه حبیبی‌در کتا ب‌شناسی ، زحما ت واقعا طا قـــت فرسا یی را متحمل شده است که‌مایه سر مشق‌و الها م برای‌کلیه نویسندگا ن ودانش پژو هان کشوردانسته میشود ، چه همان طوری‌که خود نوشته است ، پنجا ه واندسال‌قبل از امروز به خاطر دریافت آثار قد یمی سر زمین باستانی و مدنیت‌خیز افغا ن ها دریکی از قـــرای کنار دریای هلمند (دهکده آدم‌خان)، کوی به کوی ، خانه به خانه،مسجد به مسجد میگشت تا اینکه بعد ازتفحصا ت و تکاپو های زیاد، توا‌ـ نست ، چار ور ق بد خط پشتو رادر میا ن بر گ های پارینه حجر ه یی از مساجد آن قریه بدســـت‌آورد .

چند سا ل بعد از دریافت این‌اورا ق در نتیجه کاو شهای ژر ف بینا نه بیبلو گرافیك هویداومبرهن‌گردید که برگها ی مذکور جز ءاثر مفقود یست که از طر ف سلیما ن‌ماکو ـ دانشمند ، نگارند ه‌و مورخ بلند دست ، بنا م تذکرةالاولیای پشتو ن درسا ل (٦١٢) هـ . ق. در ار غستا ن کند هار یا ارا کوزایای تاریخی نگارش یافته و اثر مهمی در ادب ، تاریخ و رجا ل شهیرپشتون‌ها، شمرده میشود . (٥٥)

درست با اتکا ی همین اطلاعات‌عمیق ووسیع بود که استاد علامــه عبدالحی حبیبی ار زشنا ك تریـــن‌ومعتبر ترین متو ن فرهنگ کلاسیك

ما، نظیرطبقا ت ناصر ی قاضـــــی منها ج السرا ج جوز جانی ، طبقات الصوفیه و صد میدان اماله های شیخ الاسلام عبدالله انصار ی ، زیـــن الاخبار گردیز ی تالیف ابو سعیـد عبدالحی بن الضحا ك گردیز ی ، السواد الاغظم تالیف ابو القا سـم اسحق بن محمد سمر قندی ،فضایل بلخ تالیف شیخ الا سلام صفی الملة والدین ابوبکر عبدالله بن عمربلخی، شر ح بیتین مثنو ی تالیف سردارمهر دل خان مشر قی ، نوای معارك نوشته عطا محمد شکار پـور ی ،رسائل سر رشته طریقت خواجگا ن ومختصر وافی بقواعد علم قوا فی نوشته های مولا نا عبدالر حمـــن جا می هرو ی ، حدیقة الحقیقة اثرحکیم سنا یی غزنو ی و رو ضة الفر یقین اماله شیخ صالح ابوالر جا المو مل بن مسرور ... رابـــا میتودو لو ژ ی نوین ازرو ی نسخ متعدد خطی ، تصحیح ، مقابلـه ، تحشیه ،تعلیق ، تدوین و ترتیـب کرد و مقد مه های عالمانه بر آ ن نوشت .

ازین رهگذر نیز باید ، استا دعلامه عبدالحی حبیبی را در مقایسه باسایر نویسندگا ن افغانـــــی ،پیشقد م و پیش آهنگ دانست .

ناگفته پیداست که تصحیـح ،مقابله ، تحشیه و تدوین متن های کلاسیك هر زبا ن باروش و میتودعلمی کار یست نهایت دشواروتوان فرسا و هر که را درین زمینـــه بهره کا فی بود ، بدون دغدغـــه قلمزن و پژو هشگر یست عا لی مقام و بلند مرتبت .

بهر صور ت مطالعه وارزیا بی جوانب متعدد شخصیت علمـــی ـ تحقیقی استاد علامه عبدالحـــی حبیبی درین چند صفحه محدو د ، کاریست حقیقتا دشوار و مشکل ،زیرا این نویسند ه چیره دست و توانا ی گستر ه اد ب ، زبان وتاریخ...کشور ما آثار فراوانی در رشته های گو ناگو ن علو م ادبی وتاریخی نگارش و تالیف نموده است کــه تحلیل هریکی آن مستلز م تدویرسیمینار های ملی و بین المللـــی

بشمول دانشمندا ن اهل نظرداخلی‌وخار جی میباشد .

لذا باتذکر این چند نکته، اکتفا نموده و بررسی صو لت وجبرو ت جهات دیگر شخصیت ستر گــــك‌علامه عبدالحی حبیبی را به تدویر همچو اجتماع ت بزرگ علمــــی ـ‌پژو هشی ، موکو ل میدار م که با ایقا ن کامل در آینده‌خیلی نزدیك دایر خواهد شد .

نا مش جاو ید و روانش شادباد!

محمد هارو ن « خپل »
کار ته مامورین کابل
عقرب ۱۳٦٤

زیر نویس ها

(۱)ـ :« استاد عبدالحی حبیبی افغانستانی »، مجله یغما ، شمار ه ششم ، تهرا ن ، سال ۱۳۴۲ ،ص ۲۶۱.

(۲)ـ عبدالرو ف بینوا : او سنی لیکوا ل ، لو مړی ټوك، کابل ،۱۳۴۶ کال ،۲۲۴ مخ.

(۳)ـ عبدالحی حبیبی : «زندگینامه استاد عبدالحی حبیبی به قلـــم خودش » ، مجله ژ وندون ،شماره سوم ، کابل ، سا ل۱۳۶۱،ص۹۸.

(۴)ـ ابراهیم عطا یی: «کاکړانوپر اتنو گرا فیکی جوړښت یـــو ه کتنه ». ،دزر غو نی یاد، دافغانستان دعلو مو اکاد یمی خپرو نه، کابل، ۱۳۶۰ کال ،۶۰ مخ ، جلات خـــا ن حکمتی :دپښتنو ټولنیز ـ اقتصاد ی جوړښت دثور تر انقلا به ، دافغاـ نستان د علو مو اکاد یمی خپرو نه،

(۵)ـ این شخصیت های داهی وخرد مند از زمر ه نخستین کسانی بودند که به خاطر مبارزا ت مشروطه طلبی و آزاد ی خواهی به کشو ر های بیگانه تبعید شده بودند و درخار ج از ایرا ن (برلین) مجلـــه علمی و بیدارکنند ه «کاوه » رامنتشر میساختند .

برای ازدیاد معلوما ت دریـــن زمینه به مقا له زیرین مرا جعـــه شود :

سید محمد علی جـمال زاد ه :«مشایعت با میرزا محمدقزوینی »، مجله رهنمای کتا ب ، شمار ه های سو م و چهار م ، تهرا ن، سال ۱۳۴۹ هـ . ش ، ص ۱۷۷.

(۶)ـ بابا عبدالعزیز هنگـــا م تفویض و ظیفه مدیریت مسوو ل جریده طلوع افغا ن ضمن وداعیه یی ،درحق استاد حبیبی چنین گفت :

«برای اینکه طبع و نشر جرید ه به تعویق نه افتد ، بنده از آقای عبدالحی خان معاو ن که یك جوا ن بصیر و هنر پرو ر میباشد و از ، مدتی در ادار ه طلوع افغا ن وظایف خودرا با جدیت و حرار ت ایفـــا

نمود ه ومن از خد مات بی آلایش شان متشکر م ، آنرا نشرو توزیع خواهد داد ....(جریده طلوع افغان، سا ل دهم ، شمار ه بیست وسوم ، نزده ثور سا ل ۱۳۱۰ هـ .ش).

برای کسب معلوما ت وسیع وهمه جانبه دایر بر درایت و حذاقت ژور نالیستی استاد حبیبی به مقاله محترم نور محمد سهیم تحت عنوا ن «په طلو ع افغا ن کی دلوی استاد پو هاند عبدالحی حبیبی ژور نا ـ لیستیك استعداد او صلا حیت »درکتا ب «داستاد یاد » نشر کرد ۀ مرکز زبان ها وادبیا ت اکاد مـــی علوم افغانستان ، ســـال (۱۳٦٤)، مراجعه شود .

(۷)ـ: «استاد عبدالحی حبیبـــی افغانستانی»،مجله یغما ، شماره ششم، تهرا ن ، سا ل(۱۳٤۲)، صـــ ۲٦۳.

(۸)ـ عبدالحی حبیبی : زنـــدگینا مه استاد عبدالحی حبیبی بـــه قلم خودش » ، مجله ژو نـــدو ن ،شمار ه سوم ، کابل ، سال ۱۳٦۱ ،ص۹۲.

(۹)ـمحله با میزا یی در قسمت وسطی جاد ه موسو م به شاه بازار بطر ف شر قی آن ، موقعیـــت دارد .

(۱۰) ـعبدالحی حبیبی : « محقق قند هاری ، چگو نه یك دانشمند افغا نی کتب گرانبها را در علو م معقو ل و منقو ل نوشت » ، مجلـه آریانا ، شمار ه اول ، سال۱۳٤٥، ص ۲.

(۱۱)ـمحمدولی ځ لمی:دکندهارمشاهیر ، دولتی مطبعه ، کابل ، ۱۳٤۹ کال ، ۱۷۰مخ .

(۱۲)ـ حبیبی : «همان مقاله» ،ص ٤.

(۱۳)ـ حبیبی : «همان مقالـه »صفحا ت ٤و٥.

(۱٤) ـځلمی : اثر قبلی ، صـ۲٥۸ .

(۱٥)ـعبدالحی حبیبی : « مولوی عبدالرو ف قند هار ی عالــم و صحا فی و شاعر » ، مجله آریانا، شمار ه دوم ، کابل ، سال(۱۳٤٥) ص ۲.

(١٦)ـحبیبی :«مقاله قبلی » ، صفحه ۳.
(١٧)ـ عبدالحی حبیبی : جنبش مشرو طیت در افغانستا ن ، ا ز نشرا ت کمیته طبع ونشر ج.د.ا، سال (١٣٦٣)ص ٣٧ .
(١٨) ـخلمی : همان اثر ، ص٢٦٤.
(١٩) ـخلمی : اثر قبلی ، ص٢٦٣.
(٢٠) ـعبدالحی حبیبی : جنبش مشرو طیت در افغانستا ن ، ا ز نشرا ت کمیته طبع و نشر ج.د.ا، سا ل (١٣٦٣) ص ٢٦.
(٢١)ـانجمن اد بی کابل درسنه(١٣١٠) ه . ش . مطابق به١٩٣١م. برای تمرکز بخشید ن امورتاریخی واد بی در کابل ، تاسیس گردید که مدیر آ ن محمد انور بسمل بود .این انجمن مجله ما هوار علمی، اجتماعی وتاریخی رابنا م کابل نشر میکرد که شماره اول آن به نگار ندگی و مدیریت مسوو ل سرور گو یا به تاریخ پانزدهم جوزا ی سال ١٣١٠ ه. ش . مطابق به پنجم جـــو ن(١٩٣١)م . ، از چاپ برآمد .
درین مجله میر غلام محمدغبار، محمد کریم نز یهی ، قاری عبدالله، امین الله زمریالی ، عبدالر حمـــن پژوا ك ، احمد علی درانی، یعقو ب حسن، حافظ نور محمد ، احمد علی کهزاد ، غلام جیلانی اعظمی، عبدالله افغانی نویس ، عبدالحی حبیبی ،سرور گویا ، محمد عثما ن صد قی، غلام جیلانی جلالی ، علی احمـــد نعیمی ، عبدالرو ف بینوا ، سیـه قاسم رشتیا ، محمد قدیر تره کی، شاه عبدالله بدخشی، احمدا للــه کریمی ، خلیل الله خلیلی ، غلا م سرور جویا ، محمد صدیق طرزی ، عبدالهاد ی داو ی ودیگرا ن مضامین تاریخی ، اجتماعی وادبی رابزبا ن های دری و پشتو می نوشتند .
انجمن اد بی کابل به منظـــو ر پیشبرد و ظایف و فعالیت ها ی علمی ـ تحقیقی خود لایحه یـــــی مشتمل بر چارد ه ماده وضع کرده بود که در شش ماده اول آن اهداف ومقا صد و در هشت ما ده متباقی آن عملکرد انجمن تنظیم شـــــده بود (برای معلوما ت مز ید بــــه

صفحه دهم مجله آریانا ، شمار ه‌چهار م ، سال (١٣٤٦) ه .ش .، مراجعه شود).

انجمن اد بی پشتو کند ها ردرسنه (١٣١١) ه. ش . مطا بق به (١٩٣٢) م . در شهر کند هـــا رتاسیس گردید . این انجمن‌مجله‌یی راتحت عنوا ن «پشتو» به‌نشــــر میسپرد و درآن نویسند گا نچیر ه دست چو ن منشی محمد عثما ن، قیا م الدین خاد م ، عبدالخالـــق واسعی ، محمد اعظم ایاز ی، مـــلاعطا محمد آخو ند ، حاجی‌عبدالغفور خرو تی ،مولو ی صالح محمد خان، عبدالحی حبیبی ، محمدگل‌نور ی و.... مضا مین و مقا لات مـــــی نوشتند .

باید یادآور شد که این انجمـــن علاو ه بر نشر مجله « پشتو » ، کتا ب هایی نیز منتشر ساخت .

ای ن‌انجمن تاسا ل (١٣١٤)ه .ش . در شهر کند هار فعالیت کرد وبعد از آن بکابل منتقل گردید .(دپښتو ټو لنی تاریخچه ،د زلمی هیواد مل په کو ښښ د زیر ی دجرید ی خپرو نه ،دولتی مطبعـــه کابل ، (١٣٥٦) کال ، ٩مخ .) .

(٢٢)ـابراهیم عطا یی : «فرزانه‌مردی چشم از جهان پوشـــید »، داستاد یاد ، از نشرا ت مرکـــز زبانها وادبیا ت اکاد می علو م افغانستان ، مطبعه دولتی، کابل ،سا ل (١٣٦٤)، ص ١٩٠ .

(٢٣)ـعبدالرو ف بینوا : اوسنی‌لیکوا ل ، د مطبو عاتو د مستقـــل ریاست خپرو نه ،دولتی مطبعه ،کابل ،(١٣٤٦) کال ، ٢٢٦مخ .

(٢٤)ـ رو حیه انتقاد پذیر ی‌استاد علامه حبیبی بحد ی قو ی بود که عد م در ك وعدم تصحیـــح‌اشتباها ت خودرا توسط شاگردا ن وجوانا ن نو خاسته ، مسا له یی‌اسف انگیز میخواند . همیشـــــه نویسندگا ن و محققا ن را بدیـــد انتقاد ی در آثار ش تشویق‌وترغیب مینمودند واز کاستی های خود ،بدون کوچکترین عار ، یاد آور ی میکرد .

برای کسب معلوما ت درین باره‌به مقاله محتر م سر محقق صدیق

روهی تحت عنوا ن «دپو هانـــد حبیبی د اد ب پیژندنی میتود تەیوه کتنه »، داستاد یاد ، ص‌ص ۱۲۱ـ۱۳۱ ، مراجعه گردد .

(۲۵)ـ پشت کار و دلبستگـی‌استاد اجل علامه حبیبی در امور تالیف و نگار ش تا انداز ه زیادبودکه بر غم تاکیدا ت طبیـــبا ن معالج ، از مطالعه‌و نوشته دســت نمیکشید و به قو ل استاد فاضل وگرانقد ر اکاد میسن پوهاند عبدالشکو ر رشاد ، ده ساعت قبل از مرگ خود شعر ی را از زبان‌عربی به فارسی تر جمه کرد .

(۲٦)ـ تقریظ پو هاند میــــرحسین شاه برکتا ب « تاریخ څه‌ته وایی ؟ » ، تر جمه محمد حســـن‌کاکړ، از نشرا ت پو هنتو ن‌کابل، سا ل (۱۳٤۹)، ص ۱.

(۲۷)ـ محمد علی اسلامی‌نـدو شن : تاریخ تمدن و فر هنگـــک ایرا ن پیش از اسلام ، ازنشرا ت‌دانشگا ه تهرا ن ، سال (۱۳٤۹)، ص ۱۲.

(۲۸)ـای . ژو کوف : میتود ولو ژی تاریخ ، تر جمه م.ا. نومیالی، از انتشارا ت اکاد یمی‌علوم افغا ـ نستا ن ، کابل ، سال (۱۳٦۳) ، ص ۸٤.

(۲۹)ـمحمد حسن سا پـی : دتاریخ په باره کښی ، دکابل‌پوهنتون خپرو نه ، (۱۳۳۹) کال ۲۷ـ۳٤مخو نه .

(۳۰)ـتقریظ زلمی هیواد مل برکتا ب « نو مور کی مور خیـــن» نوشته عبدالحی حبیبی ، ازنشرات‌پو هنتو ن کابل ، سال (۱۳۵۹) ، ص ۷.

(۳۱)ـعبدالحی حبیبی : تا ریخ‌مختصر افغانستا ن ، ازنشرا ت موسسه طبع کتب ، جلد اول ،سال(۱۳٤٦) ، صفحا ت ۳ـ۹ .

(۳۲) عبدالحی حبیبی : افغـــا نستا ن بعد از اسلام ، جلد اول ، از نشرا ت انجمن تاریخ افغانستان، سا ل (۱۳٤۵)، صفحا ت ۱۰٤۷ ـ ۱۰۵۸ .

(۳۳) عبدالحی حبیبی : تا ریخ‌مختصر افغانستان . صفحا ت٤ ، ۲۳، ٤٦ ،٦٠،٧٠،٩٠.
(۳٤) ـباستا نی پاریـــز ی :«هزار ه بیهقی » ، مجله یغمـا ، شمار ه هفتم ، سا ل بیست‌وسوم (۱۳٤۹) ، تهرا ن ، ص‌ص ٤١٤ ـ ٤١٥.
(۳٦)ـ عبدالحی حبیبی : «دپټې‌خزا نی په لاس کښلی نسخه کی د ځینوکلونو تصحیح »،دمحمدهوتک یاد ، دا .د.ج .د علوموا کاد یمـی خپرونه ،کا بل ،(۱۳٦۲)کا ل،۲مخ.
عبدالحی حبیبی : پټه خزا نه ، د پښتو ټو لنی خپرو نه ، دو لتـی مطبعه ، کابل ، (۱۳۲۳) کا ل١ـ٢ مخو نه .
(۳۷)ـ عبدالحی حبیبی : دبوعلی‌سینا ژو ند لیك ، دافغا نستا ن‌د علو مو اکاد یمی خپرو نه دو لتی‌مطبعه ، کابل،(۱۳٦۳) کا ل ،۳٦ مخ .
(۳۸) عبدالحی حبیبی : « نغمه‌گرم »، مجله ژو ندون ، شمار ه اول ، کابل ، (۱۳٦۳) ،صـــ٤٩.
(۳۹) ـ حبیبی: هما ن ما خـــذ،ص ۳٦.
(٤٠) ـ دبنګړ و شر نګ(دمعــاصر و شاعرانودشعر و نومجموعه)، دافغانستان د علو مو اکاد یمی دزیر ی دجرید ی خپرو نه، دو لتی مطبعه ، کابل ، (۱۳٦٠) کا ل ،٧مخ .
(٤١) ـگل پاچا الفت :دښکا رندو ی پر قصید ه مشاعر ه، دافغاـ نستان دعلو مو اکاد یمی خپرو نه ،دولتی مطبعه ، کابل ، (۱۳٦۲) ، کال ، ١٢ـ١٤ مخو نه .
(٤٢) ـدبنګړ و شرنګ (دمعاصر و شاعرانو د شعر و نـــو مجمو عه) ٦مخ .
(٤٣)ـ عبدالحی حبیبی : « د رراه سمر قند » ، مجله یغما،شماره هفتم ، تهرا ن ، سال (۱۳٤۹) ،ص ٥٤٠ .
(٤٤)ـدطلو ع افغا ن د جرید ی‌خپرو نه ، کند هار ، د(۱۳۱۷)کا ل

دحو ت د شملی نیتی گنه ، ۲۰مخ.

(٤٥)ـ عبدالحی حبیبی : دپښتو د ادب نو ی لار ی ، دافغانستا ن دعلو مو اکاد یمی خپرو نه،دولتی مطبعه ، کابل ، (۱۳٦۳) کال ،۳٦ مخ .

(٤٦)ـعبدالحی حبیبی : د پښتو اد ب په تاریخ کی قصید ه، دافغاـ نستا ن دعلو مو اکاد یمی خپرونه، دولتی مطبعه ، کابل،(۱۳۵۷) کال ۱۵٦ مخ.

(٤٧) عبدالحی حبیبی : د پښتوادبیاتو تاریخ ، لو مړ ی ټوك ، د ادبیاتو فا کو لتی خپرو نه ، کابل،(۱۳۲۵) کال ، ۲۲مخ .

(٤٨) حبیبی : هما غه اثر ،۲٦مخ .

(٤٩) عبدالحی حبیبی : «رتبیلان‌زابلی ، آیا شکل صحیح کلمـــه رتبیل است یا زنبیل ؟ » ، مجلـــه یغما ، شمار ه ششم ، تهرا ن ، سا ل ۱۳٤٤ ، صفـحا ت ۲۸۱ ـ۲۸۲.

(٥٠) عبدالحی حبیبی :« تصحیح یك نا م تاریخی » ، مجله یغـما ، شمار ه هفتم ، تهرا ن ، ســـا ل(۱۳۵۵) ، صفحا ت ٥٠٤ـ٥٠٥ـ٥٠٥.

(٥١)ـ دپښتو ټولنی تاریخچه ،دزیر ی جرید ی خپرو نه ،(۱۳۵٦) کال ، ٤٥مخ .

(٥٢)ـ عبدالحی حبیبی :«وسایل‌وشرایط تر جمه و تاریخچه آن » ،از انتشارا ت مو سسه نشرا تـــی‌فرانکلن ، کابل (۱۳٤٥) ، ص۱۸ .

(٥٣)ـبقو ل استاد سخن سنج‌و نکته دا ن اکاد میسین پوها نـــد عبدالشکو ر رشاد .

(٥٤)عبدالحی حبیبی : سپیڅلـی‌پښتو ، از نشرا ت جر یـــد ه طلو ع افغا ن ، کند هار، ســا ل(۱۳۱۸) صفحا ت د ـل .

(٥٥)ـ عبدالحی حبیبی : آسمانی‌نغمی او لا هو تی سرود و نه ،د افغانستا ن د علو مو اکاد یمـــــی‌خپرو نه ، دولتی مطبعه ، کابل ، (۱۳٦۱) کال ، ۸۲ـ۸۳ مخونه .

مقالات اجتماعی و انتقادی

مشابهت های فکری مردم قدیم وآثار آن درطبقات اجتماعی آریایی*

هنگا میکه هیو ن تسنگ زایـــرچینی در حدو د ۹ هـ از قسمت های شر قی شمالی فلات ایران دید نکرد ، درین سر زمین (مجا ر ی رود سند)مرد م را مانند هند برچهار طبقه منقسم دید :

۱ــبرهمن : نگهبانا ن دیـــن وکسانیکه دساتیر دینی را نیـــک مراعا ت کنند و باپا کی وخلوص دینی میزیند .

۲ــکشتر یه : شا هان و طبقه حا کمه و لشکریا ن که با ر حـــم وعطوفت زندگی کنند .

۳ــویسیه : بازرگانا ن وسو داگرا ن ، که به مباد لات‌تجار تـــی پردازند .

٤ــسو دره : زارعا ن وکشاورزان‌که به امور کاشت و برز و شخـــم زمین پر دازند . (۱)

این طبقا ت چهار گا نه تا اوایل‌دور ه اسلامی در زمین های شر قی فلات ایرا ن ، که در دین‌و عنعنات آریا یی قدیم بامرد م هنداشترا ك داشتند موجود بودند (باستثنا ی‌طبقه چهار م که وظایف اجتما عـــی ایشا ن به طبقه سو م تعلق گرفته بود .)

(*) مجله یغما ، سا ل(۱۳٤۵) ، شمار ه سوم ، تهران .

(۱)ــسی ــیو ــ کی ، کتا ب‌دوم۱۳۸ تر جمه بیل در انگلیسی طبع کلکته .

اما اساس این طبقه بندی اجتماعی ریشه های قد یمی در تاریخ دارد ، که منبع آن کتا ب قدیم آریاییا ن شر قی و یداست ، ونیز در کتا ب اوستا و عنعنا ت باستا نی قبایل دیگر آر یایی ، که به طرف غر ب خراسا ن بوده اند ، سرا غهـــا ی قدیم این فکر دیده میشود .

اما در شر ق: هنگا میکه قبا یل آریایی از دامنه های هندو کشـــس وبخد ی (با ختر) به طرف شر ق حرکت کرده و در سر زمین فسیح هند متفر ق شدند (در حدو دچارهزار سا ل ق.م) در آنجا مرد م سه فا م قدیم هند (در او پدیـــن رایافتند (۱) که ایشا ن را دسیو یعنی دشمن و نا ملمو س پنداشتند، وبقو ل ویدا :

«مارو ت رب النو ع باد ، بـــردسیو تا خت وایشانرا به صیحـــه رعد تبا ه ساخت ، مراتع و کشتزارهای ایشانرا بدوستا ن سپید فا م خود بخشید » (۲) .

این مرد م سیه فا م که مقهـو راربا ب انوا ع آریایی گردیدند ،در کتا ب و یدا به صفا ت نجس وپلید وسیه چرده و بینی پچق یــــــا گوسپند بینی یاد شده اند (۳) ،ولی محققا ن برین اند ، که فر ق طبقا ت و کاست که درسنسکریت ورنه (VARNA) یعنی رنگ (Colour) گویند و در انگلیسی برای آن CASTE را از ریشه پرتگا لی کاستا بهمعنی نژاد ونسل گر فته اند .(٤) دربین آریاییا ن قدیم درسرزمین بخـد ی نبود ، بلکه بعد از هجرت بطر ف شرق و برعظیم هند بوجود آمد.زیراما این فر ق وامتیا ز طبقا تی را

۱ـتمد ن ایرانیا ن خا و ر ی از گیگر آلمانی ٦٤ـ۷.

۲ـریگو یدا ۱ ر ۲۲ .

۳ـهدو ید ی از بانور اگوز ن ترجمه اردو طبع حیدر آباد دکـن. ۲۲.

٤ـکیمبر ج هستر ی اف اندیار ۹۲.

در وید های نخستین نمی بینیم .، بلکه اولین بار ذکرا ن در بهید دهم وبخش نود که پورو شه (PURUSHA) نا میده میشود ، چنین به‌نظر مـی‌آید :

«چون هیکل پورو شه (نفس‌جهانی) بخش گردید ، بر همــن ا زدهن ،وراجینا (کشتر یه) ازبازو ، وو یسه ازرا ن وسودرازپای او پدید آمد . » (۱)

قرار یکه از مضا مین وید ها ی بعد ی ظاهر است ، آر یائیا ن‌هندی عقید ه داشتند که چو ن دهن بر اعضا دیگر شر ف دارد ، بنابراین برهمن طبقه شریف‌و کار او تعلیم‌ورهنما یست .اما طبقه کشتر ی که از بازو پدید آمده ، و ظیفه حفاظت‌وپیکا ر واداد ه را دارند. و چون ویس از را ن پوروشه پیدا شده ،استحکا م نظا م تمدن و کشاورز ی وزمیندار ی بایشا ن موکو لست .اما طبقه سودر که از پای بر آمده، همواره خد متگار و چا کـــــــر باشند . (۲)

دربلخ : در تاریخ افسا نو ی‌کیانیا ن که مربو ط به سر زمیـــن بخد ی (بلخ) و شر ق فلات‌ایرانست، داستا ن سه پسر فریدو ن وبخش کرد ن فریدو ن جهانرا برین سه‌فرزند ، معرو ف و مشهور است ،که در روایا ت اسرائیلی و تو را ت‌نظیر آن سه پسر نو ح:سام ،صام‌یافت اند . و روایت سه فر زنـــدفریدو ن در خدا ی نا مه هـــا و شهنا مه های قدیم وارد بـــود، وفردوسی هم آنرا به‌نظم در آورد ، که مختصر آن اینست :

بسو ی فریدو ن نهاد نـــدرو ی　　جوانا ن بینا دل و را هجـــوی
چودیدند پر مایگا ن رو ی شا ه　　پیاده دوا ن بر گر فتنـــد راه
برفتند و برخاك دادند بو ســـ　　فرو ماند ه از شور پیلان‌وکو س
وازن‌پس‌سه‌فرزند خودرا بخوا ند　　بتخت گرانمایگی بر نشا نـــد

۱ـهند و یدی ۲۱۷ .
۲ـریگو یدا ، جلد اول، پوروشه‌سوکته .

پس از این فریدو ن هر ســـه فرزند خودرا چنین نام گذا ر ی می نماید :

تو یی مهتر و سلم نام تو بـــا | بگیتی بر ، آگنده کام تو باد ...
میا نه کز آغا ز تیز ی نمـــو د | زآتش مرا و رادلیر ی فـــزو د
و راتو ر خوانیـــم شیر دلیـــر | کجاژنده پیلش نیارد بزیر ...
دگر کهتر ان مرد باهنگ و جنگـــ | که هم باشتابست وهم بادرنگ ...
کنو ن ایر ج اندر خورنا م اوی

اکنو ن فریدو ن جهانرا بین این سه برادر چنین بخش میکند : که نخستین را خاور خدا ی ،ودویمین راتورا ن شه وسو یمین راایرا ن خدا ی میخوا نند :

نهفته چو بیرو ن کشید ازنهان | بسه بخش کردآفریدون جهان...
یکی رو م وخاور ، دگر ترك وچین | سوم دشت گردا ن ایران زمیـــن
نخستین به سلم اندرو ن بنگر ید | همه روم وخاور ، مراو را گزید
به تخت کیا ن اندر آورد پای | همی خواندند یش خاور خد ا ی
دگر تو ر را داد تورا ن زمـــن | وراکرد سالار ترکا ن و چیـــن
بزرگا ن بدوگو هر افشا ندنـــد | جها ن پا ك توران شهش خواندند
وزان پس چونوبت به ایر ج رسید | مراو راپدر شهر ایرا ن گز ید
سرا ن راکه بدهوش وفرهنگ ورای | مرا وراچه خواندند ؟ایران خدا ی

بموجب این داستا ن، در متون پهلو ی از سه پسر فریدو ن تور بزرگتر بود و تورا ن شاه شد. وپسر دو م سلم خاور خدا ی ،جد طوا یف سر مست و فر ما ند ه کشور رو م بو د . و سوم ایـــرج ، ایران خدای و دارای ایرانشهر شدو در یشتها یك حصه کتاب اوستا کلمه توره در مقابل ایرانی استعمال شده ،ولی این منافات را نباید اصلی شمرد .زیرابطوروضوح یك منافات تمدنیست میان یك نژاد شهرنشین که با پرورش حیوانـــات و زراعت مشغول بوده ،ومیا ن توریه ها ی

بادیه نشین که در صحرا ها مسکن داشتند . (۱)

باری داستان سه برادر فرزندان در دوره داستانی قبایل آریایی موجود بوده و دلالت دارد که این فکر قدیمست ، و علاوه بر مردم آریایی نژاد ، در قبایل سامی نیز در سه فرزند نوح علایم آن دیده میشود . ولی این تقسیم بصورت کاست نبود .

ژرژ دومزیل (   ) استاد کلژ دوفرانس از محققان شرق‌شناس درین مورد شرحی مفید میدهد که مربوط به عصر زردشتی و تلخیص آن چنین است :

«اجتماع قدیم آریایی از سه پیکر روحانیون - جنگجویان و مولدین ثروت تشکیل می یافت ، و کاست‌های اساسی هند قدیم هم برهمنان - نخبای جنگاور وکشاورزان دام‌پرور بودند . در فلات وسیع ایران که از مجاری دریای سند تا سواحل دجله افتاده بود ، نیز سه طبقه اجتماعی وجود داشت ، که هر یکی بیکی از فرزندان سه گانه زرد شت منسو بست : فرزند ارشد روحانی، وپسر دوم جنگجو وسوم شبان بوده‌است، ولی در دوران رشد اجتماعی طبقه دیگری بر طبقات سه گانه افزوده شد ، که طبقه صنعتگران وبازرگان باشد . و بموجب اسناد دیگر در اسناد دیگر درعصرساسانی نزدیك ظهور اسلام ، برخی از طبقات حذف و بجای آن طبقات دیگری آمده اند. مثلا بقول ثعالبی در زمان اسلامی ، زارعین از طبقه سوم حذف و جای آنرا عمال دولت گرفته و جنگجویان به طبقه اول ارتقا یافته و روحانیون و پزشکان به طبقهٔ دوم رفته اند .

در ناحیه وسیع اروپا ، که همین عناصر آریایی سکونت داشتند ،در بین مردم سکاویستها و سرمتها نیز آثار طبقات سه گانه نمایانست . بدین معنی که هیرودوت پدر تاریخ، در ابتدای کتاب چهارم خوداز عقاید

۱- مقاله مارکوارت در ایرانشهر برلن ۱-۷۷ سپتا مبر ۱۹۲۲ به حوالت یادگار زریران و بندهشن ۲۱۱ .

سکاها درباره پیدایش ایشان چنین گوید :

«اولین مرد که در آن سرزمین که تا آن موقع غیر مسکون بود پیداشد، تا رزیتائوس (Targitaos) بن زئوس است ، که مادرش دختر رودبوریستن (Borysthene) باشد ، واو سه پسر داشت :

استعمال ، به این نسخه ، نفیس، زیان های فراوا ن رسانید ه واکنون در حالت پریشا نی و فرسود گــی افتاد ه است . که باید با کمـا ل احتیا ط از آ ن کارگر فت. زیراکاغذآن شکستنی و ریختنی است وباید باوسایل فنی نگهدار ی وو قا یــه گردد .

۱ــ لیپو خائیس Lipoxais)

۲ــ ارپوخائیس (Arpoxais)

۳ــ کولاخائیس (Kolaxais)

گویند که روزی از اسمان گــاوآهنی با یوغ طلا وتبر طلا ــ باجام طلا بزمین فرود آمد . پسر ارشد پیش دوید ، تا ابزار ها را تصاحب کند. ولی همینکه به آن رسید ، طلا دست او را سوزانید ، چون پسر دوم نیز بهمین سرنوشت گرفتار شد هردواز این اشیای زرین صرف نظر کردند. اما پسر کوچك به گرفتن آن موفــق گشت و برادران بزرگ او را بــه شاهی خویش پذیرفتند . »در این کنایه شیرین از سه عامل سخــن رفته است : گاو آهن و یوغ نمودار کشاورزی ، و تبر نشانه سلاح جنگی سکایی ، جام علامت تشریفات دینی و سکر مشروبات وسمبولی ازدنیای اسرار و رو حا نیت است که روایت تا کنون هم در اخلاف سکاهــای قفقاز باقیماند ه ، و سه خانــواده بزرگی که قهرمانان حماسی آنهــا بدان منسوب اند : یکی دارای گلــه های بیشمار ــ دو دیگر جنگجــو و رشید ــ وسه دیگرهوش و ذکاو ت فراوا ن داشته است . (۱)

اینست افسانه سکاها و ســه فرزند نخستین، که سرزمین سکستان

۱ــ تاریخ تمدن ایران ٥٤ ببعدطبع تهران ۱۳۳۹ ش و تمدن ایرانی ٤٧ طبع تهران ۱۳۳۷ ش .

(سیستان) بنام ایشانست . ونظیرآن در اوستابه‌زردشت‌وسه‌فرزندش نسبت داده‌اند ، که‌کوتاه‌چنین‌است:

۱ـ فرزند بزرگ :ایست‌واستره (Isat-Vastra)

نخستین آتهره وان (Athravan)

یعنی آتوربان فرد و سی،که‌موبدان‌ورئیس رو حانیو ن‌بودبمعنی‌آتش بان و نگهبان آتش .

۲ـ اورووده تت نره (Urvatat-nara)

نخستین واستریه (Vastrya)

یعنی بسو د ی فردو سی‌که رئیس‌ورهبر برزیگران و کشاورزان بود.

۳ـ هوره چیتره (Hvare-Chithra)

بمعنی خورشید چهره ، نخستین‌رته اشتره (Ratha-eshtra) یعنی نیساریان فردوسی که محرف‌کلمه‌رشتاریان خواهد بود و او رئیس رزمیان و جهان پهلوان بود *

بموجب این روایت کتب سنتی‌زردشت ، سه فرزند وی درراس‌سه طبقه روحانیون ـ کشاورزان ـ جنگیان واقع بودند ، که از آن یك طبقه دیگر اهل حرفه و پیشه‌وران‌هوپتش (Huitsh) هم بر آن‌اضافه شده (۱) ، که اهتوخوشی فردوسی‌با شد . و در پهلو ی هو تخش (Hutoxsh) بود . (۲) ، و بالاخره باصطلاح عهد ساسانیان این‌طبقات چهار گانه تانشراسلام‌چنین‌موجود بودند :

۱ـ آذروان : علمای دینی‌وروحانیان .

۲ـ آرتیشتاران : سپاهیان وجنگجویان .

۳ـ دبهیران : دبیران و عمال‌حکومت و نویسند گان .

٤ـواستریو شان : کشاورزان وبرزیکران . و هوتخشان:بازرگانان

---

* فروردین یشت ، بند ۹۸ .

(۱)ـیسنا ۱۹ بند ۱۷.

۲ـمزدیسنا و تاثیر آ ن درادبیات‌فارسی ٤.۸واپرا ن نا مه از.۳۸.

پیشه وران ورنجبران وخدمتگزاران. (۳)

آنچه از نا مه تنسر حدو د.۵۷م بر می آید ، نیز بر همین و تیره است که ذکر شد . بار ی بافر ق[کوچکی که بین طبقه بندی و یدا و اوستا و روایا ت سکا ها موجو داست . مردمان فلات ایرا ن در حین پیدایش اسلام بر همین چهار طبقه اجتماعی منقسم بودند ، که طبقه چهار م در رژیم ملو ك الطوا یف ، هموار ه تولید کننده بود ، وبنابر این بار اکثر مالیا ت وپردا ختنی های اجتما ع ، بدوش کشاو رزا ن وپیشه وران می افتاد .

اکنو ن به طبقه بند ی اجتما عی در بین مرد م حوا شی شر قی خراسا ن و کو هسارا ن افغان نظر می اندازیم ، که دربین قبایل عظیم افغان که عدد ایشا ن به پانزده میلیو ن متجاو ز است ، نیز عنعنه قدیم مانند سه فرزند زرد شت یاسه پسر تارژ یتا ئوس سکا ها موجود است . واین مردم درعنعنات خود بیك پدر که نام اوکیس (٤) بود قایلند و گویند که این پدر هم سه فرزند داشت :

۱ـ غر غښت (Ghar-Ghasht)

۲ـ بیټنی (Betanai)

۳ـ سره بن (Saraban)

این پدر و پسرا ن با خانواد ه پشتو ن بر کسی غر (کوه سلیمان) سکونت داشتند و پدر هموار ه به مناجا ت و طلب خیرو سعاد ت

۳ـ کریستن اسین در کتا ب ساسانیا ن ۱۲٦ تر جمه اردو .

٤ـ کیس به فتح اول و سکو ن دوم وسو م از مصدر کسل پشتو به معنی دیدا ر و بصیر ت که معنی بصیر و هوشمند باشد . واز این ریشه بسانا مها ی قبایل واماکن برآمد ه ، ما نند کاسی (قبیله وجایی در غور و کویته) و کسی غر یعنی کو ه کیس (کو ه سلیمان مابعد) و همین ریشه در کسی (مردمك) و گا و کشل (نا م جشن قدیم) و غیره موجود است .

پسران خویش می پرداخت ودست بدعا برمی افراشت . تا اینکه نسیم مردانگی وزیدن گرفت ، وبرزبان فرزند اول غر غشت بر خورد، بنابرین وی صاحب زبان وبیان وعلم وتلقین وروحانیت گردید که تاکنون هم اکثر علماء وروحانیان افغان از این طایفه اند، وقبایل بزرگ کاکر وادی ژوب وپشین (اطراف کویته) از اخلاف این تیره اند. ودانشمندان وصاحبدلان با ذوق وحال داشتـــه اند .

درباره فرزند دیگر یعنی بیتهنی رویا تیست که نسیم مردانگـــی بربازوی او وزیده بود ، وقبایـــل غلجی وکرلانی وملحقات آن منسوب باویند ، که در وادیهای زابلستـــان بین قندهار وغزنه وهم درواديهای کوه سلیمان وسپین غر(کوه سپید) درجنوب پشاور سکونت دارند ، ومنصب سپاهی گری وجنگجو یی را حفظ کرده اند وازبین ایشان سپه سالاران وجنگاوران دلیر برآمده اند. مانند حاجی میر ویس خان غلجی و پسرش شاه محمود وسپـه سالار سیدال خان ناصر وخوشالخان مرد شمشیر وقلم افغان .

اما درباره فرزند سوم یعنی سره بن گویند که نسیم مردانگی بدامن او بر خورده بود ، واوصاحب دامن وپرورش واداره وحکمرانی گردید ، که قبایل ابدالی (هفتا لی قدیم) ودرانی قرن دهم ببعد از این تیره سره بن اند ، و ازاین زمان قدیم قبل الاسلام وبعداز آن تاکنون فرمانروا وحکمران وپرورنده ودارای دامن عـطوفت و مروت اند، که احمد شاه ابدالـــی (درانی) موسس سلطنت کنونـــی افغانستان ودود مانهای شاهی افغان از این سلسله اند.

این تر یه یشن افغانی عیناشبیه است باآنچه در اوستا درباره ســه فرزند حضرت زردشت - یادر کتاب هیرو دوت منباب سه طبقه سکاها میخوانیم والبته منبع اقدام آن درویدا موجود است .

در ختم این مبحث تاریخی با ید گفت : انسان هر قدر در اعما ق افسا نها ی کهن وروایا ت اسلا ف فرو میرود ، نزدیکی های معنو ی ومشا بهت های قو ی‌رادرسازما ن‌های فکر ی ورو حی ، بین مردم ، کشور های آسیا یی از مجار ی‌دجله‌تاگنگا نیك می بیند و تاریخ بســـا گذشته های مشتر کی راسرا غ می‌دهد ، که این تابلو نمو دار ایـــن مشتر کا ت عنعنو ی قدیم خواهدبود :

جدول مقایسوی طبقات

ویدا	زردشتی اوستا	کیانی بلخی	سکاها	افغان
برهمن	ازروان، ازفرزند	مسلم	لیپوخائیس	فرشته فرزند بزرگ
اردهن	بزرگ زردشت	پسر فریدون	پسر تارژیتاوس	سکیس پشتون
پوروشه	ایست واستره	-	روحانیان	اصل کاکر
(روحانیان)	(روحانیان)	-	-	روحانیان و علما
کشتریه	ارتیشتاران از	تور	اربوخائیس	پیشنی پسر دوم سکیس
ازبازوی	هوره‌چیتره	پسر فریدون	پسر دوم تارژیتاوس	اصل غلجی
پوروشه	فرزند زردشت	-	جنگیان	لشکریان
جنگیان	جنگیان	-	-	-
ویشیه	واستریوشان	ایرج	کولاخائیس	سوبنا پسر سوم
ازران	اناوره‌تره	پسر فریدون	پسر کوچک تارژیتاوس	کیس پشتون
پوروشه	فرزند زردشت	-	-	اصل ابدالیان درانی
کشاورزان بازرگانان	کشاورزان	-	حکمرانان	حکمرانان

تفسیر ناشناختهٔ قرآن عظیم*

کتا ب الله قرآن عظیم ، کـــــه مشعل هدایت و مشکا ة انوارالهی ورهنما ی دین ودنیا ی مسلمانا ن است ، نسخ خطی آن هـــموار ه مظهر جمال و کمال بوده و در طول ده قرن اخیر ، به انوا ع خطو ط شر قی آنقد ر استنسا خ شده که اکنو ن هم نسخه های خطی آن به هزارا ن می رسد .

مسلمانا ن قرآن عظیم را به زبا ن های خود ترجمه و تفسیر و تشریح کردند ، و صفحا ت آن رانقا شی و تزئین نمودند ، پشتی وو قا یه های آن به دست هنر ورا ن آنقد رزیبا و دلکش سا خته شد که می توا ن آن را ازنمو نه های بار زهنر تجلید شمرد .

خطاطا ن ، متن آیا ت شریفه راباخط های گو ناگو ن آرا ستند، ونسخ آن مظهر اکمل هنر خطا طی ونقاشی است .

من در مدت پنجاه سال اخیر ،چند هزار نسخه خطی بسیارنفیس منقوش و مذهب مجدو ل قرآن عظیم را دیده ام ، که هریکی مظهــــــــر نفیس هنر ها ی خطا طی ونقا شی وتذهیب و تشعیر و تجلید بر کاغذ های بسیا ر نفیس شمرده میشود، واگر مد عی شوم ، که یکی ازکتاب هایی که در دنیا زیاد نوشته شده ،ومسا عی فراوا ن هنرورا ن:خطاط ، مذهب ــمجلدــ نقاش ، بر نســــخ خطی نفیس آن صر ف گردید ه ، همین کتا ب شریف آسمانی است، که اگر گاهی ای ن نسخه های نفیس را از تمام کشور های اسلامی وموزیم های دنیا فرا هم آورند ، بهترین نمایشگا ه انوا ع خطوط و آرایش وپیرایش و کتا ب ساز ی ونقا شی قار ه آسیا و افریقا خواهدبود که عدد آن هم به هزارا ن خوا هــــد رسید .

(*)ــمجله یغما ، سا ل(۱۳۵۳) ،شماره های سو م و چار م، تهران .

در آرایش این نسخه ها ی‌نفیس،هنر با عقید ه همدوش گردید ەو قوی ترین استعداد های هنـــر ی‌را با بدر قه عقید ه وایمان به کار انداخته است ، که حقیقتا هنـــــرنیرو مند و بسیار زیبا و دلکشا را بوجود آورده اند، واز خلال سطوراین نسخ قرآنی عقید ت واراد ت هنر مند با زیبا یی هایی که‌نمایش‌آن مقدو ر خا مه خطاط و نقا ش بود ه ، باکمال و تما م‌می درخشد.

تمام این گو نه نسخه هـــا ی‌نفیس ، تاکنو ن به موزیم هـــا و نمایشگا ه هانرسید ه ودراکثرخانه‌های مسلمانا ن با عقید ت واهتمام خاص نگهدار ی میشوند ، و حاضربه فروش آن در مقابل زرنبودند . آغاز تر جمه های آیا ت‌الهی بـه‌زبان دری ،یکی ازکار نا مه ها ی نیك‌اسلاف ما در خراسا ن‌و ماورا ءالنهر است . ایشا ن بنابر سوابق دینی ، کلما تی رادر ،زبا ن‌در ی‌برسا ند ، و بنا برین چنین تفسیر ها و تر جمه ها اگر بدست‌آید ،بهترین منابع اد بی زبا ن در ی، شمرد ه میشوند ، وارزش معنوی‌آن ــ و لونسخه خطی دارا ی‌خصاـ یص جا ذب ماد ی نباشد ــدر خورحفظ و قدر دانی و استفاد ه وتحقیق است .

درین روز ها ، نسخه یی از یك‌ترجمه ناشنا خته قرآ ن ، برای‌یکی از کتا ب خانه های کابل هد یـــه‌گردید ه که دارا ی ارزش هـــا ی نهما راد بیست و یکی از آثار بـــرجسته زبا ن دری در عصر قبل از مغل شمرده خواهد شد ، که چندنظیر دیگر آن در نسخ خطی کتا ـ بخا نه های افغانستا ن باخصایص‌کهن لسانی و اد بی محفوظند ، و هریکی در خور امعا ن و تحقیق ومعر فی است ، واین نسخه نویافته تاکنو ن منحصر به فرد است .

این نسخه ،خو ب نگهدا ر ی‌نشده ، ودر طول چند قرنی کـــه نوشته شده ، رطو بت و حرار ت‌ودود و فرسود گی کاغذ وســـو ء

استعمال ، به این نسخه نفیس،زیان های فراوا ن رسانیده و اکنو ن در حالت پریشا نـی وفرسود گی افتاد ه است . کـه باید باکمال احتیا ط از آن کـا رگرفت . زیرا کاغذ آن شکستنی و ریختنی است و باید باوسا یل‌فنی‌نگهدار ی وو قایه گردد .

این کتا ب شریف دارا ی۸۲۵صفحهٔ قطع۲۹ × ۲۳ سانتی است‌که قسمت نوشته هر صفحهٔ ۲۰ × ۱٤سانتی باشد بین جدو ل شنجر فی که متن آیا ت به خط جلی نسـخ‌قدیم ، و تر جمه تحت الفظی دری آن هم خط ریز نسخ قدیم متمایـل‌به تعلیق است و متن عر بی‌آیا ت باتر جمه در هر صفحه ۹ سطر یست .

آیا ت کلام الله به مداد سیاه‌وترجمه تحت السطو ر آن به‌شنجرف روشن نوشته شده ، که از رو ی‌ممیزا ت خطی ، میتوا ن آن را خط زما ن قبل تیمور شمرد .

اعرا ب کلما ت آیا ت بینات ،به قلم بسیار ریز ، همیـن‌علامات مستعمل کنونی خط عر بیست ،جزاینکه : علامت سکو ن یك دایر ه بسیار کوچك ، و علامت تنویـن‌مضمو م دو پیش را ست به ایـن شکل است (وو).

علاما ت فارقهٔ آیا ت وبرخی ازاشارا ت تجو یدی راباز نگـا ر نوشته و شکل فار ق آیا ت به جای‌دایر ه کوچك ، که دررسم الخـط کنونی قرآنی معمو ل است ، شبیه‌به مربع شکسته گل آسا ست ،که دربین آن پنج نقطه شنجر فی‌واقع‌ورنگ داخل شکل زرد است .هر جا یی که نام الله در متن قرآن‌آمده‌به خط قر مز است و بر حاشیـه صفحا ت ، اشارت قر مز رکوع(ع)وربع و ثلث و نصف و غیـر ه دارد .

در آغا ز هرسور ه به خط قرمزنا م و عدد آیا ت آن به قلـم متوسط بین خط سیاهی نوشته‌شده‌وهر صفحه حاشیه سپید ی دارد ــ که گاهی بر آن به مداد سیاه، بـه‌همان خط تر جمه دری تحت‌السطور، شرحی در بار ه شان نزول برخی‌آیا ت ، با تفصیل کلمات‌و توضیح

برخی از مطالب مربو ط همان آیات نوشته شده که درآخر این تفاصیل حاشیو ی اشارا ت (هـ) یا(هـ ز)وگاهی به حوا لت واضح (کشاف) ویا مخفف آن (ك) دیده میشود .این تشریحا ت حوا شی گاهی به زبا ن دری و گاهی عر بیوبعضی به انشاء مخلو ط عر بیو فارسی است،که خط سبك انشا ء آن کاملاشبیه به متن است، وبنابرین مـی توا ن گفت ، که این نوشته هـای حوا شی هم مربوط به متن ومولـف اصلی این تفسیر شریف است ،ودلیلی نیست که آن راملحقات ما بعد ویا به خط شخصی دیگر غیر ازمتن بشماریم .

چنین به نظ ر می آید که این جلـــد دوم یك تفسیر دوجلد ی است ، که جلد اول آن تاکنون به دست نیا مده،ولی این جلد دوم هم و قتی آسیـب دیده، واوراق آن از شیرازه برآمده وبعضی مفقود گردید ه بود، تا که جامع دیگر ای ن اورا ق را فراهـــــم آورد و به جای اورا ق گم شده ، بر کاغذی که شبیه به اصل قدیم است ، از روی یك نسخه دیگرقدیم، با همان آدا ب و لوازم متن اصـل(ولی خط جدید حـــدو د ۱۲۰۰ ق) تکمیل نمود .

خصایص این تفسیر

صفحه اول قسمت باقیما نده جلد دو م این تفسیر از بین آیـهٔ ۷سور ه ۱۷ بنی اسرائیل «فاذا جاوعدا لا خر ه لیسوء و اوجوهکم...» آغاز میشود که پار ه ۱۵ قـــرآن باشد ، وازین برمی آید ، که آغاز جلد دوم از ابتدا پاره پانزده قرآن«سبحن الذی اسری ... » بود ، و باید یك ور ق دارا ی شش ونیم آیت . از متن این جلد ضایع شده باشد .

از صفحه یکم قسمت باقیمانده این جلد تا صفحه ٥٦٧ همه به خط قدیم دارای ممیزا ت کهن است که گاهی به سبب فر سود گی حواشی

آن آسیب دیده و خواند ن آن‌دشوار است .
از صفحه ٥٦٩ تا ٦٢٣ ضایـــع گردید ه و باز متن و تر جمه تحت‌ـ السطو ر به خط نو تکمیل گردید ه‌ومعلو م است ازیك نسخه دیگـــر نقل شده است .
از صفحه ٦٢٤ تا ٧٦٩ باز همان‌خط قدیم ا ست ، که آخراین صفحه تاآیه ٣٠ سور ه النباء می رسد وبعد ازین تا آخر قـــرآ ن وسوره الناس (ص ٨٢١) باز به خط نـــواستنسا خ شده است .
به هر صور ت‌تلفا ت این جلد درموارد فرسود گی های اورا ق ونم رسید گی هاو غیره ، بسیار نیست‌ومی توا ن آن رابا سهو لت‌خواندو ازآن سود برد .
اگر مانصف اول این تفسیـــرشریف را هم به‌همین حجم‌بشماریم، باید تخمین کنیم که تمام این‌کتاب،دارا ی دوجلد در حـــدو د ١٦٠٠ صفحه بوده است .

حوا شی

تاکنو ن دلیلی ندار م که‌حواشی‌این کتا ب را مال و ملك مترجـم متن ندانم . زیرا سیا ق و سبا ق‌کلام و سبك‌نگارش و تمام خصایص متن و حوا شی مشتر کست ، ازآغاز تا انجا م ای ن‌تفسیر پانزد ه پار ه آخر قرآن چهار قسم حواشی‌با چهار علامه دارد :
١ــحوا شی مختو م به اشار ه(هـ)که شاید حوا له به تفسیـــر هرو ی باشد ، زیرا نزد مولفا ن‌قدیم‌تفسیر هروی منسوب بود،به خواجه عبدالله انصار ی هرو ی . (١) چون‌این حوا شی همـــه به زبا ن در ی است ، شاید از کشف الاسرا رمیبد ی ٥٢٠ق که امالی انصار ی‌هم دارد اقتباس شده با شد ، وایـــن‌تفسیر به او منسو بست .
٢ــگاهی به اشار ه (هـ ز)حواشی‌مشتر کی دارد ، که همان هروی‌و زاهد ی باشد . تفسیر زا هــد ی‌تالیف ابو نصر احمد بن حســـن

١ــذیل کشف الظنون ١ ر ٢١٠.

بن احمد سلیمانی در واجکی متوفا٤٤٩ ق است که آن را درسنـــه ٥١٩ = ١١٢٥ م در بخا رانوشته‌است .

چون تفسیر زاهد ی از ما خـــذمولف بوده و در حاشیه ص٤٤٩ نام آ ن را صریحا نوشته و مطلبی‌را از آن نقل کرده ، بنابریـــن می توا ن گفت که رمز (ز) مخفف ،زاهد یست . و لی رمز (هـ)تاآخر کتا ب بر حوا شی تکرار می گردد، در حا لی که حوا له به (هـ ز) فقط تا (ص ٥٢١) دیده می شود ، وبعداز (ص ٥٤٨) فقط (هـ) هست‌ولی (ز) نیست .

٣ــچنانکه گفتیم برخی ازحواشی‌تنها در آخر علامت (ز) دارد .

٤ــبعد از (ص ٥٤٨) تا آغازپاره عم در حواشی حـوا لتـی صریح به (کشاف) و گاهی مخفف‌آن (ك) و گاهی (هـ کشـاف) و (هـ ك)دید ه میشود که تما مـــاعربیست ، وازین برمی آید که‌مولف تفسیر ، علاو ه بر تفاسیر هرو ی‌وزاهدی تفسیر الکشا ف عن حقایق التنزیل تالیف جار الله محمود بن‌ز مخشر ی ٥٢٨ق را هم در دست داشته و آنچه باشار ه (هـ کشاف) نوشته ما خو ذ باشـد از هرو ی وز مخشر ی که مخفف آن هم(هـ ك)است مثلا :

بر حاشیه (ص ٦٢٦) حوا له‌به کشا ف.
بر حاشیه (ص ٦٣٢) حوا له‌به کشاف .
بر حاشیه (ص ٦٣٥)حوا له به‌کشاف .
بر حاشیه (ص ٦٣٨) حوا له به‌هـ کشاف .
بر حاشیه (ص ٧٥٠) حوا له به‌ك مخفف .
بر حاشیه (ص ٧٥٢) حوا له به‌هـ ، ك مخفف .

ناگفته نماند که برخی‌ازحوا شی‌دری نیز درین کتا ب دیده مـــی شود که هیچ علامتی ندارد ، کـــه‌شاید اینگو نه حوا شی از طر ف خود مترجم،بدو ن حوا له کتا بی‌یامفسر ی نوشته شده باشد، ولی خط همه حوا شی (جزاورا ق نو)بهما ن خط متن است و مطالب‌آنهم

عا لمانه و با انشاء پخته و متین‌متن مقا ر نست .

چو ن نسخه حاضر ه سخـت‌آسیب دیده ، برخی از حوا شــی کا هش و بر شی دارند که خواندن‌آن سهل نباشد .

حدس من در باره زمان تالیف

سیا ق کلام و سبك گفتـــار وانشاء در ی این تر جمه‌وحواشی ، شبیه است به آثار منثور زبان‌دری‌قبیل مغل ، که عصر غوریا ن و سلاجقه واو اخر زما ن غزنو یا ن‌باشد . دلایلی که این مطلب را تایید نماید اینست :

۱ــدر حاشیه (ص ٤٤٩) گوید: در تفسیر زاهد ی هریکی را ردــ کند ... و باید تفسیر ما ، بعد ازتالیف زاهد ی (٥١٩ق) تالیف‌شده باشد .

۲ــاگر (هـ) را رمز ی مخفف‌از تفسیر هرو ی بشماریم ، این هم به سنه (٥٢٠ق) تا لیــــــف‌کشف الاسرار میبذ ی برمی گردد ، که ترجمه‌تفسیر ما نحن فیه،یالااقل‌حوا شی آن باید بعد ازین ســال باشد .

۳ــتالیف کشا ف ز مخشر ی‌نیز٥٢٨ ق است که در حوا شی‌تفسیر ما از آن اقتبا سها موجود است . بنابر این دلایل ، زمان تالیــف این تفسیر (یا حوا شی آنرا) د رحدو د (٥٥٠)ق بوسیله يك عالــم سنی ، برخا سته از سر زمیـــن‌آسیا ی میانه وخراسا ن تخمیـــن میکنیم ، که سیا ق بیان وانشاءونقل مطالب حوا شی ازرو ی‌تفاسیر اهل سنت ، این مطلب را مـــــی‌رساند .

نگاهی بزبا ن وخصایص اد بی

ترجمه قرآ ن عظیم به زبا ن‌دری‌از عصر سا مانیا ن و حدود(٣٥٦ق) به فتوا ی علما ی ماوراء النهر وخراسا ن ، به تر جمه دری تفسیر

جا مع البیا ن طبر ی آغاز شد (۱)واز آ ن پس ، چندین تر جمه‌بعمل آمد و تفسیر های دری تالیف شدکه مولفا ن آن معلو م و نسخ‌خطی کامل آن موجود اند،و لی بسا ازتفاسیر چنین اند که یك قسمت آن بدست آمده و نام مولف آ ن‌مشخص نیست و از آن جمله‌این تفسیر است .

در تفاسیر قر ن ٤ـ٥ ه . مولفان کوشیده اند ، که مطالب قرآنی را به زبان ساده نیا میخته دری‌بنو یسند ، وحق المقدو ر کلمات‌خالص دری را در مقابل عر بی جستجو نمایند. و لی هر قدر که از آن زمان می گذرد و بدور ه مغل وبعداز آن نزدیك می شویم (یعنی بعد از ٦٠٠ق) این تمایل خالص‌نو یسی‌دری کمتر میگرد و چون مرد م با کلمات کهنه آشنا یی ندارند .بنابر این علما و دانشمندا ن دین که مقصد ی جز فهمایش مطالب قرآن به مرد م نداشتند ـازاستعمال کلما ت مهجور خالص دری درگذشتند ، وهما ن کلمات مرو ج عر بی را در تفسیر هانوشتند .وگاهی هم کاتبا ن در آن تصر فهای نا درست کردند، و حتی‌دانشمندانی‌مانند جا می هم نوشته های کهن را «بزبا ن متعار ف روز گار »درآوردند . (۲)

مولف تفسیر ما ، در حد وسطاین دو جریا ن واقعست ، که نه مانند تر جمه طبر ی وچند تفسیرقدیم دیگر ، در استعمال کلما ت قدیم دری مصر است و نه بکلی ازآن منصر ف ، واین مطلب ازرو ی نمو نه هایی که بعد ازین نقل میشود بخو بی پدید می آید .

در اینجا یك مثا ل داده میشود :

در آیت ٤٢ سور ه زمر (ص٤٧)ویرسل الاخر ی الی اجل مسمی چنین می نویسد : «وبفرستد با ردیگر سو ی مهلتی نام برده » این

---

(۱)مقد مه تر جمه تفسیر طبری۱ر٦ طبع استاد حبیب یغما ئی ، تهرا ن ۱۳۳۹ ش .

(۲) مقدمه نفحات الانس

ترجمه در ترجمه تفسیر طبری چنین است : «وبفرستد دیگر را سوی هنگامی نام زده» (ج ٦ص١٥٧٥) .

درین ترجمه «اجل مسمی» درطبری به تعبیر خالص دری «هنگامی نام زده» ترجمه شده ولی در تفسیر مانحن فیه اجل را بـه مهلت عربی تعبیر کرده است که کلمه مروج عربی در زبان دری است، وبه جای مسمی دو تعبیر نام زده ونام برده ، هردو لطافتی دارد .

وجوه افتراق این تفسیر از تفاسیر دیگر

تا جاییکه میسر بود ، من این تفسیر را باتفاسیر قدیم دری که در دسترس است مقابله کردم ، ونتایج مطالعات خودرا درینجا برای آن می آورم ، تا روشن گردد ، که این تفسیر یکی از تفاسیر شناخته شده قدیم نیست ، و نیز درنقل نمونه ها وجوه افتراق آن از تفاسیر دیگر روشن میگردد :

ترجمه تفسیر طبری نیست :

زیرا ترجمه آیت اول سوره الجاثیه «حم تنزیل الکتاب من الله العزیز الحکیم» در ترجمه طبری چنین است : «حم حروف معجم است . فرو فرستاده آمد نامه ازخدای عزوجل بی همتا با حکمت (٦ر١٦٧٣) همین ترجمه در تفسیرما : «سوگند بحکم و ملك من ،فرو فرستادن این کتاب قرآن ازخدای ار جمند استوار و درست گفتار در کتاب خود» (ص ٦٧٥)

تفسیر ناشناخته نمبر ٤ مشهدهم نیست :

ترجمه آیات نخستین سوره مدثر، درقرآن خطی شماره ٤ مشهد رضوی که غالبا از قرن ٤ هجریست وهنوز شناخته نشده چنین است :

یا ایها المدثر قم فانذر ... «یاسر بجامه اندر کشیده ! برخیز ، بیم کن . و خداوند خویش رابزرگ دار و جامه تراپاك دار ،وازپلیدی کناره گیر ، ومنت منه بسیار ،وخداوند خویش را شکیبا باش ،چون

درد مند در صور ، آنروز روز ی باشد دشخوار . »

(سور ه مدثر آیه ۱تا۹ ص۶.۹)در تفسیر ما این آیا ت بینات چنین تر جمه شده :

«ای جا مه در سر کشیده! بـرخیز بیم کن قوم خود را،وخداو ند خود به بزرگی یادکن ،و جا مه راکو تاه دار، وبه قولی دلرا پا کدار ازگناه به توبه ، وازبت پرستی ببر، یعنی امت را فرمای ،و عطا مـــده برانك بسیار باز طلبی ،ودر طاعت خداوند خود صبرکن بر رنــــج کافرا ن ، چون دمیده شوددرصور، آن روز روز ی باشد دشـــو ا ر (ص۷۵۳)

اگر ماتر جمه تفسیر شریــف نمبر ٤ مشهد را از قرن چهار م بدانیم ، تفسیر ما باید یك قر ن بعد تالیف شده باشد ، وعلا ما ت حدث انشاء آ ن نسبت باین تفسیر، در عبارا ت فوق ظا هر است مثلا :

مدثر = سر بجا مه در کشیده (کهن)
جا مه در کشیده (نو)

کبر = بزرگ دار (کهن) ببزر گی یاد کن (نو)

طهر = پا ك دار (کهن) کو تاه دار (نـــو)

رجز = پلید ی (کهن) بت پر ستـــی (نو)

فاهجر = کناره گیر (کهن) ببر (نو)

فاصبر = شکیبا با ش (کهن) صبر کن (نو)

نقر = درد مند در صو ر (کهن) دمیده شود در صور(نو)

عسیر = دشخوار (کهن) دشوار (نو)

مثال دیگر :

ولقد کذب الذین من قبلهم فکیف کان نکیر (سوره ملك آیه ۱۸ ترجمه قرآن نمبر ٤ مشهد) : «وبدرو غ داشتند آن کس ها که از پیشـــس ایشان بودند چگو نه بود عـذا ب من » (ص ٥٩٥).

تر جمه از تفسیر ما : «وبدرستی که منکر شدند آنانك پیش ازایشان بودند چگو نه بود عقو بت من .»

تفسیر سور آبادی هم نیست :

آیه «وعجبوا ان جا ئهم منذرمنهم وقال الکافرو ن هذا ساحر کذا ب» (سوره ص آیه ٤) تر جمه سو رآباد ی : «شگفتی کردند کافرا ن مکه ، که آمد به ایشان بیم کننده‌ای هم از ایشا ن ، یعنی محمد علیـهـ السلام ، و گفتند کافرا ن، که این محمد جا دو است ، نهماردروغزن» (ص ۳۷۱ خطی) تر جمه تفسیر ما: «وشگفت داشتند که بیا مـــــد پیغا مبری بیم کنند ه ازیشا ن وگفتند ناگرو ید گا ن : این جادویست دروغ .» (ص ٤٤١)

تفسیر ابو بکر عتیق بن محمـــد سور آباد ی هرو ی در حدود(٤٧٠) تالیف شده ، که علامات قد مت درعبارا ت آن نسبت به تفسیر مـــا نمایا ن است ، و لی در تر جمـــه تفسیر ما « و گفتند نا گروید گان» به جـــا ی « و گفتنــــــــــد کافرا ن » دلالت دارد بر اینکه مولف تفسیر ما ، ما خذ قدیم را درنظـرداشته و گاهی کلما ت خالصـــس دری قدیم هم در آ ن راه یافته باشد. مثلا : تر جمه کنندگا ن تفسیـر طبر ی عمو ما کلمات کافروهو من راعینا در تر جمه فارسی مــــی آورند ، و لی گاهی تر جمه مو منین را «گروید گان » هم آورده اند،چون

ترجمه « دو ن المو منین » بـــــه «از بیرو ن گرو ید گان .»(۱)

دریك تر جمه کهن قرآ ن عظیم که ده و رق آن در ارا ك نزدآقای ابراهیم دهگا ن بود (۲) و هنو زشناخته نشده ، کلمه کافرو ن به «ناگروید گا ن » تر جمه شده(ص۹)وازین برمی آید که نظر مو لـــف تفسیر ما به منابع کهنتر نیزبوده‌است .

مثا ل دیگر :

آیه ۱٤ سور ه احزا ب«واذاقالت‌طائفة منهم یا اهل یثرب لا مقام‌لکم فار جعو او یستاء ذن فریق منهـــم‌النبی یقو لو ن ان بیو تنا عورة و ماهی بعو رة، ان یریدون الا فراراً.»

تر جمه سور آباد ی : و چــو ن‌گفت گروهی از ایشا ن یعنی‌منافقان: ای اهل مدینه ! نه جای شماست‌اینجا که ایستاد ه اید، یعنی د ر حربگا ه مه ایستید ، باز گردید ودستور ی میخوا ستند گرو هـــی ازیشان ، باز گشتن را ازپیغامبرومی گفتند : به درستی که خانه‌های ماگذاشته است ، نیست آن خانه‌های ایشا ن گذاشتنه ، نمـــی خواهند مگر گریختن از حر ب ،بها نه آنرا می آرند .»(صــ ۳.۸ خطی) . تر جمه تفسیر ما : «آنگاه‌که گفتند گروهی از ایشا ن یعنی بنی حارثه . ای اهل مدینه!نیست‌روی ایستاد ن شمارا ، پس بـــا ز گردید در خانها ، و دستور ی می‌خوا ستند گروهی از یشـــان از پیغا مبر ،می گفتند : بدرستی که‌خانها پناه ربض ندارد ، گشاد ه است ،دشمن را بوی راه است ،مال و عیال ماآنجا ست ، برو یـــم نگاه داریم . و نیست خانهاشا ن‌بی پنا ه و ربض. نمی خوا هندمگر گریختن از جنگ» . (ص ۳۵۱)

بدین نهج بین تفسیر ما وسو رآباد ی اگر قرب زمان موجود است، نزدیکی تعبیر وانشاء ، واشترا ك‌عبارا ت و کلما ت نیز همین مقصد

---

(۱)تر جمه طبر ی ۲ر۳۳۰.(۲) نشر کرده آقا ی ایر ج افشار در مجله راهنمای کتا ب شماره ۹ ـ۱۰سا ل ۱۲ سنه ۱۳٤۸ ش .

را میرساند و شاید قرب محیــطوسر زمین هر دو رانیز تصــور کرد .

تفسیر یمینی نیز نیست :

آیه شانزد ه سور ه لقمان : یابنی انها ان تك مثقا ل حبةمن خرد ل فتکن فی صخرة او فی السموا ت اوفی الارض یا ت بها الله ان لله لطیف خبیر .

ترجمه بصایر یمینی که محمد بن محمود نشابور ی آنرا بنام سلطان بهرا مشاه غزنه در حدو د ۵۵۰ ق. کرده است : «ا ی پسر ك من، بدان که کردار تو از نیکی و بدی همسنگ سپندا ن دانه ای باشد درسنگی از سنگها نها ن شده ، یـــا درآسما نها بر رفته واز چشمها غایب شده ، یا در زمینها ناپیدا گشته وگم بوده باشد ،خدا ی تعالی بداند که از کجا ست و آنرا به حشرگاه آرد ، تا ترابدا ن پاداش دهد کــه خداوند تعا لی باریك بین داناست.» (ص ۲۸۵ نسخه خطی).

ترجمه همین آیت شریــف د رتفسیر ماچنین است :

«ای پسر ك من ! گناه باشـــد همسنگ دانه از سپندا ن ،پس باشد آن دانه در میان سنگ که درآن زمین است یا در آسما نها، یا در زمین . حاضر گرداند آنراخدای، بدرستی که خدا ی دوربین است آگا ه از همه چیز ها . »(ص۳۳۲)

از مقابله این دو متن پدید می‌آید : که مولف بصایر یمینی درعین ترجمه تحت السطو ر برخی مطالب تشریحی را هم گنجانید ه ،درحالی که تفسیر ما، تر جمه لفظ به لفــظ دارد .

اینك یك مقابله کلما ت بین سه تفسیر :

تفسیرما	یمینی	٤ مشهد
یابنی : ای پسر ك من	ای پسرك من	یاپسر ك مــن
مثقا ل : همسنگ	همسنگ	همسنگ

خردل : دانه ای ازسپندا ن — سپندا ن دانه‌ای‌دانه ای‌ازسپندان

یاعت : حاضر گرداند — به حشر گاه آرد — بیارد آنر ا

لطیف : دوربین — باریك بین — خرد بین

مقابله باتفسیر روض الجنان :

جمال الدین حسین بن علی‌خزاعی‌نشا بور ی مشهور به ابو الفتو ح راز ی ، تفسیر ی بنا م فوق‌دارد،واز معتبر ترین تفاسیر فارســـی شیعی است که در حدو د(٥٥٦ق) تالیف شده و مقار ن بازمان‌تفسیر ماست . آیه ٧ سوره ص : «ماسمعنا بهذا فی الملة الاخرة ،ان هذا!! لا اختلاق . »

ابو الفتو ح چنین تر جمه‌کرده:«نشنیدیم این در دین بازپسین . این نیست الا فرو بافتن . »

تفسیر عدد ٤ مشهد : «نشنیدیم‌این اندر گرو ه باز پسینا ن، این نیست مگر درو غ گفتن .»(ص٤٤٢)

مثال دیگر:

آیه ٦٧ سور ه احزا ب : «یـوم‌تقلب و جو ههم فی النار یقولو ن یالیتنا اطعنا الله و اطعنا الرسولا.»ترجمه روض الجنا ن : « آن روزکه بگر دانند رو یها شا ن در دوزخ.گویند : کاشك ماطا عت داشتــه بودمانی خدا ی راو طاعت داشتــه‌بودمانی رسول را . »

ترجمه قرآن شماره ٤ مشهد :

«آن روز که نگو سار گردانندرویها ی ایشا ن در آتش.گویند: یا خداوند ما ... فرما ن کرد یمی‌خدارا ، فرمان کرد یمی پیغا مبر ر ا.»

تفسیر ما :

آنروز که گردانید ه شودرویهاشا ن در آتش . گویند : ای‌کاشکی مافرما ن برداری کردیمی خدایرا،فرمان کردیمی پیغا مبر را . (ص ٣٧٠)

نمو نه حوا شی دری و عربی :

(۱) حاشیه باشار ه (هـ) بر ص۵۳۷:
ضحا ك می گوید : چون دوزخیان را سو ی دوزخ رانند ، در دیده نگر ند یك نظرسو ی ملایکه ویك نظر سو ی عرض ویك نظر سوی آتش دو زخ (هـ)

(۲) حاشیه باشار ه (هـ ز) برص ۴۸۱ :
در شرح و یرسل الا خری(سوره زمر) ای و ینطلق واطلاق کند ، تصرف کند چو ن بیدار کندش ازخوا ب وانج بخوا ب ازو ی زایل کرده است بو ی باز دهد وزنده‌می‌داردش تابگذارد اجل مسمـــی .و بجمله معنی آنست که خداو نــد میراننده خلق است و خوابانند ه وبیدار کننده (هـ ز).

(۳)حاشیه به تصریح حوا لــه کشا ف بر ص۵۴۸:
وجعلنا لهم زخر فاً ای زینه من کل شیئی ، الزخر ف : الذ هـــب والز ینه . (هـ کشاف)

(٤) حاشیه بدون اشاره :
بر آیه و النجم و الشجریسجدان(سوره الر حمن ٦) و نجم ودرختان سجده میکنند مرخدای را، (حاشیه): نجم گیاهی راگویند که تنه اوایستاده نباشد ، بر زمین افتاده ومی بالاید.وشجر آنك تنه او بایستد و ببا لا برمی بالاید ، (۱) چنانك اشجار .

(۵) حاشیه (هـ ز) بر ص۴۸۵:
رفیع الدر جا ت ذو العرش ...(آیه پانزد ه سور ه المو منـــن) بردارند ه بار گاه ها (بلند کننده آسمانها بی‌ستون) خداو ند تخت بزرگ

---

(۱) این کلمه که دو باربو جه فعلی استعمال شده به ریشه بالیدن (نشو نما) برمی گردد یابر یشـــه بالا (بلند)«شاید کلمه با لا با لا (بالنده) نیز از همین منبع باشدو بلند همچنین !

(حاشیه) : روابود که ایـــن بر داشتن در جا ت بود دربهشت، که در بهشت بلند ی در جه،هـر مو من رابه مقدار اطاعت وی باشد. هر چند مطیع تر در جـه و ی در بهشت بلند تر(ه ز).

تفسیر

چند نمو نه از متن وحوا شی این

سوره احزاب (ص ۳٤۷)

بسم الله الرحمن الرحیم : آغاز میکنم بنام خدای مهربان بخشاینده.

ای پیغامبر ! برترس خدا باش‌وفرمان مکن کافرانرا و منافقین .به درستی که خدای هست‌داناواستوارو پس روی کن انج وحی کرده شده است سوی تو از خداوند تو .کـــه‌خدای هست بدانج میکنند آگاهست و کار خود بخدای گذار که بسنده‌است خدای نگاهبان .نیافریدست خدای یك مرد را دو دل در شکم او،و نکردست جفتان شما که‌ظهـــار می کنید از یشان ، مادران شما ونه کردست پسر خواندگان شمـــا پسران شما . این سخنی است کـه‌می گویید بدهنها خود.راست‌نیست و خدای می گوید راست . و اوبیان‌می کند صوبرا بخوانید شان بنـام پدر ان شان که آن براستی نزدیکتراست نزد خدای .

پس اگر ندانید نام پدران‌ایشان‌پس برادران شما اند ردین . وآنك آزاد کرده شما اند ، گویید مولـــی‌فلان ، ونیست بر شما بزه‌درانـــج خطا کردید شما بدان (زیدرا ابـن‌محمد خواند) و لکن بزه درآن‌باشد که قصد کند دلها شما ، و هست‌خدای امرزگار و بخشاینده ،پیغامبر نیکو کارست بر مومنان ازتن‌ایشان،وجفتان‌اومادران شمااندوخویشاوندان بعضی ایشان سزاوار ترین بمیراث‌یکدیگر ، در کتاب خدای از مومنان دیگر و هجرت کنندگان .

مگر که وصیت کنید خویشان ودوستان خود را ، نیکو هست ایـــن میراث برای خویشان (ووصیـــت‌برای دوستان) . درکتاب‌لوح‌محفوظ نبشته شده . و یاد کن آنگاه کـــه‌استوار کردیم با پیغامبران عهـــد

ایشان ، روز میثاق ، و باتوای‌محمدو با نوح و ابراهیم و موسی‌وعیسی پسر مریم . و گرفتیم با ایشـــان‌عهدی استوار ، تا بپرسد پیغامبـــر آنرا از رسانیدن رسالت ایشانـــراو ساختست برای کافران عذا بـــی دردناك . »
(ص ۳۵۰)

حواشی این متن :

برحاشیه واتبع مایو حی الیك...این آیت در شان ابوسفیان وعکرمه و ابواعور آمده است ، در مدینـــه‌آمدند پیغامبر راگفتند : بگذاربـــد گفتن خدایان ما ، وبگوبت‌پرستیدن‌سود می دارد . صحابه خواستنـــد که ایشان را بکشند و با ایشان‌عهدداشتند ، این آیت آمد که بترسید از شکستن عهد ، و مکشید ایشان‌را ، و بقولی بترسیدای‌امتان‌پیغامبر (ه) .

بر حاشیه و ما جعل الله لر جل من‌قلبین‌فی‌جوفه...این آیت در شان معمر بن‌جمیل بن‌اسید الفهر ی‌آمدست‌تیز دل بود در حفظ اشعار و اخبار عرب . گفتند : دو دل دارد روزبدر بهزیمت میدوید در یك پای نعلین و دیگر پای برهنه بر سنگ‌تفسیده‌و نعلین دیگر بدست ، و بـــانگ می کرد : این نعلی ! این نعلـــی ؟خدای عزو جل این آیت فرستاد : ما جعل الله لرجل من قلبین‌فی‌جوفه‌گفت : از ایشان مترس ! که ایشان دروغ زنانند . دو دل می گویدایـــن‌چنین مرد را که وی فراموش می‌کند چیزی را که او را بوی حاجتست ،آن چیز بردست وی است .(ه ز) .

حاشیه بر «ولیس علیکم جناح»:نیست بزه در انج فراموش کنیـــد بر سبیل عادت خوانید زیدبن‌محمد.و لیکن بزه بران کسی است کـــه بقصد و عمد ، زید بن محمد گویـــد(ه) .

ص ۵٦۵ آخر سوره دخان : وماخلقنا السموات و الارض و مابینهما لا عبین ... (آیه ۳۸) . و نه آفریدیم‌آسمان ها و زمین را وانج‌میان‌ایشان است باز ی کنندگا ن یعنی بهزل‌وباطل . نیا فریدیم شا ن مگربرا ی

کار بزرگ . و جز که بیشترایشان ندانند که روز جدا کرد ن میـا ن بهشتیا ن و دوز خیا ن میعاد ایشان‌است همکا ن. آن روز سود ندارد هیچ دوستی مردو ستی را چیز ی،کافر مر کافر رایعنی و نه ایشـا ن باز داشته شوند از عذا ب، مگـرآنك ببخشا ید خدا ی وایمان‌بخشد. اوست عزیز بخشا ینده . که‌درخت‌زقو م خودش کافرست جو ن دردی نر مست (؟) جون مس و سر بـکداخته می جوشد در شکمها، چون جوشید ن آب گرم ، فرمان رسـدزبا نیه را : بگیرید ش ، بکشیدش سوی میا نه دوز خ. بس بریز یدزبر سر او از عـذا ب سوزا ن . بجش ، این عذا ب ، که تویی که‌تو در دنیا عزت می جستی،و خود را بزر گوار کریم می دانستی که‌هست این عذا ب انچ شما بدوشك می کردید . که متقیا ن در جایگاه‌باشند ایمن از رنج . در بوستان هاو جشمها ، جا مها بوشنـد ازسندس دیبا تنك و استبر قدیبا ـ ستبر ، رو ی یکدیگر آرند گـان .هم چنین جزا دهیم نیکو کارا نرا، جفت گردانید یم ایشا ن رابحوران‌فرا خ چشم سیا ه چشمهـــا ، بخوا نند آرزو برند و بیابند درآن‌بهر جنسی میوه که خواهند میوه. ایمنا ن باشند از عـذا ب وزوا لزوال بخشند در آ ن مرگ‌را مگـر نخست ، بگذ شت ازیشا نونگا هداشت ایشانرا از عذا ب دوزخ به فضل رحمت و کرم‌از خداوندتو . این است آن رستگار ی‌بزرگ بدرستی آسا ن کردیم اوراخواندن‌قرآنرا به زبا ن تو ، تا مگرایشان پند گیرند . چشم دار هلاکت‌ایشان‌را ، که‌ایشان چشم دارندگانند.(۱) (ص۵۶۷) .

حوا شی بر همین آیا ت :

بر آیه یو م لایغنی مولی عـــن‌مولی (آیه ٤١ سور ه دخا ن، ص ۵٦٥):

---

(۱)این تر جمه به املا عین‌نسخه‌خطی نقل شد ، تا خواننده‌گرا می عین املاء کهن راهم دریابد .

قصه این آیت ها در شان ابوجهل آمده است ، بقول درشا ن ولید بن المغیر ه که می گفت دربطحا عرب مردی نیست عزیز ترو نرم تر از من ، نتوانی تو ، ونــه‌خداوند تو که مرا گزندی رساند . این با خویشاو ندا ن مر مصطفی‌را می گفت (ه).

بر آیه ذق انك ... (٤٩ دخا ن، ص ٥٦٦)

ذق بر انك انت العزیز الکریم ،هی‌سبیل الهزل و التهکم . (ه)

بر آیه کذلك وزو جنا هم‌بحور عین . (٥٤دخان ، ص ٥٦٦).

بزنا ن سپید و پاکیز ه باشد ،وقیل : زنانی‌که سپیدی چشم‌ایشان سخت سپید وسیاهی چشم ایشا ن‌سخت سیاه باشد . و قیل: زنانی که چشم هاحیرا ن گردد ازرو شنی‌جمال ایشان (ه).

بر آیه فار تقب آنهم مرتقبون.(٥٩دخا ن ، ص ٥٦٧)

فانتظر مایحل‌بهم آنهم مرتبنون‌مایحل بك متربصو ن بك الدوایر. (ه کشاف)

کلمات در ی در مقابل عر بی

اکنو ن که این تر جمه ناشناخته‌قرآن رابه زبا ن دری شنا ختیم، باو جود ی که مترجم آن معلــو م‌نیست و نام کتاب راهم نمی دانیم، باز هم آنرا یك ذخیر ه بسیـــارغنی لغوی برای زبا ن دری باید شناخت ، واینك چند لغتی از آ ن‌بالغا ت عر بی می آوریم . تـــا اصالت اد بی وارزش لسانی آ ن‌روشن گردد .

کلما ت عر بی قرآنی تر جمه‌آن‌به دری)

سندس	دیبا تنك ص ٥٦٦	لاعبین	باز ی کنندگا ن‌ص٥٦٥
اسبرق	دیباء ستبر ص ٥٦٦	لکن	جزکه ص٥٦٥
عین	فراخ‌چشم‌ص٥٦٦	اجمعین	همگان ص٥٦٥
فاکهه	میوه ص ٥٦٧	طعام	خورش ص٥٦٥
لایذ و قون	نبخشندص٥٥٧	حمیم	آب گرم- سوزان‌ص٥٦٦

کلما ت عر بی قرآنی   تر جمه‌آن‌به دری

فوز	رستگاری ص ٥٦٧	اعتلوه	بکشیدش‌ص٥٦٦
لعل	تامگر شاید ص٥٦٧	فوق	ذبر صـــص٥٦٦
ارتقب	چشم دار ص ٥٦٧	مقام	جایگا ه‌ص٥٦٦
لاقطع	فرمان مکن‌ص٣٤٧	جنات	بوستا نهاص٥٦٦
علیم	دانا ص٣٤٧	مرح	شاد خرامان‌ص ٩
حکیم	استوار ص٣٤٦	مدحور	رانده‌ازرحمت‌ص٩
اتبع	بس‌رو ی‌کن ص٣٤٧	افاصفیکم	ابربر کریده‌شماراص٩٧
کفی	بسنده‌است ٣٤٨	حصیر	زندا ن‌ص١
الیك	سو ی‌تو ص٣٤٧	املاق	درویشی ص ٧
		وکیل	نگا هبان ص٣٤٨
اهش	برك می‌افافشانم‌ص ٧٧	جوف	شکم ص٣٤٨
لازب	بر جسفنده ص٤٢٣	ازواج	جفتا ن‌ص ٣٤٨
یستهزون	فسوس کنندص٤٢٣	ادعیاء	بسرخواند گان٣٤٨
مکر مو ن	گرا می کردکان‌ص٤٢٦	حق	راست ص٣٤٨
قاصرا ت الطر ف	فـــرو گیرند گا نچشم را صـــص٤٢٧		
اقسط	براستی نزدیك‌تر٣٤٨		چشم خوابانیده‌ص ٤٥٢
دولی	آزاد کرده‌ص ٣٤٨	افمانحن	ای نه ماص٤٢٨
جناح	بزه‌صـــص٣٤٨	اذلك	ای آن‌ص٤٢٨
غفور	امرز گارص٣٤٨	افلا تذکرون	اجرا بند نمـــی
گیرند	ص٤٣٦	اولی	سزا وارترین ص٣٤٨
المسبحون	بپاکی یاد کننـــد	گان	ص٤٣٧
الاحزاب	گروهها‌ص ٤٤٣	تبارك	همیشه بودوباشدص١٩٦
عشی	شبانگا ه ص٣٤٤	المصیر	بازگشتن جای‌ص١٩١
اشراق	چا شتگاه ص٣٤٤	زجاجه	قندیل ابکینه‌ص ١٨٢
المفسدین	تبا هکاران‌ص٤٤٨	تتری	بس یکدیگر ص١٥٤

کلما ت عر بی قرآنی تر جمه آن به دری

الملاء الاعلی	فریشتگـــا ن بزر گوارا ن ص٤٥٤		
صوامع	صو معها زا هدان		جهود ا ن صـــس ١٣٤
عالین	بر تران ص٤٥٥	بیع	کلیسا ترسایا ن ص١٣٤
لعنت	نفرین ص٤٥٥	صلوا ت	کنشتهاء جهودان ص١٣٤
منظرین	زمان داد کانی ص٤٥٥	عجلا جسدا	گوساله تناور ص٨٩
اجل مسمی	فرمانی نامبرده ص ٤٥٩		
خوار	بلنك کاو ص٨٩	منیب	باز کردنده ص ٤٦٠
حفی	مهربان ص ٦٥	ساجد	سر بر زمین نهنده صـــ ٤٦١
نخیل	خر مابنان ص٢١	قانت	فرما ن بر دار ٤٦١
تفجیراً	روان کردنی ص٢١	خاسرین	زیان زدگان ٤٦٣
جلابیت	چادرها ص ٣٦٩	غرف	بارگاهها ص ٤٦٤
یالیتنا	ای کاشکی ما ص ٣٧٠		
عوج	کژی ص ٤٦٧	هون	خوار ی ص ٥١١
شر کاء	انبازا ن ص٤٦٧	یوزعون	باز داشته شوند ص ٥١١
کبر مقتا	بزرك شمنا یکـــی است		ص٦٩٩
ذکر	بند گرفتن ص٦٤٨	العزیز الحکیم	بی همتا درست
گفتار	ص٦٩٩	صیحه	بانگ ص٦٤٧
التجارة	سود بازر گانی صـــس ٧٠٦	اولوالابصار	خداوند خرد ص٦٩٦
عجوز عقیم	بیرزنی نازاینده		ص٦٢٥
فاسق	تباه کار ص٦٩٢		٤٥٨
قوم	کروه ص٤٩٣	متسد ع	شگافته ص٦٩٢

کلمات عربی قرآنی	ترجمه آن به دری		
صرح	کوشك ص٤٩٢	المصور	نگارنده صورتهاص ٦٩٣
الکافرون	ناگرویدگان ص ٤٧٩		
ارحام	خویشاوندان ص٦٩٤	مثوی	جایگاه‌ص٤٧٩
ولایاء تین	وبرنسازند ص٦٩٨	المتکبرین	گردن‌کشان‌ص٤٧٩
مرصوص	بیکدیگرنهاده‌ص٦٩٩	یشرکون	انبازی می‌آرند ص ٤٧٨
سحر	جادوی ص٧٠٠	نجزی	پاداش کنیم‌ص٤٣١
حمار	دراز گوش‌ص٧٠٤	المحسنین	نیکوکاران‌ص٤٣١
شکور	سپاس دارنده‌ص٧١٣	المومنات	زنان گرویده ص٤٦٣
حلیم	بردبار ص ٧١٣	تبرج	آراسته بیرون آمدن‌ص ٣٥٨
وقود	افروزش‌ص ٧٢٠		
مختال فخور	خرامنده‌نازنده ص ٣٣٣		
التشور	بر انگیخته شدن ص ٧٢٥		
ضلالت	کوردلی‌ص ٣٢٥	فسحقاً	بس‌دوری بادص٧٢٥
الملاء	مهتران‌قوم‌ص٢٤٦	لجوا	ستهیدند ص ٧٢٦

* * *

وضع فرهنگی وفکری واجتماعی مردم افغانستان درعصر ظهور اسلام (*)

کشور هائیکه امروز برکره‌زمین‌دارای وجود و حدود سیاسی اند در طول تاریخ پیدایشگاه وقایـــع وحوادث مختلفی بوده و از نظریقین حدود و مرز مدو جزری داشته اند.

این مدو جزر با پهنائی و کاهش‌همواره عوامل اساسی اقتصادی و اجتماعی داشته و هر حادثه‌تاریخی‌را میتوان معلول علتهای متعــدد ی دانست که علم تاریخ از آنهاحکایت‌میکنند .

ولی در ین پیدایش گاه حواد ث‌و مدو جزر در هر کشوری ازکشور های جهان دو عنصر اساسی‌موجودمیباشد که تاریخ به آن ربطی قوی دارد . یکی سر زمین ـ ودیگـــر آدمیزاد .

اگر ما این دو عنصر اساسی رازیر نظر میگیریم و تاریخ را هم مال و پدیده این دو چیز میدانیـــم‌مناقشاتیکه برای ملل متعدد در امر تاریخ و تملیك آن وارد میشود بـه‌کلی حل میگردد . باین معنی که هر کشوری در طول تاریخ مــد ی وجزری داشت و اکنون در نتیجـــه حوادث و علل تاریخی دارای مرزو خطوط سرحدی سیا ســـــی

(*) مجله وحید ، سال (۱۳٤٥)، شماره دوازدهم ، تهران .

محدودیست . پس تمام وقایعی که‌در طول تاریخ از همین سرزمین و همین مردم بوجود آمده مال و ملك‌اوست و اگر تاریخی را بنویسند باید بر ما یملك کنونی خود آنــراشالوده گذارند ولی چون‌بساحوادث تاریخی منافع و نتایج مشترکـــی‌را در چند ین کشور داشته و اکثر ممالك همجوا ر تا ریخ مشتر کـی‌دارند و علل و نتایج حوادث‌سیاسی و فرهنگی و اجتماعی را نمیتوان‌درقید مرز و حدود مشخص کنونـــی ممالك آورد پس مورخ مجاز خواهدبود که برای تسلسل کـــاو ش جستجوی علمی و تحقیق تاریخـی‌خویش سلسله علل و حــواد ث و نتایج آنرا در سر زمین های‌مجاورکشور خویش مطالعه و بررســـی نماید . زیرا برخی از کشور ها ی‌مجاور در تحت جریانهای مشتر ك سیاسی و حزبی و فکری سرنوشت‌مشابه و مشترکی داشته و مــردم مجاور در ساحه های اندیشــــه وفرهنگ و دانش و بسا از پدیده‌ها اجتماعی یکی از دیگری اثر پذیرفته‌و در نتیجه واحد های بسیار شبیه فرهنگ مشترکی را درچندین‌کشوربوجود آورد ه اند که این شباهــت و هم آهنگی همانا علل نزدیکـــی وحسن تفاهم تاریخ افغانستان درعصر مقارن ظهور اسلام متعلق بـــــه‌خراسان وسیع و کشورهای مجاور آنست و این سر زمین همــواره درازمنه قبل از اسلام‌پیدایشگاه‌مدنیت ها و محل پرورش افکار و فرهنگ‌ها و صنایع وغیره بود و طوریکــه فیلسوف متاخر تاریخ مسترتاینبی‌انگلیسی در کتاب «بین اکسوسی جیتا» گوید . سرزمین افغانستـان‌همواره یك روند ابوت یعنی خـــط انشعاب و کانون تشعشع فرهنگهاو محل ارتباط سر زمینهای جنـوب غربی آسیا با هند و آسیای مرکزی‌و شرقی بوده است این کشـــــور برای مهاجرت مردم و مدنیت ها وادیان پهن شونده منزلت شهراهی را داشت که همواره در سازمـــان‌امپراتوریها دارای موقعیت کلید ی بوده است . و اگر بخواهیم کـــــه‌نمونه های این اهمیت افغانستان‌را بحیث چهار راه آسیا در هر یکـــی‌از ین موارد نشان دهیم برای‌ترتیب

یك فهرست جامع آن کتابـی لازم خواهد بود (ص ٤) و ازین تحلیـل عالمانه تاینبی دریافته میتوانیم که افغانستان در طی هزاران سال آنچه از خود داشته و آنچه از افق خارجی بدور سیده بما حول خود به هند، ایران و ماوراالنهر و آسیای مرکزی منتشر ساخته و هم در عناصـــر اساسی مدنیت و فرهنگ داخلـــی خویش آثار گوناگون خار جـــی را پذیرفته و آنرا مطابق مقتضیـــات طبیعی واقتصادی محیط خویش رنگ خاص خراسان و افغانی داده است.

اسناد یکه در حفریا ت معبـــد کوشانی و کانیشکای بزرگ (حدود ١٦ م) از سرخ کوتل بغلان اخیرا بدست آمد ه چنین پدید میایـــد که کوشانیا ن در سر زمین افغا نستا ن از دوره های مدنیت وفر - هنگ قدیم گریگو بودیك قد یـــم تاثیـــر پذیر فته و در عیـــن حال با آیین کهن زردشتی افغا نستا ن و آدا ب و فر هنگ آ ن ربطی داشته اند که دور ه کوشانی رادر تخلیق افکار و فر هنگ و صنعت مخلو ق این سرزمین « عصرخاصی» توان گفت . باین معنی که دریـــن از منه از او اخر قرن نخستیـــن میلاد ی تا حلو ل اسلام واوایـــل قر ن هشتم بقایا ی کیش بودا یی (در معبد خوا ت وردگ)و کیش سبور یا پرستی در معبد خیرخانهٔ کابل وزون ز مین دا ور و آثـــار مقدس در معبد بغلان با مجسمه هاوبتا ن شاهی در پرستش گا ههای این عصر دیده میشود و باستا نشناسا ن را باین فکر آورده است که گو یا بتا ن شاهی رادر معابد برا ی پرستش میگذاشته اندچنانچه در معبد بغلان سر خ کوتل بغـلان مجسمه های منصو به کانیشکا را یافته اند . و دریك کتا ب گمنا م خطی فارسی روایت شده که دردرب با میا ن شهر قدیم غز نه بتخا نه ای بود که درآن بت جد بزرگ خاندا ن شاهی لویکا ن غز نه راگذاشته بودندو چون مسلمانا ن بت شکن نخستین بار بدین شهر رسیدند ، شـــا ه آخرین دود مان لویك مجسمه مذکور را در تابو ت سو مین گذاشته ودرصحن آن بت خانه که به مز گت اسلا می تبدیل شده بود دفـــن کرد . این روایت اخیر هر چنـــد منحصر به فرد است ولی باواقعیتی که در پدید آمد ن مجسمه هـــا ی

کو شانشا ها ن در معبد مها دژبغلان به نظر می آید کمال مطابقت دارد .

به تایید این مفکور ه که چنـدلیل دیگر نیز موجود است .

نخست اینکه هیو ن تسنگـــكدر مئی ٦٣٠ م در شر ح کاپیســـا گوید که به طر ف جنو ب کاپیسابرکوه او ونا معبد روح آسمانـــی «سونا» واقعست که ازینجا بــــهسو ناگیر سر زمین جنو بـــــی زابلستا ن (تسو- کو- چا) رفتکه مردم آنراپرستش کنند و هرسا لشهزاد گا ن ومرد م دور ونزد یك در جشن آن فرا هم آیند و طـــلاونقر ه وا جناس گرانبها باگـــو- سپندا ن واسپها ی فراوا ن تقدیمدارند (س- یو-کی کتاب ١٢)این سو نا هیون تسنگ بلا شك همانزون معبد زمین دا ور است کهبقول بلاذری (فتو ح٤٨٦) بعد از سنهسی هجر ی بدست عبدالر حمـــن ابن سمر ه مفتو ح وبت زورکه ازطلای ناب بود و چشمان یاقو تی داشت شکسته شد . کلمه زو نرامور خان ولغویو ن عرب بضمهرابه معنی بت و بتکد ه معرب نوشتهاند(المعر ب جوا لیقی ١٦٦ و لسا ن العرب) و حتی در اد ب عر بهموارد بود مانند این مصر عجرید :

مشی الهدا بذ تبغی بیعةالذو ن

یا اینکه حمید گفت : دا عبالمجوسعکفت اللزو ن

(مرا صد ٢-٦٧٦و المعـــر ب١٦٦)

پس وا ضحست که بت ز وردرمعبد سو نا گیر زمین داور موجود بود و نیز بت مرمری هیکلسوریایعنی رب النوع آفتا ب را دردوازده میلی شمال کابل از حفریا تکوتلخیر خانه یافته اند . که موسیوها- کن آنجا ی را معبد سوریا دانستهاست (آثار عتیقه کوتل خیر خانـــه طبع کابل) و همین نا مست کـــهخانواده شاهی سوریا ن غـــو ر و قبیله سور ی وسوریا خیل افغا نبدا ن منسو بند و نام سور یـــــا رب النو ع آفتا ب و معبود آن وقتدرنا م خاندا ن شاهی غورباقیمانده ومفهو م تقدس خودرا به خانواد هشاهی سوریا ن غور انتقا ل داد ه

باشند که قبایل کنو نی روز ی ،شمال هرا ت ونا م روز آباد یـــا سور آباد شهر تاریخی خراسان ـکه سور آبادی مفسر معروف دری زبا ن قرآن هم ازین شهر بود ـازین نام قدیم تاریخی ریشه گرفته اند و بقو ل کریستن سین هـــمسور یا رب النو ع آریایی خورشید بود (مزدا پرستی ۳۲).

دلیلی دیگر اینست که در افغانستا ن شاه بهار های متعد د در اوایل عصر اسلامی موجود بود.که‌این نا م بصور شیبار - شیبر - خبر اکنو ن هم با اشکال محر فـزنده است و بهار همان و هـــاره سنسکریت است که در اد ب دری‌هموار ه معنی بتکد ه و معبد را ، داشت‌ونظا می هم گفته بود. «بهاردل‌افروز در بلخ بود .» و خوارز می در مفاتیح العلوم گو ید .البهاربیت‌اصنا م الهند صـــ ۷٤ و مور خ الیعقو بی الا لبلدا ن خود از سو ختاند ن بت معبد شاه بهار شمال کابل بدست ابرا هیم بن جبر یل(درسنه ۱۷٦ هـ .) صحبت میکند. وعبدالحی گردیز ی نیز از همیـــن‌شاه بهار کابل ذکر ی در همیـــن سا ل دارد (زین الاخبار ـــور ق‌هفتادو هشت خطی).

هو ن تسنگ در سنه نهم هجری‌در کاپیسا شمال کابل معبد شاهی یعنی شاه بهار ی رادید ه بود که‌از ستو په آن شا مگاها ن هالـــه مدو ر شکو ه و جلال فرایـــزد ی‌سمبو ل باستانی شاهان بلخ تا صبح‌میدر خشید (سی ـیو - کی‌ـکتا ب اول) پس گفته میتوا نیم‌که کلمه شاه بهار خودش حا کـــی ازآیینی است که بتا ن و مجسمه‌های شاهی را درین معابد پهلوی آتا رشاهی را درین معابد پهلوی آتا ر وبتا ن بودا یا آتش مقدس یـــامجسمه ها ی رب النو ع سور یـــا میگذاشته اند .

دلیل دیگر اینست که درسنگ‌نبشته بغلان (حدو د ۱٦۰ م)کلمه خواد ی و خواد یوگ برای‌شهنشاه‌استعما ل شده ، که در سکه های کابلشا ها ن هم نام کابلشا هی‌که‌در قر ن هفتم میلاد ی زندگـــی داشت خود و ه یکه آمده(دایرة المعار ف اسلامی ج.۱) و هم در

نام های خاندان‌ها ی شا هی مانندگوز گا ن خدا ه سا مان خـدا ه ـ بخارا خدا ه از طر ف جغرا فیـون‌ومورخان عرب ما نند ابن خرداذبه وطبر ی و یعقو بی و غیره ضبـــط‌شده است و پسانتر ما می بینیـم که فردو سی هم از کابل خدا ی‌وزابل خدا ی در شهنا مه ذکرها دارد واین کلمه خدا ی درافغانستان‌قدیم قبل الا سلام مفهو م معبو د شاهی را داشت و بانا مهــــا ی‌شاها ن می آمد و لی بعد از اسلام وقبو ل تو حید مخصوص معبو دواحد لاشریك گشت و به جای آ ن کلمه شاه را که در دعای قدیـــم‌سنگ نبشته بغلان شاد بود برا ی شا ها ن تخصیص دادند .

از تمام این روایا ت و منابـــع‌فکر ی قدیم آریایی که شاه نا مه های پهلوی ودری ازآن نشئت کرده‌اند بر می آید که عنعنه باستا نـی بلخ و آتش مقدس وسوریا پرستی‌وروایا ت بودایی و آثار صنعـــت یونانی در عصر کو شانیا ن باافکارشا ه پرستی قدیم ، آریائیـــا ن پیشداد ی خلط گردید ه و نحـو ه‌فکر و فر هنگ خاصی درین عصر بوجود آورد ه بود وازین روست که‌مطالعه کنندگا ن صنعت و هنر این دوره مانند مو سیو فوشه (در تمدن‌ایرانی ۳۸۸)و هو مان گو یتـــز (در میرا ث‌ایرا ن ۱۵۳) صبغه‌هنری‌عصر کوشا نی را از ابتکارا ت و تخلیقا ت خاص این سر زمین دربین‌نحو ه های هنر ی هند و بقا یا ی اثر هنر هخا منشی پارسی میشما رند واین صحیح است زیرا پدیده های هنر ی دور ه کوشانی کـــه‌مراتب عرو ج وانحطا ط خود را تا او ایل عصر اسلامی طی کرده‌اندبکلی زاد ه محیط افغانستا ن بوده‌و دربسا خصایص از جریان هــا ی‌هنر ی شر ق و غر ب خود ممتا زند وهم ازین روست که نقش بتا ن ونگا ر قند هار (مراد کند هاراست) به سبب زیبا ئی وارزش هنری‌خاص‌محیطی خود برای شعرا ی زبـــا ن در ی افغانستا ن سمبو ل حســـن‌وجما ل بوده و اگر تمام اثر های این مفکور ه را در ادب دری‌جستجو کنیم ممکن است رساله ای کوچك شود و لی ما درینجا چند بیت رامی‌آوریم :

سنا یی راست
صانعی باید حکیم و قا در وقایم بذات
تا پدیدآید ز صنع و ی بتا ن قند هـــار
فرخی در قصید ه مد ح سلطا نمحمود گفت :
نگا ر قند هاری قند لب نیست
توقند ین لب نگار قند هار ی
این هنر گند هارا باستو پـــه‌ساز ی کانیشکا و جانشینا ن اوبه قو ل تاینبی از مرکز انشعا بخود یعنی افغانستا ن به قلب هند هم نفو ذ کرده بود در حالیکه اثـــر،خودرا در ادبیا ت دری دوره‌اسلامی هم به صور ت بارز باقی گذاشته‌است .
بهر حا ل افغا نستا ن مقا ر نظهوراسلام هم مانند دوره های‌دیگر تاریخ قدیم آن از نظر آیین و هنروسیاست و اداره داری نحوه خاصی بود ه و باو جود ی که دریـــــــنهنگا م یعنی قر ن هفتم میلا د ی مرکزیت قوی وواحد ی ندا شت‌ودر تحت حکم ملو ك طوایف متعدد میز یست باز هم اشعه مدنیـــــتفر هنگ قدیم در هر گو شه آ ن کما بیش میدر خشید .
اما دین اسلام از طر ف غرب درنصف اول قر ن هفتم میلاد ی به خراسا ن و سیستا ن تا قلـــــبافغانستا ن و کابل رسید اگر چه ما اکنو ن اثر نوشته شده دا خلیافغا نستا ن را دربار ه این عصر در دست نداریم و لی در خــــلا لاشارا ت نویسند گا ن عر ب و هم مور خا ن مابعد گاهی نکته هـــا ی‌دلچسپ و خطیر ی به‌نظر می آید که وجود یك ثقا قت قو ی‌وبقا یای‌وضع فکر ی خو بی را در آن دوره حکایت مینماید .
برای روشن سا ختن مد عـــــادرینجا به برخی از حقایق تاریخـی اشار ت میرود .
۱ــهیو ن تسنگ در حدو د نهم‌هجر ی در بار واداره و حکمه ا لان این سر زمین را در موارد متعد ددیده بود و واز بودن تشکیـــلات

اداری ومالیات و عساکر تنخواه‌دار و حاکمان ووزیران و قاضیان وکارداران دیگر دولتی و قـوای‌یله جاری اجیر و خرج گیر یهای پلها و جاده ها صحبت میکند . ووظایف شاهی را در چهار اصل : یکی اجرای امور دولت وانجـام‌قربانی ها و دیگر اعانت با مردم وداد نمعاش بهوزیران و کارداران‌ـسه دیگر تحسین و خلعت دادن بمردم لایق و ممتاز ـ چهارم‌داد نخیرات و مبرات به طبقه روحانیون تلخیص کرده است (سی‌ـیوـ کی‌ـکتاب ۲ـ۱۴۲) وازین شرح چنین بر می آید که در آن زمان بقایای‌تشکیلات دو لتی کو شانیا نومدنیت قدیم با قی بود و نظمی واساسی‌درامور مملکت داری رعایت‌میشد .

۲ـحکمدارا ن این سر زمین که‌حامل ثقافت مدنی و روایات مدنی قدیم بودند در امور جهانداری ،نظریاتی داشتند مثلا در سنه۱۲۰ هجری ـ۷۳۷م ـ در عصرحکمرانی‌اسدبن عبدالله برخراسان دهقانی از هرات بدربار اسد دربلخ آمد وروزجشن مهرگان هدایای هنگفتی تقدیم داشت و خطابه ای ایرادکردوگفت «خدا امیر را نیکی دهاد !ما گروه عجم مدت چهار صدسال درحالیکه کتاب ناطق و نبی مرسل نداشتیم‌تنها به حلم ـ عقل ـوقاردنیا را گرفتیم و هر کسی که با این سه خوی بهر سوی روی‌آوردوخدا با و پیروزی بخشید . »

(طبری ـ۵ـ۴٦۵)

دهگان هرات درپایان سخنان‌خود این سه خوی را صـفات کتخدایی خواند و چون اسداین‌سخنان دانشمندانه شنید او را خیر دهاقین خراسان گفت .

۳ـالبلاذری در حدود ۲۷۰ھ ـ۸۸۳م در فتوح البلدان (ص۴۹۳) دربارهٔ رتبیل حکمدار زابلستان‌که معاصر سلمان بن عبدالملك (۹٦ـ۹۹ ھ) و یزیدبن مدرك بن‌مهلب حکمران سیستان بوده‌ می نویسد : که او وفا بعهد وو قاروشدت یاس را در امورجهانداری از ظاهر پیراسته دوست داشت‌وباری از اعراب محاصره خـود پرسید . کسانیکه لاغر شکم‌وسیه‌چرده بودند و اثر نماز درسیمای

ایشا ن پدیدار بود و بیزار ی ا زبر گها ی خرما داشتند و نزد مامی آمدند ، چه شدند ؟

جوا ب دادند. ایشا ن‌درگذشتند.

رتبیل گفت : اگر چه شما زیباتر و رعنا تر ید و لی ایشا ن ا ز شما باو قار تر و در حمله‌خـــودشدید تر بودند . درین پرسشــــ وپاسخ تمایل شدید ر تبیل بـــه‌مسلمانا ن اولیه که دارای سجایای نیکو و اخلاق گزید ه وساد گی‌اماوفا و جهاد وسر سختی بودندنما-یانست و او فاتحا ن نخستین‌اسلامی‌را که دارای مزایا ی اخلاقی بودند تحسین کرده و معاصرا ن امو ی‌خودرا که سجایا ی جهانـــدار ی نداشتند انتقاد کرده است وایـــن‌خود مسیر فکر اورا در امـــو ر جهانیا نی توضیح میکند .

٤ـدر جا معه خراسا نی‌آنو قت‌مرد م زرد شتی نیز دارای ثقافت ومتانت رای وافکار عالی بوده اندتاجاییکه حکمرانا ن مسلما ن عر بی هم ازیشا ن پند می آمو ختند درعصر مروا ن الحکم امو ی بعد ا ز سنه (٦٤ هـ . ٦٨٣ م .) عبدالعزیزبن عبدالله عا مر حکمرا ن‌سیستان ومرد دانش دوستی بود درعصر ش‌رستم بن مهر هر مز مجو ســـی سیستا ن شهر ت داشت حکمرا ن‌عربی بدین دانشمند سیستا نـــی گفت : دهاقین راسخنا ن حکمـــت‌آمیز باشد مارا از آن چیزی بازگوی رستم این سخنا ن پند آمیز را دراخلاق وامور جهاندار ی و ثقا فت باو گفت :

«دوستی مرد نـــا دا ن ازرو ی‌افتعا ل وسا ختگی بی حقیقت‌باشد ودر پرستش ریا کار ی نمایدوسودخویش در آزار دیگرا ن جویدو بین دونفر دوستی بماند گر چند بدگوی‌در میا نه نشو ند ودانا همیشه‌قوی بود اگر هوا برو غالب نگردد . وکار پادشاهی تا و قتی مستقیـــم باشد که وزیرا ن او به صـــــلا ح‌باشند . (تاریخ سیستان ١٠٦)

٥ـمرد م افغانستا ن در عصـــرمقار ن ظهور اسلام بازند گانی‌علمی عصر خود نیز آشنا بوده اند و دراوقا تیکه دودمان رتبیلان‌زابلستا ن

آخرین لمحا ت زندگانی سیا سی وسلطنتی خودرا سپر ی میکردنـــد
بروایت البیرو نی : ر تبیل منجمی‌را بدربار هارو ن فرستاد ه بودو
این و ضع علمی تا قر ن چارهجری‌نیز بدر بار کابلشا ها ن به‌نظـــر
می آمد و همین البیرو نی گوید :که او گره بو ت مواد ب و معلـم
در بار انند پاله پسر جیه پالـــه‌کابلشا ه اخیر کتا بی را در علـم
نجو م بنا م (شگفت پر ت)تالیف‌کرده بود (کتا ب الهنـد ۱.۵) و
کتابخا نه ها ی بز رگی در بـــلادمعرو ف خراسا ن برای استفـــا ده
دانشمندا ن موجود بود که ایـــن‌طیفور خراسا نی در تاریخ بغدا د
(۷ـ۱۵۷) گو ید : از عصر یـــزدگرد خزا نه بزرگ کتب در مرو
باقیمانده بود که عـــتا بی شاعـرمعرو ف دوره عباسی (متو فـــی
۲.۸ هـ ــ ۸۲۳م) برای نقل گرفتن‌کتب به آنجا ر فته بودو میگفت در
کتب عجم معانی ، موجود است‌لغت‌از ماو معانی از یشانست .و همین
عتا بی شاعر سه بار به بلاد عجم‌سفر کرد و کتابخا نه مرو ونشابور
را بدید و کتا بهای آنرا بخوانـد(برو کلمن در تاریخ ادبیا ت عرب
۲ـ۳٦)

بار ی مردم افغانستا نو کشورهای مجاور آن حا مل روا یـــا ت
فر هنگها ی زرین ودر خشـــــا ن‌باستا نی بود ه و هموار ه در طول
تاریخ پدید آورند گا ن ثقا فـــت‌ومدنیت و سبکها ی خاص صنعتی
وهنر ی بوده اند که روایات با لانیز برو جود بقایا ی‌خـــو ب آن
مواریث باستا نی دلالت دارد.وهمین‌استعداد خلاق و قریحه و ذو ق ،
هنری و علمی این مردم بود کـــه‌هنگا م نشر اسلام در تشکیــــل
مدنیت و فر هنگ اسلامی و ترتیب‌علو م نقلی اد ب ، تفسیر، حدیث،
فقه ، و علو م نقلی مانند ریا ضی‌فلکیا ت ، طب ،تاریخ و غیر ه‌نیز
دست قو ی و بهره وافی داشته‌اندوحتی همین علو م نقلی و عقلـــی
رابا فر هنگ و فکر مخلو طخرا سانی و عر بی بسر زمین وسیـــع
هند هم رسانید ه اند که مجلدا ت‌تاریخ مفصل افغانستا ن متعهـــد
تفصیل و جستجو و تحقیق آنست‌واینك جلد نخستین آن در یکهزا ر
صفحه از طبع بر آمده‌است .

نمونه‌ای از اشتباهات مستشرقین (*)

درین شکی نیست که دانشمندان فرنگ به علوم شرقی و السنه باستانی و تاریخ این سرزمین خدمات خوبی نموده اند، ومساعی ایشان در محافل علما مشکوراست، وهمواره بنظر استحسان دیده می شود. ولی در آثار این طایفه، گاهی خطاهای عجیبی بنظر میرسد که دربرخی از موارد عمدی وارادی ومبنی برنگاه خاص ایشان در مسایل شرقی است، و گاهی هم ناشی از عدم تحقیق وتساهل و کمی جستجو میباشد.

چندی قبل در جراید مصری، علمای آن سرزمین، مقالاتی رادر باره این گونه خطاهای شرقشناسان فرنگ نشر دادند، که اغلب آن مبنی بر عدم تحقیق درمسایل دینی و اقتصادی مسلمین بود، ولی ما را درین مقالت با آن ابحاث عنایتی نیست و فقط میخواهیم به برخی اشتباهات ادبی اشاره نماییم، تا نویسندگان وارباب تحقیق در تمام موارد بطور کلی برنوشته های مستشرقین اعتماد تام ننمایند، و آنچه رااز آثار ایشان میگیرند و یا اقتباس مینمایند، باقید احتیاط، بعد ازمطالعه مستقیم در آن موضوع بگیرند، و خودشان هم در اطراف آن مطالعه کنند، و آنچه بیغش بنظر آید، درآثار خویش اقتباس نمایند.

(*)ـ مجله یغما، سال (۱۳۳۹) شماره اول، تهران.

مثلا هر مان ایتهی یکی‌ازمشاهیرمستشر قا ن است که فهر ســت نسخ خطی فارسی اند یا افس رادر دو جلد نو شته و جلد ا و ل آنرا در۱۹۰۳ م در اکسفو رد طبع‌کرده و جلد دوم آن بعد ازدرگذ ـ شت آن فقید ، از اید ورد ایـــد. واردس تکمیل و درسنه ۱۹۳۷ م‌از همان آکسفورد نشر شد ه اســت.

درین کتا ب سعی تحقیق‌نویسنده‌بدر جه اتم ظا هر است،و تاتوانسته راجع به اکثر نسخ خطی واحـوال‌مولفا ن ودیگر مسایـل مربو ط ، جستجو های وافر ی نموده است ،ولی باز هم گاهی خطایا ی مضحکی از قلمش صادر میشود . مثـــلادرفهرست نسخ فارسی بدلیا ن‌نمر ه ۱۳۷۱ بر کتا ب صنایع الحسن(۱)تالیف فخر ی هرو ی بحث رانده وشمس قیس راز ی مولف المعجم‌فی معایبر اشعار العـجم رامصنـف کتا ب مفتا ح و کتاب اخفشـــــ‌نحوی (!!)دانسته است . درحالیکه مفتا ح العلو م کتا ب معرو ف‌درسی‌تالیف یوسف بن علی سکا کـــــی متو فی ۶۲۶ ه بود ه وا خفش‌نحوی‌نا م کتا بی نیست ، بلکه و ی از مشا هیر نحا ة متـــو فی ۲۱۵ هاست . چنا نکه علامه مر حـــو م قزوینی نیز در مقد مه المعجــــم(صفحه ط) باین مطلـــب اشار ه

---

(۱)ـصنایع الحسن کتا بیســت‌در علو م بلاغت که فخر ی هرو ی آنرا بنا م شاه حسن ار غـــــون‌حکمرا ن سند (متو فی۹۶۲ ه) نوشت ، این شاه ، مرد فاضــــــل‌واد ب پرور ی بود ، که«سپا هی» تخلص میکرد از اشعا ر اوست :

عمریست که ای سرو خرامنده‌گذشتی !
غا یـب‌نشد ، ازدیده من ، آن قدو قا مت
آنکس که بتیغ ستم عشق تومیرود
نبو دهوس زندگیش روز قیا مـــــت
ایشا ه تو در بار گه نـــا زمقیمی !
مارابسر کوی نیاز است اقا مـــــت

فرموده ، واین اشتباه ایتهی را « سهو غریب » دانسته و میفرمایند : « اما اخفش نحوی رانا میکی از مولفات دانستن چه عرض کنم ... .! »

دیگر از مشاهیر کتب شناسان فرنگ سی ، ای ستوری نویسنده دوجلد ضخیم پر شین لتریچر (ادبیات فارسی) است ، که در ١٤٠٠ صفحه ، فهرست علمی کتب فارسی را راجع به علوم قرآنی و تذکر های شعرا و کتب تاریخ نوشته وجلد دوم آن در ١٩٥٣م از طرف لوزاک لندن باکمال صحت واعتنا نشر گردیده است .

این اطلاعات وسیع این عالم فرنگی ، در خور هرگونه ستایش، وپشت کار وسیع بلیغ و مسلسل وی در کتب شناسی فارسی خیلی حیرت آور است ، و کتابش نیز برین موضوع آخرترین و جامع ترین تحقیق شمرده میشود ، ولی باوجود تمام این مزایا ، از لغزش ها و سهو ها تهی نیست . مثلا:

سراج التواریخ کتابیست معروف که در همین عصر خود ما، مرحوم فیض محمد هزاره آنرا در حضور امیر حبیب الله خان ، با مر واراده آن شاه در کابل نوشت ، و هر جزوی که می نوشت ، بعد از ملاحظه منشی حضور ، مرحوم میرزا عبداللطیف که متصدی تصحیح فارسی آن بود ، وپس ازامضای مرحوم مولوی عبدالروف خان ملای حضور همایونی که تصحیح عربی آنرا بعهده داشت، خود امیر نیز آنرا می دید، وبه‌قلم‌خویش تصحیح و احیانا حذف و تعدیل میکرد ، و آنرا مطابق‌مطالب‌خاص سیاسی و اداری و فامیلی خویش میگردانید ، وبعد از آن امرطبع آنرا میداد . چنانچه نسخه‌های خاص این کتاب اوبنام تحفة‌الحبیب‌وبعد از آن سراج التواریخ به امضای مصححان مذکور و خط وامضای خود امیر فقید دیده شده وموجود اند ، و جلد اول ودوم آن درسنه ١٣٣١ و جلد سوم در سنه

۱۳۳۳ هـ در مطبعه سر کار ی کابل طبع و نشر شده و در مقد مه هر سه جلد ملافیض محمد هزا ر ه(۱)

نام و مقام خودرا بتصریح نوشته است .اما دانشمند انگلیسی ستوری در (ص ٤۰٦) جلد اول کتا ب سابق الذکر خویش ،مولف سراج التواریخ را فیض محمد نوشته و بر مقد مه مجلدا ت ثلاثه آن کتا ب اتکا کرده که صحیح بود . ولی در صفحـــه(۱۳۰۵) جلد دوم کتا ب خـــود، تحت عنوا ن « تصحیح های اضافی بحوا له (ص دوصدونودویك)فهرـ ست کتب اسلامیه کالج پشـــاورتالیف مولو ی عبدالر حیم ، ایـن کتاب رابه مرحوم محمود طرزی(۲) منسو ب داشته است .

در حقیقت این سهو که بنـــا مصحو درا ن کتا ب رو ی داده، ناشی از اشتبا ه مولوی عبدالر حیم است، که بدو ن تحقیق سراج التوا ریخ را تالیف محمود طرز ی گفت ، وستور ی نیز بدو ن تحقیق این قول غلط را صحیح پنداشت ودر«تصحیح های اضا فی » کتا ب دا خل نمود، در حا لیکـــه صحیح همان بو د که قبلا در (ص چار صدو شش)

---

(۱) ملافیض محمد کاتب بن سعید محمد هزار ه در حدو د ۱۲٦۰ ش متو لد و در سنه ۱۳۰۸ شـ درا غتشاش بچه سقا کابل کشته شد، وی مولف سه جلد سراج التوا ریخ و یك جلد تاریخ حکما (مطبو ع) و«فیض از فیو ضات » غیر مطبوع است .

(۲) ـ محمود بن سر دار غلام محمد طرز ی قند هاری در ۱۲۸٤ هـ متولد گردید ، و تحصیلات خودرا درشام با آخر رسانید ، وسا ل ۱۳۲۵ هـ واپس به کابل آمد ، و هشت سال مدیر جرید ه سراج الا خبارافغانیه وبعد از آن مقار ن اعلان استقلا ل افغانستا ن در ۱۳۳۸ هـ و زیرخارجه وسفیر افغانستا ن در پاریســـ بود ، و ی مولف بیست و یك جلد کتب و پدر صحا فت و سیاست و تجدد افغانی است ، که درسنـــه ۱۳۵۳ هـ در غربت وطن دراستانبول از جها ن رفت و بزرگترین مـــرد سیاسی واد بی و آزادیخوا ه افغا نستا ن بشمارمی آید . (علیه الرحمه)

نوشته بود و ما میدانیم کـــــه نویسنده اصلی کتاب ملافیض محمد هزاره است نه مرحوم محمـــود طرزی . واساساً چون ملای هزاره در مقدمه مجلدات ثلاثه نام خود و پدر و قومش را تصریح کرده و ستوری نیز آنرا خوانده بود، موردی باین اشتباه نمی ماند و بایدبرقول ضعیف و روایت غریب مولـــوی عبدالرحیم اتکا نمیکرد تا ازین سهو و لغزش نجات می یافت .

دیگر از اشهر مشاهیر شرقشناسان فرنگ ، دکتور چارلس ریو فقید است ، که اطلاعات وسیع وی در کتب شناسی شرقـــی و فارسی معلوم همگان است. وی نیز کتاب بسیار مفید ونافعی بر مخطوطات فارسی موزه بر تانوی در ۱۰۳۷ صفحه درچهار جلد نوشته، که از سنه ۱۸۷۹ تا ۱۸۹۵ م . هرچهار جلد در لندن طبـع شده و (۲۹٦۱) نسخه خطـی را در آن معرفی نموده است .

این دانشمند فقید نیزدر تحقیق مطالب سعی بلیغ بکار برده، که برخی از سهو های او مغتفر است، مثـلا در صفحه (پنجصد و چهل و پنج جلد دوم) انتساب یوسـف وزلیخا را به فردوسی به حوالـه ریاض الشعرا علی قلـــی واله وآتشکده اذر و مقدمه مو هل بـر شهنامه و نو تهای اوسلی وغیره کرده است . چون این موضوع درآن اوقات مسلم بوده ،وبعدازآن کشف شده ، که کتاب یوسف وزلیخا در عصر ملکشاه سلجوقی(٤٦٥ ــ٤٨٥ هـ) بنام برادر شـ طغانشاه بن الب ارسلان نظـــم شده ، بنابران دانشمند فقیـــد ریو را درین باره مطعون نباید شمرد ، زیرا اینتهی ناشر کتاب و حتی فضلای ایرانی مانند جناب آقای تقی زاده در مقالات مجلـــه کاوه حدود ۱۳٤۰ هـ . برلـــن نیز آن کتاب را مال فردو ســی شمرده بودند .

از خلال نوشته های ریو بر می‌آید ، که حتی المقدور در کشــف حقایق تاریخی ساعی بود و مـــی خواست نقصی در کار او واردنیاید چنانچه تاریخ قتل سرمد شاعربر هنه و حلاج عصر او رنگزیب را در (ص ٥٤٧ ج ۲) تعیین کرده نتوانسته و به حواله ریاض الشعرا

ومرآة العالم و آتشکد ه وفهرست‌او همین قدرگفته که بعداز(۱۰۶۸هـ) جلوس او رنگ زیب به حکم وی‌قتل شد .و لی بعد از آ ن چـو ن در تاریخ محمد ی و تذکر هٔشیرخان‌سا ل قتل او را (۱۰۷۱هـ)یافت ، آنرا در تصحیح نا مه اضا فی آخرجلد سو م صفحه هزارو هشتاد و نه داخل نمود ، که صحیح به‌نظرمی آید .

این یك‌نمو نه اعتنا کـــا ر ی‌وجستجو ی فقید است که کتا ب‌او را وقعت و اعتبار ی میدهد، و لی‌در همین کتا ب مغتنم و نیکو، سهو ها ی فاحشی نیز وارد است که‌اینك‌یك نمو نه آن :

نویسند ه این سطور درســا ل۱۹۵۹ م . در مجله سروش مطبعه کرا چی (شمار ه ۱۵ر۱۶ر۱۷ جلدسوم) مقالتی مفصل به عنوا ن ، شاعر هیر مند بر احوا ل و اشعارهارو ن خان افغا ن بن حا جـــی جمال خان که یکی از اجدادودمان‌شاهی محمد زایی افغانستان بوده ودر حدو د ۱۲۰۰ هـ . در گرشك‌کنار هیر مند حکمرانی و زند گی داشت نوشتم ، و نخستین باراین‌شاعر شیوا و خوشگو ی افغا ن را با هل ذو ق معر فی داشتم (مخفی‌نماند که در سرو ش فقط مضا مین ادبی و تاریخی مینویسم ، و بادیگرچیز های آن تعلقی ندارم .)

هنگا م نوشتن مضمو ن مذکوراطلاع نداشتم ، که غیر از نسخه بسیار خوش خط و جید ی که دردست منست ، نسخه دیگرمصوری هم از این دیوا ن در موزه‌برطانیه‌موجود است ، که همان مستشر ق ماسو ف علیه دکتور ریو تکملـــه‌فهرست خویش (ص ۱۶۶، تحت نمره ۲۵٤) از آن ذکر ی کرده ،ولی اشتبا ه مضحکی را در آن‌باره نمود ه است .

اینك تر جمه عین نو شته ریودربار ه (دیوا ن هارو ن):

«نمبر ۳٦٤۷ کتب شر قی ،۲۱۱ورق ۸½ ٥¼ اینچ ،۱۳ سطر ی‌به خط بسیار خو ب باجد اول طلایی،ظا هرا خط قر ن هفد هم‌است (؟) بیست‌و چار مینا تور سبك ایرانی‌دارد ، آغاز کتاب :

صبر بخشای الهی دل نالانی را

آشکار نکند تاغم پنهانی را

هارون پسر صاحب دیوان شمس الدین محمد یکی از دوستان سعدی بود (دیده شود ریاض الشعرا و رق پنجصد و مجمع الفصحا ۱ر٦٥٦ و اینهی ٣٦٤) این دیوان مشتمل بر غزلیات مردف ودر آخر بر ورق دو صدوپنج بیك ترجیع دارد :

ای باتو حیات جاو دانی

وی بی تو بری ز زندگانی

ونیز در آخر آن ، رباعیات مردف بر ورق دو صدو نه الف آغاز می شود به :

یارب ز غم جهان کن آزاد مرا

غمگینم واز کرم بکن شاد مرا»

این بود عین متن نوشته ریو دربار ه دیوان هارون ، که او را سهوا پسر صاحب یوان شمس الدین محمد معاصر سعدی درحدود.٦٥ھ قرار داده است .

گویا دانشمند فقید ، نام هارون را در مقاطع غزلیات دیوان دیده ودیگر زحمت مطالعه آنرا به خودنداده است. وبرای شناسایی هارون به ردیف (ه) ریاض الشعراومجمع الفصحا رجوع کرد نواو را شناختن کار آسانی بوده ،تاکه در نتیجه هارون خان افغان حدود ۱۲..ھ رافرزند صاحب دیوان شمس الدین محمد معاصر سعدی در حدود .٦٥ھ ، قرارداده است .

اشتباه و تساهل عجیبی‌است،که از محققی مانند ریو با وسایل فراوان تحقیق که در دستر س داشت نباید سر می زد حال آنکه در داخل دیوان مذکور که نسخه دیگران با همان‌آغاز وانجام نشانیها ، اکنون زیرنظر منست و شکی نیست که هر دو دیوان مربوط بیك شخص اند ،ودو نقل یك نسخه اند ، تصریحاتی راجع به شخصیت و قومیت شاعرموجود است که با اندك تامل وتصفح به کنه حقایق آن میتوان رسید . مثلا در باره نسل خود

گوید :

اگراز نسل افغانم و لی هارو ن بصد شوخی

سوا دمردم چشم همه شیرین ز بانـــانم

(ص٢٤ دیوا ن)

یا :

بی فغانم چو بلبل تصو یـــر

گر چه هارو ن زنسل افغا نم

(ص١٩٨ دیوا ن)

همچنین هارو ن تصریح کرده که ساکن قند هار بود ، و آرزو ی کابل وکشمیر داشت :

دلم بگر فته هارو ن بس بملك قند هار ازغم

نسیـــم نو بهار کابل و کشمیر می باید

(ص١٣٣ دیوا ن)

گرشك مسکن ووطن اوبود :

گر کند هارو ن گهی یاد«گرشك»

نیست اید وستا ن حب الوطن

(ص ٢٤١ دیوا ن)

بار ی هارو ن خان از شعرا ی شیرین زبا ن و شیوا ی دود ما ن محمد زا یی افغا ن است ، کـــه مستشر ق فقید ریو را درشناسائی اوسهو ی رو ی داده و اورا بـــا فرزند صاحبد یوا ن معاصر سعدی خلط کرده است . ور نه اگر بداخل دیوا ن مذکور رجوع میکرد، البته در می یافت ، که فرزند صاحـــب دیوا ن سعد ی ، نمیتوا ن ازنسل افغا ن و ساکن قند هارباشد .

• • •

مقالات

تاریخی

و

ادبی

رتبیلان زابلی
آیا شکل صحیح کلمه
رتبیل است یا زنبیل؟ (*)

مور خا ن عر ب در ذکر فتوح اسلامی از قر ن اول هجر ت ،در
زاو لستا ن و سیستا ن نام ملوك مقا می اینجا را که بافاتحا ن تازی
مقابل بودند ر تبیل می برند ، وچنین بنظر می آید که این نام یك
پادشا ه نبود ه بلکه دود مانـــی بود . زیرا از اوایل قرن اول تا
او اخر قرن سو م هریکی ازشاهان این سرزمین بنام رتبیل ذکر شده، واگر
یك شخص بودی ، مدت سه قرن دوا م نداشتی .

دلیل این سخن تصریح بلاذر ی ومسعود ی است، که بعد ازذکر
فتو ح نخستین لشکر اسلامی تـا کابل که از حدو د سنـه ۳۰ه .ت
۶۵ م. دوا م داشت ، در شر ح فتو ح عهد عبدالملك بـن مروا ن
(۶۵_۸۲ه) می نویسند : که رتبیل شاه نواحی بست ، بعد از رتبیل
مقتو ل سابق ، بالشکر عرب جنگ کردی (۱) ، و ازین پدید می آید که
دود مان شاها ن زابلســـتا ن وسیستا ن را رتبیلی گفتندی . (۲)

(*) مجله یغما ، سا ل(۱۳۴۴) ،شماره ششم ، تهرا ن .

(۱) فتو ح البلدا ن بلا ذری۳۹۱.

(۲) مسعود ی در مروج الذ هب۳ر۷۲ گوید : هر که برین سرزمین سر حد هند حکم راند اورا رتبیـــل گویند و همین مطلب را ابن‌خلکا ن نیز تایید میکند (و فیات الا عیا ن۵ر۴۴۵)

متاسفانه در ماخذ غیر عر بی وفارسی و مسکو کا ت و کتیبه‌های مکشو فه ، تاکنو ن بنا م ر تبیل بر نخورده ایم ، و نه در منابـــع عربی و فارسی نام یکی ازین‌شاهان‌جز همین لقب دودمانی ـ تصریـح شده ، بنا بر این ماروایا ت مورخان‌عرب و عجم رافراهم آورده ونتایج لازمه را از آن میگیریم :

احمدبن یحیی بن جابر معرو ف‌به البلا ذری (متوفی ۲۷۹ هـ .) از سنه سی هجر ی . ذکر فتوح زرنج‌وبست و داور و ر خج و زابل و کابل راآورد ه و در عهد امار ت‌ربیع بن زیاد حارثی که از طر ف معاو یه حکمرا ن سیستا ن بود(بین ۵۰ و۶۰ هـ) ذکر رتبیل دارد ، که بر زابلستا ن و رخج (قند ها رکنونی) تابست دست یا فت ،وبا عبید الله بن ابی بکره بداد ن یك‌ملیو ن درهم صلح کرد ، وی دردیار خویش با اعرا ب تاعصر عباسیان‌مقاو مت نمود ، تاکه در عهد مامون این سر زمین تاکابل مفتوح گشت‌وپست (برید) به آن شهرپیوسته گردید . (۱)

مور خان مابعد مانند احمد بـــن‌واضح یعقو بی (۲) (حدو د۲۹۲هـ) ومحمد بن جریر طـــــبر ی (۳)(۲۲۳ر۳۱۰ هـ) و علی بن حســـن مسعو د ی (٤) (متوفی ۳٤۶ هـ)
ومطهر بن طاهر مقدسی (۵) (۳۵٤هـ)وابن خلکان (۶) (۶۰۸ر۶۸۱هـ)و

---

(۱)فتو ح البلدا ن ٤۸٤ ببعد .
(۲) در البلدا ن ۳۵ طبع نجف۱۳۷۷ ق.
(۳) در موارد متعدد تاریخ‌الامم‌الملو ك .
(٤)در مروج الذهب جلد سوم وچارم .
(۵)ـ در البدء و التاریخ ۶ر۳۷ .
(۶)ـ در و فیا ت الا عیـــا ن ۵ ر٤٤۶ .

همچنین کتب فارسی مانند تا ریخ‌سیستا ن و مجمل التواریخ‌والقصص وزین الاخبار گردیز ی و جوامع الحکایا ت عو فی و غیر ه ازرتبیلان زابل ذکر ها و داستا نها دارند، که‌از سنه بیست‌و یك هجر ی واوایل ورود عر ب بدین سر زمین تاسا ل(۲۵۸ه) که یعقو ب لیث‌برایشا ن دست می یافت ، در شهر ها ی ،زرنج و بست و پنجوایی و کو هك بوده اند ،و بقو ل بیهقی همیــــن‌کو هك کنونی واقع غرب قند ها ر بر کنار چپ دریای ار غنداب شار ستا ن ر تبیل بود .(۱)

ازروی ما خذموجود ه میدانیم که‌رتبیلان از آغا ز دور ه اسلامی تـا ۲۵۸ ه سمت حکمرانی و شاهــــی‌بلاد زابلستا ن را داشته اند،والبته به صور ت فجا یی خلق نشده‌اند ،واز بقایا ی ملو ك دوره قبــل از اسلام اند ، و لی چو ن از زمان‌قبل‌از اسلام ، سند ی از احوال این دود مان نداریم ، بنابرین ازرو ی‌ماخذ عر بی و فارسی و جودایشان را تا ۲۵۸ ه ثابت میدانیم ، واگربه قرار حکم مور خان که یك قرن رابرای سه نسل تعیین کرده‌اند ،در دونیم قرن عهد اسلامی عــدد شا هان این خانواده رابر شماریم ،باید کم ازکم هفت و هشت نفرازین دود مان زندگی کرده باشند، بدین‌موجب :

۱ـرتبیل عصر خلفا ی راشدین‌از ۱ تا ۳۳ ه به قرار روا یت‌طبری همانست که برادر ش شاه ،ازوبه‌آمل گریخ ت‌وبقو ل مجمل‌التوا ریخ والقصص خود ش کشته شد. (۲)

۲ـرتبیل مقتو ل عصر امو یا ن:از ۳٤ تا ٦٦ ه به قرار ذکربلاذری وطبر ی و تاریخ سیستان .

۳ـرتبیل دیگر عصر امــــو ی‌از٦٧تا ۱۰۰ ه . بقو ل بـــلاذر ی و یعقو بی و طبر ی و مقد ســـی ومسعود ی و گردیز ی و تاریــــخ سیستا ن در بست به داد ن یـك‌ملیون در هم مسلمانا ن صلح کرد،

---

(۱) ـتاریخ بیهقی ۳ .

(۲) ـصفحه ۲۷۹ ـ۳۰٤ طبـع‌طهرا ن .

ودر سنه ۸۵ هـ . ابن اشعث را به‌حجا ج سپرد ، و ی بقو ل طبری رتبیل اعظم است .

٤ـرتبیل اواخر عصر امو ی از ۱.۱ تا ۱۳۳ هـ . بقو ل بلاذر ی‌و یعقو بی‌و تاریخ سیستا ن بدر باراموی با ژنمیداد .

٥ـرتبیل اوایل عصر عبا سی‌از ۱۳٤ تا ۱٦٦ هـ . معاصر خنچـــل کابلشا ه ، که دامادش ماوند بـــه‌بغداد فرستاد ه شد .و ی مطیـــع در بار عباسی بود . (۱)

٦ـرتبیل دیگر عبا سی از ۱٦۷تا ۲.. هـ . در عصر الها دی عباسی سنه ۱٦۹ هـ . برادر ش اسیر شده‌واورا به عرا ق فرستادند . (۲)

۷ـرتبیل سو م عصر عبا سی‌از ۲.۱ تا ۲٥. هـ که در جنگ یعقوب لیث صفار ی کشته شدوبرادر ش‌بزنهها ر یعقو ب آمد ،و کاکازاد ه‌اش صالح بن حجر حکمرا ن یعقو ب‌درخد بود که در سنه ۲٥۲ هـ عا صی شد و خود کشی کرد ، واونـــا م‌اسلامی داشت . این رتبیل‌همانست که در تاریخ سیستا ن در قصیـــده‌محمد بن و صیف دبیر در بــــار یعقو ب لیث نامش آمده است .

۸ـپسر رتبیل (۲٥.ـ ۲٥۸هـ)وی پسر رتبیل سابق الذکر بود، وتاریخ سیستا ن اورا گبر گو ید(اگر قرا ئت نسخه واحـد ه مورد اعتماد باشد) بعد از قتل پدردربست محبوس بود ، و درسنه‌۲٥٥ بگریخت و سپا ه فراهم آوردورخدبگر فت .و لی یعقو ب اوراشکست بگرفت .و لی یعقو ب اورا شکست‌داد و به کابل گریخت ، تـــا در سنه ۲٥۸ هـ یعقو ب اورا درحصارنا ی (اجرستان)بگر فت و بندبر نهاد (۳) و درینجا ست که دودما قدیم و تاریخی رتبیلان زابــــــل از بین میرود ، وبعد ازین نا مـی‌ایشا ن در تاریخ دیده نمیشود .

---

(۱)ـبلاذر ی ـ یعقو بی‌ـتاریخ‌سیستا ن .
(۲) ـ بلادر ی ـتاریخ سیستان.
(۳) ـ تاریخ سیستان .

ضبط های مختلف نام ر تبیـل واصل آن :

نام رتبیل در کتب عر بـــی وفارسی به املا های مختلف ضبط و نقل شده و کاتبا ن کتب خطـــی آنرا م بانوا ع مختلف ر تبیـــل ـ رتپیل ـ رتبا ل ـ زنبیل ـ زینـل وحتی روسل و تلپل (؟) هم آورده اند ، و همین املا های عجیب وغر یب بود که موجب سوء تفا هـــم محشی فاضل تاریخ سیستا ن مرحوم بهار خراسانی (روانش شاد باد) گردید ه واین کلمه را از ریشـــه (رنده پیل)فارسی پنداشت واصل آنرا از نتبیل یازنبیل گفت (۱) ، وبرخی از نویسند گا ن دیگر هـم همین نظر را پذیر فتنند .

راور تی محقق معرو ف افغـا ن شنا س انگلیسی گو ید : که این نام اصلا در هندی رتن پال بوده وتصحیف شده است (۲) و لی مورـ خان عر ب مانند بلاذر ی و یعقو بی ومسعود ی این کلمه را باتفـــا ق (رتبیل) ضبط کرده و جمع آنـرا رتابله نوشته اند ، که قیاس است بر جموع قیاصر ه ـ نمارده ـ اکا سر ه ـ فراعنه ـ تراکمه ـ افاغنه، که این وزن جمع مکسر در عـربـی هموار ه در مورد اسمای ملـــو ك وملل مستعمل بود .

این کلمه طوریکه مر حوم بهار حدس زده زنده پیل = زنتبیـــل نیست ، و برای این مطلب چندیـن دلیل موجود است :

اولا : مسعود ی مور خ دانشمند وجهانگرد عر بی مکررا این نام را رتبیل ضبط میکند (۳) ، در حالیکه همین مولف در همین کتاب الزندبیل را جداگا نه استعمال کرده است.(٤) وهر دورا خلط نمیکند . و هم کلمه

---

(۱)ـ حوا شی تاریخ سیستان .

(۲)ـ یاد داشتها بر افغانستان انگلیسی ٦۳.

(۳)ـ مرو ج الذ هب ۳ ر۷۲ و۳ر ۱۷۲ .

(٤)ـ مروج ۳ر١٦ و ٥ر۳۰۲.

زنبیل که اصلا عربیست (٥) د رکتب لغت ، جدا از الزند بیل آمده است ، وهمین کلمه مو خر الذکررا عر بها با مفهوم آن کاملا به‌حیث کلمه دخیل‌و معر ب می شنا ختند،

وزندبیل بروز ن خندریس به‌معنی‌پیل عظیم ، معر ب است. مثلا کلمه زندبیل را بهما ن معنی که‌فردوسی‌گفت : «بتن زنده پیل و بجـــــان جبرئیل » یکنفر شاعر عر بی زبان‌ملتانی در قصید ه عر بی‌استعمال کرده ، که در مروج الذ هب(١٤ر٣)موجود است ، و نویر ی در نهایة الا دب (٣١١ر٩) از مرو ج نقـــل‌کرده است . همچنا ن مطیع بـــن ایاس شاعر عر ب زند بیـــل را دراشعا ر خود آورده ، وابو منصو ر مو هو ب بن احمد جوالیقی (٤٦٥ر٥٤٠ هـ)زبا ن شناس عر ب‌تصریح میکند ، که الذ ندبیل کلمه فارسی‌معر بست و نویسند گا ن قا موس ولسا ن العرب هم آنرا به معنی‌فیل‌عظیم و معرب زنده پیل می‌شناخته اند .

همین جوا لیقی که کلمه زندبیل‌رابا تمام کیفیت آن می شنا خته، در کتا ب المعر ب خود رتبیـــــل‌را به معنی ملك سجستا ن ضبـط کرده ، که در نسخ خطی به فتحه‌رانو شته شده است . وازین‌بر می آید که لغو یو ن عرب هردو کلمه‌را جدا گانه شنا ختندی .

ثانیا : کلمه رتبیل را شعرا ی‌عرب به همین معنی ملك سیستا ن می شنا ختند ، مثلا فر زدق یکنفرشاعر معاصر ر تبیلان (١١٠ر٢٠هـ) در مد ح سلیما ن بن عبدالملـــك‌اموی (٩٦ر٩٩ هـ) گفت :

وترا جع الطرداء اذ و شقوا
بالا من رتبیل و الشحر

ازین بیت شاعر معا صر رتابله‌ثابت میشود ، که اصل کلمه رتبیل بود ، نه زنتبیل (کماز عم) زیرازنتبیل و زنا و عرو ضا در آن‌نمی گنجد ، و هم زنبیل درنزد عر ب‌مخفف زنتبیل و کلمه دخیل‌نیست،

---

(٥)ـلسا ن العرِ ب و تـــا ج

بلکه اصلا عر بیست .

ثالثا : تاز یا ن داستا نـــها ی‌مقاو مت ها و پیکار ها ی رتابلـــه را در سیستا ن و رخد وزابلستا ن‌شنید ه بودند ، که بقو ت‌وصلابت تام ، لشکر ها ی متهاجم تاز ی رامحو میکردند ، و در ســـنه ۸۰ ه جیش الطو راویس عر ب را از بین‌بردند چو ن این نا م بطور اســـم هیرو شهر ت یافته بود ، تازیا ن‌آنرا بر فرزندا ن خودنیز می‌نهادند، چنانچه یکنفر محد ث معرو ف‌رتبیل‌بن صالح نیز و جود داشت ، که علامه زبید ی در شر ح قا موســـ‌تحت ماد ه الر تبیل ذکـــر او را آورد ه (۱) و علامه ذهبی احاد یث‌فراوا ن از اونقل نموده‌است .(۲)

از تمام این دلایل لغو ی واد بی‌ثابت می آید ، که اصل نام رتبیل بود ، زیرا کلمه ثقیل زنبیل کـــه‌مرحو م بهار آنرا اصل کلمه‌پندا ـ شته در وزن عرو ضی بیت‌وقصیده‌مذکور نمی گنجد . واگر آنرا زنبیل فرض کنیم پس در تحت مـــــاده‌الر تبیل نمی آید ،و چنانچـــــــه گذشت لغو یا ن عر بی زنبیل راجدا گانه آورده ودر آن علمی رابه شکل زنبیل ذکر کرده اند .

حدسی در تحلیل این نا م

چو ن کلمه رتبیل از عرب یاهندوما ورا لنهر نیا مده و ریشه آن ، داخلی است بنابرین تحلیل آنرا درالسنه این سر زمین جستجو باید کرد و چنین حدس میتوا ن زد. که‌جز و آخر این کلمه پیل میباشد ، وطور ی که راور تی گوید : با(پال) که در آخر اسمای پشتو و هند ی می آید هم ریشه خواهد بود،وبدین‌صورت املا ی اصلی آ ن رد پیـــل باشد ، که بنابر عد م وجـــــــو دفر ق (ب‌وپ) در املا ی عر بی و فارسی کلاسیك هموار ه رد بیل به‌با مو حده نوشته شده است . در

---

(۱) ـتاج العروس مـــــا د ه‌الر تبیل .

(۲)ـ مشتبه النسبه ، و لی د رمنتهی الار ب ۲ ر۹۲ این نام‌صالح بن رتبیل است .

برخی اسمای قدیم کلمه پال از پالل وپیلل پشتو آمد ه که در هندی و سانسکر یت هم پالنا به معنـــی پرورد ن بود (۱) و در پشتــــــو نظا یر آن مینه پا ل یعنی (وطـن پرور)و خپل پا ل (خویش پرور) ودر هند ی رتن پا ل و گو پا ل واننـدپال وجی پا ل وغیره است .

اماجزو اول کلمه در رتو هند ی واوستا دید ه میشود ، که درگاتها Rati به معنی ســــرور رو حانی و بزرگ مینوی آمده وبه طور صفت حضر ت زردشت هـــم استعمال شده ، که آنرا رد جها ن تر جمه کرده اند (۲) و گو ینــد اولین کسیکه به نظر ز رد شت آمد ، فرشته نیکی و هو منه بود ، (۳) که اعتقاد به ریتا Rita واشا Asha. یعنی مظهر عدالت و نظم عالم معنوی را از او آموخت (٤) واین ریتاریشهٔ قدیم جز و اول کلمه رت پیل خواهد بود . زیرا در اسمای قدیم مرد م این سر زمین همین کلمه خیلـــی مرو ج بود . در زبا ن اوستااصل نا م رستم پهلوا ن داستــــــا ن سیستان : را ته + ستخمـــــه Raotha + Staxma است ،که در ادبیا ت پهلو ی در کتا ب درخت اسوریك ر تو ستخمه آمده .وبقول کریستین سین این جزو اول کلمه با اسم مادر رستم رت جمع اپـت (رود ابذ) یابقو ل فردوسی رودابه دختر شا ه کابل یکسانست . زیرا بنابر عاد ت قد یمی که در تشکیل اسامی و جود داشت عادتا اسم پدر یا مادر بنا مها ی پسرا ن مـــی

---

(۱)ــقاموس هند ی از دنکن فوربس ، طبع لند ن ۱٦۷.

(۲)ــ فرور دین یشت ، بنـــد ۱۵۲.

(۳)ــ در پشتو هو منه معنی نیك پندار و نیك عقیده دارد .

(٤) ــتمدن ایرانی ، مقا له دومناس ۸۲ .

آمد . (۲)

در فارسی نیز کلمه رت مفهوم هوشیار و خرد مند داشت، کـه ریشه آن رتو اوستاست. فردوسی گفت:

بپو شید در ع سیاوش ر ت زره راگره بر کمر بند زد

از همین مقو له است ، کـه درسنسکر یت ...Ratu رب النو ع محبت و ستار ه زهر ه و عشق ودوستدار ی بود . (۳)

در پشتو ریشه این کلمه دراسم زنا ن راتو با قیمانده که به معنی محبو به رو حانی و معشو قه مینوی است . در اسمای مردا نرا تگـل از همین ریشه اسـت . رات = رت = رد یعنی سرور رو حانی و محبوب گل از ریشه کلمه تاریخی کول مساو ی کهو لا = کهو ل که معنی مجمو عی این نا م (از خاندا ن سرور محبو ب) است .و لی برخی در تحت تمایلات تعر ب ، این نا مها رامعرب کرده را حتو و راحت گل نویسند، که ریشه قدیم و اصالت تاریخـی آنرا گم کرده اند . پس بنابر این تحلیل لغو ی حدس کرده میتوانیم که رت پیل نا م بسیار زیبا و پـر معنا ی داخلی این سر زمین است. به معنی پرور نده عشق و سرو ر پرور یا پرورند ه رب النو ع محبت یا پـرور نده رادان و خرد منـدان ولـی این حدس لغو ی محتـا ج قرینه خار جی و دلیل قوی دیگریست که آنرا ثابت گرداند .

علی ای حا ل با دلایل گذشته صورت صحیح کلمه ر ت پیل است نه زنبیل ، مذعوم یا اشکال ممسوخ دیگر آن ، وتاو قتیکه سند قاطـع

---

(۲)ــ کیانا ن ، از کریستین سین ۲.۳ و همین مولف در کتا ب دیگر خود را ته Rita را به معنی نظام ابدی و حقیقت و قانو ن و دستور پرستش خدایا ن آورد ه اسـت(مزدا پرستی در ایران قدیم ۳۲ طبع تهرا ن ۱۳۳۶ ش .)

(۳) مزدیسنا و تاثیـر آ ن درادبیا ت فارسی از دکتور معیـن ۱۲۸.

در مقابل این تواتر لغوی و تاریخی بدست نیاید باید شکل ردبیـــل را قبول کرد ، و با حدس و ظـــن نمیتوان کلمه دیگری را به جای آن نشاند . البته اگر مسکوکی یا نوشته یی یا سندی قویتر از آن عصر بدست آید ، در تغییر این نام مدار اعتبار تواند بود .

• • •

تاریخچهٔ نسخه‌های خطی افغانستان و احیای متون آن(*)

دانشمند گرا می مدیر مجله‌وزین

یغما !

این خطا به را در سیمینار کتب‌خطی که درکابل تشکیل شده بود ، ونمایند گا ن دوازد ه مملکت‌آسیایی‌ودیگرا ن در آ ن اشترا ك كردند، خوانده م و برای نشر یه‌آن مجلـــهٔ عزیز فرستادم .

درین سیمینار که بند ه کرسی‌ریاست آنرا داشتم ، اکثر مطالب‌به حفظ کتب خطی منظـــو ر و د رقطعنا مهٔ آخر سیمینار جای داد ه شد .

امید است نشر این خطا به‌برای‌خوانندگا ن گرا می یغما خالی ا ز دلچسپی نباشد .

عبدالحی حبیبی

رئیس انجمن تاریخ افغانستا ن

(*)ـمجله یغما ، سا ل (١٣٤٦)،شماره هشتم تهرا ن .

قدیم ترین نسخه های خطی دوره‌اسلامی افغانستا ن و سر زمین‌های مجاور آن که در زبان های عر بی‌ودر ی موجودند ، مربوطند بدوره ییکه رسم الخطکوفی درین‌سرزمین بافر هنگ عر بی ودین اسلام بعداز قر ن اول هجر ی روا ج یافتـــــه بود .

در عصر پیش از اسلام عر بهـا خطی داشتند ، که باقلم نبطـــی شباهتی داشت و از همین خط بعدهارسم الخط کو فی به میان آمدکه قدیم ترین نمو نه های این خطمنبع‌قلم کو فی را در نقش ز بد نزدیك دریا ی فرا ت یافته اند،و تاریخ‌آن ۵۱۱م است و پس از آن نقش‌حران‌کو هسار جنو ب شا م بر درواز ۀ دیریست که در سنه ۵٦۸م‌به‌همین‌رسم الخط پیش از روا ج کو فـی نوشته شده است ،و علماگویند که‌نشئت این خط هم در اواسط قر ن ششم میلادی است . وبعد از ایـن‌در خلال سالیا ن ظهور اسلام خط عربی نشوو نمایافته ، که پس ا زاین به خط کو فی مشهو ر شـد ه است ،وقدیم ترین نمو نه این خط‌نوشته سنگ قبر یست که درمصر پیدا شده ، و در جمادی الا خر ی‌سنه ۳۱ ه آنرا نوشته اند ، وبعداز این کتیبه قبه صخر ه بیت مقدس‌درسنه ۷۲ ه کتابت شده است (۱)

در دوره قبل از اسلام در افغانستا ن رسم الخط های مختلـــف خرو شتهی ، یو نانی ، آرامی ،سره‌داناگر ی ، پهلو ی ، اوستاو غیره روا ج داشت ،و لی فتح عر ب‌تمام‌آن‌رسو م قد یمه را از بین برد ، ودرنصف او ل قر ن اول هجر ی‌رسم الخطکو فی باوضع سـا د ه ابتدا یی خود بمدد علم و فکر اسلامی‌جا ی آنرا گر فت وما می بینیم که در آغا ز قرن دوم هجر ی ایـــــن‌رسم الخط کو فی به شرق‌افغانستان یعنی واد ی سند هم رسید ه بود،چنانچه سنگ نبشته های مسجـد بمپو ر سند مربو ط سا ل ۱۰۷ ه و۲۹٤ ه به خطو ط نسبة مهذب‌کوفی

---

(۱)تاریخ اللغا ت السـا میه ازدوکتور اسرائیل و لفنسو ن ۱۹۱ به‌بعد طبع قاهر ه ۱۹۲۹ م .

اخیراً کشف شد ، و هم در وادی توچی و زیرستان متصل سرحد افغانستان سنگ نبشته سال ۲۴۳ ه بدست آمده که بدو خط کوفی وسره داناگری سنسکریت است ، واز این برمی آید که فرهنگ قدیم توام با آثار ثقافت عربی در قرن سوم هجری درین سر زمین موجود بود .

رسم الخطکوفی درنوشته‌های عربی ودری در قرن سوم و چهارم هجری، رواج کامل یافت و ما می بینیم که قدیم ترین نسخ خطی دری درخراسان به همین رسم الخط نوشته شده ،وآنچه از نسخه های قدیمتر دری تاکنون مکشوف اند ، همه نوشته وتالیف مردم این سر زمین اند : مثلا کتاب الابنیه عن حقایق الادویه تالیف ابو منظور هروی است که تاکنون کتاب کهن تر دری خطی مکشوف دنیا شمرده شد ، واینک در کتابخانه ویانا موجود است، که آنرا حکیم اسدی طوسی درسنه ۴۴۷ه . نوشته است . کتاب دوم خطی دری هم به سر زمین شمال خراسان تعلق دارد که دربیست وچار شوال سنه ۴۷۳ ه . بیست و شش سال بعد از نسخه کتاب الابنیه کتابت شده و جلد سوم شرح دری کتاب التعرف فی مذهب التصوف ابوبکر کلاباذی بخاری متوفا ۳۸۰ ه .است که امام اجل زاهد فقیه ابو ابراهیم اسماعیل مستملی بخاری (متوفا ۴۳۴ ه) با همان دری روان و شیرین اواخر عهد سامانی کرده است ، ونسخه منحصر بفرد آن درکابل بود ، و متاسفانه این کتاب کهن‌تردوم مکشوف مخطوطات دری اکنون بیرون رفته و در موزۀ کراچی موجود است . (۱)

نسخه خطی سوم کهن‌تردری همان هدایه المتعلمین ابوبکر ربیع بن احمد بخاری است که درسنه ۴۷۸ ه . نوشته شده و در کتابخانه بودلیان آکسفورد موجودوخط آن بسیار شبیه به نسخه دوم

---

(۱) درباره کتاب شرح تعرف استاد مجتبی مینوی در مجلد دوم یغما سال ۱۳۲۸ صفحه ۴۰۵ مقالتی مفصل و ممتع نوشته اند با تحقیقی ودقتی (مجله یغما).

است ، و آنچه بعضی مولفـــا ن‌ایرانی (۱) این نسخه را کتاب‌دوم کهن تر مخطوط در ی بعد از کتا ب‌الا بنیه شمرد ه اند سهو است ، ومن درین باره مقالتی را درار مغان‌علمی طبع لا هور (ص ۵۱ به‌بعـــد درسنه ۱۹۵۵ م نوشته بود م. (۲)

مراد ازاین تذکر اینست که خط‌کو فی در مخطو طا ت دری ازمد ت یکهزا ر سا ل بدین طر ف روا ج‌داشته و کهنترین آثار مکشـــوف مخطوط دری نیز در خراســا ن وحواشی آن بو جود آمده و سه‌نمو نه قدیم آن اکنو ن هم باقیماند ه اند،واین خود آشکا را میسازد که سر زمین خراسا ن مد تی پرورشگـــا ه‌نسخه نویسی قدیم زبا ن دری‌ورسم الخط کو فی بود ، که در قرو ن‌ما بعد این رسم الخط به انوا ع خطوط دیگر مانند نسخ و ثلث و تعلیـــق‌ورقا ع و نستعلیق و شکست‌وغیره تبدیل و متفر ع شده است .

داستا ن نسخ خطی خراســـان‌وضیا ع آن مانند سرنو شت شهر های آن خیلی ملال آور و حسر ت‌انگیز است . باین معنی که دردور ها ی مشعشع نضج ودرخشا نـــی‌تمد ن و فر هنگ خراسانی‌اسلامی، یعنی عصر سا مانیا ن و غزنو یان‌وغوریا ن درین سر زمین بســـا شهکار های ادبی و هنری و مکاتب‌ادب و هنر بو جود آمده بودند . و کتا ب خانه های نشا بور ، مرو ،هرات،بلخ ،بامیان ، بخارا و غیر ه ازنسخ فراوا ن خطی عر بی ـدری‌پربود ، و لی فتنه های تمدن‌سوز

---

(۱) ـ ما نند دوکتور جلال متینی‌در مقد مه هدایة المتعلمین صـــ ۴۶ وایرج افشار در سیر کتا ب درایرا ن ص ۱۹.

(۲)ـ درباره کتا ب هـــدایـــه‌المتعلمین استاد مجتبی مینوی‌مقاله ای محققا نه و دقیق در مجلد سوم‌یغما (اسفند ماه ۱۳۲۹) نوشته اند بانمو نه ای از خط قدیم تریـــن‌نسخه آن تاریخ‌کتابت مقاله‌اســـتاد مینوی‌پنجسال پیشتراز تاریخ‌کتابت‌مقاله استاد حبیبی است . (مجله یغما .)

یغما های اقوا م خانه بدوش غز وسلاجقه و بالاخر ه چنگیز یـــا ن منگو لی این خزاین علم و هنر راطور ی ازبین برد که اثر ی ازآ ن باقی نماند،وحتی ازشاهکار مشهو رفردوسی که‌لابد در خراسان خوانند- گا ن فراوا ن داشت ، اکنو ن نسخی خطی قبل از مغو ل باقی نمانـده است . و همچنین از کتا ب تاریخ بیهقی جز قسمت کوچك آن‌دردست نیست . و کتا ب جغرا فی ابـــوعبدالله جیهانی وزیر سا مانیا ن که محمدبن احمد بشار ی نویسنده‌احسن التقا سیم پیش از ۳۷۵ هـ ، درعصر امیر نوح‌بن منصور سامانی‌هفت جلد آنرا در کتابخانه عضـــد الدوله ، و همچنین مختصر ی ازآن‌را در نشا بور دیده بود، اکنون‌بکلی ازبین رفته و مفقودالاثر است .کتاب‌مقامات بونصر مشکا ن صا حـــب دیوا ن رسالت دربار سلطا ن محمودومسعود که محمد عو فی آنرا در جوامع الحکایا ت بنام «مقا مات‌بونصر» یاد میکند ، و علما دربار ه آن شك و شبهتی (۱) داشته اندبه‌تصریح تاریخ منظو م ز جاجـــی (نسخه خطی پشاور) فزو نترازده‌جلد بود ، که این کتا ب نفیـــس تاریخی هم اکنو ن بکلی معــــدوم‌است .

یاقو ت حموی که در سنه ٦١٦هـ‌حضرت مرو شا هجا ن پایتخـــت خراسا ن را دیده بود،ده کتب‌خانه‌بزرگ را درین شهر نام میبرد ، که ازآن جمله کتابخا نه عزیز یه درجامع شهر واقع و دارا ی دوازد ه هزار کتا ب بودکه موسســـ ن .عزیز الدین عتیق مرد میوه فروش مروی باشد . یاقو ت گو یـــد :کتابها ی این خزاین بسهو لت‌موردِ دسترس بودو من هموار ه دو صدجلدآنرابدو ن رهن بمنزل خود می آوردم واز آن سود میبرد م .وحتی‌درین عالم کتا ب ، شهر ودیا رو خانواده و فرزندا ن خود رافراموش‌کردم . (۲)

فتنه چنگیز تمام این مخا ز ن‌فر هنگ ودانش راباشهـــر ها ی

---

(۱) رجوع به سبك شنا ســـی‌بهار ۲_ ۲۷ .

(۲) معجم البلدا ن ٥ _١١٤.

بزرگ متمد ن خراسا ن چنان ازبین برد ، که بقو ل منهاج سرا ج دربرخی شهر ها دیواری نمانـد ومتنفسی را از انسا نو حیوان باقی نگذ اشتند .چون مردم این‌سرزمین‌هموار ه خلاق‌مدنیت و فر هنگـــك بودند ، دو صد سال از آن فتنـه نگذشته بود ، که با زهـــرا ت و سمر قند و بخارا ودیگر بـــــلا دخراسا ن مراکز پرورش هنروکتاب نویسی و کتا ب آرا یی شدند ، ودر دور ه تیموریا ن هرات شهکار هائی درهنر خطو میناتور وتذهیـب‌وتجلید کتب به و جود آمد، که تا کنو ن هم از بهترین کتب خطی‌دنیامحسوبند ــ مثلا به اتفا ق هنـــــر شناسا ن نسخه شا هنا مـــــــه‌با یسنقر ی که در ســـنه ۸۲۳ هـ ۱٤۹۲ م در هرا ت به خط جعفـــر بایسنقر ی نوشته شده ،از گرا ن بهاترین کتب دنیاست ، که اکنون‌در موز ه گلستا ن تهرا ن موجو د است . این کتا ب نفیس بیست‌ودومیناتور مکتب نقاشی هرا ت‌وتذهیب وتزیین بسیار عالی نظر ربای‌حیرت‌آور ی با بهترین کاغذ و صحا فی ووقا یه و شیراز ه بندی دارد ،وازعالیترین کتابها یی است که تـــا کنون در تاریخ بـــشر ساخته‌شده‌است . (۱)

باسقو ط دولت تیمور یان هرات‌بقیة السیف شهزاد گا ن ورجا ل هنر دوست هرات باعده ای از هنر یندا ن و شاعرا ن و دانشمندان وخطا طان و نقا شا ن‌و رجالیکـه‌حامل خزاین نفیس کتب خطی‌بودند، به سند و هند و بخارا و دولـــت‌عثمانی تر کی رو ی آوردند کـــه بقایا ی این آثار هنر ی و کتـــب‌خطی منقو ل اکنو ن در کتابخا نه های هند ، شورو ی ، ایرا ن،ترکیه‌لند ن ،قاهر ه و دیگر بلاد جهان محفوظند ، و مقدار بسیار کمی درافغانستا ن باقی مانده اند و اگر توجهی به فراهمی و نگهدار ی آ ن‌نشود،این میراثها ی گرانبهاعنقریب از مملکت خار ج کرده خواهندشد،واین خسار ت‌عظیمی باشد که از ناحیت فر هنگ و کلتو ر متحمل‌می‌شویم ، و تلافی آن هم در آیند ه

---

(۱)ــراهنما ی صنایع اسلامـــی۸۳ و میرا ث ایران ۲٤۵ .

بکلی نا ممکن است ، زیرا که هرکسی که آنرا بدست چنین نفایس رابه بهایی باز نفرو شند ، ومانندحرز جانش نگهدارند .

نسخه های خطی که از نظرتاریخ‌وفر هنگ جزو مهم میرا ث عظیم کلتور ی ما اند ، به لحاظ ارزش‌علمی ، ادبی ،فرهنگی ، تاریخی آن به چند قسمت مهم بخش کرد ه‌میتوانیم ، که درسطور ذیل بـــه موارد استفاد ه از آن هم اشار ت‌میرود :

۱ـاز نظر هنر:

برخی از نسخه های خطی صرف‌ازنظر هنر و آرت بهایی دارند.باین معنی که متن آن جدا گانه در دست‌است و نادر و نایاب نیست و بار هاچاپ هم شده ،ولی نسخه خطی‌آن‌از چندین نقطه نظر ارزشی دارد : گل کاری ، جداو ل ، تذهیب،مینیا تور ، نقا شی ، کاغذ ، خط،استعمال رنگها ، سیاهی ، تز ئینا ت‌وغیره.

مثلا نسخ خطی قرآ ن که متن‌آن نایا ب نیست ، و لی هر نسخه خطی آن بیکی از لحا ظ های فو ق‌دارای اهمیت است ، زیرا این‌نسخ متبر ك را هموار ه عقیدة با خـــطخوش بر کاغذ نفیس ، بانقا شی وتزئینا ت بر گ و گل به سیاهی‌ورنگها ی دلچسپ می نوشتند ، و قرآنها یی که در عصرپیش‌از مغول‌نوشته شد ه اند ، ازنظر تحـو ل خط و نقا شی اهمیت فراوا ن‌دارند،وگاهی برخی نسخ و تفسیر ها ی آن‌برای شاها ن و حکمرانا ن نوشته‌شده که از این نقطه نظر هم دارای بها یی اند ،مانند تفسیر در ی‌موزه‌ایرا ن باستا ن که در ٥٨٤ برای مطالعه غیاث الدین محمدبن سا م‌غور ی پادشاه افغانستا ن نوشته شده ، و یا نسخه های قرآ ن که‌برآن برخی عهد نا مه هارانوشته اند ، واز جمله نسخه بیست د رکتابخا نه کابل که هم از حیـــث خط و تذ هیب ارزند ه است و هم‌برورق‌اول آ ن عهدنا مه شاه‌شجاع الملك باسید خداد خا ن و تعهـدمحمد اکر م خان و زیر با حقدادخان بار کز یی نوشته ، وازنظر تاریخ‌افغانستا ن اهمیتی دارند .درکتاب

خانهٔ عامهٔ کابل هم نسخ گرانبهاازاین قبیل موجود است ، مانند کلیات بیدل به خط و تذهیب ونقاشی سردارغلام محمد خان طرزی قندهاری ، یا نسخه بوستان به خط میر عماد نستعلیق نویس معروف و همچنین است مجموعه‌های خطوط میر عبدالرحمن هروی وسید عطا محمد شاه قندهاری ونسخه های دیوان جامی وامیرعلی شیرنوایی و سلطان حسین بایقراکه خطاطان معروف و اساتیدهرات نوشته و نقاشان ومذهبان نامی مکتب هرات و بران کار کرده‌اندو درموزیم های دنیا موجودند . وهمین چند ماه قبل یك نسخه منطق الطیر عطار با چندین میناتورمکتب هرات که از کتب خانه‌امیر عبدالرحمن خان بود ، در لندن به‌هجده هزار پوند فروخته شد .

۲ـنسخه های که متن آنها بهادارد :

برخی از نسخه های خطی موجودند که ازنظر هنر و خط چندان جالب نبوده ،ولی موضوع آنرا از دولحاظمطالعه کرده میتوانیم :

اولا مسایل علمی و فلسفی که‌ازنظر تاریخ فکر و کلتور معنوی مردم مهم اند . مثل تاریخ ـاجتماع،سیر علوم ، ارتقای فکری ـابتکار های علمی و فکری و ضع عقایدوافکار و غیره .

ثانیا : تاریخ نظم و نثر و لغت‌وسبکهای تاریخی زبان ـ نکات گرامری و فصاحت و بلاغت ـخصوصیات لهجه مقامی‌و تعابیر وادا های خاص مردم مناطق خاصه.مثلا نسخه های خطی تاریخ بیهقی ـ تاریخ هرات ، زین الاخبارگردیزی،طبقات الصوفیه خواجه انصاری هروی ـ آداب الحرب و الشجاعه‌فخر مدبر ، و آثار گرانبهای البیرونی و صوفیان و حتی برخی‌از کتب تحقیقی دانشمندان متاخر مانند مغتنم و ریاض المهند سین‌ولسان المیزان وديگر آثار علامه حبیب الله محقق قندهاری‌ودیگر علما ، منبع فواید گوناگون اند که احیا و نشر آن کاردانشمندان محقق و بصیر است .

این نسخه ها و لو با خط بدوصورتی عاری از تزئینات‌ظاهری بدست آیند ، وجود آنها نزدارباب علم مانند طلای نابست .

برای مثا ل باید گفت که طبقا ت‌الصو فیه خوا جه هرا ت علاو ه بر ارزش فکر ی و صوفیا نه بهای‌هنگفت اد بی نیز دارد ،و مخز ن گرانبها یست از لغا ت و کلما ت‌وتعا بیر و اداها ی زبا ن دری‌که در قر ن پنجم در هرا ت‌وخراسا ن‌روا ج داشت و هکذا تاریخ بیهقی هم و ضع اجتما عی مردم و دربارو سیاست عصر را رو شـــن میسازد ، و هم نمونه ار جمنــــدیست از نثر فصیح در ی قر ن پنجم هکذا نسخه واحد ه خیرالبــیا ن‌بایزید رو شا ن که در آلمانست ، ونسخه دیگر خطی پشتو به هما ن‌سبک‌و لهجه که در قند هار است‌از مغتنما ت آثار قدیم پشتواند .

ثالثا گاهی نسخه ها یی خطــی‌بسیار زیبا یی منقش و مجدو ل نفیس بنظر می آیند ، که در عیــن‌حال ارزش معنو ی هم دارنــــد و مزایا ی صور ی و معنو ی در آ ن‌موجوداست. مثلا نسخ خطی بسیار خوشخط و مذ هب منقو شی کـــه‌انوا ع هنر در ترتیب آن بکاررفته، ومتن آن تفسیر است یا طب‌یاگیاه‌شناسی یا ادب و تاریخ ، نسخه‌های شاهنا مه که دارای الوا ن‌و نقوش‌وتصاویر و مزایا ی صور ی اند، هریکی در ترتیب متن جامع انتقادی‌این‌شهکار اد ب و حماست بکارمی آیند . و همچنین نسخه هـــا ی‌تفا سیر در ی قرآ نی که با خطوط وتزئینا ت بسیار د ل انگیز نوشته‌شده اند ، وانوا ع هنر انسانی را در ترتیب آنها بکاربره اند، متن‌آن‌هم‌ازنظر ا دب، گرامر ، بدیع‌وبیان وتعا بیر خاصه و استعما ل لغا ت‌همواره مورد استفاد ه و تحقیـــق دانشمندا ن خواهدبود . که ازاین‌جمله نسخ خطی تر جمه تفسیـــر طبری ، تفسیر سور آباد ی ،تا ج‌التراجم ، جزو ه تفسیر قدیـــم کیمبرج و دیگر تفاسیر دری‌بهترین‌منابع سبك شناسی و نـــکا ت دستور ی ودیگر منابع لسانی‌وبیانی‌اند . و هم از این جمله اندتذکر ه الکحالین تحریر ۵۷۵ و مجمو عه‌متون مهم نایا ب طبی مشتمل بـــر اعمار و العقا قیر المفرد ه‌والمرکبه‌زهرا و ی اندلسی ، و تقو یـــم

الا دو یه المفرد ه از طبیب ابو العلا ئی و غیر ه که در کتابخا نه بالا ماری پشاور موجود بودند .

٤ـنسخه های منحصر بفردوطرزترتیب آن :

نسخه هاییکه متن آن جا یدیگرکشف نشده و منحصر بفرد اند ، در خو ر توجه فراوا ن باشند،زیرامتن واحد و لو از نظر محا ســن صور ی ارزند ه نباشد ، مگــــر به لحا ظ موضو ع و محتوا دارای ارزش است .

نسخه ها ی مکرر را در حیــن‌ترتیب متن‌انتقادی آن‌برای تصحیح بکار میبرند ، و نسخه بد لهـــا یآنرا در پاور قی میدهند و صور ت اصح و متقن یك پار چه مختلــف‌را در متن میگذ ارند ،واختلا فا ت نسخ رابه حاشیه میبرند ،و لی این‌ترتیب در متن واحد منحصر بـــه فر دست نمیدهد ، وباید خودصورت‌متن را مورد تحقیق قرار داد .

چو ن اغلب نسخ خطی راکاتبان‌جاهل یا خو شنویسا ن نا آشنـــا به موضو ع کتا ب می نوشته اندبنابر این گاهی در متن سهو های فاحش رو ی داده و حتی سقطا ت‌واضافا تی هم در آن واقع شـــده است . گاهی کاتب اشتبا ه کرده وبزم رانر م نوشته و حتی عا د ت نداشته که کلما ت رانقطه گذاری‌بجا یی نماید . و بنابرین در متن واحد تحریفا ت غیر اراد ی کاتبان‌دخیل است ، و حتی نسخه های‌خطی را دیده ام که کاتب آن صر ف‌نقاش حرو ف بوده و ابدا زبانــرا نمیدانسته است . واین نوع‌نسخ‌درهند فرا وانند ، که اشخاص خو ش نویسس اما جاهل بزبان نوشتـــه‌اند ، مثل نسخه طبقا ت ناصر ی پو هنتو ن پنجا ب که نویسند ه آن‌خدارا هم نمی شناخت و در اکثــر موارد آنرا (جدا)می نوشت .

اما گاهی کاتب ارادتاً تحریفی‌رادر متن وارد کرده و بزعم خودکامه یی را کشید ه و کلمه دیگر ی رابه‌جای آن نشاند ه است که دریــن صور ت او لا ذو ق کاتب از قریحه‌مولف کتا ب والاتر و رساترنبوده،

واگر هم باشد ، ذو ق اوبه لحا ظحفظ امانت مداراعتبار نتواندبود .
بهر صور ت اگر در پیش‌محققی‌که متن انتقاد ی کتا ب خـطی را برای چا پ ترتیب میکند چندنسخه‌موجود باشد بسهو لت میتوا نداز بین اختلاف متن چند نسخه ،آنچه‌بنظرش مو ثو ق و صحیح تربرسد صور ت آنرا در متن گذارد ،وباقی‌نسخه‌بدلها را در پاور قی جای‌دهد. ولی در نسخه واحد اگر متن مورددستبرد کاتب گشته باشد ،دراینجا وظیفه تر تیب کنند ه متن دشوارتر است ، وباید حتی المقدو ربکوـ شد که به مدد کتب دیگر موضو عراحل نماید ، ودلایل خودرا هم‌در پاور قی بگنجاند ، و اگر این کـارممکن نشد و حل جملات یا کلما ت مبهم در کتب و متون دیگر مربو طبه همان فن یا فته نتوا نســتند ، آنگا ه در پــاور قـــی را ی‌خودرا می نویسند ، و یا اصل متن نسخه واحد ه رانقل کرده بـــه‌گذاشتن علامت استفها م بیـــن قوسین یا «کذافی الاصل» وغیره‌ابها م آنرا نشان میدهند .
در ترتیب نسخه های منحصربفرد دقت و تحقیق فراوا ن لاز م است و باید هر کلمه آنرا ازرو ی‌استعمال بموقع وو ضو ح مطلب و تلازم با الفاظ وارده در آن متـــن‌وهم ازنظر سبك شناسی و روا ج مسالك اد بی همان عصر مورد غورقرار داد . واگر پیش مرتب نقا دو بصیر دانشمند دلیلی اد بی یـــاتاریخی یافتنی برای تبدیل کلمه‌یی به کلمه دیگر موجود باشد بایدآنرادرپاور قی شر ح دهد.
مثلا نسخه خطی زین الا خبـا رگردیز ی که ازرو ی دو متن خطی کتب خا نه های کمبریج و آکسفوردترتیب کرده ام ، این نسخـــه در حقیقت واحد است ، زیرا نسخـه‌آکسفو رد فقط نقل نسخه اول‌است وبنابرین برای حل مشکلات‌فراوانی‌که درین کتابست بمتو نی کـــه ماخذو مدر ك خود گردیز ی بودرجو ع کرد م ، و سهو ها وفـــرو گذاشت هاو سقطا ت اراد ی‌وغیراراد ی کاتبا ن و نواقص این‌نسخه خطی را از رو ی همان متون تکمیل‌یا تصحیح نمود م که عنقریب به‌طبع سپرده میشود .

آفات وارده برنسخ خطی واحدمتعدد است : جهل کاتب، تعصبات خاص فرقوی‌نامساعد بودن اقلیم‌وهوا ، هجوم حشرات و کرم های دشمن کتاب - نادانی مالک‌کتاب که با چاقوی جهالت‌وستم تصاویر کتاب را میترا شـد ،ویا بنظر خاص تعصب بانام یکی بذوق و عقیده خود علیه السلام ورحمة الله و یا دیگری لعنة الله وغیره می نویسد ، و حتی گاهی‌مطلبی را مسخ نموده و عامداو قاصدا در آن تصرف ناجایز می‌نماید . در چنین موارد اگر نسخ متعددی از همان متن در دست‌باشد کار مدقق آسانست‌و میتواند متن دست ناخورده آفت نزده‌یی‌را تشخیص کند .ولی درنسخه واحد چنین انتخاب انتقادی‌دشواراست ، جز اینکه مدقق مواردمشبوه را در پاورقی بانظر انتقادی‌خویش نشان دهد .

در اینجا مثالی چند از نسخه‌زین الاخبار گردیزی که به طبع مهیا شده می آورم : گردیزی درشرح روز های اسلامی میگوید : که‌روز یازده ذیحجه رایوم القر گویند ، این نام در هر دونسخه‌یوم الفر نوشته شده که من آنرا به‌یوم‌القر تصحیح کردم ، زیرا البیرونی درآثار الباقیه گوید : «یوم‌القر،لان الناس یستقرون فیه‌بمنی» (ص ٣٣٤) .

در شرح حال منصور عباسی‌می نویسد : و گرداند ر گردکوفه او دیوار کشید و مال آن بر اهل‌شهر ها جبایت کرد . این کلمه‌در هر دونسخه خطی جنابت است که‌طابع این فصل ، آنرا بار هاجنایت خوانده و طبع کرده ، در حالیکه‌اصل آن جنابت است که در عربی جبی المال آمده و مراد ازآن‌وضع خراج باشد .

همچنین گردیزی در شرح حال‌مامون گوید که حسن بن سهل نام ابوسرایارا از دفتر لشکر کشیدواین مطلب را چنین افاده میکند : «وحسن بن سهل به« امار مـردانگارش » نام او بیفگند» در هردو نسخه این اصطلاح لشکری : بدارمردانگار شی نوشته شده ، کـه

مرحو م سعید نفیسی آنرا بدا رخرد انکار شی طبع کرده و یکــی از این صور معنی ندارد . و من این کلمه رابه«امار مردانگارش »تصحیح کرد م زیرا الیعقو بی در تاریخ‌خود (۱ر۷۷۷) صا حب‌دیوا ن را«المرد مار» و خوارز می هم امار د بهیر (دبیر مالیا ت) و گنز امار د بهیر (دبیر خزا نه) و غیره می نویسد (مفاتیح العلو م) ـو بدین سنــد «امار مرد انگارش » صحیح تـــرخواهد بود یعنی دفتر مرد شمار، که همین و جه را من با قید احتیاط بر حا شیت همین مبحث نوشته ام

۵ـ نسخه های خطی :

نسخه ها یی مو جود ند که بارها طبع شده و یا متو ن مخلو ط و محد ث متعدد آ ن باقی اندو لی ارزش نسخه اصیل کهن سا ل آن به جاست . زیرا گاهــی اربا ب تصوف و تلقین متو ن دری قد یمی راکه بزبا ن کهن مطابق دساتیــر ادبی عصر های گذ شته نوشته‌شده، وبعد از چند قر ن فهم مطالب آن بر مردم دشوار بود ، به زبان‌مروج عصر خود در می آورندند ،و بدین‌صورت متن قدیم مترو ك می‌ماند ،و آنچه بقول جا می«بزبان‌متعارف روزگار» در آمده بود روا ج و مقبو لی می یافت .

صوفیا ن این کار را جایز میدانستند زیرا مراد ایشا ن‌از مطالعه یك متن ، جنبه تلقین و تاثیرروحی آن بود و باسبك ادبی آن کار ی نداشتند . مثلا کتا بی بنا م سوا داعظم در عر بی تالیف اسحق بــن محمد مشهور به حکیم سمر قند ی‌در حدو د . ۲۹ ه . مشتمل بــر عقاید اهل سنت موجود بود واین‌کتا ب در حدو د ۳۷۰ ه بخواست امیر خراسا ن نو ح بن منصو ربه‌زبان در ی دور ه سامانی ترجمه شد ، که مقار ن تر جمه تفسیر وتاریخ طبر ی از مهم ترین و کهن ترین متو ن زبا ن دری به‌شمارمی‌این متن کهن اصیل را مورددستبرد مرد صو فی قر ن هشتم که دربلخ‌مد فو ن است در سنه۷۹۵ ه این آید ،و لی خوا جه محمد پار ســاقرار داده واز آن وسایلی را درشرح

عقا ید اهل سنت ساخت ، و آ ن‌متن قد م رابزبا ن«متعار ف روزگار» خویش در آورد ، واکنو ن که من‌نسخه بسیار نادر و شایدمنحصر به فرد اصیل دور ه سا مانـــی‌آنرا یافتم ثابت شد که بین دومتن قدیم و جدید خوا جه پارسا ازنظــراد بی وسبك شنا سی تـــفاو ت فراوا نی موجود است و بنابر این‌ارزش متن کهن آن باو جود ی که مطالب و محتوا ی آنرا خوا جـــه‌پار سابر داشته ، به جای خودباقی است و پیدا شد ن متن اصیل دری‌آن از مغتنما ت روز گار است .

مثا ل دو م این گو نه‌تحر یـف‌ودستبرد همان شر ح تعــــر ف مستملی بخار ی است که ذکر آ ن‌پیشتر کرده شد و نمونه دیگراین کار تصر ف مولانا جا می در متــن‌طبقا ت الصوفیه خوا جه عبداللــه انصار ی است که کتا ب نفحا ت‌الا نس از آ ن به وجود آمده‌وچون من متن اصیل طبقا ت انصا ر ی‌رابا همان سبك و چهر ه قدیــم لهجه هر و ی آن ، ازرو ی چنـــد نسخه خطی مکشو ف دنیا در سنه ۱۳٤۱ ش با تعلیقا ت وتوضیحات‌فراوا ن به اصو ل انتقاد ی ایــن عصر از کابل نشر کــــرده ا م ،مد ققا ن واهل نظر و کتا ب شناــ سا ن سبك دا ن میدانند که بیــن‌دو متن انصار ی و جا می چـــــه تفاو ت فراوا ن موجود است ؟

بدین صور ت نسخه های خطی‌مارا به معار ف پیشینیا ن وافکا ر وهنر وو ضع اجتما عی و فکر ی‌وسبك نویسند گی وادا و تعا بیر و خصو صیا ت لهجو ی و بسا لغات‌وکلما ت از دست ر فته زبان ها و واقعیت های تاریخی و مسایل‌علمی‌وادبی واجتما عی سابقه آشنا مــی سازد ، و چو ن علم و معر فت‌بدین‌چیز ها مال مشتر ك بشر است‌باید به حفظ و فراهمی انوا ع نســـخ‌خطی تو جه بین المللی مبذو ل‌گردد. ومبادله عکس ها ی این گو نه‌نسخ‌برای استفاد ه پژو هنـــد گا ن؟ هموار ه با سهل طر ق میســـــر باشد ، و من درپایا ن مقال درین باره سخنی چند را باین انجمـــن‌دانشمندا ن پیشنهاد مینمایم :

۱ــباید یك انجمن بین المللـی‌کتا ب شناسا ن در ی ، عر بـی،

پشتو ، اردو ، تر کی بشمـــول ممالکی که دارا ی این زبان هاندو یا ذخایر چنین کتب را دارندتشکیل گردد ، ومرکز ی رابسو یه بین ـ المللی برای ترتیب ، تنقیح، جستجو، فراهمی ، نشر ، حفظ ، کشف نسخ خطی بوجود آورند .

۲ـبرای این کار ها در ممالـــك مربو ط شعب فر عی این مرکـــز تاسیس گردد ، و مبالغی تخصیص نسخ خطی و کشف آن صور ت ، از کار همه این مراکز ، حفظ ونشرداد ه شود تا به همکار ی واطـلاع گیرد ، دانشمندا نی که در تربیت علمی و روش انتقاد ی ترتیب نسخ خطی تجر به ومهار تی دارند، واهل همان زبا ن و همان سر زمین اند بکار گماشته شوند ،ووسایل طبع ونشر آن ترتیب گردد .

۳ـوسایلی فراهم آید تا تمـا م نسخ خطی با سهل طرق دردسترس دانشمندا ن باشد و فهارس کتب خطی در هر مملکت ترتیب و تکمیل ونشر گردد .

٤ـعکسها و رو تو گرا فهـا ی نسخ واحد منحصر بفرد بین تمام این مراکز بین المللی مباد له شود.

٥ـیك نشر یه بین المللی برا ی اطلاعات مربوط به کشف و تحقیـق ونشر و دیگر امور کتا ب شناسی مخطو طا ت بو جود آید ، تاکتا ب شناسا ن دنیا از فعالیت مراکـــز یکدیگر آگاه باشند و کار هــــای مکرری درین ز مینه ا نجام نـشودوترتیب انتقاد ی متو ن خطی ونشر آن به کسانی سپرد ه شود که به نحو احسن اهل همان کارباشند .

٦ـچون برخی نسخ خطی تاکنون وکنار موا جه به خطر واتلا ف اند، غیر مکشو ف بوده و در هر گو شه باید برا ی نجا ت آن بسو یه بین ـ المللی تو جه بعمل آید ، وموسساتی امثا ل یونسکو و غیر ه به حفـــظ این امانت انسا نی همت گمارند.

(این مقا له مخز نی است عظیم از تحقیقا تی گرانبها متضمـــــن نام و نشا ن بسیار ی از نسخـه های خطی در ی ، وروش نگا هبانی آن نسخه ها ، و طر ز تصحیـــــح ومقابله آنها در چا پ وپیشنهاداتی

فر هنگی در مبادله کتا ب ،درجوامع انسا نی ارزش چنین تحقیقـــــا ت وتتبعا ت و رنجها را اهل فن‌مـــی‌توانند دریافت . مجله یغما ازاستاد بزرگوار مشر ق زمین عبدالحــــی‌حبیبی در ارسا ل چونین مقا لا تی امتنا ن وافتخا ر بسیار دارد ودرباره سیمینا ر کتا ب درکابل ، که ریاست آن با استاد بوده اســـت‌مقا لاتی انتشا ر خواهد داد)..

* * *

مؤید جاجرمی و ترجمهٔ احیاء العلوم بزبان فارسی (*)

در عهد سلطا ن ایلتتمش (٦٠٧-٦٣٣ ق مساوی ١٢١٠ -١٢٣٥ م) احیا علوم الدین امام ابو حا مدمحمدبن محمد غزا لی از عر بی بفارسی ترجمه شد .

نویسند ه این سطور از نسخه کامل این تر جمه اطلاعی ندارد، ولی فقط سه جزو آنرا دیده ام ، و آنچه در بار ه این تر جمه و مترجم آ ن بدست آمده چنین است :

کتا ب احیاء چهار قسم دارد :

قسم اول عبادا ت ، قسم دو م عادا ت ، قسم سوم مهلکا ت، قسم چهارم منجیا ت ، که هر ربع آ ن مشتمل بر ده ده کتابست .

یك حصه این تر جمه فارسی درموز ه برتانیاست، که در فهر ست ریو Rleu ذکر آن نیا مد ه ، وشاید که بعد از طبع فهرست مذکور

(*)- نقل از اورنیتل کالج میگزین می ١٩٥٣ و نشر آن درین مجموعه ازرو ی مجله یغما ، سال (١٣٥٥)، شماره سو م ، تهرا ن ، صور ت گرفته است .

بموز ه آورده شده باشد . کـــــه عبار ت از اکثر تر جمه ربع اولست، ورو توگرا ف آن را درکتابخا نـه ملی تهرا ن دیده ا م که مجلـــــد ضخیمی است .

در کتابخا نه دانشگا ه پنجا ب نیز تر جمه جزو دوم ربع او ل موجود است که از ذخیر ه کتـــب مر حو م پرو فیسر شیرانی بوده و نسخه نفیس قد یمی است مشتمل بر ۱۹۷ ورق پانزد ه سطری قطـــع ۷٫۵ در ۳٫۵ انچ به خط نسخ خفی و عناوین شنگر فی ، که درسنـــه ۷۹۷ ق کتابت شده و لی سرو آخر آن ناقص است ، و شا مل تر جمه مطالب احیاء طبع مصر ۱۳٤۸ ق از صفحه ۹ تا ۱۱۷ باشد ، و آغاز کتا ب از مبحث عجائب القلـــب ناقص الا بتدا ست .

تر جمه کتا ب دوم وسو م آ ن کامل واز کتا ب چهار م تا «آفـــت چهار دهم در وغ درسخن وسوگند» است ، و مطابق رسم خط قدیم گ، ك وچ ،ج نگا شته شد ه و کشش ك بطریق کهن است .

نسخه دیگر تر جمه جز سو م در کتابخا نه راقم این حرو ف موجود است ، که تا قسم چـــهار م میخیا ت مطابق جلد ٤ ص ٤٧٨ طبع عر بی مذکور میرسد .

این نسخه نیز در آغا ز وانجام ناقص و عدد اورا ق آن ۳۲۲ نوزده سطر ی به قطع ۱۲ در ۹٫۵ انچ وخط نسخ جلی است که غالبا در هندوستا ن نو شته شده و آیا ت قرآ نی آن جلی تر و دارای اعراب است . گ ، چ مانند نسخه سابق الذکر و کلمه انچه «انچ» نوشتـــه شده و کشش ك آن قدر ی پایین بوده و رو ی همر فته نسخه نفیس وکهن تصحیح شده است که دربین آن چند و رق ضایع گردید ه و بعد ازآن بخط جدید ی نقل و تکمیـــل کرده اند و بر ورق ۲۹۷ ب نا م مترجم را چنین نوشته اند :

«مترجم مولانا علامه مجد الملةوالدین قدوة المحققین ، خاتـــم

المجتهدین امام النقل و العقل ،الهادی الی الله ابو المعالی موید بن محمد الجاجرمی قدس الله روحه العزیز » .
بر صفحه آخرین که نوشته آن قدری ناقص است نوشته اند :
«موید محمد جاجرمی که مترجم این کتابست ... میگوید ... و توفیق ارزانی داشت ... تا این ضعیف ترجمه این کتاب را ...از پرده شعر بیت بیرون آورد ... واز حضرت ذو الجلال بتضرع وابتهال می خواهد که میامن وبرکات آنرا موجب ثبات سلطنت و مقتضی مزید مملکت سلطان السلاطین شمس الدنیا والدین گرداندومشو (بات)..... باایام دولت صاحب موید الملکی رساند . »
از تفاصیل فوق روشن می آید که ترجمه کامل ربع اول موجود واز ربع سوم و چهارم هم حصه بزرگ بدست می آید ،ولی ترجمه ربع دوم بمن معلوم نیست جز آنچه ذکر آن در چند سطر کنز العباد می آید .
اما مجدد الدین ابو المعالی موید بن محمد جاجرمی که بود ؟ جواب مفصل این سوال از کتب تراجم وتاریخ بدست نمی آید ،مولوی رحمان علی بر صفحه ۲۷۷ تذکره علمای هند صرف اینقدر مینویسد:
«ملك موید جاجرمی در عصر جلال الدین خلجی بود .»
سلطان جلال الدین خلجی ازسنه ۶۸۹ تا ۶۰۵ در هند شاهی داشت وآنچه رحمان علی نوشته هم از تاریخ فیروز شاهی ضیا برنی اقتباس کرده باشد ، که درآن ذکر «امیر موید جاجرمی »سه بارآمده:
اولا در ص ۱۷٤ در جمله وزیران وامیران عهد جلال الدین نام «ملك موید الدین جاجری» شامل است وجاجری بلا شبهه تصحیف جاجرمی است .
در صفحه ۱۹۹ نیز در فهرست ندیمان سلطان نام او آمده و گوید :
«وندیمان مجلس سلطان ، تاج الدین عراقی وامیر خسرو وموید جاجرمی و پسر ایبك دعا گو وموید دیوانه و صدر عالی وامیر

ارسلان کلاهی واختیار باغ و تاج‌خطیب که در انشاء سخن ودانش سخن و علم تاریخ و آداب ملوک‌مثل ایشان دیگری نبودندی . »

وباز در ص ۲۰۱ تاریخ فیروزشاهی آمده :

«در عصر جلالی که مجمع اکابروذوفنون نان عالم بود ، چند ملک بعلوم آراسته بودند ، چنانچه‌ملک قطب الدین علوی و ملک تاج الدین کهرامی و ملک مویدجاجرمی و ملک سعد الدین‌امیر بحر که هریک از ملوکان مذکوردر صدر فرماندهی و مسند اشغال خطیر متمکن بودند ... »

این ملک موید جاجرمی که برنی ذکر کرده ، ظاهرا همین مترجم احیاست ، ولی درینجا اشکال خفیفی هست ، که در ترجمه احیاء نام سلطان شمس الدین صریحا مذکور و در جلد اول ذکر وزیر جنیدی هم آمده که وزیر ایلتتمش‌وپرور نده عوفی مولف جوامع الحکایات بود ، واین وزیر جنیدی: ابو حامد قوام الدین نظام الملک محمد بن ابی سعد جنیدی‌دهلویست (۱) ، که در سنه ۶۰۷ به وزارت ایلتتمش رسید و تا آخرعند سلطنت او ۶۳۳ ق بر همین مرتبه باقی بود ، وبعد از آن وزیرفرزند ایلتتمش یعنی رکن الدین فیروز شاه بود ، ولی سر کشی کرد و با جمعی از امیران به‌لاهور رفت ، و رکن الدین اورا تعاقب کرد ، مگر بالاخره جمعیت امرا ، دختر ایلتتمش سلطان رضیه رابر تخت دهلی نشاندند و رکن الدین رابزندان بردند.ولی نظام الملک جنیدی بالشکری‌از لاهور بردهلی تاخت و چون‌شکست خورد بطرف‌سرمور گریخت ودر آنجا در عهد رضیه دربین ۶۳۴ تا ۶۳۷ ق درگذشت . (نزهة الخواطر ار۲۰۳)

بهر حال ، از ذکر نامهای جنیدی و سلطان شمس الدین بر می آید ، که مترجم فارسی‌ترجمه احیاء را در عهد ایلتتمش

---

(۱) این وزیر عربی الاصل‌بود. بنگرید : دیباچه جوامع الحکایات از محمد نظام الدین طبع گیب ص۲۰۹ و بداونی(۱ر۶٤) که درین کتاب بجای جنیدی بغلط جندی نوشته شده است .

ختم کرده است . واگر ما این کاررا درسا ل آخر حیا ت ایلتتمش ۶۳۳ ق بشمار یم ، پس تا جلو س جلال‌الدین خلجی یعنی ۶۸۹ ق ۵۶ سا ل فاصله دارد ، واگر درسنه ۶۳۳ متر جم راسی سا له بدانیم، پس در عصر جلال الدین خلجـــی باید در حدو د هشتادوشش سا له باشد که برای منصب ندیمی‌شا یسته و لی محا ل نیست . زیراخود جلال الدین خلجی هم در و قــت جلوس هفتاد ساله بود ، وبرا ی یك پادشا ه کهنسا ل هفتاد سالـه ندیمی که هشتادوشش ساله باشد، بسیار محل تعجب نباشد .

در اذ کار ابرا ر(طبع آگــر ۱۳۲۸ ق)ص ٤٤ ذکر «حا جـــی مجد الدین جاجر می دهلو ی » هـم آمده و از آ ن برمی آید : که و ی معا صر قاضی حمید الدین ناگوری(متو فا ٦٤٣ ق) و قطب الاو لیا ء (متوفا ۶۳۳ ق (۱) وازمنکران‌سماع بود ، که در آخربا ن گرو یـدو منصب قضا را تر ك کرده و د رزوایا ی صوفیا ن در آمد و بـــا همراها ن خود از کا ملان زمـــا نه گشت و بدر جه شهاد ت رسید.» که ظا هرا این ذکر همان جاجر می‌مترجم احیاست .

ترجمه احیاء در مرد م بسیا رمقبو ل گردید . برنی در احوا ل علاء الدین خلجی (ص ۳٤٦)مـــی‌نویسد : که این تر جمه درسالهای (۶۹۵ ق تا ۷۱۵ ق) بین مرد م‌باین انداز ه مطلو ب بودکه : «ورغبت بیشتر ی متعلمـــا ن واشرا ف و اکابر که بخد مت شیخ (یعنی شیخ‌الا سلام نظام الدیـــن‌اولیا) پیوسته بودند در مطالعـــه کتب سلو ك و صحا ئف احکـا م‌طریقت مشاهده میشد ، و کتا ب قو ت القلو ب واحیاء العلو م‌وترجمه‌احیاء العلو م و عوار ف و کشف المحجو ب و شر ح تعر ف ورساله‌قشیر ی و مر صاد العباد ومکتوبات

---

(۱) مراد قطب الدین بختیار کاکی عار ف افغا نی مدفو ن دهلی است که دیوا ن اشعا ر فارسی و هـــم نمو نه اشعا ر پشتو ی اودر دست است . (مترجم)

عین القضاة و لوایحو لوا مـــــع‌قاضی حمید الدین ناگور ی‌و فوائد الفواد امیر حسن رابواسطه ملفو ظا ت شیخ خریدارا ن بسیار پید ا آمدند . »

این سخن به اواخر قر ن هفتـم‌وآغا ز سده هشتم هجری‌تعلق‌دارد. در یك کتا ب دیگر قر ن هشتم(۱) هجر ی کنز العباد فی شر ح الاوراد، چندین بار ذکر تر جمه احـــیاء و اقتبـــا ســـا ت از آ ن آمده ، و کنز العباد شرح او را دشیخ اجل محی السنه شهاب الدین سهر و رد ی (متوفا ۶۳۲ ق)است‌که یك شر ح عر بی اصل فارسی آنرا علی بن احمد الغور ی ساکـن‌کره مرید شیخ رکن الدین نوشته ومشتمل بر منقو لات کتب فتاو ی‌وواقعا تست ، که شرح بالقو ل است (بنگر ید : حاجی خلیفه طبع‌لند ن ۱۸۵۰م ۵ر۲۵۴) درین کتا ب با عبارا ت طویل عر بی و فارسی‌از کتب فقه وتصوف مرو ج‌هندو- ستا ن اقتبا سا تی دیده میشود ،که مولف عبارت فارسی را باشارهٔ قوله‌درج‌کرده‌واین کتاب‌درسنه۱۳۲۰قمری درقازان‌طبع‌گردید،و نسخه‌های خطی آن در انجمن آسیا یی بنگا ل‌واستانبو ل و دیگر کتب خانهـــا موجود است (بنگر ید :براکلمـن۱ر۴۴۱ و تکملـــه و ی ۱ ر۷۹۰).

۱-برو کلمن (۱ ر۷۹۰) کنـزالعباد را از تصانیف قر ن نهـــم داند مگر در مفتا ح النجنا ن اقتبا سا تی از آ ن کتا ب هست، که‌در حدو د ۷۷۰ ق تالیف شده(بنگرید:فهر ست مخطو طا ت فارســـــی کتابخا نه اندیا افس شـــما ر ه(۲۵۶۵) علاو ه از این الغـو ر ی مرید شیخ رکن الدین است ، کـه‌بقرار فهرست مخطو طا ت عر بـی دیوا ن هند از Loth ص ۹۳ ،این شیخ رکن الدین غالبا حضر ت ملك المشایخ‌و اولیا ابو الفتـــح‌قریشی است یعنی : رکن الدیـــن ابو لقاسم فضل الله بن شیـــخ‌صدر الدین محمد عار ف‌بن‌بهاالدین زکریا ملتا نی که وفا ت او درسنه۷۴۵ ق است پس کنز العباد تالیف قر ن هشت باشد نه قرن نهم .

یك نسخه قدیم اماناقص کنـــز العباد در کتابخا نه دانشگا ه پنجاب هم موجود است دارا ی ۱۹۰ ور ق که نصف آخر کتا ب باشد ودرآ ن علاو ه بر متن عر بی احیا ء الا قــل هفد ه بار از تر جمه الاحیاء هـــم اقتباسا تی دیده میشود که جمله نود سطر شود ، بنگر ید : اورا ق ۲۳٦، ۲٦۰ الف ، ب (ربع دوم) ۲٦۲الف وب ۲٦۹ ب ۲۷۰ ، ۲۷۲ ب ۲۷٦ الف و ب ۲۷۸ ، ۷۹ ۲ ،۳۸٦ ب)، در دفتر اول ابوالفضل (طبع کانپور ۱۲۰۹ ق) برص سی و نه تحـت عنوا ن «دستو ر العمل حضر ت شا هنشا هی بعما لا ن ممالـــــك محروسه و متصدیان مهمات مر جوعه» هدایاتی به کارکنا ن حکومت دیده میشود که در آ ن گوید (صـ ٤۰ سطر۱) :

«ودر هنگا میکه کار خلق خـــدا نباشد به مطالعه کتب اربا ب صفوت وصفا مثل کتب علم اخلاق که طب رو حانیست و خلاصه جمیع علو ـ مست چو ن اخلاق ناصر ی ومنجیات ومهلکا ت (۱) احیاء علـــــو م کمیا ی سعاد ت و مثنو ی مولوی روم و کلیله و دمنه مشغو لی کند تا از غایت مراتب دیندار ی آگا ه شوند ... »

دراین اقتباس انشا ء ابوالفضل غیر از احیاء علو م ، دیگر کتب همه بزبا ن فا رسی است و از عمــا ل ومتصدیا ن امور عهد اکبر ی توقع نمیرود که از متن عر بی احیـــاء استفاد ه کرده توانسته باشند ،بنا برین جا ی تعجب نیست که مراداز احیاء درین عبار ت تر جمه فارسی آن با شد بهر حا ل اگر تا عهـــد اکبر ی تر جمه فارسی احیاء معروف بود ، بعد از ین بتدریج کمیا ب گردید ه و نایا ب شده باشد .

سر سید احمد خا ن از کتا ب احیاء تر جمه فارسی «کـــــتا ب

۱ـ کذا در دونسخه خطی انشاء ابو الفضل ، که یکی از نسخـــــه نوشته شده ۱۰۹۸ ق نقل شد ه .ودو مین تاریخ کتابت ندارد ولـــی مو خر از نسخه او لست .

الحقو ق » را در پانزد ه صفحـــه‌در مجله آگر ه ۱۸۸۸م به طبـــع سنگی نشر کرد ، و همد ریـــن‌سا ل در همین مطبع تر جمه کتا ب الصد ق احیاء را چا پ نمود که‌دوازد ه صفحه باشد (بنگر ند : فهرست کتب مطبو ع فارسی موزه‌بر تانیه مرتب کرده‌ای ، ایدواردس. لندن ۱۹۲۲م ستو ن ٤۲۰).

آیا این اقتبا سا ت سر سیـــداحمد از تر جمه جاجر می صور ت گرفته ؟ جوا ب این سوا ل بـــه‌مطالعا ت آیند ه بدر مجلات مذکو ر وتطبیق آ ن با متن تر جمه خطـی‌احیا وابسته است (ختم)

توضیح مترجم :

جاجر م از شهر های خراسا ن‌بود ومولف حدود العالم گو ید :
جاجرم : شهر کیســت بر راه‌گرگا ن برسر حد و بار کده‌گرگا نست واین کو مش و نشا پور ست(ص پنجاه و شش طبع تهـــرا ن ۱۹۳۲ م .) قرار ی که مینارسکی‌در شر ح و تعلیق حدود العالم می نویسد : جاجر م مربو ط و لایت‌نشابو ر و بر خط مرز ی خراســان وگر گا ن واقع بود ، که مقد سی‌هم‌آنرا ذکر کرده و لی دراصطخری نیا مده است . (ص ۱٦۷ طبـــع و ترجمه کابل ۱۳٤۲ ش) شاید ابا واجداد موید جاجر می‌مترجم احیاءاز همین ولایت خراسا ن بهند رفته و منسوب بهمین جا جـر م باشند که ذکر این عالم دین ، در کتا ب بزم مملو کیه تالیف سید صبا ح‌الدین ندو ی طبع اعظم گر هنـــد ۱۹٥٤ م هم آمده است .

مخفی نماناد که یك جلد ترجمه‌فارسی احیاء العلو م در حدو دسنه ۱۳۳۰ ش از قند هار به کابـــل‌آورد ه شده بود ، که درکتابخا نه ارگ جمهور ی کابل محفو ظ باشد،این نسخه در فهرست کتب خـطی افغانستا ن به نمره ۲۲.٦ قیداست،که قطع آن ۲۳ در ۱۷ سانتی متر در چار صدو یك صفحه بیست‌ویك‌سطر یست و در سنه ۱۱۲٤ قمری به خط نسخ محمد طه بن‌عبدالرحیم‌سلیمانی نوشته شده است(فهرست

مذکور ، ص پانزده طبع قا هره ۱۹٦٤ م) .
متاسفانه که این نسخه نیز ترجمه کامل احیاء نیست و یک نصف تمام کتاب را احتوا میکند، ولی تاجاییکه بانظر سرسری دیده ام ، نسخه منقح صحیح وخواناست وخط آن هم نسخی متوسطست که کاتب آن غالبا در حجاز یك شخص سلیمانی (افغانی) باشد ، زیرا سلیمانی منسوب بکوه سلیمانست که عربها هر شخص افغان رابااین نسبت مشخص می‌ساختند .
در معاصرین این مترجم احیاء ، امیر خسرو دهلوی است که ذکر اورا به چنین وجه آورده : «طریقه دوم علمای محقق ، این طریق چنان بود که شاعر مشارع علوم عین عبارات را از موج تبحر خویش به چاشنی آب دهد که دلهای مرده رازنده گرداند ، چنانکه کتب پارسی مولانا بحر المعانی محمد غزالی و ترجمه احیا از آن امام متبحر مجد الدین حاجر می ... » (اعجاز خسروی ۵۵ طبع هند)
این ترجمه احیا بوسیله امام حاجر می بعد از ٦۲۰ ق در دهلی خاتمه یافته ، و بداونی همم حاجر می را در سلك فضلای روزگار جلالی میشمارد (منتخب ۱ر۱۳۱) واز دیباچه ترجمه احیاء بر می آید ، که مجدالدین بهره کافیی از علوم داشت ، و در لاهور به تدریس و افاضه پرداختی وگروهی از طلبه علم را درس احیاء العلوم دادی ، که چند بار تدریس آنرا، انجام داده بود ، ودرسنه ٦۲۰ ق طوایف خلایق ازائمه و شیوخ وتاجر و عامی برو گرد آمدندی که بدین سبب مورد حقد برخی از علماو انتقاد و بدخواهی ایشان گشتی. ولی انصاری از احناف او راحمایت نمودندی .
وی بالاخر بترك لاهور پرداخت ودر اواخر سنه ٦۲۰ ق بدهلی آمد وبگفته خودوی :
«مجلس عالی صاحب مثال واشارت فرمود که احیا علوم دین را بپارسی ترجمه باید ، تا همگنان را از وفایده باشد ، چه اکثر

خلق‌از ادرا ك عبا را ت تازی‌قاصراند ...سالهاست تاخاطر خطیرورای منیر و ی بدان مصرو فست که‌احیاءعلو م دین به تر جمه رسد ... بر مقتضی‌این مقد مه این دعا گو ی را به تر جمه آن مثا ل داد . »(اقتباس از مقد مه فارسی نسخه خطی)

بدین طور امام جاجر می تر جمه‌احیاء را دردهلی به حمایت وامر جنید ی وزیر دهلی انجا م داد ،وبه‌قو ل خودو ی درین تر جمه اصول ذیل درنظر اوبود :

اول : آیا ت قرآنی و احادیـــث‌نبو ی واقوا ل اصحا ب پیا مبـــر به عبارا ت اصلی آ ن نقل و بعدازآ ن تر جمه آن داده شده تا بـــه رجو ع خود احیاء ضرور تی نباشد.

دوم : مولف احیاء مسایل فقهی‌را به مذهب شافعی آورد ه، و لی مترجم مسایل مذهب حنفی را هم‌برآن افزوده‌است .

سوم : دربرخی موارد کـــــــه‌ضرور ت تفصیل و تو ضیح مزید بوده ، تحت عناوین فاید ه‌و مترجم‌گوید مطالب مفید ی رابر آ ن افزوده است .

چهارم : از انشا پرداز ی‌و تـــرصیع و جناس و اسجا ع‌در گذشته وتر جمه خود را به عبارا ت ساده‌وعام فهم در آورده است .

بدین نهج علاو ه بر مطالب متن‌عر بی احیا علو م ، در تر جمـــه جاجر می در حدو د یك هزار«فایده»افزو ده شده است ودر آ نجاییکه متر جم در مقابل کلما ت عر بـــی‌الفا ظ فارسی داشته آنرا درترجمه جا ی داد ه ، وگر نه کلمات‌فارسی‌نیافته ناچار عر بی راگرفته است. تاجاییکه معلوما ت داریم ، مخطو طا ت ذیل این‌ترجمه معلوم اند :

۱ــربع‌اول: مکمل در موز ه‌برتانیا . و همچنین یك نسخه مکمل‌آن درکتابخا نه ملی تهرا ن‌نـــــــوخریدار ی شده .

۲ــربع دوم :شنا خته نشده ،ولی از و جود یك نسخه ناقصـــس نصف اول این ربع در کتابخا نه‌ملی الیپو خبر داریم . و آنچه گفته شد ه که در هند هم یك نسخه آ ن‌موجود است صحیح نیست .

۳ـربع سوم : دو نسخه خطی آنراسراغ داریم : یکی در کتابخانه ملی مصر ، دوم در مجموعه کتب مرحوم پروفیسر شیرانی دانشگاه پنجاب که نسخه قدیم ناقص است مخطوطه ۷۹۷ ق مشتمل بر ۱۹۷ ورق.

٤ـربع چهارم : دو نسخه خطی آن معلوم است : اول درکتابخانه ملی مصر . دوم در مجموعه شخصی کتب مرحوم محمد شفیع لاهوری مشتمل بر ۳۲۲ ورق ،که مضمون آخر کتاب و نام مترجم آنراسابقا گفتیم . (دکتر نذیر احمد : اوقات وآثار امیر خسرو ۱ر۱۲٤ طبع بمبی ۱۹۷٦).

بدین طور آنچه درنام مترجم احیا و نسبت او اشتباه روی داده، در خور تصحیح و تا ملست و باید مویدجاجرمی خراسانی را(بالقابه) مترجم احیاء و یکی از مفاخر مشترك علمی وادبی خراسان وهند دانست (کابل ، ۱۵ حوت ۱۳٤٥ ش .)

آیا نام مؤلف مقامات حمیدی عمر بود یا محمود؟(*)

یك استفتا در باره نام مولف مقامات حمیدی

قاضی حمید الدین بلخی نویسنده مقامات حمیدی، در تاریخ ادبیات فارسی شخصیت معروفیست که در مبحث نثر فنی حتما از و وکتابش نام برده می شود.

تاکنون نام این نویسنده بارع را در تواریخ ادبیات، عموما «عمر» نوشته اند، ولی مرا اندرین مطلب سخنها ست و چنین بنظر می آید که درنام و نسب قاضی حمید الدین بلخی در کتب تاریخ، ادبیات و تذکره ها سهوی روی داده باشد.

از فضایل بلخ که صفی الدین ابوبکر عبدالله بن عمر بن محمدبن داود واعظ بلخی در رمضان سنه ۶۱۰ ه در بلخ املا و تحریر کرده ودر ذیقعده ۶۷۶ هجری درقصبه کفشگران بلخ کتابت و ترجمه شده بود. (۱) پدید می آید:

(*) مجله یغما، سال (۱۳۴۶)، شماره نهم، تهران.

(۱) ـ مقدمه فضایل بلخ خطی ص یازده.

که خانواده محمود یان طالقانی دربلخ منصب قاضی القضا تی و مسند علمی داشتند ، واز آن جمله قاضی القضات حسین محمودی ،مدتی در بلخ قاضی و حاکم عدل و بعلم و دیانت و زهد مشهور بود،وخاندان ایشان ملوك الکلام بودند .

این قاضی حسین محمودی دو برادر داشت : یکی حسن ،ودیگر قاضی القضات بهاء الملة والدین عمر(۱) که در سنه ٥٣٦ ه دربلخ قاضی بود ، و مراو راپسری عالم فاضل کامل حمیدالدین محمود بوده که در اقالیم عالم درکلام شهرتی تمام داشته است . و کتاب مقامات وکتاب روضة الرضا و رسایل متفرقه او دلیلیست بر فصاحت وبلاغت وی . (۲)

مولف فضایل بلخ در شرح حال قاضی حسین محمودی گوید: که قاضی القضات حسین در سنه ٥٠٦ ه . وفات یافته و بر درنوبهار در خطیره محمودی دفن شد(۳)وقراریکه محمد صالح و رسجی در مزارات بلخ مینویسد : برادرکلان قاضی حسن و میانه حسین و خورد تر قاضی عمر بود . (٤) درحالیکه در فضایل بلخ اکبر ایشان

---

(۱) درباره این شخص مولف فضایل بلخ مینگارد : سید زاده ابو القاسم سمرقندی (یکی از نویسندگان تواریخ بلخ متوفا ٥٥٦ ه) میفرماید : که من بهاءالدین عمر القاضی را دریافتم بعداز آنکه پیر گشته بود . باآنکه اهل بلخ را فصحا العجم گفتندی .او بزرگ رحمة الله افصح الفصحا البلخ بود و فصحا و بلغا بلخ ازاین خاندان ایشان بودند . (نسخه‌خطی لنین گراد ورق ۳.٤) .

(۲) فضایل بلخ خطی شیخ‌شصتم ذکر حسین محمودی ورق ۳.۳ نسخه خطی لنین گراد .

(۳) ـفضایل‌بلخ ورق ۳.٤خطی.

(٤) ـمزارات بلخ ، خطی ص ۸۷ .

حسین است باز حسن آنگاه عمر(۱) و ور سجی در مزارات بلخ تاریخ وفات هر دو برادر حسن و حسین را ۵۰٦۱هـ . نوشته است .

از تصریح مولفا ن فضایل بلخ برمی آید که گور ستا ن خاصی بنا م « حظیر ه محمودی» بردروازه نوبهار بلخ (بقو ل ورسجی : بیرون درواز ه نو بهار)مخصو ص ایـــن خاندا ن فضل ودانش و فصا حت و بلاغت بود .

ازرو ی این سند میدانیم که درنزد مردم معاصر در بلخ قاضـــی حمید الدین صاحب مقا مات، محمودنام داشته که پدرش عمر باشد .

اکنو ن می بینیم که معلوما تمادر بار ه این خاندا ن علم ازرو ی منابع دیگر بکجا میرسد ؟ ابن اثیر(۵۵۵ـ۶۳۰هـ) مینویسد : کـــه خاندا ن محمود ی دود مان معرو ف اهل و فضل ودانش در مرو بود ، که اصلا طالقا نی بودند واز ایـــن دود مان دانش ابوسعد عمر (۴۵۷ـ ۵۴۶هـ) بن علی بن حسین بن احمد بن محمد بن ابوذر (۲) محمودی طالقانی دربلخ قاضی و بقو ل سمعا نـــی مرد کثیر العباد ه بود ،که سمعانی ازو در بلخ حدیث شنید .(۳)

۱ـ فضایل بلخ ور ق ۳۰۳ خطی.

۲ـ این ابو ذر محمود ی که د رانسا ب سمعا نی وابن اثیروجوا هر مضیه سر سلسله این خانـــدا ن شمرده شده غالبا همان امام و مفسر حنفی است که در بخارا قاضـــی ومفتی بود ، ویکی از متبحرا ن علو م ودارا ی طریقه مر ضیه وسیر ت نیکو شمرده میشد و صا حـــب تفسیر و فتاو ی است که شهر ت اوقا ضی ابو ذر بود ، و ذکر وی در قنیة المنیه تا لیف مختا ر بـن محمود زاهد ی زاهد ی حنفی(متوفا ۶۵۸ هجر ی) آمده است که تاریخ مفتیا ن و قضا ت باشد.(الجوا هر المضیه ۲ر۲۵۲ و الفواید البهیه ص۷۳)

(۳) ـ اللباب ۳ر۱۰۸ والجواهر ۲ر۳۹۳.

شیخ عبدالقاد ر بن محمدمصری(٦٩٦ـ٧٧٥ م) که بعد از ابن‌اثیر میر بسته عین‌مطالب فوق رابحوالت سمعا نی نوشته و گوید : که عمر پدر قاضی حمید ا ست (١) و هموجای دیگر مینویسد : که قاضی حمید پسر ابو سعد عمر بن علی بن حسین طالقا نی محمود ی قاضی بلخ باشد، (٢) ومحمودی نسبت‌است به جد ایشا ن که خا ندان‌وی علمای فاضل بوده اند (٣)واز این‌برمی آید که از همین خانـــدا ن یکنفر قاضی حمید دیگر هم‌ازنسل‌حسین در حدو د ٦٠٠ ه زند گی داشته است .

دربار ه اوقا ت زند گی ابوسعدعمربن علی در لسا ن المیزا ن‌ابـن حجز عسقلانی متو فا ٨٥٢ه ه ازسمعانی چنین نقل میشود : که‌وی از قو ل عمر بن علی محمود ی‌گوید که اوبر جناز ه ابو علی حســن قاضی القضا ت و خشی حضـــو رداشت. (٤) چـــون ا یـن محدث وعالم و خشی در بلخ‌در ماه ربیع‌ـالاخر ٤٧١ ه . از جهان رفته (٥) پس ظاهر است که در همین سا ل‌ابوسعد عمر محمود ی بعمر چهارده سالگی در بلخ بوده است .

ازیکنفر دیگر دود مان‌محمودی‌که‌محمد بن حمید الدین محمود ؟ بن عمر بلخی معرو ف به محمود ی‌باشدنیز خبر ی داریم که کتاب الملل والنحل را تالیف کرده و در ٧٠٢ ه‌ازجهان رفته است. (٦)

همچنین قاضی ابو علی حسیـــن‌بن علی محمود ی از همین‌دود مان است که در حدو د ٥٤٠ ه فقیـــه‌عرا ق محمد بن حسین بن احمـــد

---

(١) الجواهر ١ر٣٩٣.

(٢) ـ الجواهر ٢ر٣٦٨ .

(٣) ـ الجواهر ٢ر٣٤٦ .

(٤) ـ لسان المیزان ٢ر٢٤١.

(٥) ـ فضایل بلخ ٣٩٩ خطی‌ولسان ٢ر٢٤١ .

(٦) ـ اسماء المولفین ٢ر١٤١.

نجا کتی (از حدو د شاش = تاشکندکنونی) از و حدیث شنیـــــد ه بود . (۱)

قراریکه دیده شد : قول مولف فضایل بلـــخ وابن اثیر عبدالقادر مصر ی و ورسجی در و جـــــــودخاندا ن محمود ی در بلخ واینکه اصلا طالقا نی بودند یکسا نست. ولی ابن اثیر و عبدا لقا در شجره نسب خاندا ن را هم با اخـــلا ف حسین داده است که باتزییـــــــد معلوما ت فضایل بلخ و لسا ن ـالمیزا ن و مزارا ت بلخ بشر حذیل باشد :

ابی ذر محمودی (حدو د ..٤ھ.)

محمد (حدو د ٤٣٣ھ . :)

احمد (حدو د ٤٦٧ ھ .)

بهاء الملة والدین عمر حسین (متو فا ٥.٦ ھ)

حسن (متوفا ٥.٦ ھ .)

قاضی بلخ در ٥٣٦ ھ . علی (حدو د ٥٣.ھ)

ابوبکر حمید الدین محمود

صاحب مقا مات (متو فا ٥٥٩ھ)ابوسعد عمر ابو علی حسیـــــن (حدو د ٥٥. ھ .)

تولد ٤٥٧ ھ .

وفا ت ٥٤٦ ھ .

قاضی حمید (حدو د ٦.. ھ .)محمود ؟

محمد (متوفا ٧.٢ ھ)

۱ـالجواهر ۲ر٤٠.

مولف ملل و نحل

درباره نام قاضی حمید الدین (مولف مقامات) غالبا سهو او لاز محمد عوفی سر زده که بعد از او دیگران تقلید کرده اند. وی نام او را عمربن محمود المحمودی بلخی نوشته (۱) ولی حاجی خلیفه گوید: که مقامات حمیدی را قاضی حمیدالدین ابوبکر بن عمر بن محمود (؟) بلخی در ۵۵۱ هـ ختم کرده است. (۲)

مرحوم سعید نفیسی این نام را حمید الدین ابوبکر بن عمر بن محمود بن محمود بن محمودی ممدوح انور ضبط کرده (۳) و معلوم نیست که این نسب نامه را از کجا یافته است؟

در تعلیقات چهار مقاله که علامه محقق محمد قزوینی نوشته است. بار اول تردیدی در نام و نسب قاضی حمید الدین اظهار شده و گوید: «عمر اسم پدر و ابوبکر کنیه او بوده و حاجی خلیفه هم فقط به کنیه او اکتفا کرده است و گویا حق با حاجی خلیفه باشد. (٤)»

باوجود این تردد عالمانه مرحوم قزوینی دیده میشود، که نویسندگان مابعد درین باره تحقیقی نکرده اند. مثلا در تاریخ ادبیات دکتر صفا (۲ر۹۵۷) حمید الدین عمربن محمود بلخی، و درسبك شناسی مرحوم بهار (۱ر۳۲۹) حمید الملة والدین عمربن محمود المحمودی بلخی و در مجمع الفصحاء طبع مظاهر مصفا (۱ر۵۷۳) حمید الدین عمربن محمود و درراهنمای ادبیات فارسی (ص۳٦٦) قاضی حمید الدین عمربن محمود البلخی چاپ شده است.

انوری شاعر معروف خراسانی را در مدح قاضی حمید الدین اشعار فراوان است که اورا به صراحت از خانواده همین محمود یا نمذکور

---

(۱)_ لباب الالباب طبع سعیدنفیسی ۱٦۸.
(۲)_ کشف الظنون ۱۷۸٦.
(۳) دیباچه دیوان انوری ٤٠.
(٤)_ تعلقات چهار مقاله ۲۳.

در فضایل بلخ و اللباب ابن‌اثیر دانسته و هم با ایمان لطیفی نام اورا محمود و باصرا حتی لقب اورا حمید الدین گفته است درین شعر :

هرسخن کان نیست قرآن یا حدیث مصطفی
از مقامات حمید الدین شداکنون ترهات
شاد باش ای عنصر محمودیان را روح، تو
رو که تو محمود عصری ما بتان سومنات(۱)

اگر چه شاعر نام محمود را بابتان سومنات متلازم آورده ،ولی اورا محمود عصر خویش گوید ،وازین هم قول صاحب فضایل بلخ که نام اورا محمود نوشته تایید میشود که یك سند معاصر قویست .

اگر چه عروضی سمرقندی درچهار مقاله وسعد ورا وینی در دیبا چه مرزبان نامه از مقامات حمیدی نام برده اند ،ولی تفصیلی ازنام مولف آن نداده اند وابن‌اثیرهم د رواقعه وفات حمید الدین (وقایع ۵۵۹هـ) فقط اورا قاضی ابوبکر المحمودی نامیده است و مینویسد :

«سنه ۵۵۹ هـ . : توفی القاضی ابوبکر المحمودی صاحب التصانیف والا شعار و له مقامات بالفارسیه علی نمط مقامات الحریری بالعربیه . » ((۲)

درینکه برخی مولفان سابق،نیز قول عوفی راپذیرفته اند، ازروی ضبط حاجی خلیفه واسماعیل پاشا د راسما المولفین (۱ر۲۳٤) که ابوبکر بن عمر بن محمود (؟) البلخی حمید الدین المحمودی نوشته اند ظاهراست .

چون عوفی از بلخ دور افتاده بود ، بنابر این قول او درین مورد

(۱)دیوان انوری طبع سعیدنفیسی ص ۳۳ .
(۲)ــالکامل ابن اثیر ۱۱ر۲۲۸و۱٤۱.

نسبت به روایت مقا می خود بلخضعیف تر باشد و بناب راین است که هر مان اته نیز با کمال احتیاطاسم اورا حمید الدین ابوبکـــــر بلخمیبرد . (۱)و از قو ل عو فـــیاعراض نماید .

پس با درنظر گر فتن روایـــا تسابق ، باید نام مولف مقا مـــا ت حمید ی را ابو بکر محمود ملقـــببه حمید الدین محمود ی بلخی بن عمربن احمدبن محمد بـــن ابوذ رمحمود ی دانست و من نظرمتعلمانه خود را درین بار ه بقید احتیـــا طبه محضر شریف دانشمنـــــدا ن واسا تید تقدیم داشتم والله اعلـمبحقایق الامور . واگر درین مـــورد نظری و تحقیقی صائب ترو مقار نتربه حقیقت باشد که قو ل عو فی را تایید نماید شنید نیست .

تمنا ست استا تید محقق بـــوسیله مجله شریف یغما بدین طالب علم ابلاغ فرمایند .

چو ن درین روز ها کتا بفضایل بلخ ازرو ی سه نسخه خطی برا ی طبع آماده و تعلیق و تحشیهوتحقیقمیشود ، واین مطالب را درحوا شی آن تعلیق کرده ام ، اگر تحقیقـــیمزید و شا فی و کافی دیگر نشر گردد ، آنرا با حفظ امانت اد بی ،بنا م خود آ ن محقق گرا مـــی در تعلیقا ت کتا ب جای خوا هم داد.

(مجله یغما : موضو عی اســتبسیار جالب . از محققا ن توقعاظهار نظر دارد .).

۱ـتاریخ ادبیات فارسی ٤٥ .

استدراک
بر مقاله نام مؤلف مقامات حمیدی
قاضی حسن و سنایی

قاضی حسن محمود ی باسنا یی معاصر بود ، و چو ن سنایی به بلخ رفت اورا مد ح گفت . تقی کا شی در خلا صة الا شعا ر وزبدة الافکار (تالیف ۹۸۵ ق) این شعر عمادالدین غزنوی (شاعر ومور خ)اواسط قرن ششم را می آورد :

چو ن سنا یی او فتاد از خطه غزنین به بلخ
تاز ه کرداز مدحت قاضی حسن ر وی سخن

(تعلیقا ت سعید نفیسی بر لباب الالباب ۷۲۲)

اگرما بسند این بیت عماد الدین غزنو ی (۱) مد ح سنا یی را درباره قاضی حسن در بلخ قبول کنیم باید در دیوا ن سنایی بسرا غ این مدح برویم .

دردیوا ن سنایی مد ح دونفر ازخاندا ن محمود ی بلخ آمده است . درطبع مظا هر مصفـا (ص ۲۷۵) ازدیوان سنایی در مدح قـا ضی نجم الدین حسن غزنو ی قصیـده ییست در بحر رمل مثمن محذو ف که مطلع آن چنین است :

(*)ـ مجله یغما ، سا ل(۱۳۴۸)،شماره دهم ، تهران .

(۱)ـ رك : لبا ب الا لبا ب ۴۳۰ وتعلیقا ت آن ۷۲۲ و تعلیـــقا ت عبدالحی حبیبی بر طبقا ت ناصر ی ۲ر۲۷۵ طبع کابل .

دی ز دلتنگی زمانی طوف کردم در چمن
یك جهان جان دید م آنجا رسته از زندا ن تن

در تخلص این قصیده گوید :
مجلس نجم القضاة و قار ی وحالش ببین !
تا هم ازخود فارغ آیی ، هم زبلبل هم زمن
سو ی قاضی شو که خلق وخلق اورا چاکرند
نقشـــس بندا ن درخطا و مشك سایان درختن
من چگویم گر ز فردوس برین پرسی تواین
کز تو خوشترچیست ؟ گوید مجلس قاضی حسن
دربار ه نسبت خاندانی ایـــــن قاضی نجم گوید :
نسبت از محمود یا ن دار ی وبهر عزدین
هِمچو محمودآمدی بتخا نه سوزو بت شکن
این قاضی در قا ل و حال واردبود :
گرچه در میدان قا لی لیکن ازروی خرد
رفته یی جایی که پیش آنجا نه ماگنجدنه من
در فصاحت و شیوایی اوگوید:
شادباش ای عندلیبی کز پی وصفت همی
مرغ بریان ، طوطی گویا شود بر بابز ن
این قاضی خراسا نی بود(یعنی طالقا نی و بلخی)
شاد مان باش از من وازخودکه اندر نظم ونثر
نز خرا سا نچون تویی زادست نز غزنین چومن
(ص ۲۷۷ دیوا ن سنایی)

بدینگو نه در قصیده تصریحـــی موجود است که قاضی حسن بـــه خاندا ن محمود یا ن بلخ منسوب وخراسانی و مقلب به نجم القضا ة بود . و آنچه در آغاز قصید ه اوراحسن غزنو ی نوشته اند سهـــو

باشد زیرا سنایی خودرا غزنوی واورا خراسانی دانسته است .

چون وفات نجم القضاة حسن در ٥٠٦ هـ . است پس معلوم است که این قصیده قبل از این سال سروده شده ، وظن برخی از محققان که سرودن مثنوی کارنامه بلخ را پیش از ٥٠٨ هـ . دانسته اند (١) قویتر میشود .

قاضی امین الملة عبدالودود پسر عبدالصمد ؟

در دیوان سنایی قصیده دیگری دربحر رمل مثمن محذوف در مدح این شخص آمده که ممدوح سنایی وپیشوای حنفیان بود ودر آغاز آن گوید :

ای چو نعمان بن ثابت درشریعت مقتدا
وی به حجت پیشوای شرع و دین مصطفا

از تو روشن راه حجت همچو گردون ازنجوم
از تو شادان اهل سنت همچو بیمار از شفـــا

(ص٢ دیوان سنایی)

وی به لقب قاضی امین شهرت داشت واز طرف علاء الدین مسعود سوم بن سلطان ابراهیم پادشاه غزنه که از ٤٩٢ تا ٥٠٩ هـ . حکم رانده قاضی بوده است :

چون به شاهین قضا انصاف سنجی گاه حکم
جبرئیل ازسدره گوید با ملایك در مـلا

حشمت قاضی امین باید درین ره بدرقه
دانشـــ قاضی امین زیبد درین در پادشا

رایت دین هر زمان عالی همی گردد زتو
ای نکونام از تو شهر و ملك شاهنشه علا

بعد از این به تصریح نام وخاندانش چنین پردازد :

هر کسی قاضی نگردد بـــی ستحقاق از لباس

---

(١) تاریخ ادبیات در ایران ٢ر٥٦٤.

هر کسی‌مو سی نگردد بی نبـوت ازعصا
دانش عبدالو دود ی باید اندرطبع ولفظ
تا بودمرمرد را در صدر دین زیب و بها
ای نبیر ه قاضی با محمد ت‌محمود انگ
بود چو ن‌تو پاك طبع و پاكدین و پا رســا
دان که از فرتو و از دولــت‌مسعود شاه
ملك دین‌شد با صیانت کار دین شد بانوا
شاه ما محمود ی و تونیــــزمحمود ی چواو
شادباش‌ای جان ماپیش دو محمودی فد ا
ملك چون در خانه محمود یا ن‌زیبد همی
همچنا ن‌در خانه محمودیا ن زیبد قضـــــا

(ص ٤ دیوان سنایی)

از این اشعار سنا یی به خوبی‌آشکارست که در عیـــن او قا ت زندگانی قاضی حسن و حسین وعمرمحمود ی قاضی امین عبدالو دو د بن عبدالصمد از همین خانـــدا ن‌محمودیا ن در غز نه قاضی بود و درین صور ت ما نا م دونفر دیگرراهم از همین خاندا ن قضا و علـــم میدانیم ،و لی و صل نســــــب‌ایشا ن بایکی از اجداد این‌خاندا ن در حدو د ..٤ه . با معلومات کنونی‌من ممکن نشد . و همین قدر گفتــه میتوانیم که افراد خاندا ن‌محمودی‌در عصر غز نویا ن هم در بلخ وهم درغزنه منصب قضا داشتـــــه وپیشوایا ن فقه واد ب و شریعت بوده اند .

حمید بلخی و معز الدین محمـدغوری ؟

از قاضی حمیدالدین مولف‌مقامات،برخی اشعا ر در تذکر ه هـــــا وارد است و محمد عو فی نیزدرلباب‌الالبا ب (ص ١٦٨ و١٦٩) اشعا ر او رانقل کرده است و لی همیــن‌مولف بعد از ذکر حمید الدیـــــن محمود ی بلخی نا م‌امام شمس الدین‌محمود قاضی بلخی را که «اعجو به

زما ن و نادره گیهان بود » بانمونه اشعار ش نیز می آورد (ص۱٦۹) که نزد عو فی دوشخصیت جدا گانه بوده اند .

در کتا ب نز هة المجالس به نقل مرحو م سعید نفیسی در تعلیقا ت لبا ب ص (۷۹) رباعی بنام حمیدبلخی آمد ه ، که گویا سرود ه حمید الدین صاحب مقا مات باشد ؟ولی ما میدانیم که پنجاه سا ل بعد ازو فا ت حمیدالدین صاحب مقامات، یکنفر قاضی حمید محمود دیگر ی هم از همین خاندا ن در حدو د ..٦ه زند گی داشت و ممکن است همان شمس الدین محمود قا ضی بلخی مذکور در لبا ب الالبا ب نومره(۸۵) بوده که نزهة المجالس هم ربا عی او را نقل کرده باشد .

دلیل این سخن آنست که عبدالقا در بن ملو کشاه بدوا نی نیز ذکری از قاضی حمید بلخی دارد ،که معاصر سلطا ن معز الدین محمد بن سا م غور ی بود و در مدح ا وگفته است :

خسرو غا ز ی معز الدین والدنیا که هست
روز هیجابا همایو ن رایتش همسر ظفر
بو المظفر شهر یار شر ق کاندر معر که
گو ییا دارد همای چترش اندر پر ظفر

(منتخب التوا ریخ ۱ر٥٤ طبع کلکته ۱۸٦۸ ه)

در صور تیکه این قاضی حمیدبلخی معاصر ومدا ح سلطان محمد غور ی باشد چو ن و ی از (٥٦۹تا٦.۲) سلطا ن غور و غزنه وهندبود پس از ده سا ل بعد از و فا ت حمید الدین صاحب مقا مات حکمرانی داشت و محا ل است که اورا ممدوح صاحب مقا مات بدانیم . و بنابرین دلایل است که گویند ه ابیا ت مدح سلطا ن غور را همین قاضی حمید محمود حدو د ..٦ ه . بن ابوسعدعمر با ید پندا شت که بظن غالب شمس الدین محمود بلخی مذکور در لبا ب الالبا ب و نز هة المجالس و منتخب التواریخ یک شخص باشد . والله اعلم بحقایق الامور .

خصایص وارزش‌های شعرفارسی غالب دهلوی(*)

مژده صبح درین تیره شبانم دادند
شمع کشتند و ز خورشید نشانم دادند

رخ گشودند و لب هرزه‌سرایم بستند
دل ربودند و دوچشم نگرانم دادند

سوخت آتشکده، زآتش نفسم بخشیدند
ریخت بتخانه، زناقوس فنا نم دادند

گهر از رایت شاهان عجم برچیدند
بعوض خامه گنجینه فشانم دادند

افسر از تارك ترکان پشنگی بودند
به سخن ناصیه فر کیانم دادند

گوهر از تاج گسستند و بدانش بستند
هر چه بردند به پیدا به نهانم دادند

هر چه از دستگه پارس به یغما بردند
تابنالم ازآن جمله زبانم دادند.

(*)ـ مجله یغما، سال(۱۳۴۸)،شماره های پنجم و ششم ،تهران.

این نقشه زندگانی یك سخنو رفنانیست ، که در تیر ه شبا ن‌ادبیات فارسی هند ، آتش نفسی را ازآتشکد ه فروزا ن فرهنگ کهن‌سال آریایی و فغا ن را ازناقوس بتخانه‌هند ی ،وخا مه گهر فشا ن را از تاج شاها ن عجم و ترك ، وزبا ن‌گویند ه را از دستگاه خو شکلامان پارس بار ث برد ، و هنر او جا مع‌تمام این مزایا و خصایص هنر ی و تاریخی بود .

این شخص میرزا اسدالله غالب‌دهلو ی شاعر شیرین سخن وشیوا زبا ن و مقتد ر زبا ن فارسی‌واردوست ومایپش از آنکه هنر و قدر ت سخنو ر ی و آتشین نوا ئی‌اورانشا ن دهیم ، نظر ی مختصر به سوابق شعر فارسی در هند می‌افکنیم ، تا پیدا آید ، که غالب در کدا م محیطی و با چه سوابق‌ولوا حق ادبی بوجود آمده بود ؟

* * *

زبا ن فارسی بابسط ادار ه ومدنیت دور ه غز نویا ن ،درنصف اول قر ن پنجم هجر ی به برصغیرهند رسید ، و در سر زمیتی که پادشا هان آل ناصر غز نه فتح‌کرده بودند ، به جای السنه مقا می هند را اداره و دیوا ن حکو متی‌سهم‌گرفت ، و چو ن زبان رسمی کار دارا ن دور ه غزنویا ن هم فارسی‌بود ، بنابرین در آ ن‌سا حه غر بی وشما لی هند که مستقیما زیراثرغز نویا ن آمد ه بود ، در ادبیات‌و تباد ل فکر ی و انتقا ل ها ی‌فرهنگی ورو حی ، هم یگانه وسیله شمرده شد ، که در بسط آن علاوه‌بر رجا ل سیاسی و جنگی ،برخی‌از رجا ل علم واد ب و تصوف هم‌بهره کافی داشتند .

علما و صوفیا نی که درین‌انتقال‌فر هنگی ، از خراسا ن به هند می آمدند ایشا ن آر مغا نهای یك‌مدنیت و کلتو ر بزرگی که درآسیای میانه ،از خلط فر هنگ اسلامی وخراسا نی بو جود آمده بود ، بسر زمین فسیح هند انتقا ل میدادند ،که مرکز آن لا هور بود ، وآنرابدین سبب «غزنین خورد » گفته اند که‌نائب السلطنتی از شهزادگان غزنه

درآن می نشست ، ودر عهدسلطان‌ابراهیم در حدو د ٤٥١ ق .
این شهر ، آنقد ر مرکزیـــــت‌فر هنگی داشت که ابونصر هبة الله
قوا م الملك و زیر دانشمند وشاعردر آنجا مدرسه بز رگی رابرا ی ،
پرورش ثقا فت خراسا نی گشوده‌بود ، که عو فی آنرا «خانقا ه عمید»
می نا مد (لباب . ۷) ودرین عصرلو هور چنا ن کانو ن بزرگ‌تهذ-
یبی و فـ رهنگی شد ، که بقول‌صا حب تاریخ سلاطین غزنین :

«جوق تشنگا ن علو م از سایـربلاد هند وو لایت های کاشغـــر
وما وراء النهر و عرا ق وبخا را وسمر قند وخراسا ن و غزنی و غیر
ذلك از آن خیرا ت منیع منتفــــع‌میشدند ، چنانکه یك آبا دانی نو
در حدو د لا هور پدید آمد .»

شعر فارسی که در دور هٔ‌غزنویان‌به او ج خود رسید ه بود ،ازغز نه
به هند رسید ، و نخستین ناقلان‌این متا ع گرانبها امثا ل ابوالفر ج
رونی و مسعود سعد سلما ن‌وروزبه‌بن عبدالله و عطا بن یعقو ب‌ودیگران
بود ه اند ، که در هند نزد امرا ی‌غزنو ی پرورش دیدند ، و مسعو د
سعد در فرا ق خطه دلکشا ی‌لو هورمی گفت :

ای لاوهو ر و یحك بی مــــن‌چگونه یی !
بی‌آفتاب‌روشن ، روشن چگو نه یـی!

با آمد ن و بسط فر هنگ خراسانی ، در هندوستا ن هم شعرای
شیرین کلامی به میان آمدند ،مانندشهابـ‌الدین مهمد ه و فضلی ملتانی
وتا ج الدین ریز ه دهلو ی وده‌هاشاعر دیگر که هند ی بوده اندولی
از پر تو فر هنگ خراسا نــــی‌استناره می کرده انـد، وهمین‌تاج
ریز ه دبیر مملکت هند گفته‌بود :

مولد ومنشا ببین در خاك‌هندو ستان مرا
نظم‌ونثرم بین، که با آب خـرا سان آمـده

سلاطین دهلی از جانشینا ن‌غوریا ن و هم خلجیا ن و لودیا ن‌پاد-
شاها ن اد ب پرور ی بودند که به‌پرورش ودانش گستر ی ایشا ن
ادبیا ت فارسی در هند نشوو نمایافت ، وما می بینیم که صد هـــا

شاعر و عالم وابسته در بار ایشان‌بوده اند ، که از همه ایشا ن‌امیر خسرو دهلو ی و حسن دهلــو ی‌پرورند گا ن بزرگ این گلشـــن رنگین شعر وادبند . ودر همین‌دوره‌است که حتی خود پاد شاهان دهلی نیز گاهی شعر فارسی می‌سرودند.هنگا می که سلطا ن افغا نی‌فیروز شاه خلجی در ســـا ل ۶۹۸ هـ ۱۲۹۸. م . سنگ بنا ی راحتگاهی رابرای مسافرا ن در صحرا ی‌گوا لیار می نهاد ، لب لبا ب احساسات مدنیت پرور ی و بشر دو ستی‌خودرا درین بیت فارسی گفته بود :

این سنگ شکسته ، زا ن‌نهادیم زدست
بـــاشد که شکسته یی در واسا ید

پاد شاه دیگر افغا نی هندسلطان‌سکند ر لود ی متخلص به گلرخی حکمرا ن مدنیت و اد ب پرور ی‌بودو هنگا میکه شیخ حا مدبن فضل‌الله کنبو ه مشهور به جمالی عا ر فـدانشمندا ن عصر ، ازسفر ی به‌هند باز گشت آو این ابیات را سروده‌وبه خد مت جمالی فرستاد :

ای مخز ن گنج لایزا لی
ای سالك راه دین جما لــی!
درگردجهان بسی زده سیر
در منزل خود رسید ه با لخیر
بودی تو مسا فر زما نــه
الحمد که آمدی به خانــــه
در مکه ودر مدینه گشتــی
گو هر بودی خز ینه گشتـی
ای‌شیخ!بمابرس بزو د ی
بسیار مسافر ت نمود ی !
بگشا ی بسو ی در گهم گام
تا در یا بی ز گلرخی کا م
چشمم به جمال تو تپان اســت
دل مرغ‌مثال ، در فغا ن است
من اسکندر و تو خضرمایی!
آن به که به سوی مابیا یی !
ورشیخ زددوستان نشد سیر
تشریف نمودنش کشنده دیر،
باید که کتاب «مهروماهم »
ارسا ل دهد چنانکه خوا هم
از مهرکشد دودیده را نور
آن مه نشود ، زددیده ام‌دور

این فر آورد ه نوین شعر فارسی‌در هند تا مدت چهار قر ن همـا ن مسیر ی را می پیمود، که سنت ،شاعران‌و گویند گا ن‌در خراسا ن

بود ، و در الفاظ و جمله بند ی وتعابیر وادا ب دیگر شاعر ی بـــر همان سنت خراسانی می رفتنـد،منتهی مناظر خاص و آب و هوا و کلمات السنه هند ی بر شعرفارسی‌هند اثر ی کرد . مثلا موســـــم نشا ط انگیز برسا ت که ازخصایص‌سر زمین هند است ، در شعـــــر فارسی چنین مورد ستایش مسعو دسعد سلما ن قرار گرفت :

بر شکا ل ای بهار هندوستان　　ای نجا ت از بلای تابستا ن

امیر خسرو بسا کلمات هندی‌رابه فارسی وارد کرد ، مثل ایـــن بیت :

خان کره جهجو ی کشورگشا　　کزلب شاها ن کره دارد بپا

برای روز ه هندوا ن کلمـــــه　　سنسکر یت لنگنه Langhana

داشتند . این کلمه در اثر روابـطبا هند از عمر سلطا ن محمود هم‌در فارسی بشکل لنکن یا لکهن دا خل‌شده بود .

گردیز ی گوید « هندوا ن آفتاب‌پرست روز ه همی دارند که ایشان لکهن گو یند (زین الا خبار ۲۹۶).منو چهر ی دامغانی گفت :

الاتا مو منا ن گیرند رو زه　　الا تا هند وا ن گیر ند لکهن

سنایی غزنو ی راست :

گرهمی لکهنت کند قر یـــه　　سیر خورد ن تر از لکهن به

در شاعر ی فارسی هند تفاو ت‌خاصی تا حدود ۹۰۰ ه . دیـده‌نمی شود و استادی خسرو نزد تمام‌اهل‌ذوق‌فارسی زبانا ن آسیا از ینرو مسلم است که این طو طی هنـــدمطابق آدا ب وسنن عا مه فارســی زبانا ن ، نغمه سرا یی وشیریـن‌نوائی کرده‌است .

بعد از آن میرالدین بابردرسنه۹۳۲ ه دهلی را گشود ، درمد ت یك قرن دیگر وضع شعر فارسی‌درهند تغییر کرد ، وروش گفتار ی‌که آنرا «سبك هند »گویند بو جـــودآمد .

علت پیدایش این سبك نویـــن‌واینکه چرا در مد ت (٥) قـــرن سابق شعر فارسی درهند برو ش‌سنتی خراسانی باقی ماند جزیـــن

نباشد ، که درعصر سلا طین شعرفارسی در هند نو وارد بود وگو-
یندگا ن آن هم درآنجا دیرنزیسته،واثر اقلیم محیط جدید زندگا نـــی
خود را از نا حیه مدنیت و کلتو روفکر وزبان قبو ل نکرده بودند .
بنابرین در شعر سرایی هم برراهی‌میر فتند که «ره چنان رو که رفتگان رفتند ». امابعد از آنکه با محیـــطزندگانی خود در هند تطابق کردند، وآدا ب ورسوم و فر آورده هـــای‌هندی را فرا گر فتند ،در شعـــر سرایی فارسی «سبك هند » بوجودآمد ، ودر حدو د سال هزار مهجری بود ،که‌مقد مات این شیـــــوه‌سخنگو یی بدست جا می وبابـــا افغانی (متوفا ۹۵۲) در خراســـا ن‌وهند ریخته‌شد .و پس ازآن‌روش متبع سخن سرایا ن نا می چو ن‌فیضی و صائب و عرفی و کلیـــم ونظیری و طالب و غیره در هند وایرا ن گردید ، که آنرا «طرزخاص وتازه» می شمرده اند :

صائب از طر ز نوی کاندرمیا ن‌انداختی
دودمان‌شعر را هردم بقا یی تازه یی !

سبك هند دارا ی مشخصا تیست‌که ازنظر لفظ ومعنی جا مع سنـــن قدیم اد بی و فکر ی‌وخصو صیا ت‌نوین باشد ، که درآن پیچید گـــی وابها م وشد ت رعایت تـــلاز م‌کلمات ومعانی با بدایع اد بـــی و تشبیها ت واستعارا ت فراوا ن‌مو جود است ، و مخصو صا هنگا میکه کار سبك هند به بید ل وناصرعلی‌رسید ، این شیو ه سخن گو یی‌را باو ج رسانید ند ،و حتی در آ ن‌غلو و افرا طی واقع شد که منجربه مخالفت شدید پیروا ن و حا میا ن‌نوا میس کهن زبا ن فارسی گردید وشیخ علی حزین می گفت :«که‌اگر بایرا ن مرا مراجعتی باشد ، برای ریشخند و خنده یارا ن متا عی‌بهتراز شعر ناصر علی نیست. »

در سبك هند تو جه تا م شا عربیا فتن مضمو ن تازه بود، واگـــر برای تحصیل این مطلب مضمو ن‌شعر هم مبهم و خمدا رو دور از ، ذهن بود ، وستن اد بی زبان‌درزمینه‌تعبیر و اصطلاح و روانی وساد گی پاما ل میشند ، گویند ه پیرو این‌شیوه شد ت ابهام و پیچید گی‌را

معرا ج هنر خود می شمـــــرد ،ومخصو صا خیالبا فی ومو شگا فیو
تلازم معنو ی الفا ظ و صنعت‌تقابل‌ومراعا ت النظیر را تا جاییکه‌میسر
بوذ دریك بیت فراهم می آورد .

اما اوج وکمال سبك هنـد د روقتی بودکه میرزا عبدالقادر عظیـم
آبادی پتنه باذخیر ه وسیع تصو فوالیها ت ممزو ج هندوخراسان .

مضا مین مشکل رو حی و میتافزیکی رابا همین خیا ل بافی ها و
موشگافیها ی هنر ی در آمیخت ،وبه زبا ن سمبو لیك صو فیا نــــه
سخن گفت : که علت بزرگ آ ن،تفتیشس عقاید وگرفت شدید دوره
اورنگزیب عا لمگیر بود ، وقا ضی‌عبدالقو ی سرمد دیوانه زابه جر م
صراحت در گفتا ر وعقیده ، محکوم‌بقتل نموده واو میگفت :

هر چند که من ضعیف وابلیســ«قوی» است لا حو ل و لا قـــوة
الاباالله .

این هنگا میه حسین منصـــورحلاج راکه در قر ن سوم هجر ی
گذشته بود ، درقر ن دوازده بــــازباقتل سر مد و میرزا مظهر جا ن
جانا ن تکرار کردند ، و بنابریـــن‌صراحت گفتا ر در اظهار عقا یدی
که صو فیا ن آنرا اسرار نا گفتنی‌پنداشته بودند ، در لف تعا بیر و
ناز ك خیالی های مبهم سبك هنـدپیچید ، وبید ل گفت :

زپیچ و تا ب میانش بیان مکـن‌بیدل
بچشـــم‌مردم عالم میفکن این مـــو ر ا

سبك هند که مبالغه وافرا ط رادر موشگا فی های هنری بسر حد
کمال رسانید ه بود ، راه تــازه وبدعتی را در تعبیر ساز ی هـــــم
گشود . آنچه قد مانسا ختــــه ونپرداخته بودند ، پیروا ن سبـك
هند سا ختند و پردا ختند. و هم‌ازین روست که سخندانان ایـران
آنرا نپسند یدند و به حیث یـــك‌بدعت اد بی آنرا رد کردند . مثـلا
درین بیت بید ل تر کیب «اثـــراندو دتبسم » و«گرد نـمك زار »
تعا بیر یست که مختر ع خـــو داوست ولی از نظر فن ارزش شعری
دارد :

زخم مارا اثر اند ود تبسم‌پسند
که درین‌موج گهر گردنمك زار ی هست

درین بیت خصایص هنری سبك‌هند بخو بی نمایا ن است ، تلاز م زخم و تبسم و ارتبا ط تبسم‌ماموج گهر دیدنی است ، در حالیکه‌تبسم نمکی هم دارد ، وموج گهر مانند ،گردنمك زار سپید و در خشا ن است .

سبك هند انوا ع کلام‌و مخصوصاغزل رابه تغییر بید ل «اثر اندود» ساخت و بلا شك دا من شعرفارسی را بانوا ع گهر آرا ست ، وبسا تجلیا ت فکر ی خاصی را که‌ممزو جی از فر هنگ اسلامی خراسا نی و هند ی بود ، مخصوصادر غزل جای داد . وزمینه رابرا ی پرورش و گسترش غزل اردو باتعا بیر خاص ممتزج آن مهیا گردانید .



باری مقصد ازین مقد مه این بودکه جریا ن اد بی وفکر ی عصر پیش از غالب را در هند تلخیص‌کنیم ، تابدانیم که غالب در چه محیطی وبا چه پس منظر سابق‌ولاحق ودر کدا م جریا ن فکر ی و ادبی بوجود آمده بود ؟ تابعد ازآن‌روشن گردانیم که خود غالب چه کرد ؟

در او اخر قرن دوازد ه هجر ی‌در ایرا ن حر کتی اد بی و هنر ی بوجود آمد، که آنرا با اصطلا حی‌علمی «باز گشت ادبی » گویند ،و شاعرا نی چو ن شعله و مشتا ق وعاشق و اذ رو ها تف وصباحی ونشا ط و صبا وو صا ل وقایم‌مقام و فرو غی وسروش و محمود خان و یغما و شها ب وغیره‌تقلیدوپیرو ی سبك هند را بدرودگفتند، وواپس به احیا ی سخن اد بی‌پیش‌از دور ه صفو یه که پیدایشگا ه این سبك است گردیدند ، و تقلیدشعرا ی قدیم خراسانی را درقصیده وغزل ساده گو یی وسخن طراز ی‌نمودند ، که انجا مش بدور ه‌مشروطیت و پیدایش عار ف وادیب‌المما لك وادیب پشاور ی وپروین و بهار وده خدا ودیگرا ن رسید .

این باز گشت ادبی ، در هندنیزدیده شد ، وما می بینیم که‌شعرا ی

بسیار شیرین بیان ساده نوایی‌مانندواقف لاهور ی و محمد علی حزین وقمر الدین منت و میرزا مظهر جان‌جانا ن وسراج الدین آرز و و محمد رفیع سوداو درددهلو ی و میروقتیل‌وانشاء ومو من و شیفته ودیگرا ن بمیان آمدند ، که از پیچ و خم ابهام‌انگیز سبک‌هند خودرا کشید ند ،به سنن قدیم ساده گو یی و شیرین‌نوا حی امیر خسرو و عرا قـــی وسنا یی وحسن گرو یدند .

سر دسته وپر چم دار این‌حرکت‌پسندیده اد بی و هنر ی میــر زا اسدالله خان غالب یکی از شاعرا ن‌چیره دست قر ن سیزد هم بود . واین باز گشت‌اد بی هم علل‌فراوانی‌داشت ، که ازآن جمله و صو ل‌آثار مدنیت جدید دور ه صنعتی ارو پاورنسانس باشد ، که در هند باآمدن وفتو ح ایست اند یا کمپا نی‌وانتشارصنعت جدید ارو پایی آغاز شد ه بود ، وبعد ازآن حالی ، وشبلی وگرا می واقبا ل را بار آورد، ومامی توانیم شیرینی کلام و غذو بت وسلا ست غالب را در پختگی سخن شبلی و گرا می مطالعه کنیم ،واقبال‌را آخرین حلقه زرین این سلسلـــة الذهب بدانیم : در دیده معنـــــی‌نگهان حضر ت اقبا ل پیغمبر یـــی کرد ، و پیغمبر نتوا ن گفـــــت(گرامی ۰).

باری غالب پر چمدار باز گشت‌ادبی ، به اوایل و آغاز سبک‌هرات، مانند جا می و صائب اصفهانـــــی‌برگشت و از افراط و غلو دریـــن سبک که بید ل وناصر علی آورده‌بودند احتراز نمود :

غالب ز هند نیست نوایی که‌میکشیم ما
گو یی‌ز اصفها ن و هرا ت و قمیم ما

وی از تعابیرپیچا پیچ وابها م وشد ت در تلازما ت بدیعی صر ف نظر کرد ، و معانی رابا دقت‌ومهارت‌هنر ی پرورید که آنرا «روش‌خاص» شمرد و گفت :

چنا ن نگاشته ام این ورق‌که‌گرنگرد
فتد زدست قلم ، نقشبند شروا ن را

گزیده ام روش خاص کاندرین‌هنجار
بپو یــــه‌پای بلرزد ظهیر و سلمـــا ن را

غالب ناز ك خیا لی پیچید ه‌سبك‌هند را هم بکلی فرا موش ننمود ، ولی کلام او حد معتد لیست بیـن‌اسلو ب ایران و هند ، که ایـــن اعتدا ل خود نتیجه مهار تو دقت‌در هر دوسبك است :

سخن ساد ه دلم را نفر یبدغالب
نکته یـی‌چند ز پیچید ه بیانی بمن آر !

وی شیو ه جاد و بیانا ن معتد ل‌رابر گزید ، وخود ملتفت بود که بپا یه جا می ـفغانی ـصائب‌ـکلیم‌یعنی پیشروا ن معتد ل سبك هند نمیرسید ، و لی کار باز گشت‌ادبی‌را با مهار ت واستاد ی انجام‌داد :

نگویم تاز ه دارم شیوه جادوبیانا ن را
ولی درخویش بینم‌کارگر ، جا دوی آنانرا

اکنو ن مادر هنر غالب دقیق می‌شویم ، و آنرا از نظر خصایصـــــ لفظی و معنو ی ومزایا یی که داردمطالعه میکنیم :

۱ـغالب شاعر غزل ســــرای وقصیده پرداز است . وی در غز ل به تعبیرخود ش «نو آئین نوا»است.

خلد به غالب سپار ، زانکه بدان‌روضه در
نیك بودعندلیب ، خاصه نو آئین نو ا

این نو آئینی و تاز ه نوایی اودر غزل ، نسبت به معاصــــرا ن دیگرش خو ب پدیدار است اگر چه‌باآمد ن فرنگیا ن ،دا من زبان فارسی ازدیوا ن ومحافل حکو متی ودرباربرچیده شد، و لی غالب نوا میس ادبی گذشته رانگهدار ی میکرد ،وبایاسی که از آن هنگا مه نو خیز استعمار فرنگ و نفو ذ آداب‌فرنگی‌داشت و ذو ق عا مه را محکو م به زوا ل میدید و میگفت :

غالب سخن از هند برو ن برکه کس اینجا
سنگ‌از گهر و شعبده زاعجاز ندا نست

باز هم و ی خود راعهده دار حفظ‌آئبن سخنور ی میدید و چنین می

سرود :

طوطیان رانبود هرزه جگرگون منقار
خورده خون‌جگر از رشك سخن گفتن مـا

مانبودیم بدین مرتبه راضـی‌غالب
شعرخودخواهش آن کرد که گردد فن ما

وی اکنون فنان شعر ، وهنرورگرانمایه یی‌بود، که سلاست‌وروانی وغذوبت شیرینی کلام گذشتگان‌رابا رعایت باز گشت ادبی وآداب تازه نوا یی به اسلوب دلکشـــی‌نگهداشت ، که نه نکته آفرینـــی ومضمون پروری سبك هند را ازدست داد ، نه از رعایت روشـــ سخنگو یی قدمابیرون آمد. جوش‌جگر سوختگی و رقت احساس و روانی سخن را که از امثال عراقی‌وحزین و کلیم و عرفی آموخته بود ، حفظ کرد ،و باین عقیـــده‌بودکه هنر ارزشی دیگر داردوعبارت از قافیه بندی نیست :

عمریست که قانون طـرب‌رفته زیادم
آموخته‌را باز سبق میکنم امشـــب

غالب نبود شیوه من قافیـه‌سازی
ظلمی‌است که بر کلك وورق میکنم‌امشب

غزل غالب مجموعه گرمی عشق‌وترانه تپیدن دل است ،اومستی خودرا از قدح می وناله خودرا ازنوای نی نمیداند، خود هنر مبداء گرمی و حرارت عشق و جوشـــ کلام اوست :

خون جگر بجای می ، مستی‌ما قدح نداشت
نالـه‌دل نوای نی، رامش‌ماغچك‌نخواست

غالب در غزل از یافتن مضامین‌بکرو تازه مانند شاعران سبك‌هند فارغ نیست ،ولی هنر او درین‌است که هرگونه مضمون تازه را در کلام ساده وروا ن آورده می‌تواند ، تا خواننده‌را در وادی‌تخیلات دور از ذهن و خم پیچ تعابیر خودسرگردان نسازد . مثلا بیدل امام بزرگ سبك هند چین آبرو را درچین چنین تعابیر پیچیده دور از

ذهن می پیچاند که به مشکل‌میتوان‌مقصد اورا دریافت :

بیاد چین آبرو ی تو در یا ازامواجش

شکستی می‌کشد بردوش چندین کاروا ن ابر و

ولی همین مضمو ن گره آبرو راغالب باساد گی و تازه آفرینی‌چنین در هنر خود جای میدهد .

دوست دار م گرهی راکه بکارم‌زده اند

کاین همـــانست که پیو سته درابروی توبود

دهان را از تنگی بانقطه تشبیـه‌میکردند ، وبالاخر ه آنرا هیـــچ گفتند :

حر فی از آن میان و دهن یادمیکنم

بار ی‌بهیچ خاطر خو دشاد میکنـــم

بید ل این نقطه را به عـــد م‌رسانید :

خلقی بو هم هستی ، نامحرم‌عدم ماند

هر حر ف کزلبش جست ، نالید کان دهن کو؟

غالب هم نقش دها ن راگـــم‌کرده پندا شت ،و لی ادای‌اوروشن وکلا مش صریح و بی خم و پیـــچ‌است :

چه‌عجب صانع اگر نقش دهانت‌گم‌کرد

کو خودازحیر تیا ن رخ نیکو ی تو بـــود

در غزل غالب و جدو مستـــی ونشا ط و حرکت پنها ن است،کلا م او مایه بیدار ی و شور انگیز ی‌است نه موجد پژمرد گی و انزوا و آشفتگی ، مستی و نشا طی که‌درین‌غزل موجود است ، غنود گـــا ن پژمرده را برقص شادی وو جـــدمستا نه هنگا مه انگیز ی درآورد :

رفتم که کهنگی ز تماشا بـــرافگنم

دربزم‌رنگ و بو نمطی دیگر افگنـــم

درو جد اهل صو معه ، ذو ق‌نظاره نیست

نا هیدرابز مز مه از منظر افگنـــــم

هنگا مه را جحیم جنو ن برجگر زنم

اندیشه‌را هوا ی فسون در سر افگنـــم

نخلم که هم بجا ی رطب‌طوطی‌آورم
ابر م که‌هم برو ی زمین گو هر افگنـــم .

با دیریا ن زشکو ه بیداد اهل‌دین
ز هری‌زخویشتن بد ل کافر افـــگنم

تا باده تلخ تر شود و سینـــه‌ریشتر
بگذازم‌آبگینه و در سا غر افگنـــــم

۲ـمظهر دیگر استاد ی‌و هنروری‌غالب قصید ه اوست ، ودیـــوا ن مطبو ع او (٦٤) قصیده در بحورو اوزا ن مختلف دارد (طبع‌سو م نولکشور لکنهو ١٩٢٤) که در حمدونعت و منقبت ومد ح رجا ل عصر از هندی وفرنگی ، باچیره دستـــی‌ادبی و کمال متانت و روانی سروده است .

قصید ه از او ایل نشو و نمای‌خود ، در عصر غزنویا ن مطلــــــع ومقطع و نشیب و حسن تخلص وگاهی هم د ردوره های مابعدتجدید مطلع داشت ، ودر برخی قصاید ،غزلی هم با همان وز ن و قافیت ، دیده میشود ، که غالب نیز همیـــن‌سنن اد بی را پیرو ی کرده است .

تشبیب به بهار و مناظر ودیگررنگینی های جهان مادی ، و یاوقایع عشقی و بزمی و جنگی در بیــــــن‌شاعرا ن قصید ه سرا ی خراسا ن وترکستا ن سنتی است متبع‌وجاری،که شعرا ی بزمی را هموار ه مورد هنر نمایی بود ،و لی هنگا می که‌ناصر خسرو قبادیا نی وسنا یـــی غزنو ی شالود ه قصید ه عرفانی‌وحکمتی رانهادند ، باین هنر رنگ وبو ی حکمت و عرفا ن وخداشناسی‌وتصوف رانیز بخشیدند .

قصاید ی که از دور ه نخستین‌شعر فارسی یعنی عصر سا مانیان باقی مانده بسیار اند کند و آدا ب‌وسنن قصید ه سرا یی دوره‌غزنوی از تشبیب و گریز و غیره در آ ن‌به‌صور ت عام و تام دیده نمیشود ولی در قصاید بزمی شعرا ی‌قصیده‌سرا ی عصر غزنویا ن بسیار ... گردید ه و صور ت یك روشـــــــــ‌مثبت و متبع هنر رایافته است .

غالب در عصر ی زندگی داشت‌که مدت ده قر ن چندین شاعرقوی وچیره دست صد ها قصید هسروده‌بودند ، واینك آفتا ب شعر فارسی نیز از افق هند غرو ب میکرد ، وشعر اردو وادب فرنگی جای آنرا میگر فت . در چنین حال وی‌پاسداراستا ن این شاهد دلاویز بود و در قصید ه سرا یی خودپس منظـــروسیعی رازیر نظر داشت ، که‌تمام هنر نمایی های آنرا گذ شتگا ن واساتید شعر واد ب مانند رود کی ومنجیك تر مذی و فرخی‌سیستانی‌وعنصر ی و منو چهر ه وخاقا نی وانور ی و مختار ی و ارز قی‌وغیره‌تثبیت کرده بودند .

بنابر این غالب را در قصید ه،یك پیرو قو ی چیره دست قد ما میگوییم وهما ن شور و التهاب وابداع و جذبه یی که در غزل اودیده میشود ، در قصاید ش کمتر بنظرمی‌آید .و لی استاد ی او درتعقیب قد ما روشن است و این خود در،زمانی که دور ه انحطا ط ادب‌فارسی در هند است به حیث پاسدا ر ،نوامیس اد بی گذشتگا ن‌در خــور ستایش است و خودو ی به همین‌نا هنجار ی ها ی روز گار ملتفت بودکه در یك قصید ه نعتیه گفت :

ز طو طیا ن شکر خا مگو ی‌واز من جوی
نشا طزمز مه و لذت گر فتــــا ری
چوزلف ، جو هر تیغم بودپریشانی
چوچشم،ناز بخویشم رسد ز بیما ر ی
نه مایه بخشی دل ، در حــق‌زبان بیش است
مژه‌چه‌بیش‌برد ، دعو ی گهر با ر ی
نه جوش خون دل از قدر گر یه افزون است .
چرا نباشد م از تاب چهر ه گلنــا ر ی
زبسکه عمر سپرد م به بذله‌پالایی
زبسکه‌خوی گرفتم به لذت خوا ر ی
زآب خضر نشا ن میدهد به‌آسانی
به‌ذو ق‌عربد ه جان میدهم به‌دشوار ی

چو مژ ده دو ست نواز م چوفتنه خصم گداز
بد لزسادگی و بازبا ن زیر کا ر ی

مسنج شو کت عر فی که بودشیرازی
مشواسیرزلالی که بود خوا نســـا ر ی

به سو منا ت خیالم در ا ی تابینی
روا نفروز برو دو شبهای ز نا ر ی

قصاید غالب را بدونو ع تقسیم توا ن کرد : اول قصائد حمدونعت ومنقبت که از عقید ه راسخ و ی به خدا ورسو ل و آل پیامبر جوشیده واین قصائد از منبع دل واراد ت قلبی الهام گر فته ، آنرا در نو ع خو د ارزشی هست و خوانند ه میتوا ند شخصیت معنو ی شاعر را در آ ن ببیند . ویك شاعر مسلما ن شیعی خالص آل عبارا ، باجوش و جذ به دینی و عقیدو ی ملاحظه کند ، که هنر خود رابنیرو ی شاعر ی و قف منقبت ائمه دین وخانواده سیـــدالمر سلین نموده است . این گونه قصائد دوگو نه ارزش معـــنو ی وبدیعی دارد ، زیرا ما درآن چهـــره شاع ری را می بینیم که باستـــان ادبی قدیم سنت آشناست و تسلط تا می برسخن و الفا ظ و تعابیر وادا های مخصو ص زبا ن دارد ،و هندیت خودرا درسو منا ت خیا ل حفظ میکند .و لی او مسلما ن شیعی خـــالص اســـت و بنا بران جو ش عقیده وایمان و دوستدا ر ی آ ل رسو ل با او همراهست و هم ازین روست که هنر او درین مورد شور وگرمی والتها ب خاص دارد .

در سفر ی که از دهلی به بنگاله نمود ، حالت سابق و عیش و طر ب وآرا م خود رابا چه چیره دستی دراشعا ر ترو باطراو ت ، باکما ل مهار ت تصویر کشیده است :

آن بلبلم که در چمنستا ن بشاخسار
بـــو دآشیا ن من شکن طر ه بهـــا ر

آن ساقیم که از اثر رشحـــه کفم
خمیازه رابموج گل انبا شتی خمـــا ر

٦

آن مطربم که ساز نوای خیا ل‌من
غیر ا زکمند جاذبه دل نداشت تا ر ..
پیمانه رابه نر خ چمن دادمی‌بها
آیینــه‌را به موج شفق بستمی نگــا ر
شوقم جریده رقم آرزو ی‌بوســـ
ذو قــم‌قلمرو هوس مژد ه کنـــــا ر
فکرم بجیب شاهد اند یشــه‌گل فشا ن
کلکــم‌بطر ف گلشن نظار ه لاله کا ر
بختم بحیب عشر تیا ن مـــی‌فشاندگل
سعیـــم‌زپا ی محنتیا ن میکشید خـــا ر
وقت مرا روانی کو ثـــر درآستین
بـــزم‌مراطراو ت فردوس در کنار ..
این شر ح ماضی او طو یـــــل‌است و مملو ازنشا ط و شاد مانی
که بارنگینی شاعرا نه تصو یـــرشده است و لی دربار ه حال که‌با
خون جگر واندو ه و محن جدایی‌ازوطن همرا هست ، باز از نیرو ی
تخیل شاعرا نه کار میگیرد ،و آنرابا مهار ت چنین مینگارد :
اکنو ن منم که رنگ برو یم‌نمیرسد
تا ر خ‌بخون دیده بشویم هزار بـــار
صدره ز داور ی ، بگرو بازبرده ام :
افتا دگی زخاك و پریشا نی‌از غبـــار
نقشم بنا مه نیست به جزسرنوشت داغ
تار م‌بجامه نیست بغیر از تن نزا ر
نم در جگر نماند ه ز تر دستی‌مژه
دل رابه پیچو تاب ونفس میدهم فشار
پایم بگل ز حسر ت گشـــت‌کنار جوی
خار م‌بدل ز یاد هم آهنگی‌هـــزا ر
همدرد من فتاد ه در آشوبگاه‌بیم
شمــع‌سحر گه و قدح دست ر عشه دار

از خون دیده هژ مژه ام شاخ‌ارغوا ن
و ز ســوزسینه ، درنفسم‌تاب لاله ز ا ر

کاشانه مراد رود یوار شعله‌خیز
همسایه‌مراسرود ستا ر پر شـــرا ر

پیموده ام درین سفر از پیـچ‌وتاب عجز
در هـــرقدم هزار بیابا ن و کو هسا ر

داغی بد ل ز فر قت دهلـــی‌نهاده ام
کشتی‌غو طه داده ام بجهنم هزار بار

بخت از سواد کشور بنگا له‌طرح کرد
بر خویش‌رخت ماتم هجران آن دیـار

داستان این مصائب سفرو دور ی‌از زادو بو م دراز است ، واگــر نیرو ی عقید ت وایمان بـــداد اونرسید ی و پشتگر می امیدوچراغ آرزو ی و صو ل به آستا ن نبو ت‌نبود ی هر آیینه غالب مغلو ب‌جفای روز گار شد ی .و لی او چنگــک بدامن این پیش آهنگ امیـــد زدو گفت :

با این همه نهیب که جا ن‌میرمدزتن
با این‌همه نورد که دل میرودز کــار

لختی بد ل فریب شو ق‌جنون‌مزاج
لختـــــی‌به پشتگر می جان امیـــد وا ر

محو م چنا ن که مهر ندانـم‌زدشمنی
مستم‌چنا ن که گل نشناسم زنوک‌خا ر

هر گرد فتنه ، طره خو با ن‌کنم گمان
هر زخم‌کینه ،خنده مستان دهم قـــرار

هرگو نه ز هر عر بده اند رمذاق من
مانند‌تلخی می نابست خو شگـوا ر

در دشت بر دمید ن نیز زطرف‌کوه
چشم‌مراست جلوه رو یی به تابسار

دکان روستا یی و شبهــــا ی بر شگال
دانـــــم سواد سایه تاکست و آبشــا ر

این حالت امیدوار ی وساز گاری بانا هنجا ر ی های روز گا ر ، به نیرو ی معنو ی وتوا ن رو حی کدام آرزو قابل تحمل وسوزش باسازش است ؟ کدام نیروست که به شا عرتوا ن برد بار ی چنین مصا ئـــب را داده است ؟

جواب تمام این سوا لها جز این نیست که و ی به نیرو ی عقید ت وایما ن وامید و صو ل به آستان نبو ت زنده است و بقو ل خود ش شو ق و جنون مزا ج یار د لفریبی وپشتگر می بخشید ه است. اکنو ن و ی از پیچ و خمها را نه شرح احوال سابق ولاحق ، خود به اصل هد ف وغا یه قصید ه گریز میکند ،و چه گریز استا دانه نیکویی !

آیا بود که گریه بدل تازگی دهد
چون سبزه ییکه برد مد از طر ف جو یبار

آیا بود که دست تهی مـو ج زرزند
چو ن آتشی که سر کشد از پرده چنا ر

آیا بود که از اثر اتفـــا ق بخت
دیوا نه رابو اد ی یثر ب فتد گـــذ ا ر

همدوش شو ق راد همی خله زا ن نسیم
هم چشـــم بخت را کشمی سرمه زان غبا ر

سایم بر آستا ن رسول کریـــم سر
جا ن رابفر ق مر قدپاکش کنم نثا ر

هم مزد سعی بخشم و هم مژده سکو ن
ازبوسه پای خویش کنم بر در ش فگا ر

فخر بشر ،امان رسل ، قبله امـــم
کز شرع اوست قا عده دانش استو ا ر

بار ی باید گفت :

که اگر در قصائد غالب چنین اشعاری که حرارت ارادت و گرمی عقیدت از آن می بارد نبودی، هنر قصیده سرایی اوبیکار رفتی، وارزش معنوی نداشتی، ودرینجاست او را درین مرحله شبیه باسنایی غزنوی دانیم، که ارزش معنوی هنرش در آن قصائد موجود است که دوره معنوی زندگانی اوآغاز یافته، واز مدیحه سرایی و زندگانی مادی درباری درگذشته است.

اماقسم دوم قصائد او همانندکه در مدح رجال عصر سروده شده که در آن جمله فرنگیان نو وارداستعمار گرنیز شاملند و باید گفت که این قصاید جز ارزش لفاظی وقافیه بندی ومدح سازی وهنر نمایی ظاهری، بهای معنوی ندارندوبلکه هنر اورا بدرجه پستی فرود می آورند. که آنرا نتیجه جفای روزگار و استیلای استعمار باید دانست.

ودرانواع اشعار دیگر شس مانند مثنوی ـ قطعه ـ رباعی نیز همین نظر موجود است که گاهی مثنویات گرم و پر جوش ودارای معانی و محتوای ارزشمند ازقبیل حمدونعت و بیان مقامات معنوی تصوف و پند واندرز و حکایات عبرت آمیز دارد، و به نیروی سخنوری خود از عهده هر موضوعی بخوبی بر می آید.



اکنون اگر مانظر خود رابراین شاعر زبر دست دوره انحطاط ادب فارسی در هند، که از ستارگان آخرین این آسمان شمرده میشود، به طورنتیجه این مبحث تلخیص کنیم باید بگوییم که: هنر غالب فراوان تر در غزلسرایی او ظهور میکند که هم طراوت لفظی و بدیعی داردو هم حرارت ووجد و شور. وی سلاسل پر پیچ و خم سبك هند را در هم شکسته و پر چمدار معتدل باز گشت ادبی است که دراشعار دیگرش نیز تا جاییکه تنها مدیحه سرا نیست همین شور عقیدت و ایمان و محبت به رسول وآل اوموجودست وهنرورا صبغه خاصی میدهد که ارزشی از نظر فنی دارد. وبزرگترین انتقادی که بر هنر او از لحاظ محتوی وارد استمدایحی است از فرنگیان استعماری، که

وطن اورا به حیله و زور گر فتـــه‌بود .

ولی غالب بحیث پاســدار اد ب‌فارسی در هندوستا ن ، کارمغتنمی را ا نـــجا م د ا د ، کـــه مامخصو صا غزل اورا نماینــــد ه شور قد ما ونوا میس اد بی دور ه‌های‌در خشا ن گذشته این سرزمین میدانیم ، و بیجانیست که این غزل‌پرشور و حا ل و جذبه اورابه‌نسل جوا ن و متر قی درین عصری که‌با جنبش تحو ل زندگانی موا جه‌اند تقدیم داریم ، زیرا اکنو ن مقد رات‌شر ق در دست خود شر قیا ن‌است وباید روش کهنه قاعد ه آسمانـــی‌را در فضا ی آزاد ی بگردانند ،که سعاد ت و خوشی همگا ن درسا یه‌مدارا و صلح و صفا و محبـت و دوستدار ی و همزیستی و همکاری‌در آن مضمر باشد و غالب همه این ضروریا ت امروز ی بشر ی رادرین‌غزل مستا نه خود با مهار ت‌وچیره دستی ادبی گنجا نیده است، و جای‌آن دارد که سر رمشق انسانا ن ، مترقی و جنبند ه امروز باشد ، ودست جفا ی باج ستانا ن شاخساری استعما ر کهنه و نو را ازگلستا ن‌بشر یت کوتاه سازند :

بیاکه قا عد ه آسما ن بگـردانیم
قضـــابه گردش رطل گران بگردانیـم

زچشم و دل به تما شا تمتـع‌اندوزیم
ز جا ن‌وتن بمدارا ز یان بگر دانیـــم

گل افگنیم و گلا بی به رهگزرپاشیم
مـــــی‌آوریم و قدح در میان بگر دانیم

گهی به لا به ، سخن با ادابیـــامیزیم
گهی به‌بوسه،زبان در دهان بگر دا نیــــم

نهیم شرم بیك سو ی و باهم‌آویزیم
بشوخی‌یی که رخ اخترا ن بگر دانیـــم

ز جوش سینه سحر را نفس‌فروبندیم
بلای‌گرمی روز ، از جهان بگردانیم
به‌جنگ با ج ستانا ن شـــاخسار ی را
تهی سبدز درگلستان بگر دانـم
به‌صلح بال فشانا ن صبـح‌گاهی را
زشاخسار سو ی آشیا ن بگردانیم .



یك کتاب ناشناختهٔ نثر کهن فارسی
بحر المعانی و صفو الامانی (*)

کتاب خانه نسخ‌خطی کابل دارای کتب گرانبها ی خطی از نسخه‌های نایا ب شنا خته نشد ه و مخطوطات نفیس هنر ی خو شخط مینا تو ر و مذ هب و مرصع و غیره است، که یکی از مخطو طا ت ار زشمند کهن آن نسخه ای است عزیز الو جود و نایا ب در دو صدو شصت و چا ر ورق قطع وزیر ی به خط تعلیــــق قدیم ، بر کاغذ خو قند ی خاکــــی رنگ ضخیم ، با انشا کهن زبا ن دری ، که تاکنو ن شنا خته نشد ه، ویکی از متون مهم کهن ایــــن زبانست .

شرح خصایص ظا هر ی و معنوی این متن متین ، مطالعه و کاو شــــ مفصلی می خواهد که باید ماه‌ها بر آن کار کرد ،و لی آنچه بایــــك تصفح سرسر ی به نظر آمد دریــــن مقا له گنجانید ه شد . تا این کتاب عزیز ، در جمله متون کهنسا ل زبان دری شنا خته آید ، و به وسیلــــه مجله وزین یغما ، به دنیای علم وادب معر فی گردد .

دونسخه ار جمند از یك کتابخانه باميا ن

شهر های خراسا ن وماوراء النهر و دیگر کشور های اسلامی در عصر پیش از هجو م مغل ، کتابخا نه‌های عظیمی داشتند ، که برخی از این

(*)ـ مجله یغما ، سا ل (۱۳۵۳) شماره های اول و دوم ، تهران .

کتابخانه هاوغنای علمی آن رامور خان آن دوره از قبیل یاقوت در معجمین وسمعانی درانساب وسبکی‌در طبقات ودیگر نویسندگان کتب تاریخ و جغرافیا و رجال‌ذکرنموده اند ، و یکی از بلاد مشهور عصر غزنویان و غوریان ،بامیان‌قلب افغانستان بود ، که منهاج سراج جوزجانی آن را پایتخت یك‌شعبه شاهان غور و آل شنسب داند ، (۱) که مدتی مرجع علما وشعرا واهل دانش و هنربود ، وبعد از۶۱۷ ق .۱۲۲۰م . پامال سم‌ستوران چنگیز و چنگیز یان‌خراب کار و حشی گشت ، واثری ازآن‌بلاد جز ویرانه های هولناك وتل های خاکی نماند . (۲)

درین شهر تاریخی که وقتی‌مرکز فرهنگ و آیین بودایی‌نیز بود ، دانشی مردی به نام حاجب‌شری زکی بن محمد زندگی میکرد، که در کتابخانه او آثار نفیس‌علمی‌وادبی وجود داشت ، واوفهرست بعضی از آن کتابهارا بر ورق‌نخستین یا واپسین نسخه های‌خطی خود می چسپاند .

از کتب این کتابخانه بامیان‌دونسخه سراغ‌داریم :

اول :

چند ورق مشتمل بر سه صد وپنجاه و سه بیت از مثنوی مفقود وامق و عذرا عنصری شاعر معروف دربار غزنه (متوفا ۴۴۱ ق) که به خط قدیم نسخ‌متمایل به کوفی نوشته شده ،واین نسخه نایاب در کتابخانه همین‌حاجب زکی بامیانی بود ، که‌بر ظهر نخستین ورق آن کاغذی‌مستطیل که اکثر حصه نوشته شده ابیات مثنوی همان صفحه را پوشانیده ه چسپانیده اند ، وبرآن به‌خط تعلیق کهن مقارن ظهورمغل‌حدود ۶۰۰ ق این عبارات رانوشته اند :

۱ـطبقات ناصری ۱ر۳۸۵ طبع‌دوم حبیبی در کابل ۱۳۴۲ ش .

۲ـهمین کتاب : طبقه ۲۳ ج ۲ص۹۰ به بعد .

«حاجب (۱) شر ی ز کی بن‌محمدعلی عبدالحمید البا میانی .
تفسیر یك باره (۲) ... یکی ازاول دو از آخر دیوا ن سنا یـــی
مقا مه حمید ی ... یك مجلـــد ازسمعا نی کلیه و د منـه
کتا ب اصو ل بارسی ذیل نافعه دیوا ن‌مسعود
سعد دیوا ن نا مسعود نا صرسفینه ... عر ما خلی ؟ سفینه‌دیگر
هرنو ع حمایلی یك عدد دعوا ت‌چهار عدد سفینه ۱ عد د
دیگر ادوا ت یك عدد کتاب‌نیز نجا ت . »

این اورا ق مثنو ی عنصر ی‌درلف جلد کتا ب المختصر مـــن
کتاب الوقف عر بی (۳) بـــرای، محکمی واستوار ی و قایه، ازطرف
مجلد صحا ف بکار رفته و خوشـــ‌بختا نه دربین دفتین محفو ظ مانده
است ، که مالك دانشمندا ن ایـــن‌مخو ط مر حو م پرو فسور محمـــد
شفیع لاهور ی ملتفت آ ن گردید ه،وبعد از بر آورد ن و تفکیك‌وخوانش

(۱)شکل حر ف اول این کلمه‌چنین است که آن را صا حـــب
هم توا ن خواند و اکثر حرو ف این‌ورق نقطه ندارد .
(۲)ــیك جز تفسیر قدیم فارسی‌قرآن عظیم هم در سنه ۱۳۳٤ ش‌از
خرا به دشت گاو کش قریب شهرغلغله با میان بدست آمده که عین‌آن
اورا ق درسنه ۱۳۵۱ شمسی د رپنجاه‌و چا ر صفحه از کابل به‌طبع
عکسی نشر شده است ، که شایداز همین تفسیر باشد .
(۳)ــنسخه خطی این کتا ب د رآخر چنین رقم دارد : «کتبه عبدالله
بن علی بن احمد به خطه من جهة‌الاخ العزیز النجیب الر شیدا بوبکر
عتیق بن محمد بی خسرو رافة‌اللـه‌العلم والادب » که‌برخی ابن ابوبکر
عتیق راهما ن سور آباد ی صاحب‌تفسیر شمرده اند.و لی این تطبیق
مشکلست . تاریخ کتابت نسخـــه‌مَنصف ر مضا ن ٥۲٦ ق است .
(رك ، تاریخ خط از حبیبی طبـــع‌کابل ۱۹٦.)

آن ثابت شد، که این اوراق مثنوی گم شده و امق‌عذرا عنصر یست(*) که در سنه ۱۹۶۷ م عینا با طبـع‌عکسی و شر ح و معر فی‌پروفیسور مر حو م از لاهور انتشاریافت .

از نوشته این فهرست بر می‌آیدکه این نسخه وامق و عذرا هم به کتابخا نه حاجب شر ی ز کی‌بامیانی‌تعلق داشت ، وبعد از آن آنرابطور اورا ق باطله نا کاره، برای استواری‌وقایه کتاب الوقف بکار برده‌اند .

دوم :

مخطو طه دیگر این کتابخا نــه‌با میا ن ، همین بحر المعا نی‌است که درین مقا له معر فی میشود که‌برورق واپسین آن عینا ورق‌چسپا- نده شده به همان خط فهرست‌سابق با مطالب شبیه ذیل بنظر می آید :

«حاجب شر ی ز کی بن محمدبن‌علی عبدالحمید الشاعر البا میانی‌به خط امضا» کتابها کی خرید ه شدازهرنو ع کی خرید ه میشود ، درین جا ی ثبت میشود ... دیوان‌سنایی‌تفسیر یك جلد (۱) مقا مه حمید ی کلیله و دمنه بحر الوقایه(۲) دیوان مسعود سعد اختیارات شا- هنا مه اصو ل فارسی ، طبل ماره(۳) ادوا ت دیوا ن ناصر خسرو ... کتا ب تاز ی ، سفینه ... غزلیات‌کتا ب حر ... گر شاسب نا مــه

(*) محمد شفیع : اورینتل کالج میگزین لاهور ، ص ۱۱۱ماه اگست ۱۹۳۷ م که مخطو طه کتا ب الوقف‌را در سکهر سند بدست آو رد ه بود .

(۱) در فهرست سابق هم آمده‌شاید مراد همان جزو ه تفسیر قدیم فارسی باشد که مذکور افتاد .

(۲)_کذا _ نقطه ندارد .

(*) محمد شفیع : اورینتل کالج

نسخه های نیرنجا ت حمایلی یك عدد دعوا ت (۱)

دربار ه این حاجب ز کی اطلا عی از منابع دیگر نداریم و جای تعجب است ، که در هر دونسخه پیش ازنام ز کی بن محمد کلمه شر ی دیده میشود ، واین کلمه یست از زبان سنسکر یت که تاکنو ن هم درالسنه هندی پیش از نا م کسا ن برا ی تعظیم واحترا م بجا ی اقا و جناب ومستر مستعمل است ، که مونث آن شر یمتی باشد ، وبر مسکوکات کابلشا ها ن ودیگر سلاله های شاهی افغانستا ن هم در القا ب و نوشته های سکه هابزبا ن سنسکر یت ورسم الخط دیو ه ناگر ی قبل از اسلام و یاقرو ن اولیه هجر ی تا اوایل غز نویا ن ، بنظر مــی آید (۲) ، وازین استعمال کلمه شر ی بانا م مالك کتابخا نه بامیا ن زکی بن محمد پدید می آید ، که تاحدو د ۶۰۰ق هم این کلمه برا ی تعظیم مقا م واحترا م اشخا ص رواج داشت .

نام کتا ب و آغاز ومولف آن

این نسخه ار زشمند خو شبختا نه ور ق نخستین و آغاز دارد ، که از مطالعه آن مطالب مهمه بدست می آید .

---

(۱)ـ کتا بی بدین نا م ازمخروبه شهر غلغله بامیا ن بدست آمده ، ودر مجله آریانا طبع کابل (سال ۸ شماره دوم وسوم) معر فی گردیده وبرخی اورا ق آن درسا ل ۱۳۲۹ش عکاسی شده است ، کاتب در آخر آن چنین رقم کرد ه :

«کتبه دولتشا ه بن صفی بن محمد تولکی به تاریخ ماه ذیقعد ه سنه احمد ی عشر و ستما ئه ۶۱۱ق.»

(۲) کنگهم : مسکو کا ت هنددرقر ون وسطی ص ۶۴ـ۶۵ طبع دهلی ۱۹۶۷ م ، و داوید مکدوا ل در کابلشا هان کابل و گند ها را طبع مجله گزار ش سکه شنا سی ص ۲۱۱ لند ن ۱۹۶۸ م .

بر سرور ق آن به خط اصـــل نسخه تعلیق قدیم ، مکررا نـــا م «کتاب بحر المعا نی وصفو الامانی» نوشته شده ، که از آن جمله پیش از آغا ز بسمله ، بر جبین صفحـــه اول همین نام را به تعلیق خویش نوشته و بعد از کلمه «الامانی» کلمات «المترجم بالفارسی » نیز دیده می شود .

این نا م در متن کتا ب نیا مده وآغا ز چنین است :

«بسم الله الر حمن الرحیم ،رب یسر ولاتعسر . الحمدالله رب العالمین اولا و آخرا و صلی الله علی محمد و اله وسلم کثیرا .

قال جعفر بن محمد الصاد ق :کتاب الله تعالی علی ار بعة اوجه: العبار ة والا شار ة و الطائــف والحقائق . فالعبار ة للعوا م ، والاشارة للخواص ، و الطائف للو لیاء، والحقایق للنبیاء .

قال بعضهم : القرآن علی اربعةاوجه : عبارة و اشار ة ولطائف و حقایق .

فالعبا ر ة للسمع ، و اشار ةللعقل ، واللطا ئف للمشا هــــد، و الحقایق الا ستسلام . »

بعد ازین تفسیر عار فا نه بسمله وسور ه الفاتحه بعر بیست .

«بسم الله الر حمن الر حیـــم .حکی عن ابی العباس بن عطا ا نه قال : الباء لا روا ح انبیاء با لهام الرسا لتة و النوة؟ الخ ... الحمدالله رب العا لمین : المحمودبجمع صفاتك وافعالك . قال ابن عطا : الحمدالله اقرا المو منین بو حدانیته ، واقرالمو حدین بفرد انیته ،و اقرالعارفین باستحقا ق ربو بیته .

رب العالمین : قال ابن عطا، زین نفس العارفین بنور التو فیق،وقلوب المو منین بالصبر والا خلاس وقلوب المر یدین بالصد ق و الو فاء .

الر حمن الرحیم : قال بعضهـــــم الر حمن با لنعمه و الرحیم بـــــا معصیه ... الخ».

این تفسیر تاو رق سی ودو ب مطابق ذوق صوفیا نه عر فانی با

نقل اقوال مشا هیر عر فانی‌اسلامی‌امثا ل جعفر الصاد ق ،ابوبکـــر وراق ، ابو جعفـر الفر غا نی،بلقاسم ، ابو عثمن ، منصوربن عبدا ـ لعزیز ، ابوبکر بن طا هر ، الدارانی‌وغیر ه دوا م دارد ، وبعد از ختـم سور ه الفا تحه ، آیا ت متفر ق‌قرآن عظیم رابه مذاق صوفیه بنقل اقوا ل ایشا ن شر ح میدهد ، وازورق بیست‌و سه ب قسمت فارسی کتا ب آغاز می شود که تا آخرکتاب‌بانقل اقوا ل حکما و صوفین وشرح آن دوا م دارد و دربین این حصـه‌فارسی ، گاهی پار چه های مسلسل عربی نیز می آید. مثلا از ورق۶۷تا۷۱ اقوا ل صوفیه و حکما بتاز ـ یست بدون فارسی ، و از ور ق۷۱باز فار سیست .

نام مولف این کتاب نایاب معلـوم‌ومذکور نیست ،و لی بر ورق آخر آن شر حی نوشته اند ، که به‌خطمتن کتا ب شبیه نیست . این‌سطور به خط خوش نسخ متوسط درسنه۶۰۱ ق ۱۲۰۴ م نو شته شده(یا از خط آنو قت بعدا نقل گردید ه)که‌دارا ی مطالب کار آمد ، دربار ه شناسایی کتابست ، درین نوشته‌میگوید :

«الحمدالله الشاکرین و صلو ته‌علی محمد واله الطا هرین . یقو ل الفقیر الی ر حمه الله عزو جـــل‌علی بن عبدالله بن علی بن معـا د الخلمی ثم البلخی (۱) و قفه اللـه‌تعالی للعلم المر شد و العمــــل المر شد : قراء علی الشیخ الا ما م‌الاو حد الزاهد الور ع المتقــی رشید الدین جمال الاسلام فخــــرالائمه سیف السنه ، ناصح الخلق امام‌خراسان ابو الحرام‌محمدبن‌محمدالحا ج الخرا سانی ادا م اللـــه توفیقه و سهل الی الخیرا ت‌طریقه،مافی هذا لمجلد من الا خـــبا ر و التفسیر و کلما ت المشایخ‌بالعر بیه‌وصحح محر فه واصلح سقمه بقـدر الامکان و قراء علی صحیفة هما م‌بن منبه (۲)قراة بحث واتفاق‌وعلـم

(۱)ـاین چهار کلمه در اصـــل نقطه ندارد .

(۲)ـ الصحیفة الصحیحه للشیخ‌همام بن منبه الصنعا نی المتو فـی ۱۳۱ و هی التی کتبها عن ابی هریرة الصحا بی (کشف الظنو ن۲ر۷۲ طبع استانبو ل ۱۳۱۱ ق.)

اتقا ن ، انا ارو يها اجا زة من‌الشيخ‌الامام عما د الدين محی السنـــه و هو یر و یها عن الشیخ‌امام الا جل‌محی السنه الحسين بن مسعودافراء البغو ی ،و اجز ت له ولا بنـــه‌الصغر الا مر الاما م محمد انبتـــة الله نبا تاحسنا روايةجميع‌مسموعاتی‌ومجموعاتی‌و مستجا دا تی من‌مشایخی من الا حاديث والا خبار و التفاسيروالا ثار و الحكا يا ت و الا شعار وانا بر ی من التصحيف و التحريف‌وذلك فی اواخر جما دی الا خـر ة سنه احد ی وستما ئه .والحمدا لله‌حق‌حمد ه و صلوا ته علی محمد و عبد ه و حسبنا الله و نعم‌المعين .»

از نوشته عالما نه فوق بر مـــی‌آید ، که در او اخر جما دی الاخری سنه ۶۰۱ق. (۱۲۰۴م .) رشیدالدین‌جمال الا سلام امام خراسا ن محمد بن محمد الحا ج خراسانی ،ایـــن‌نسخه رابر عالم بار ع دیگر علی‌بن عبدالله بن علی بن معا دالخلمی‌بلخی‌خوانده و به تصحیح و تهذیب آن کوشیده اند . و همچنین کـــتا ب«صحیفه هما م» را همین محمد خرا- سانی از آ ن استاد بلخی فراگرفته‌وبرا ی خود و فرزندش محمـــد اجازت روایت احادیث و اخبار وتفاسیر و غیر ه را درین سندعلمی بدست آورده است .

شاد روا ن سعید نفیسی از روی‌مطالعه همین نسخه موز ه کابل ، نام کتا ب بحر المعا نی‌و صفو الامانی را سهوا در مولفا ت او ایل قر ن هفتم هجر ی ثبت کرد ه ومولف آنرا علی بن عبدالله بن معاذ حلمی بخاری (؟)در حدود ۶۰۱ق .گفته‌است (۱).

درینجا چند سهو ی داد :

نخست : این مرد بلخی مو لف‌کتا ب بحر المعا نی نیست ، بلکه مدرس و استاد و اجاز ت دهنـــده‌قرائت و مصحح آنست .

دوم : نام خود راعلی بن عبدالله‌بن‌علی بن معاد خلمی ثم بلخـــی

---

(۱) ـتاریخ نثر و نظم فارســـی۱ر۱۲۲ تهرا ن ۱۳۴۴ش .

نوشته نه بخار ی ،و خلم تاکنو ندر شمال افغانستا ن مربو ط ونزدیك ولایت‌بلخ است .

سوم : زبا ن وانشاء وسبك‌وحتی‌املا و طرز نو شته این نسخه عزیز، از اوایل قرن هفتم و حدو د ٦٠١ ق نیست ، و به دوره قدیمتر سبـك زبا ن دری تعلق میگیرد، ونوشته ،علی خلمی بلخی که در ٦٠١ق‌صورت گرفته ، با متن اصیل کتا ب ربطی‌ندارد ، بلکه اجاز ت نا مه قرا ئت وروایت ای ن‌کتا ب ودیگر آثـــا راسلا میست که به محمد خراسانی وفرزندش داده شده‌است .

از سند فو ق پدید می آید ، که‌نویسند ه آن علی بن عبدالله خلمـی فقط بیك‌وسیله عمادالدین ،اجـازه‌تدریس و روایت صحیفه هما م بن منبه را از امام معروف فرابغوی(*) داشته و عالم جید ی بود ،که‌اما م خراسا ن ابو الحر م محمد،اجاز ت‌قرائت این کتا ب و صحیفه صحیحه را از و میگر فته است ،و لی تما م‌این مطالب ، بمتن بحر المعا نی و مولف آن ، تعلقی ندارد .

در کتابها ی شر قی بنا م بحـرالمعا نی آثار متعدد ی را می‌شناسیم که ازآ ن جمله است : بحرالمعا نی‌یکی از اصحا ب نجم الدین کبر ی صو فی معرو ف سعد الدین محمدبن مو ید حمو ی (٥٩٥ـ٥٨ ٦ ق.) که مخطو طه عر بی آن دراستانبو لست (کوپرو لو ٧٠٦)(١) یابحر المعا نی فارسی از سید محمد مکی‌دهلو ی (متو فا ٨٩١ ق.) (٢) و

(*) ـ حسین بن مسعودبن‌محمدمحد ث فقیه و مفسر شا فعـــی معرو ف بفراابو محمد بغو ی محی‌السنه مولدش بغشور غر جستا ن شما ل غر بی افغانستا ن وو فاتش‌در مرورود حدو د ٥١٦ق است ، از مولفا ت‌او مصابیح السنه دارا ی٤٧١٩ حدیث‌و معالم التزیل درتفسیر قرآن و تهذیب در فرو غ شافیعــه‌ومعجم الشیو خ و غیره است (ابن خلکا ن ١ر١٥٩ طبقا ت الشا فعیه٤ر٢١٤ و٥ر٣٣٥).

(١)ـبرو کلمن : تکلمه تاریـــخ‌ادبیا ت عرب ١ر٨٠٣.

(٢)ـرحمن علی : تذکر ه علمای‌هند ٨٣ طبع لکنهو ١٩١٤ م .

تفسیر بحر المعا نی سوره ۷۸ ـ ۱۱٤ قرآن از محمد بن خوا جگی بن عطا الله مد عو به خاو ند میـــان(مخطو طه بانکی پور هند۱۱۵۳ر٤) (*) که بحر المعانی صفوالا ما نـی خطی کابل ، غیر از کتب شنا خته شد ه ، ومربو ط بدور ه قدیـــم نثر در ی قبل از مغل است .

تاکنو ن نام مولف این کتا ب ،شناخته نشده و چنانچه دیدیـــم ، ضبط مر حو م سعید نفیسی نیـز باطلست ، و آنچه مر حو م فکر ی هرو ی در فهر ست مجمل کتـــب خطی کابل (چا پ نشده) این کتاب را « تفسیر در ی از حسین بـــن مسعود البغو ی المرو رود ی معروف بفرا بغو ی با انشاء قدیم قرن ٤» نوشته نیز صحت ندارد . زیرا امام محی السنه بغو ی تفسیر ی بـــه فارسی ندارد ، و هم این کتـا ب تفسیر قرآ ن نیست ، بلکه یـــك مجمو عه آیا ت واحادیث واقوا ل صوفیه و حکما ودانشمندانست .چو ن بر صفحه اول آن بانا م کتاب، کلما ت «المتر جم با لفارسی »نو شته شده ،میتوا ن حدس زد ، که اصل کتا ب مانند بیست و سه ورق نخستین و برخی از اورا ق دیگر آن بتاز ی بوده و به فارسی ترجمه شده باشد .

برای تعیین زمان تالیف یاترجمه فارسی آن باید به متن فارسـی و سبك وانشاء و خصایص لغو ی وگرامر ی آن تو جه کرد، که نثری کهن و جالب تو جه است ،واینك آنچه بعد از یك مطالعه اجما لی فراهم آمده آورده میشود :

آغاز متن فارسی

(مطابق املا اصل نسخه)

(ورق ۲۳ب)

پرسیدند مر حکیمی را که صدق ایمان چیست ؟ گفت : امن نان ، ترك عصیان ، موافقت ما رحمن(۱)

(*)ـ ادبیات فارسی ص ۲۹و۱۲.۹ طبع لند ن ۱۹۵۳ م .

(۱)ـ شاید : ما و ر حمن .

حکیمی گفت : هر که بذو جهان‌سلامت یافت چهار چیز یافت امـن مونت ، بسند قسمت ، خوف‌فرقت،دیدار منت .

حکیمی گفت : خلق را سه دیذاربباید ، تا همه کرامت هاراشایا ن کردند :

دیذار عیب دنیا ، واین زاهدانراست .(*)

ودیدار عیب طاعت ، واین‌عابدانر نرست ،(**)

ودیذار عیب تن ، واین عار فنراست .

پیغا مبر گفت علیه السلام :شب‌معرا ج بار خدا ی عزوجل مراگفت : یا محمد ! هر که را دوست‌گیر م ،فاوی (***)سه کاربکنم.یا دستشس تهی کنم یادلش (۱) غمگین کنم ،یا تنش بیمار کنم .

بخبر اندر جنین است : روز ی‌مردی بدیدار یحیی بن معاد آمـد گفت : جکونی ؟ (۲) یحیی گفت :یابرادر (۳) ! خدا ی راعزوجـل دوست گرفتم ، دوستی خلقم فـرسرامذ . (٤)

(*) درمخطوطه اصل و او ســـر جمل فتحه ، واو وبیا نی بین ان یك نقطه فو قانی دارد ، واین واویست‌که صور ت نزدیك به (ف) داشت، که گاهی با لای (ف) سه نقطـه‌هم می نو شتند .

(**) کدا ، به‌ه ذال منقوط .

(***) فاوی مساوی باوی و ایـن‌در تفسیر و طبقا ت خوا جه عبدالله انصار ی فراوانست .

(۱)ـکذا ، به کسر لام .

(۲) جکونی مساو ی چگو نی .دربین دایره یادونقطه دارد ، کـه صو ت آن را از یا های دیگرمختص‌میسازد .

(۳)کذا ، به فتحه با ، که اکنون‌در هرا ت هم چنین تلفظ کنند .

(٤) فر سرامذ مساو ی بر سرامد . تبدیل ب به ف در لهجه های خراسانی فرا وانست .

کتابش را محد ث (٥) گرفتم ،لهو او (٦) فضولم فرسرا مذ .
آن جهان راقرار گا ه خویش‌دیدم،طلب دنیا م فرا سر مذ .
جنك عداو ت فادیو (٧) نهادم،دشمنا یکی (٨) خلقم فرسرامذ .
یقین او (٩) توکل بیشه خویش‌گرفتم ، کسب کرونم (١٠)فر سر مذ .

مردی مر شفیق راگفت : یـــابوعلی ! جوامردی (١١) چیست ؟
گفت پنج چیز : سخاو ت بد ل ،او بدست ،وان‌ابراهیم رابود ،وفابقول اوزبا ن و آن اسمعیل رابود،حفاظت‌بتن خویش ، وآن یوسف رابود . زهد بدنیا ، و آن عیسی رابود. نصحیت مر خلق را ، واین محمـــد مصطفی رابود علیهم السلام .

حکیمی گفت : باالله الذی لااله‌الاهو ، کی خدا ی شنا ختن بـــه حقیقت به مطیع و ی پدید آید .اومطیع بوذن و ی بدوست ذاشتن وی بدیداید او دوست داشتن و ی‌بلر زید ن از بیم فر قت بدید اید او لرزید ن از بیم فرقت وی ، به ملازم‌بودن برذر (١٢)وی بدید آیـد . ملازم بودن بر ذرو ی ببسند قضابدید اید .
بخبر اندر جنین است : هر ك به گستاخی بیش رود ،فاوی(١٣

(٥)_محد ث: به تشدید دا ل .
(٦) کذا . او به فتحه اول‌بجای‌واو عاطفه در سر تاسر این‌کتابسه واین واو عاطف در پشتو زنـــده‌است .
(٧) فادیو مساو ی بادیو ،ازهمان‌مقو له ابدال به ف .
(٨)_کذا به‌معنی دشمنی‌وعداوت،که در متن قدیم دشمنا نکـــی و دشمنا ذکی هم آمده در ك : فضایل‌بلخ طبع حبیبی ص ٥٨) .
(٩) _اومساو ی واو عاطف .
(١٠) _کذا در اصل ؟
(١١)_ جوامرد ی مساو ی جوانمردی مساوی فتوت .
(١٢)_ کذا به ذال منقـوطبجـای‌در .
(١٣) _فاوی مساوی باوی .

خصو مت کنند . هرکی بنیاد بنیاز بیشس رود، فروی (۱) ر حـمت کنند ، هر کی با معنی بیش رود، فاوی کرامت کنند .

* * *

منصور بن عبدالعزیز گفت :خلق‌اند (۲) گروه اند :

یك کرو ه دنیا بیند ، حرســافزایدش او فی هالی . (۳) ودیگر (٤) گروه خـلـق بیند . افزایدش او نومیدی .

سدیکر کرو ه تن بیند ، کبـرافزایدیش او جباری

جهار م گرو ه طا عت بیند،عجب‌افزایدش اوبر خورذار ی .

به‌خبر اند ر جنین است : کی سه‌فریشته ا ست فر (٥) سـه نـام مز کت :

یکی فر نام مزکت (٦) مکه.ودیگر فرنا م مز کت مدینه . وسـه دیگر فرنا م مز کت بیت المقدس. آنکی (۷) فر نام فر کت مکه‌است بانـك می کنند : هرکی (۸) فریض‌ها ی بار خدا ی عزوجل تمام‌نکزارد، از رحمت و ی نصیب نیابد .

---

(۱) ـ فروی مساوی بروی.

(۲) ـ اند: چند ، عدد مبهـم‌مساو ی بضع .

(۳) ـ فی‌هالی : بالای ه یك نقطه‌دارد ظا هرا مساو ی بی حالی .

(٤) ـ این کلمه باو او منقوطدر تمام کتا ب مکرر است . و شکـل دیگر آن دیگر هیچ بنظر نمی آیدومعلو مست که واو را نزدیك‌بمخرج (ف) لبی ادا میکردند ،و به جـای‌ددیگر مساو ی دتیگر پهلو ی ایـن شکل کلمه هم روا ج داشت . پس‌ودیگر وددیگر دو کلمه مستقـل باشند

درنسخ خطی قدیم‌هم هردوشکل کلمه آمده وباید هریکی رابه جای خود استعمال‌کرد وکسا نیکه‌ازوجود یکی از کلمتین در تثبیـت دیگری انکار کنند، مصیبت نباشد.

(٥) ـ فر مساوی بر مکررادراین‌جمله ها آمده است .

(٦) ـ مزکت مساوی مزکـت:مسجد .

(۷) ـ آنکی مساوی آنکه.

(۸) ـ هرکی = هرکه .

وآنکی فرنا م مز کت مدینـــــه‌است بانك میکند : هریکی سنتهای رسو ل علیه السلام تمام نکزا رد ،از شفا عت و ی نصیب نیابد .

وآنکی فرنا م فرنا م مز کـــت بیت المقد س است بانك میکند:هر کی حرا م خورد ، او (۵) حــرا م‌بوشد ، رو حرا م دارد، بارخدا ی عزوجل دعا ی و ی مستجا ب‌نکند.

امثله تبدیل ب به‌ف :

اکر جی فاز شو ی از کنا ه‌بفی‌کناهی (ور ق ۱۷٦) که شکـــل مروج کنو نی جمله اینست : اگرچه‌باز شو ی از گنا به بی گناهی .در اصل بالای دایر ه یا کلمات شوی‌وبفی دونقطه دارد ، که علا مت‌تلفظ یا ی صریح معرو ف است .

مثا ل دیگر :

حاتم گفت : هر کـــی فاز نا ن‌نشیند شهو تش افزاید و هر کی فــاغــلا مان نشیند غمش افزاید.وهرکی فاز اهدا ن نشیند ، نیــك مردیش افزاید (ور ق ۱۹۵ الف)

فرا مشت = فرامش :

حکیمی گفت : تن در ستی‌مرگ‌را فرا مشت کند و حرص ایشــا ر فرا مشت کند (ور ق ۱۹۰الف)

حکیمی گفت : هلاك خلق از سه‌چیز آمد : یکی بعیت خلق مشغو ل شد ند ، او عیب خویش فرا مشت‌کردند (ورق ۱۹۱) .

اوبر سر جمل معطو فه :

اسما بنت ابوبکر گفت : هر کی‌روشن کند تاریکی مز کت را بر و-

---

(۵)ـاو مساو ی واو عاطف .

شنایی (۱) چرا غ خویش ، حرا م‌کند بار خدا ی عزوجل زافر (۲) آتش ، او بد هد مراو را بهرشبی‌شار سنانی اندر بهشت . اوبدهد مرو ی راثوا ب بهر شبی ، ثوا ب پیغا مبر علیه السلام . (ورق۲۵۳)، برخصایص مذکور ه که در امـلاوانشاء کتا ب مشهود است، املا ی قدیم کلما ت دیگر نیز درسر تاسرکتاب محفوظ ما نده ما نند :سخون، دوژخ ، طلخی ، فر یشته، بجشك‌وغیره (۳)

نمو نه اشعار

در قسمت های فارسی اخیرکتاب‌اشعا ر و منظو ما ت دری نیـــز منقو لست که بدو ن ذکر نام ناظم ،هما ن چهر ه قدیم دارد ، و آوردن نمو نه آن بی فاید ه نیست .

قال القائل :

ایزد به فضل خویش دل تـــه سپید (٤) کرد
جرمت سیاه کرد همه‌پاك(٥)کارتو
با دشمنا ن‌دینت ببینم تـــر ابصلح
باد و ستا ن دینت همه کار زارتو
(ورق ۱٦۱ الف)

املای ته بجا ی تو ضمیر اضافی‌مفرد مخاطب ، گاهی درین کتاب‌دیده می شود ، که در طبقا ت الصوفیه‌خوا جه عبدالله انصار ی نیز آمد ه است ، واین ضمیر مفرد اکنو ن‌در پشتو زنده است . (٦)

---

(۱) ـ یای آخر رو شنایی‌دو نقطه بالای دایره دارد .
(۲)ـ این کلمه در اصل خو بـروشن وخوانا نیست ؟
(۳)ـسخن ، دوز خ ، تلخـی ،فرشته ، پزشك .
(٤) ـ سپید = سپید (٥) پك = پاك (٦) برای تشریح این‌مطلب رك :
طبقا ت الصوفیه ٦.٨ طبع حبیبی‌در کابل (۱۳٤۱ ش .

قال القائل :

یا این جها ن از آفت تـــــو نیست ایمنی
هر چندهمنشین منی دشمن من ا ی (٤)

مار ی بفعل و ز راه (٥) گفتارمرد می
خاری بطبع‌وز راه دیدا ر سو سنـــی

من معد ن هوا ی توم (٦) تاهوابرد (٧)
تو معدن بلای منی ، تا تـــو معد ن ا ی

ببسیج کار مرك را تیرا کن‌از کناه
تا کـــی‌کناه گنی کهمی (٨) دین تباه کنی
(ورق ١٠٩)

قا ل القائل :

ما همی ویران شویم او (٩)خانه آباذان کنیم
نیك رابد دانیم او کار مردم نادان کنیم

این جها ن تن برنج ،او مردمان‌ازما برنج
آن جهانی‌جا ن برنج ، او بدهمی باجان کنیم

روز و شب بغبت (١٠)کنیم،عیب‌هرکس بشمریم
عیب خودبنها ن کنیم، او خود بتر زیشان‌کنیم

---

(٤) ــدر تمام کلما ت ایمنی ومن‌ای ومرد می وسو سنی و معد ن ای یا ی آخر دونقطه با لای دایره‌دارد.

(٥) در مصرا ع اول و دو م‌کلمه راه چنین با الف نو شته‌شده که برای وزن بیت ره مخفف‌خوانده‌میشود .

(٦) توم = توام .

(٧) برد = پرد .

٨ـ کهمی = که همی .

(٩) ـ نظیر استعمال مکرراو‌عاطف در نظم ، که در نثر امثله‌آن گذشت .

(١٠) ـ بغیت : به‌ضمه یا کسره‌اول ، عصیا ن و بر گشتن از حق (المنجد).

کر کنا ه مابزرگ او ر حمـــت یزدان بزرك
دل برین‌بنهیم ، او کار بفر ما ن کنیم (؟)
(ورق ۱۱۰ الف)

قال القائل :

راه کم کرده سر کشته فـرکشت زراه
فر کنا ه‌جیره جیر ه شده فر کرد کناه (۳)
ای تبا ه کرده همه عمرکرا می‌اوعزیز
خوار کشت‌انکی همه عمر فرا می اش تبا ه(٤)
رو ی از الله بکردانی بیدا دکنی
تیز بیداد‌مکن فر تنت (٥) الله اللـه

(ورق ١٧٦ الف)

قال القائل :

روزی بود که من بذر (٦)دوست بکذرم
یابکذ ردزوال (۷) غم هجر فر ســرم (۸)
یابنکرد خسته دل من لقا ی‌دوست
یا من‌دهی بدوست د هی وار بنکرم (۹)

---

(۳)ــره گم کرده سر گشته برگشت زراه
بر گنه‌چیره ، چیره شده بر کرد کنا ه
(٤)ــ ای تبه کرده همه عمــرگرا می وعزیز
خـــوارگشت‌آنکه همه عمر گرامیش تبا ه
(٥) ــ فر تنت = بر تنت
(٦) ــ بذر = به در
(۷) ــ زوال : بر گشتن ازحالی‌بحا لی (منتخب).
(۸) ــ فرسوم ــ برسرم
(۹) ــ بنکرم = بنگرم.

قال القائل :

دو ستی را انکاهی (٥) یکتاشوی
کز علاقتها تو ناپیذ ا (٦) شوی (٧)

کر بخواهی تا بد و کو یـــیوروی
انکاهی کو یی کنا گو یا شو ی (٨)

وربخوا هی دید بد ل (٩)دوست را
انکـــــاهی (١٠) بینی کی نابینا شو ی

وربخواهی زند ه کرد ی(١١)تا ابد
زنـــده‌کردی کوکنون میرا (١٢) شو ی

(ورق ١٧٦ب)

دوستی کفتار (١٣) دار یراستی کفتار نه
جشم سرفیدار(١٤) داری جشم دل فیدار نه

صحبت مختا ر خواهی سنت‌مختار نه
از خردفیزار (١٥) کشتی و زرهوا فیزارنه

(ورق ١٧٧)

٥ـانکاهی = انگهی .
٦ـنابیذا = ناپیدا .
٧ـیاها ی آخرشوی ، دو نقطه‌بالای دایره دارد .
٨ـگز بخواهی تابد و گو یی وذوی
انگهی گو یی که ناگو یا شوی
٩ـکذا . شاید بذل باشد .
١٠ـانکاهی = انگهی
١١ـکردی = گردی
١٢ـاصل : میزا ؟ و لی میرا ازماده مرد ن ، میرند ه باشد .
١٣ـکفتار = گفتار .
١٤ـ جشم سر فیدا ر = چشم‌سربیدار.
١٥ـفیزا ر کشتی = بیـــرا زگشتی .

قال القائل :

اگر بار سا شو ی بذ ر بادشاه شوی (۱)
و ربی‌وفا بوی بطریق جفا رو ی (۲)
فضل خدا ی خویش نه بینی‌اوننکری (۳)
ذکـــرخدا ی خویش نخواهی او نشنوی
فابیش (٤) تو حجا ب تو آمدهوای ته (٥)
دانم کی‌نکرو ی اونخواهی‌کی‌بکرو ی(٦)
(ورق ۲۱۲)

ناگفته نماند که این نسخه‌تاورق‌سه صدوشصت‌و دو موجـــود و مضمو ن این ور ق واپسین ناتما م‌عربیست :

قا ل رسول الله ... من احب‌ان‌یزید الله فی رزقه فلیصل ...

* * *

---

(۱)گر پار سا شو ی به در پادشاه شوی .

(۲)ـیا های کلما ت او اخر ابیات،بالای دایره دونقطه دارد .

(۳) نه بینی و ننگری .

(٤)ـفابیش = باپیش یا بـــه‌پیش .

(٥)ـته = تو ـ ضمیر مفـــرداضا فی مخاطب که نظیر دیگرا ن در سابق گذشت .

(٦)ـدانم که نگرو ی ونخواهی‌که بگروی .

یک کتاب گم شدهٔ قدیم نثر فارسی پیدا شد (*)
ترجمهٔ فارسی السواد الاعظم و رفع اشتباهات واردە در بارۀ این کتاب

کتاب السواد الاعظم از قدیم ترین تالیفات ائمه مذهب حنفی است، که آنرا یکی از پیشروان وعلمای این مذهب، ابو القاسم اسحق بن محمد بن اسماعیل مشهور به حکیم سمرقندی درحدود ۲۹۰ه به زبان عربی در شرح شصت ودو مسئله کلامی (۱) بامر اسماعیل بن احمد سامانی (۲۷۹ ـ۲۹۵ هـ.) در بخارا نوشت.

این امام حکیم سمرقندی قاضی سمرقند بود، وازاصحاب وپیروان امام و متکلم معروف ابو منصور ماتریدیست، که در عاشـــو را

(*) مجله یغما، سال (۱۳٤۲)، شماره پنجم، تهران.

(۱) حاجی خلیفه شصت و دو مسئله گفته در حالی که نسخه مکشوفه فارسی آن حاوی شصت ویك مسئله است. حاجی خلیفه گوید: السواد الاعظم: فی الکلام مولف لطیف مختصر مبنی علـــی اثنتین و ستین مسئلة الا بی القاسم اسحق بن محمد القاضی الحنفـــی المتو فی ۳٤۲ هـ (کشف ۲ ر۳۷).

محر م ۳٤۲ ه از جها ن ر فت ،ودر گورستا ن معرو ف چا کردیزه سمر قند مدفون است (*) .

کتا ب السواد الاعظم را مولفا ن کشف الظنون و اسماء المو لفین می شناسد (۱) وبقو ل ادوارد فاند یك در کتا ب اکتفا القنو ع (۲) ،متن عربی سواد در بولاق قا هره درسنه ۱۲۵۳ ق طبع شده است . (۳)

این کتا ب داستا نی شگفت دارد بدین معنی که : اولا بزبا ن تاز ی بامر اسماعیل نو ح بن منصو ربه فارسی تر جمه کرده اند،و لی نام مترجم آن معلو م نیست ، و چون عصر امار ت نوح ثانی از ۳٦٦ تا ۳۸۷ ه دوا م داشت ، بنابر آ ن ترجمه فارسی السواد الاعظم را در حدو د ۳۷۰ ه تخمین میکنیم .

در سنه ۷۹۵ قمر ی خوا جه محمد پارسا بن محمد حافظی بخاری (متر فی ۸۲۲ ه در مدینه) که ازاصحا ب خوا جه بهاء الدین نقشبند وجانشین اوبود ، این تر جمه فارسی السواد الاعظم را بزبا ن متعار ف روز گار در آورد ه ، وبرا ن یـك مقد مه ویك خا تمه را افزود ،وی گوید که : مطالب متن کتا ب انتخا بی است از اصل و تما می کتا ب نیست .

ازین نسخه مر تبه خوا جه محمد پارسا اکنو ن دو نسخه مکشوفست :

یکی : بخط خود خوا جه محمد پارسا ، تحریر ۷۹۵ ه در ۸۳ صفحه یازد ه سطر ی ، بر کاغذ نخود ی رنگ بخارا ئی به قطع ۱۲۰ × ۱۷۰

(*)- الا نساب سمعانی ۱۷۲وقند یه ۳ر۹.

(۱) کشف ۲ر۳۷ و اسما ء ۱ر۱۹۹.

(۲)صفحه ۱٦٦ طبع قا هره ۱۳۱۳ ق .

(۳)-ادوارد فاندیك امریكا یـی گوید : ابوالقا سم اسحق محمد الحکیم المسر قند ی الما ترید ی العقیدة المتو فی ۳٤۲ ه له کتا ب السواد ، طبع فی بولاق ۱۲۵۲ ه.وهو مشتمل علی اسئلة واجو بة في اصو ل الدین (ص ۱٦٦).

میلی متر ، دارا ی یك مقد مه ا زخود محمد پارسا ، که این نسخه در هرا ت پیش دانشمند فکـــر ی‌سلجو قی بوده و در سنه ۱۳۳۰ ش به تهرا ن برده شد و در جرا یدومقا لات معر فی شد .

دودیگر : نسخه خطی کتب‌خا نه‌انقر ه در تور کیه که رونو شت نسخه اول است ، و درسنه ۱۰۱۷هـ بخط یوسف ضیاء الدین کا تـــب دیوا ن سلطا نی در بغداد بهمد ستی مولا نا ناصر الدین‌عمر المقری الموصلی کتابت شده (۱)

دربار ه معر فی نسخه اول‌هرات،که به خط خود خوا جه محمدپارست. یکی از دانشمندا ن تهرا ن ،آقا ی‌دکتو ر مهد ی بیانی ، اولادرارمغان لاهور ، و بعد از آ ن در مجلــــه‌دانشکد ه ادبیا ت ،تهرا ن درسال ۱۳۳۸ ش مقا لا تی را نو شت ودرآن مد عی شد که گویا نمو نـــه قدیم ترین نثر فارسی موجـود رادرین نسخه یافته اند . وی بــــا تاسف مینویسد که : نام کتــا ب‌وامیر سامانی که با مروی تر جمه شده معلو م نیست ،وخود حکیــم‌سمر قند ی متن عر بی رابفارسی در آورد ه ، و لی اصل تر جمــه‌فارسی از بین رفته و مطالـــب آن در کتا ب خوا جه پارسا، نقل‌وانتخا ب شده است .

این مقا لات دانشمند مــهــد ی‌بیانی ، در تاریخ ادبیا ت فارسی ، نظری را به و جود آورد ، که‌گویاهمین کتا ب ، نمونه قدیمتر یـــن نثر فارسی کنونیست ، و حتی ازمقد مه شاهنا مه منثور ابو منصوری که در سنه ۳٤٦ هـ . نوشته شد ه‌نیز کهن تر است ، و همین‌مطالب را در کتا ب بر گزید ه نثر پارسی‌دکتور محمد معین (ص ۲ر۳ جلـد اول) و تاریخ ادبیا ت از دکتــو رصفا (جاص ٦١٧) و دیگر مقالات‌و وکتابها ی متا خر باستناد بیــا ن‌دکتو ر بیانی نو شته و آنـــــرا قدر مسلم پنداشته اند .

---

(۱)ـ مجله دانشکد ه‌ادبــیا ت‌تهرا ن ۱۳۳۸ ش ، شمار ه ۳ر۳ سا ل ششم وار مغا ن طبع‌لاهور .

اما باپیدا شد ن متن اصلی ترجمه السواد الاعظم که اینك نسخه خطی آن پیش منست ، اکثر آ ن مطالب ونتایج ما خوذه از بین میرود ، و طوریکه از مقد مه کتا ب فارسی ظاهر است ، نام اصلی کتاب عربی السواد الاعظم بود ، و مترجم فارسی آن هم خود حکیم سمر قند ی نیست، بلکه شخصی نا معلو م آنرا د رحدود هشتاد سا ل بعد از تالیف اصل کتا ب ، در عصر نو ح دو م سا مانی بفار سی در آورده است.

نسخه خطی تر جمه فارسی السواد الاعظم

به قطع متوسط بیست و نیم × ده ونیم سانتی متر ، بر کاغذ نخودی رنگ بخط نسخ متنا خـر در ١٦٤ صفحه بتاریخ ١٢ شهر محـر م حسن و حسین ١١٥٦ هجر ی بقلم مشل بن بکر خا ن بن عمربـن تاوزین علی بن ملك ... نو شته شده وچو ن این نسخه آسیب فراوا ن دیده و حوا شی بر گهای آن ازبین رفته بود ، آنرا با دقت از بالا و پایین و صله نمود ه اند. ولـی خوشبختا نه متن کتا ب آسیب زیاد ندید ه وبر حوا شی آن نو شته هایی غیر از خط متن موجوداست ، که گو یا اشخاصی باسواد آنـرا خواند ه وبا نسخه دیگر مقابلـه و تکمیل کرده اند ،و مهر هـا ی متعدد و مختلفی هم بر صفحـا ت متعدد دارد ، که حا کی از وجود این کتا ب در دست مالکا ن متعدد بوده است .

از صفحه ۱ تا ۱۱ مشتمل است بر مقد مات ابتدا یی و شر ح تالیف وتر جمه و ضرور ت واهمیت کتا ب حکیم سمر قند ی افزود ه است. در صفحه یازد ه گوید : « اکنون آمدیم از اجمال به تفصیل ، وبعد ازین به خط سرخ (مسئله اول) نوشته شده ، وتاآخر کتا ب (٦١ مسئله کلامی وفقهی مذهب حنفی و فر قه ماتریدی را در بر دارد ، و خط آن روشن وخواناست ، و دربرخی مواردغلطی های املاو ی هم دارد ، وازنـا م نویسند ه مشل و جدا و تازوپیدا ست ، که این شخص پشتو نبود ه

وزبا ن فارسی را چنانکه بایـــد وشاید نمی فهمید ه است (۱) وبر پشت صفحه اول شش سطرعبارات پشتو هم نوشته شده ، که بخصل اصل متن نمی ماند . عدد سطـورکتا ب در صفحا ت مختلف است . برخی از صفحا ت ۱۳ سطر ی واعظم آن هجده سطر یست .

در خصایص املا به کتب بعد ازسنه ۱۰۰... همانند است . بدین‌معنی که چ و پ بسته نقطه در آ ن‌عموما‌دیده میشود ، و لی حرف(گــك) فارسی مانند (ك) عربیست . امـــا گاهی آثار املا ی قدیم هم در آ ن باقیماند ه ، مثلا جندا ن بـجـا ی‌چندا ن (ص ۴۳) بدانك به جـــای بدانکه (ص۱) نخسبند به جــــا ی‌نخسپند (ص ۱۴۹).

این نسخه و قا یه چر می‌نقره‌کو ب کار خراسا ن دارد،و معلوم است که محصو ل این سر زمیـــن‌است ، و نویسند ه آن هم شخصی پشتو زبا ن بوده است .

در جه واهمیت کتا ب در تاریخ‌ادب

چون تر جمه این کتا ب از تاز ی‌بفارسی با مر امیرنو ح دوم‌سامانی در حدو د ۳۶۰ ه بوده ، بنابرا ن‌طوریکه دانشمندا ن ایرانی تصو ر کرده اند ،نثر اقدم زبا ن در ی وپیش از مقد مه منثور ابومنصور ی نیست ، بلکه در در جه دو معا صرومقار ن باتر جمه تفسیر و تاریـخ طبری شمرده میشود .اما اهمیت‌آن ازین‌و جه است ، که اکنون ما یك متن مکمل و تمام اصیل کتا بی‌را در دست داریم که فرا هم شده ومحصو ل هما ن عصر سا مانیست.

ودر جمله کتب آن عصر و مربو ط‌بدوره قدیم نثر در ی ، کتا ب‌دیگری نیز بدست آمده است .

این کتا ب بلا شبهت درتراجم‌کتب دینی و کلامی اسلامی درزبا ن فارسی نخستین کتا ب مکشو ف‌کنونیست و مطالب مهمی را درباره

---

(۱) افغانا ن پشتو زبا ن ما ه‌محرم را حسن و حسین گویند ، و همین اصطلاح را کاتب نسخه د رآخر کتا ب با ماه محرم در تاریـخ نوشتن نسخه نوشته است .

اوضا ع علمی و ادبی و عقیدوی هزارسا ل قبل از آن بر آو رد ه میتوانیم مخصو صا هنگا میکه د رمسئله (٥٦) از صفحه (١٢٣ تـــا ١٣٢ نسخه خطی) نا مهای فر ق واهوا و عقا ئد ایشانرا به تفصیل بیا ن کند ، که همین شر ح را درعبارا ت متین و کهن فارسی عصر سامانی ، قدیمترین اثر ی درین باره گفته میتوانیم .

در آغا ز نسخه بر صفحه ا و ل بخط قرمز نوشته اند : (این کتا ب سواد الاعظم است .)

بعد ازین چنین آغاز میشـــو د :(بسم الله الر حمن الرحیم . ر ب یسر ولا تعرو تمم بالخیر ، توکلت علی الله الحی الذی لایمو ت ابدا . اما بدانك سبب تصنیف این کتا ب آن بود ، که بی راهان و مبتد عا ن وهوا دارا ن بسمر قند و بخـــاراوماورا ء النهر بسیار شدند (اصل: شدن ؟) پس ائمه و فقها و علمـــا سمر قند وبخا را وماوراء النهر گرد آمدند و گفتند : ابا واجداد تـــا بودند ، بر طریق سنت و جماعت بوده اند .اکنون هواها ن مختلف پیدا شده و مارا جائز (١) تراست این سخن رابا میر خراسا ن رسـانید ن (اصل : رسانیدند)امیـــر عاد ل اسماعیل بفر مود مر عبدالله بن ابی جعفر را ، وباقی فقها را که بیا ن کنید مذهب راست طر یـــق سنت و جماعت آنکه پدرا ن مابرا ن بوده اند ، پس ائمه و او اشار ت کردند بخوا جه ابو القاسم سمر ـ قندی (رح) و آنرا گفتند پیدا کـن مارا راه راست سنت و جما عت آنکه پیغمبر علیه السلام بر آن بـــود و بفر مود تا تصنیف کرد این کتابرا بتاز ی و نیزدیك (٢) امیرخراسان آورد و عرضه کرد . همه پسندیدند گفتند : راه راست سنت و جماعت اینست . پس امیر خراسا ن بفرمود که : این کتا ب رابپار سی گردانیدتا چنانکه خاص رابود عام رانیـــز بود و منفعت کند و مذهب رانیکو بدانند و از هوا و بدعت دورباشند.

---

(١)ــدر اصل کلمه (یز) تـــراشیده شده و باز به خط نو(جائز) نوشته اند .

(٢)ــکذا در اصل که امـــلا ی مشهور آن نزدیك است .

وحدیث کرد ماراعلی ابن السغـدی(۱)(رح) گفت مارا جدیث کردابو محمد ابن عبدالله ابن العباســـالمروز ی مشتمل خوا جه امـــا م زاهد ابو القاسم حکیم سمر قندی(رح) که گفت : و الحمدالله رب العالمین العظیم ...

پس گفت : وصیت کنم شما راوتن خودرا بترسید ن از خدا ی عزوجل، و جهد کرد ن بر حکـــمخدای عزل و جل و رضا داد ن بـه قضا های وی ، و شکر کرد ن بـرنعمت های وی و روا داشتن مـر مرگ را . ونگر تابر حکم خدا یتعالی گرانی نکنی ، وبر خلق آن(۲) کبر نکنی زیرا آنکه باجماع علما وحکما و فقهاست ، ك(۳) بند گیرا دو خصلت است :

«یکی آ ن کنی ك و ی پسند د ودیگرا ن پسندی ك ان کند »

در اخیر این مبحث گوید : پس‌من این کتابرا بپار سی جمع‌کردم زیرا که آن خواست امیر خراسا ننوح ابن منصور (رح) از پس آنکه علمای کل ماوراء النهر را جمع‌کردتا پیدا کرده اید ایشانرا راه‌راست وسیر ت رسول صلی الله علیــــهوسلم و یارا ن و خلفا ی راشید ن رضوان الله علیهم اجمـعین . وان‌مذهب سنت و جماعت است ومذهب علمایی که اهل سنت و جماعت اند،وان مذهب امام اماما ن وسید فقها وکد خدا ی دین و شا هنشا فقــهابو حنیفه نعمان ابن ثابت ابـــن طاوس ابن هر مز ابن کسری ملك‌بغداد که این‌برین مذهب بودو همه اصحاب آن برین مذ هب بودند ، ووهمه اهل سنت و جماعت بریـــن

---

(۱)ـقرائت این کلمه تخمینـــی‌است ، در اصل زیر سین دونقطه دارد ، و غین بصور تی نوشته‌شده‌که آنرا (ف) هم توا ن خواند .

(۲)ـدرین کتا ب اشار هبعیـــد(آن) بطور ضمیر مفرد غایب بجای (اوـوی) عمو ما مستعمل است .

۳ـحرو ف (که) درین نسخـــهدربعضی‌موارد (ك) نوشته شده .

مذهب اند (۱). زیرا که حق تعالی گفت : ان هذا صراطی مستقیمـــا فاتبعوه ولاتتبعو البسیل (۲)گفت:راه راست و مستقیم اینست ،متابع این باشید و بنگرید تاشما متابـع طریقها ی دیگر نباشید ورسول صلی الله علیه وسلم گفت : علیکم باسواد الاعظم (۳) قیل یا رسول الله !ماسواد الاعظم ؟ قال الذی اناعلیه و اصحابی فرمود که برشما باد بسواد اعظم. گفتند یارسول الله! سواد اعظم چیست ؟ گفت :سواد اعظم آنست : که امروز من بر آنـم ویاران من بر آنند ورسول صلی الله علیه وسلم از بهر آن گفت که دانست که ازپس آن هوا داران و بدعت هوا داران وبدعت ها آشکارگردد . پس آموختن این کتاب فرـ یضه است ، وروی گردانیـــدن ازین کتاب شقاوت است ،واندر آن نگریستن(٤) رحمت اســـتوکاربستن مغفرت ، وخلاف کردن مراین کتاب رابدعت است پس باید که این کتابرا بمثل تعویذ سازی وبر گردن خود بندی مر فرزندان واهل را بیاموزی ، زیرا کـــه رستگاری تو واهل و فرزندان توبه آموختن این کتاب بود و اگر کسی سخن گوید در مذهب ، برین کتاب عرض کنید اگر راست آید بپذیرید واگر دروغ آید بگذارید تا هــلاك نشوید ..) (ص ۷ نسخه خطی).

این بود مقدمه کتاب وازیـــن روشن می آید . که حکیم سمرقند

---

(۱)ــاین سلسله نسب با آنچــه در الفهرست ابن ندیم (ص۲۸٤) وابن خلکان (۵ر۳۹)آمده ، اختلاف دارد ، و درین کتب ابو حنیفه نعمان بن ثابت بن زوطی بن ماه از اهل کابل است .

(۲)ــقرآن الانعام ، آیت ۱۵٤ .

(۳)ــالسواد الاعظم جملة الناس ومعظمهم التی اجتمعت علی طاعـة السلطان وسلوك المنهج القویم وفی الحدیث اذارءیتم الاختلاف فعلیکم بالسواد الاعظم السان العرب ٤ر۲۱۱).

(٤)ــدر اصل بگریستن بود ،پسانتر شخصی بخط غیر از خـــط متن آنرا بگرفتن ساخته است وظاهرا نگریستن اصح است .

نام متن عر بی کتا ب را از حدیث معرو ف علیکم بالسواد ا لا عظـــم گرفته و نسخه مطبو ع بو لاق هـم بدین نا م است و حاجی خلیفه نیز در کشف الظنو ن همـــین نا م راآورده (جلد دوم ص ۳۷)واسماعیل پا شا دراسماء المو لفین (۱ـ۱۹۹)همین مقصد را تایید کند .

اما حا جی خلیفه از یك اثـــرحکیم سمر قند ی بزبا ن فارسی بنا م (عقیدة الامام ابی القا ســـم بن اسحق الحکیم السمر قنـدی) ذکر ی دارد (۱) و عبارا ت آغـازکتابرا نقل کند : (اوله الحمدلله الکبیر المتعا ل الخ) بنابرا ن بایدگفت که این کتابرا دیده بود ،وچون نسخه موجود ه مانحن فیها بدیـن طور آغاز نمیشود ، و نام کتاب را در اول و آخر بصرا حت نوشتـــهشد ه بنابرا ن کتا ب عقیده راهمین سواد الاعظم گفته نمیتوانیم ، زیراچنانکه گذشت حا جی خلیفه ایـــن کتابرا علیحد ه نام برده است .

باو جودیکه تاکنو ن از نـــا م مترجم فارسی سواد الاعظم خبر ی نداریم و لی سبك انشاء وسیا ق وسبا ق نثر آن دلا لت واضـــح دارد ، که این نثر یقینا مربوط بقدیم ترین دوره ادبیا ت دری یعنی عصر سامانی است ، و چو ن ازعر بی ترجمه شده لا بداثر تر جمه تاز ی هم در وجنا ت آن آشکار است .

اینك یك مسئله از بین این کتاب بطور نمو نه آورده میشود :

«مسئله بیست و ششم آنست که مرتبت انبیاء صلوا ت الله علیهـم اجمعین بر تر از مر تبت اولیاست ومر تبت اولیا کمتر از مر تبـت انبیا باشد ، و هر که هردویکسا ن نهد آن مبتد ع و هوا دار باشد ، ومعجزا ت انبیا راست و کرا ما ت اولیا را ست و اولیا را کراما ت آن وقت باشد که خدا ی عزو جـــل را مطیع باشند و رسو ل علیـــه السلام (را) اطا عت دارند . قو له تعالی : من یطع الرسو ل فقـــد اطاع(۲) و جاء دیگر گفت :

---

(۱)ـ کشف ۲ر۱۲۷ .
(۲) قرآن ، النساء ۸۲ .

ومن يطع الله و رسو له فقد فازفوزا عظيما ء (١) پس هر که‌خدا ی عزوجل ورسو له علیه السلام طاعت‌دارد آنرا کرامت باشد ، وهر کـــه جز این گو ید کفر باشد و انـد رخبر است :

که رسو ل صلی الله علیه وسلم گفت که من سید و لد آدمم (٢) و مرابدین فخر نیست روز قیا مت‌آدم‌ودون آن در زیر علم من رو ند ومرا بدین فخرنیست (٣) ودر خیر است‌که همه اولیا ی حق را وکردارایسان راجمع کنند ، بگرد (٤) قدم‌پیغمبر‌ترسد چو ن چنین باشد معجزات مر انبیا را و کرامات مر اولیا راحق‌بینی پس این مقدار کفایت بـــود خر مند را) (ص ٧٥ نسخه خطی.)

با پیدا شد ن متن اصیل و متین‌تمام کتا ب اهمیت نسخ تهرا نو انقر ه ازبین نمیرود زیرا همین دونسخه در تصحیح و تکمیل ایـــن کتا ب مفید سود مند خواهد بود واگرو قتی بخواهیم که این متن‌قدیم زبا ن دری را طبع ونشر نماییـــم‌باید این مت ن‌متین واصیل راباآنچه خوا جه پارسا فراهم آورده وبرا ن‌مقد مه وخاتمه افزود ه یکجا نشر سازیم تا فائد ه آن تمام باشد ونیزممکن است در تصحیح کلمات واز مقابله نخستین سود فراوا ن بریم‌واین متن متین‌را چنانچه بایدوشاید بمیان آوریم چو ن‌خوا جه پارســـامردی دانشمند و متقی بصیر بود ، البته نسخه مر تبه و ی در کــــار‌تصحیح و تکمیل کتا ب اهمیتـــی خواهد داشت .

• • •

---

(١)-قرآن ، الاحزا ب ٧١ .

(٢) اصل : آدم .

(٣)- این حدیث در مسند احمدوصحیح تر مذی وابن ماجه ازا بـی سعید نقل شده و حدیث حســـن‌است . انا سید و لد آدم یوم‌القیامة ولا فخر و بید ی لواء الحمد ولافخروما من نبی یو مئذ آدم فمن سوا ء الاتحت لوائی ... (جامع الصفیر١ر١٠٧).

(٤)-اصل : بکر دار ؟

رسایل اعتقادات فرق اسلامی و مأخذ کهن آن (*)

سواد اعظم ما خذ بسا ازمولفین مابعد بود

در شماره ۱۸۱ مرداد ماه ۱۳۴۲ش نا مه شریف یغما ، مقالت «کتاب گم شده قدیم نثر فارسی » از قلم نویسند ه عاجز این سطور نشرشد، که مورد تحسین دانشمندا ن گردید.

بعد از نشر همان مقا له ، برخی از سخن های گفتنی دیگر کـــــه استد را ك و تكميل متقا ل باشد ،نزد من فراهم آمد ، که نکا ت سود مند و جالبی دارد ، واینك آنرانیز بخوانندگا ن گرا می یغما وپژو هند گا ن دانشمند این گو نه مبا حـــث اهدا میکنم .

تا جا ئی که دانشمند گرا مـــی دکتور مهدی بیانی تحقیق کرده بودند گویا دونسخه از رسا له عقا یـــد خوا جه محمد پارسا (تالیف ۷۹۵ ه) مکشو فست ، که یکی از آ ن ازهرا ت به تهران رسیده ،دو دیگر بوسیله دانشمند محقق آقای مینوی که از کتب خانه انقر ه در تور کیه بدست آمده است . (۱)

از همین رسا له خوا جه پارسا که سهوا نمو نه قدیمترین نثـــر فارسی کنونی پندا شته شده بود ،اینك یك نسخه دیگر خطی نیز در

(*)ـ مجله یغما ، سال (۱۳۴۳)، شماره دو م ، تهرا ن .

(۱)ـ از فهر ست محظو طـــا ت فارسی کتب خانه لنین گراد تالیف ا.ت طا هر جانو ف طـــبع ۱۹۶۲ صفحه ۳.۵ ج.۱ .ظا هر می آید ، کـــه یك نـــسخه همین رساله اعتقا د ا ت د ر آنـــجا نـــیز بـــه نمبر ۳۶۸ موجود است .

کابل موجود است (۱) که درسطورآتی آنرا با متن سواد اعظم مورد مطالعه قرار میدهم .

رساله عقا ئد خوا جه پارسا وسواد اعظم

چنانچه در مقالت گذشته گفتم :سواد اعظم از بقایا ی نثر قدیم فارسی ، دور ه سا مانیست ، و دردوره دو م مقار ن باتر جمه تفسیر و

---

(۱)ـآقا ی محمد حسین بهروزعضو انجمن تاریخ کابل ، مجمو عه کهن سا لی از ، رسائل خطی معار ف نقشبند یا ن دارند ، که یکی از آن رسایل همین رسا له اعتقادخوا جه پارسا ست و رسائل خطی دیگر این مجمو عه عبار تند ا ز :

اول ـ منتخب تحقیقا ت خوا جه پارسا ، که انتخا بیست از فصل الخطا ب خوا جه پارسا ، بزبا ن فارسی باشر ح و تفصیل برخی از مباحث تصوف در ۲۰۰ ورق، تحریر ۱۰۱۲ هـ ، به قلم محمدبن شیخ یوسف دروازی .

دوم ـ عقاید خوا جه پارسا ،رساله ییکه در متن مقا له موردبحث است در سیزده ورق .

سوم ـ رساله نا تمام درتصوف وحقایق نقشبند یا ن در بیست وچار ورق.

چهارم ـ رساله طریقه خواجگا ن از مولا نا جا می پنج ورق.

پنجم ـ رساله قد سیه مشتمل بر احوا ل و مقا مات شیخ بهاالدین نقشبند از خوا جه پارسا ، که درسنه ۷۸۹ هـ تالیف شده .

ششم ـ رساله شر ح حا ل ووصایا ی خوا جه عبدالخالق غجدوانی از ابو الخیر فضل الله بن روزبهان اصفهانی تالیف ۹۱۸ هـ به قلم عبدالله بن مولا نا عبدالر حمن بن میر الحسینی .

تاریخ طبر ی شمرد ه میشود ، به‌خواست امیر خراسا ن نو ح بـــن منصور (حدو د ۳۷۰هـ) از متن‌عربی‌السواد الاعظم تالیف ابو القا سـم اسحق‌بن محمدبن اسماعیل مشهوربه حکیم سمر قند ی (حدود ۱۹۰ه) در بخار به فارسی تر جمه شده ،ونسخه حاضر ه عبـار ت از ۱٦٤ صفحه متوسط است .

اما رساله عقا ئد خوا جه‌پارسا بن‌محمد حافظی بخار ی (متو فـــی ۸۲۲ه) کتا ب کو چکی اســت در(۲٦) صفحه متوسط که یك سد س اصل کتابست ،و خوا جه پارســـا یك حصه مطالب سواد اعظم را به صور ت خیلی فشرد ه و تلخیصـــس کرد ه ، به زبا ن متعار فـروزگار، خویش ، درین رساله کوچك د رآورد ه است واین داب صوفیان آ ن عصر بود . که کتب قدیم رابرا ی‌فهم مردم ، لهجه عا مه همان رو ز گار نو شتند ی چنانچه مولا ناجامی‌همین کار را در نفحا ت الانس کرد، که مطالب طبقا ت الصوفیه خوا جه‌عبدالله انصار ی (متو فی ٤٨١ه) رابه فارسی مروج‌اد بی قر ن نهــم‌نوشت ، و شخصی نا معلوم عیـــن همین کار را با شرح تعرف ابـــوابرا هیم بن اسماعیل بن عبداللــــه مستملی بخار ی (حدو د ۳۹۰ ه)کرد ، که زبا ن نسخه مطبـــــو ع نولکشو ر لکنهو هند بازبا ن نسخ‌قدیم این کتا ب متفاوتست .(۱)

رسا له عقا ئد خوا جه پارســـاعلیه الر حمه (چنانچه پندا شتـــه شده بود) ابدا و اصلا نمایند ه‌زبا ن وانشاء عصر سا مانی نیست، وآنچه در سواد اعظم آمده ، دریـــن‌رساله به صور ت مخلو ط در ضمن بحث مسلسل گنجا نیده شد ه،ولی‌به زبا ن عصر خوا جه پارسا ، ودر کمال اختصا ر و فشرد گی ، کـــه‌اینك نمو نه هردو در سطور ذیل داده میشود :

---

(۱)ــرجوع به مقاله من : یکی ازقدیم ترین نسخ زبان فارسی ، د ر ار مغان علمی طبع لاهور ۱۹۵۵ م ،ص ۵۰ که دریکی از شماره ها ی همان یغما نیز نشر شده .

از سواد اعظم (خطی)

مسئله پانزدهم هم آنست کـــه شفا عت رسول الله علیه السـلام، مراهل کبائر راحق بینند از امت .و وهر که شفا عت رسو ل الله رامنکر شود ، معتزلی باشد و شفا عـــت رسو ل الله علیه الصلوةو السلام، در نص کتا ب خدایست عزو جـل وهم در جز .

واماکتا ب : و لسو ف یعطیـك ربك فترضی این اعطا شفا عتست . واماکتا ب : و لسو ف یعطیـك ربك فترضی این اعطا شفا عتست. واما در خبر : که ابو طلحهروایت میکند رضی الله عنه : که رسو ل علیه الصلوة و السلام گفت : کههر کهبر من صلوة فرستاد ، آنرا برمن عرضه کنند روز قیامت .

اول آنرا شفا عت کنم . و عایشه رضی الله عنها روایت کند : کـه شبی رسو ل الله علیه الصلوة و السلام ،به حجر ه من بود ، بیدا ر شد م ، رسول را علیه الصلو ةو السلام ندید م ،چو ن طلبید م درنماز یافتم . چو ن از نماز فار غ شد ، سر بسجده نهاد و می گفت:است من! امت من!

وچندانی بگریست ، که من رانیز

از رساله خوا جه پارسا

شفا عت رسو ل صلی الله علیه وسیلم مراهل کبا ئر را از امت ، حق بیند .

آیا تواخبا ر درین معنی بسیار است . رسو ل علیه السلامفرمود : شفا عت من اهل کبایر را باشداز امت من .

اهل صلاح و عافیت ایشا ن را خود در مرد ما ن، یاآنك همهانبیا ء واولیا محتا ج شفا عت رسول اند صلی الله علیه وسلم ، به نسبـت رفعت و بزرگی مراتب قربحضرت عزوجل ذکر کرده . هر که شفاعت رسو ل را صلی الله وسلم منکـر شود ، مبذع و گمراه بود و او راز از شفا عـــت رسو ل الله علیـــــه وسلم نصیب نبود .

نعوذ بالله من ذلك

(نسخه خطی عقا ئد خوا جـــه پارسا)

بگریه آورد . دست دراز کردم ،
وردایش رابکشیدم گفتم : یارسول
الله ! این امت کیانند ؟ که بدین
حال و بدین زاری ایشانرا ازخدای
عزوجل می خواهی ! گفت : یا
عایشه !امتی که از پس چهار صد
سال بیرون آیند . تا در دنیا باشم
می گویم : امتی !و روز قیامت نیز
گویم :
امتی ،امتی .
پس فرمانآمد که یا حبیب من!
هر که ازامتان تو به یگانگی مرا
گواهی داد ، وبرسولی تو اقرار
کرده اند ، همه رابشفاعت تو
بخشیدم و آمرزیدم و عبدالله بن
عباس گفت رضی الله عنه : کعب‌الا
خبار را پرسیدم که چرا بوقت
رسول الله صلی الله علیه وسلم
مسلمان نشدنی که بوقت عمر
مسلمان شدی ؟ گفت : زیر آنکه در
توریة یافتم ، و آنرا پدران ما
پنهان کرده بودند و آنکه : امت
محمد سه گروهند(اصل :کورهند؟)
که در بهشت شود . یک گروه بی
حساب در بهشت شوند و یک
گروه دیگر را حساب باشد سبک
ودر بهشت شوند . و گروه سیم

صاحب کبیر ه باشند به شفا عت
محمد علیه الصلوة و السلام ایشان
را به بهشت فرستند .

چو ن در توریة چنین یافتم،قول
تعا لی فمنهم ظالم لنفسه و منهـم
مقتصد ، و منهم سابق بالخیرا ت.

پس باك ندارم ، از این ســه
گرو ه باشم ، آخر در بهشت شوم.
ورسو ل الله علیه وسلم گفت :

شفاهت من مراهل کبائر را باشد
از امت من . گفت : هر پیغمبر ی
رایك دعا یی مستجا ب بود ، ومن
آن‌دعا یی مستجا ب خودرا عفـــو
امت خواستم .

ورسول علیه الصلوة و السلا م
گفت : اهل صلاح و عافیت را به
شفا عت من حاجت نیست ،وایشان
را در مرد مان شفا عت باشـــد. و
شفا عت من مراهل کبیر ه را ست
از امت من . پس هر که منکر شود
آنرا ا زشفا عت رسول علیه السلام
نصیب نیسنت ، این مقدار بس‌بود
خرد مند را ، (ص.٥و٥١و٤٢ سواد
اعظم خطی .)

از مقابله این دو متن قدیم‌وجدید دریافته میتوانیم ، که رسا له‌خواجه
پارسا نمی تواند نمود ا ر ی‌کامل‌وتمام از آن متن متین واصیل گردد.

رساله های عقا ئد فرق و اهواملل

در سواد اعظم از جمله شصت و یك مساله لقبی ، و کلامی ، مساله پنجا ه و ششم از صفحه ۱۲۳ تا۱۳۲ نسخه خطی مخصو ص است به نا مها و شر ح عقا ئد فرق و نحل اسلامی ، که در از منه مابعد، همین حصه کتا ب مورد استفاد ه نویسندگا ن و مولفین بوده ، و چندین رساله را در شر ح عقا ئد واهوافرق ، ازرو ی آن نوشته اند .

در کتب خانه آقا ی بهرو ز د رکابل ، مجمو عه یی کوچك اما گرانبها موجود است که اینك د رنوشتن این مقالت در نظر منست، واز ایشا ن ممنو م که این رسالت‌هارا بدسترسم گذاشته اند ،ودارای رسائل آتیست:

اول : رساله عر بی سه صفحه‌متوسط : تالیف ابو القاسم بن محمد الراز ی بنام عقا ید طوائف‌الخلائف در شر ح عقا ئد معتز له- کرامیه- جهمیه- دهریه- زنا دقه-مشبهه و حنابله - قدریه -روافض- اما میه - خار جیه - بخاریه-جبریه-حشوبه -اباحتیه -باطنیه، براهمه- اشعر یه . که در آخر شرح عقا یدهریك می نویسد : واهل الحق بخلافه - یااهل السنه بخلافه...وازین پدید می آید : که نویسند ه مذکور از اهل سنت بود .

دوم : مکتو ب ۲۸۹،از مکا تیب‌ایشا ن بابا (ظا هرا از عر فا ماوراءالنهر) در شرح قضا و قدروعقا ئد فر ق درآ ن باب شش صفحه بفارسی .

سوم : رساله فارسی معر فة‌المذاهب از محمود طا هر غزا لی نظام (کذا) مدرسه جلالی (۱) در ده‌صفحه که در شماره اول سا ل چارم مجله دانشکد ه ادبیا ت تهرا ن ،بسعی جناب علی اصغر حکمت چاپ شده است و مولف آ ن‌نیز از اهـل‌سنت بود .

---

(۱)- دریك نسخه دیگر خطی‌معرفة المذاهب که در کابل موجود است ، این نام طا هر عزا لی بنظا م(بدو ن نقاط) مدرس مدرسه جلالی نوشته شده . .

چهارم : عقیدة المسلمین فی‌اصول‌الدین : رساله فارسی از محمود بن علی بن محمود حلوا یی (۲) در ۲۲صفحه که در آن عقائد اهل سنت‌و جماعت را بیان کرده است .

پنجم : رساله عقا ید فرق‌اسلامی‌با اهل سنت از خوا جه محمدپارسا، که تاشر ح فر قه هفتاد و یکم‌رسیده‌واین نسخه ناقص است در سی صفحه .

از مقابله این رسائل‌با متن فارسی‌سواد اعظم پدید می آید ، که‌اکثر آن‌ماخذ کهن سالی بود ه ، واز یك‌منبع قدیم برآمده اند ، و آن هم همین کتا ب سواد اعظم فارسی‌ویا متن عر بی آن باشد ، که در مسئله پنجاه و شش به تفصیل نا مها ی هفتادو سه فر قه اسلامی را با اجمالی از عقا ید و اقوا ل‌ایشان‌بر میشمارد و چنین ، گوید :

مسئله پنجاه و ششم آنست که‌رسول علیه السلام گفت : بنی اسرائیل هفتاد و یك فر قه شدند ،وامت عیسی هفتاد و دوفر قه‌شدند، وامت من نیز هفتاد و سه فر قه‌شو ند ، و همه بدوز خ رو ند مگر یك گرو ه به بهشت شو ند ، و آ ن‌مذهب سنت و جماعت باشد. خواجه ابو القاسم حکیم ر حمة الله گفت :

می خواهم تا نا مهای ایشا نرابیا ن کنم ، افعا ل ایشانرا جداجدا شرح دهیم تا مرد مان ایشانرابدانندتا پر هیز کنند از ایشا ن ، همه نا مهای ایشا ن به تفصیل اینست . » (۳)

رساله فرق خوا جه پار سا وهفتاد وسه ملت

همان طور ی که خوا جه پارساازکتا ب سواد اعظم ، قسمت عقاید آنرا گر فته و رساله جدا گا نه‌یی‌را از آن سا خته است، شر ح

---

(۲) ـ یکنفر محمد حلوا یی کاتب دیوا ن خوا جه حافظ را ا ز مقد مه دیوا ن حافظ طبع تهرا ن‌می‌شناسیم . آیا این دونفر محمد و محمود ، ازیك خانواد ه حلوا یی‌نخواهند بود ؟

(۳) ـ نسخه خطی سواد اعظم، ص ۱۲۴.

مسئله پنجاه و ششم همین کتا برانیز اقتباس کرده و به صو ر ت یك رساله علیحد ه در بیان فر ق واهواء ملل در آورده اســت و د ر سطور گذشته یاد شد .

این رسا له خوا جه پارســـا ،متاسفا نه در مجمو عه مانخـــن فیها ها ناقصست و یك ودو ور قاخیر آن که حاو ی شر حفر قـــه ۷۱ـ۷۲ـ۷۳ باشد افتاد ه ، ونسخه‌کنو نی بر آغا ز فر قه هفتاد ویك فشار یه مقطو ع مانده است .باری‌چو ن حصه معتنا بها ی رسا لــه موجود است ، از مطالعه آن نتایج‌سود مندی راتوا ن گرفت .

در آغا ز رساله نوشته اند :«نقل‌من رساله قطب المشایخ خوا جـــه محمد پارسا قدس الله ســـره » وموضو ع رساله چنین آغاز میگردد:

«ابو هریر ه ر ضی الله عنــــه‌میگوید : از مهتر عالم علیه الصلوة والسلام از مذهب سنت و جما عت‌پرسید م . رسو ل الله علیه‌السلام این حدیث‌فر مود که افتر قـــت‌الیهود . الخ».

بعد ازین عقا ید هر فر قه راباقید عدد ونا م فر قه شر ح میدهد ، ودر آخر عقا ید هر فر قه گوید :

«اهل سنت و جماعت گویند...»واین توضیح عقیده اهل‌سنت در آخر عقیده هر فر قه از اضافا ت‌وملحقات‌خوا جه پارسا ست ، بدین معنی که: عقا ید هر فر قه راطو ری که حکیم‌سمر قند ی درسواد اعظم بیــــان داشته ، با الفا ظ وسبك متعا ر ف فارسی قرن نهم ماوراء النهر مـــی آورد ، و لی شر ح عقیده اهـــــل‌سنت را که درآن کتا ب نبود، ا ز طر ف خود می افزاید .

مثلا:

«فرقه اول جبر یه اند : جبریا ن‌گویند هیچکس را در هیـــچ حا ل اختیار نیست ، نه در قو ل و نه‌درفعل و نه در خیرو نه در شر، نه در

اطا عت و نه در معصیت و حر کا ت جمع موجودا ت به منزله حرکا ت جماد است . لا قدر ة و لا فعل ولا اختیار .

اهل سنت و جماعت میگو یند : همه باراد ه و مشیت خداو ندست، لیکن بنده رانو عی اختیار هست ، لانفرق بالضرور ه بین حر کةالبطش وحر کة الار تعاش و نعلم آن‌الاو ل دون الثانی . همچنا نکه رفتار اسب در زیر سواربا ختیار است و هم‌بی‌اختیار ، ولا نه لولم یکن للعبـــد فعل اصلا ، لما صح تکلیفـه ،ولا یترتب استحقا ق الثوا ب و العقاب علی افعاله .» (صفحه اول رسا لـه خطی .)

اینست سیا ق‌نوشته و ترتیـب‌نگار ش خوا جه پارسا در تمـا م رساله ، و شرح‌اهوا ء هفتاد و سه‌فر قه . و چو ن و فات وی ۸۲۲ هـ است، بنابرا ن باید گفت :

که این رسا له قبل ازین سـا ل تالیف شده باشد .

اما: هفتاد و سه ملت

آقا ی دکتر محمد جواد مشکو ر ،درسنه ۱۳٤۱ هـ ، رساله یی را از مولف نا معلوم ، بنا م فوق‌ازتهران نشر کرد ، که اصل این رساله در کتابخا نه ملی پاریس بود ،و د رسنه ۳۳۲ هـ بخط حسین بن شمس‌ـ الحسینی استرآبادی در تبر یـــز نوشته شده . و عبار تست‌از ۵۲ـ صفحه در عقاید ۷۳ فر قه اسلامی، «یا اعتقادات مذاهب» .

آقای دکتور مشکو ر به منبـــع اصلی و ماخذ قدیم این رساله پـی نبرده و گوید : «بسی افسوس‌است که هنوز نتوانسته ایم در جایی نام و نشانی از ین کتاب پیدا کنیـــم »

«ص ٥ نسخه مطبوع هفتاد وسه‌ملت . »

اما نویسنده این سطور بعـد ازمقابله و تامل در محتویات ســواد اعظم و رساله خواجه پا رســا ، وهفتاد و سه ملت دریافتم ، کـــه

نویسنده نامعلوم رساله اخیره حتمارساله خواجه پارسا را در نظــــر داشته و مضامین آنرا با تغییـــــربسیار جزوی ، در رساله خـــــود گنجانیده و انتحال نموده است . وآنچه خواجه پارسا با سواد اعظم نموده ، عین همین عمل را مولـــف نامعلوم هفتادو سه ملــت ارتکاب کرده است .

بین عصر زندگانی خواجه پارساو تاریخ نوشتن نسخه خطی هفتادو سه ملت ، نیم قرن فاصله زمانـــی موجود است، و موقف هفتادو سه ملت ، حتما رساله خواجه پارسا رادر دست داشت ، زیرا در اکثــــر موارد عین عبارات خواجه پارسا رابرداشته و نقل نموده است :

اینك من نمونه هایی را از هرسه‌کتاب در ذیل این سطور می آورم ، تا مقصد روشن تر گردد ، و اصل‌ازفرع شناخته آید .

سواد اعظم

اما مر جیان چند نگروه اند : بعضی‌گفتند : بنده ایمان آورد ، بروی‌امر و نهی نباشد ، اگر طاعت نیکــوکند نیکوست و اگر نکند ، برو ی هیچ چیز واجب نشود . و بعضـــی‌گویند : چون بنده بگفت : لااله الاالله محمد رسول الله هیـچ‌گناهی ویرا زیان ندارد (ص ۱۲۵ خطی) .

رساله خواجه پارسا

فرقه دهم مرجئه اند : قالوالیس‌الله‌تعالی علی عباده بعد الایمان مـــــن بقیه گویند بقیه نیست خدای‌تعالی‌را بر بندگان بعد از ایمان هر کـه ایمان دارد ، ویرا هیچ زیان ندارد ،چنانکه

باو جود کفر هیچ طا عت سو دندارد .

اهل سنت و جما عت گو ینـــدمسلما نانرا تسلیم فرما ن بود ن باید چنانکه فر موده است : واعبدربك حتی یا ء نیك الیقین‌تاجان‌در تن‌است طاعت لاز مست(ص۵خطی)

هفتاد و سه ملت

فرقه (۱۱مرجئه: قالو الیس‌الله‌علی عباده بعد الایمان بقیه . گویند از گناه هیچ بقیه نیست ، هر که ایمان‌دارد ، او را هیچ گناه زیان ندارد ، چنانکه با وجود کفر ، هیچ طاعت سود ندارد.

اهل سنت و جماعت گو یند :که‌مسلما نا ن را تسلیم فر مان باید بود و فرمود ه اوست جل جلاله :واعبد ربك حتی یاء تیك الیقین . تا جان دربد ن باشد ، طاعـت لاز م‌است . (ص ۲۸ نسخه چاپی‌تهران).

از نمو نه های با لا روشن است:که اسلو ب بیا ن سواد اعظـــــم ساده و بسیط بوده ، وخوا جـــه‌پارسا آنرا مطابق اسلو ب کلا می قرن نهم ترتیب و توسیع داد ، نویسند ه هفتادوسه ملت تغییـــر بسیار جزو ی در انشا و مطالب آن‌وارد آورد ، که درین متون اسلو ب وسلیقه خوا جه پارسا نیکو تـر وبذوق عصر خودش نزدیکتر است، اینك یـ ك‌مثا ل دیگر :

سواد اعظم

امام فرو غیا ن گو یند : خدا ی‌عزوجل فارغ شده است ، ازآفریدن چیز ها ، هر چه خوا ست آفرید،چیز دیگر نیا فر یند .

(ص ۱۲۸ خطی .)

رساله خوا جه پارسا

فرقه چهل و ششم مفرو غیه اند:قالوا ن الله تعالی اجری القلم بما هو کائن الی یوم القیا مة و جف القلم .

گویند هر چه نوشته اند خیـــروشر ، سر انجا م هر کس همان، خواهد بود که سا خته اند ، وعاقبت‌همان که پرداخته اند ، بهیچ‌حیات دیگر نخواهد شد وخداو ندتعا لی‌اکنو ن فارغ است از همه کارها .

قال المنبی علیه السلام : فر غ‌الله‌تعالی من الخلق و الخلق و الرزق والاجل .

اهل سنت و جماعت گو یند :فرغ مماکا ن ،لا مما هوکائـــــن . آنچه بود نوشته اند و فارغ نـه‌شده اند (۱) و آنچه میبا شد روز

---

(۱)ـکذا . در حالیکه در نسخه‌هفتاد وسه ملت (شدند)است .

بروز می نویسد و خدا ی تعا لــــی هر روز شان دارد ، کل یوم هو فی شاء ن .
(ص ۱۹ خطی).

هفتاد وسه ملت

فرقه ٤٨ مفرو غیه (۱) :
قالو ان لله اجر ی القلم بماهو کائن الی یو م القیا مة وجف القلم.
گو یند هر چه بود نی بـــــو دنوشته شــــد ا ز خیرو شـــر وسر انجا م هرکس هما ن خوا هدبود که سا خته اند ،و عاقبت هر کس همان که پرداخته اند . بهیـچ حیل دگرگو ن نخواهد شد ،وخدای تعا لی اکنو ن فارغ است از همه کار .
قال النبی صلی الله علیه وسلم :فرغ الله من اربع : من الخلق و — الرزق و لاجل (۲) صدق نبی الله .
اهل سنت و جماعت گو یند :فرغ مماکا ن ، لامما هو کائـــن ، آنچه باشد نوشتند و فار غ شدنداز آن ، و آنچه میباشد روز به روز می نویسند ، وخدا ی تعالی هرروزشاء نی دارد .
قوله تعالی کل یوم هو فی شان.
(ص ٥۷ نسخه چاپی)

نا مهای فر ق

در نسخه حاضر ه سواد اعظـم نا مها هفتادو سه فر قه بعدد معین آمده و لی شر ح تمام آنها موجو د نیست ، و عقا ئد برخی فر قه ها

---

(۱)ـدر اصل مفر و عیه بوده وچنین چاپ کرده اند ،اما در سوا د ورساله پار ساو دیگر کتب مفروغیه است ، و همین صحیح است .
(۲)ـ معلو م است نسخه خطـی پاریس غلطی داشته و یك کلمـــه ساقط شده است ، زیرا در جا مـع الصغیر سیو طی (۲ر۱۷۲)همانند روایت پارسا چهار چیز است .

راشرح داده است، که نمونه‌شرح عقائد دو فرقه گذشت. اما در رساله خواجه پارسا و هفتاد وسه ملت، عقاید تمام فرقه ها با عقائد اهل سنت موجود است، وامکان دارد، که نسخه خطی سواد اعظم درین مورد سقطی و نقصی داشته باشد.

اما در نامهای فرق نیز برخی‌ازتفاوتها موجود است که شایدخواجه پارسا آنرا مطابق رواج عصر خودآورده و تبدیل کرده باشد.

برای اطلاع پژوهندگان تاریخ‌عقائد و ملل و نحل، نامهای این فرقه را طوری که در نسخ خطی‌سواد اعظم و رساله خواجه پارسا نوشته اند می آوریم ولی بر خط‌نسخه سواد اعظم اعتمادی نیست وممکنست برخی نامهارا کاتبان‌غلط‌نوشته باشند، چون نسخه هفتادو سه ملت در تهران طبع شده و دردست است، بنابران صورت ضبط آنرا تکرار نمی کنم، و تنها بدان‌ضبط متین اکتفا میرود:

سواد اعظم

اول: مرجیانند. دوم: قدریانند. سیم: شمراخیانند. چهارم: ارزاقیانند. پنجم: احشیانند؟ششم: تغلبیانند. هفتم: لیهمسیانند؟ هشتم: میمونیانند. نهم: جازمیانند. دهم: معتزلیانند، یازدهم: جبریانند. دوازدهم: باطینانند. سیزدهم: لم یزلیانند. چهار دهم: جعفریانند. پانزدهم: حنفیانند. شانزدهم: کنیفیانند. هفد هم: صوریانند. هجد هم: شبهیانند. نوزدهم: جوقیانند.؟ بیستم: حبسیانند. بیست ویکم: کوزیانند؟ بیست ودوم: زیادیانند. بیست وسوم: سارلیانند؟بیست و چهارم: زیدیانند. بیست وپنجم: جهمیانند.

بیست و ششم: شاکیانند. بیست‌و هفتم: میلیانند. بیست و هشتم: قولیانند. بیست و نهم: مادیانند. سی ام: شاکیانند؟ (مکرر). سی و یکم: الجوشیانند؟

سی ودوم: بلیتیانند؟ سی وسوم: میانیانند. سی وچهارم سفیانیانند. سی و پنجم: حروریانند. سی و ششم: عباسیانند.

سی و هفتم : حشو یانند . سی وهشتم : معرو فیانند . سی و نهم : مجولیانند . چهلم : مهاجریانند .چهل ویکم : جاز میانند . چهل‌ودوم: معذور یانند . چهل وسو م :متولیانند . چهل و چهار م : میریانند. چهل و پنجم : رقو قیانند ؟ چهل‌وششم : تایبانند . چهل و هفتم : مغنیانند . چهل‌وهشتم :مسلمیانند.چهل‌ونهم :اقلیانند .پنجاهم :فکر ـ یانند . پنجاه ویکم : واردیانند .پنجا ه و دوم : ساطیا نند ؟ پنجاه‌و سو م : شافیانند . پنجاه وچهارم:مستغنیانند . پنجاه و پنجم :طغیلیا ـ نند . پنجاه و ششم : فدایا نند .پنجاه و هفتم : مصر عیانند . پنجاه وهشتم : ملحو میانند . پنجا ه‌ونهم:ثانیانند . شصتم : غالبیانند .
شصت‌ویکم : مقاتیانند ؟ شصت ودوم : شو قیا نند . شصت وسوم: بهیمیانند . شصت و چـــهار م :سیانیا نند ؟ شصت‌و پنــــجم : قیفیانند ؟ شصت و ششم :امریا نند . شصت و هفتم : همیا نند . شصت و هشتم : ستو یانـــــد .شصت و نهم : کلا نیانند ؟.هفتادم؟ جبلیانند . هفتاد و یکم :شیعیانند.هفتاد ودوم : کرا میانند . هفتاد و سوم : سنیا نند و جما عتیـــا ن‌ونا جیانند . (۱)
اکنو ن این نا مها را با آنچـــه‌خوا جه پارسا در رساله خود آورده مقابله کنید :

۱جبریه ۲قدریه ۳سوفسطا ئیه۴وجودیه ۵ معطله ٦سابقیه ۷عرشیه ۸حلولیه ۹ مهملیه ۱۰ مر جیـــه۱۱حبیبیه ۱۲ خو فیه ۱۳ سارقیه ۱٤شنو یه۱۵ الحا دیه ۱٦ متصله۱۷منفصله ۱۸ حرو ریه ۱۹ فارقیه ۲۰ منکر یه ۲۱ شیطا نیه ۲۲معتزله۲۳کیسانیه ۲٤ و همیه ۲۵ بکریه ۲٦راو ندیه ۲۷مشبهه ۲۸جهمیـه۲۹ زنادقه ۳۰ متر فیه ۳۱ ملاحد ه

(۱) تحقیق‌و تصحیح‌این نامها درتاریخ فکر و عقا ید آسیا واسلا م کار یست دقیق و در خور جستجووکنج کاوی . که در صور ت‌رجوع به متون کتب تاریخ و فلسفه و علم‌کلام و عقا ید و ملل و نحل درزبان های عر بی و فارسی و غر بی‌میسرخواهد بود چو ن مقا لت حوصله آنرا ندارد . وبدرازا میکشد، آنرابه آینده گذاشتم .

۳۲ منجمه ۳۳ و ضعیه ۳٤ فلاسفه۳٥کرامیه ٦٣ خار زمیه ۳۷ اباحتیه ۳۸لوزیه ۳۹ اخسبیه ٤٠ تغلبیـــه٤١فاسقیه ٤٢ مکنو نیه ٤٣متوسمه ٤٤محرو قیه ٤٥ بوستا نیه ٤٦مفرو غیه٤٧بخاریه٤٨خارجیه٤٩شیعه ٥٠ رافضیه٥١امامیه٥٢کاوسیه٤٣امیر یه٥٤ اساعیلیه ٥٥ مشتبهه ٥٦حکیمیه ٥٧لاعنه ٥٨ رجعیه ٥٩ متر ربصیه٦٠قبریه ٦١ واقفیه ٦٢ حشو یـــه ٦٣فانیه ٦ اثریه ٦٥ مولهه٦٦مبدلیه٦٧کنز یه ٦٨ صوفیه ٦٩ دهریـه ۷٠شمرا خیه ۷۱ فشاریه (نا مهای‌دوفر قه دیگر نیا مده و نسخه خطی ناقص است .)

* * *

طبقات محمود شاهی و مجمع النوادر فیض الله بنیانی (*)

دو نسخه نادر پارسی

فیض الله بنیانی ابن زین العابدین بن حسام ، از مشاهیر اهل علم و نویسندگان قرن نهم هجری ست که در عهد محمود شاه مشهور به (بیقرا = بیگره = بیگاده) ابن محمد شاه بن احمدشاه بن مظفر شاه از سلاطین گجرات هند (۸۶۳ ـ ۹۱۷ هـ) بدربار گجرات مرتبت بزرگی داشت ، واز اعیان حضرت بود ، که جدوی قاضی حسام نیز بدربار همین سلاطین خطاب « ملك القضاة صدر جهان » داشت ، ودر فضیلت ودانش آیتی بود ، و خود فیض الله راجع به مقام علمی و درباری وی پسرش چنین مینویسد :

ملك القضاة صدر جهان لقب قاضی حسام صدر بنیانی جد مولف بود ... (ورق هشتادو شش ب مجمع النوادر خطی) و نیز سیرت اباء این داعی چنان بود که مدت حیوه خود از تصانیف فارغ نبوده اند ، چنانك صدر العلما بدر المحققین قاضی صدر الدین بنیانی فرجد این داعی تفسیر بحر المعانی وشرح کافیه کفایة الکافیه و شرح وافی نحو کافی قصیده ء کعب زهیر وشرح قصیده ء برده و شرح

(*)ـ مجله یغما ، سال ۱۳۴۳، شماره اول ، تهران .

قصید ه عبدالمقتد ر و شر حقصیده‌امالی و شر ح علل خلیلی،خلیطی؟ وچند کتب دیگر سا خته است، والبو م آن کتب حجة علماست ، و چنانك مولانا منها ج بن صـــد وبنیانی شر ح بخار ی و شر حمسلم وشر ح عین العلم و شر ح فصوص‌سا خته است وداد سخن در آ ن داد ه است ... و جمله تصا نیـف‌او از هشتاد بگذ شته است، واکثر آن کتب بنا م سلا طین ماضیه یعنی‌ابا حضرت سلطان ـ العهد والزمان محمود شا ه بن محمد شاه بـــن‌احمدشا ه بن محمد شاه بن مظفر۔ شاه السلطا ن خلد الله ملکه وابددولته گردانید ه آمد ه ، این بنده که دعاگو ی مورو ثی آن درگاهم وبحسن ت ربیت اونشو ی و نمایافته واجب دید م پیرو ی ابا خود کردن،وکتا بی بنا م مبار ك او تالیـــف کرد ن » (ور ق ۱۹۵ مجمع النوادرخطی).

فیض الله از چنین دو د مان علم‌وفضیلت‌برآمد و از سیا سیو ن و دانشمندان عهد خود گشـــت ، وطوریکه در مقد مه کتا ب خود مـی نویسد ، تفسیر معظم دستو ر الحفا ظ و خلاصة الحکا یا ت‌ورسایل نظم و نثر در عر بی و فارســـی‌نوشت (۱)

که از جمله مولفا ت اودو کتا ب‌اکنون پیدا ست و ما از آن بحث میرانیم :

فیض الله بسا ل ۹.۷ ه از دربارگجرا ت برسم رسالت به محمدآباد بدکن (هند جنو بی) رفت ،واندرین‌اوقاتی که به دکن سکونت داشت کتا بی را در تاریخ عمو می عالـــم‌بنا م محمود شاه به تبع طبقـــا ت ناصری‌منهاج‌سراج جوزجانی نوشت‌که نا م آن بقو ل محمد قاســـم فرشته «طبقا ت محمود شاهـــی »بود ، ودر نسخه خطی پشا و رمکررا

---

(۱)ـچو ن از تالیف تفسیـــــرمعـظـم دستور الحفاظ و کـــتاب خلاصة الحکا یا ت فار غ افتا د ، ورساله چند دیگر چه پارسی و چـه عربی‌چه نظم و چه‌نثرپرداخته آمد ،خواستم کتا بی پارسی ، درغیا بت ایجا ز و اختصار بر نمطی جدید وطرزی نو ... بنویسم(ورق ۱ مجمع النوادر .)

نام آن «تاریخ محمود شاهی» ولی.در متن مکتا ب از نا م آن ذکـــر و خبر ی نیست . نسخه ما نحن فی‌بکتب خا نه سید فضل حمدا نـی پشاو ر تعلق دارد که نمبر(۱٦۰)مخطو طا ت آن کتابخا نه راداراست، به قطع سه ونیم در دونیم اینـــچ‌دارا ی (۱۲۸۸) صفحه ، در هـر صفحه (نزده) سطر و هر سطـــرمتوسطا مرکب از ده کلمه ، که بر کاغذ خو قند ی خا کی به خـــــطخوانا ی نستعلیق (و لی خیلـــی مغلوط) نوشته شده و نام کاتـب‌وسا ل نوشتن آن معلو م نیست‌ولی از طر ز خط و مداد توا ن یافت که‌بعد از سال هزار م هجر ی نوشته شده باشد ، و کاتب آن شایدهندی‌بوده که زبا ن پارسی نمیدانسته ، وبنابرین کتا ب سرا پا از غلـــطهای فاحشی مملو است ، و به زبان حا ل میگو ید (تبت یدا کاتب).

این کتا ب را در حقیقت متمـم‌طبقا ت ناصر ی توا ن خواند، زیرا به همان طوریکه منها ج سرا ج ازبدو خلقت حضر ت آدم بحث راآغاز کرد ه ، و بدور ه شا هان معاصرخود در دهلی و او ایل خرو ج‌مغل ختم کرد ، بنیانی نیز بر همان راه‌رفته،ولی بعد از حدود (٦٦۰هـ)که منها ج‌سراج جوز جا نی درك نکرده‌تا حدو د ۹۰۰هـ) شر ح حا ل شاهان هند و مغل رابعد از طبقا ت‌ناصری‌تتمیم و تکمیل کرده است ،اما بـر سبیل اختصار بطور ذیل :

فرقه اول ، انبیا و رسو ل ا زورق ۱ تا پنجاه و سه ـفر قه دوم پادشاها ن پیش از اسلام‌از ور ق‌پنجاه و سه تا یکصدو هشت ذکر سید المر سلین محمد ص از ور ق‌یکصدو نه تا دو صدو هفت ـبا ب ذکر خلفا ی راشید ین از ورق دوصدوهفت تا دو صدو هفتادویك ـ طبقه دربیا ن مملکت بن امیه و بن عباس‌ازورق دو صدو هفتادودو تا سه‌صدو شصت‌و هشت ـ قسم در ذکـــــرسلاطین عجم از رو م وایرا ن‌وکرمان وهند از ور ق سه صدو شصت‌و نه‌تا پنجصدو هشتادو چار :ـصفاریان سامانیا ن دیالمه ـ سبکتگینیـه ـسلجو قیه ، سلجو قیا ن کر ما نـ سلجو قیا ن رو م ـ خوار زمشاهان‌ـاتا بکا ن عرا ق و آذر بایجا ن‌وشام

ودیار بکر و سلغر یا ن ـ ملو ك کرد و مصر و شام ـ اسما عیلیان مصر و شا م و مغر ب وایرا ن غوریا ن تاور ق چار صدو شصت‌و هفت ـمغول و چنگیز از و رق چارصدو شصت‌و هفت تا چار صد و هفتادو نه ـ او کتا ی ورق چارصدوهفتادو نه ـ توشی چار صدوهشتاد ویك ـ چغتا ی ـ چار صدو هشتادودو ـتو لی چار صدو هشتاد و د و ـ کیو ك چار صدو هشـــتاد و د ومنکو چار صدو هشتادو چار ـ قبلا چار صدو هشتادو شش ـ تیمورقاآن چار صدو هشتادو هشت ـهلاکو خان چار صدو هشتادو هشـــت اباقا خان چار صدو نودو دو ـاحمد خان چار صدو نودو هشت ـارغون‌خان پنجصدو سه ـ کیخا تـــو پنجصدو شش ـ باید وخان پنجصدوده ـ غازا ن خان پنجصدو یازد ه ـ اولجا یتو پنجصدو چهار ده ـابو سعید بهادر خان پنجصدو پانز د ه تاسنه ۷۲۹ ه . و رق پنجـصد وهجده .

طبقه در ذکر سلاطین هند در دارالملك دهلی از ور ق پنجصد ونزده تاور ق پنجصدو هشتادو چا ر به‌حوا له طبقا ت ناصر ی و تاریـــخ فیروز شاهی ضیا بر نی . ختــــم‌شا ها ن هند بر محمد شاه بن فرید خان بن خضر خا ن سا ل ۸۳۸ هورق پنجصدو هشتادو چار .

طبقه ذکر و زرا و امرا و ملو ك‌کبار از ورق پنجصدو هشتادو پنج تا ششصدو سی‌و یك ذکر آخرین‌از نصیر الدین طو سی . طبقه‌حکما ومنجما ن و طبیبا ن از و ر ق‌شش‌صدو سی ودو تا ششصدو چهل و چهار .

باو جودی که کتا ب بنام محمو دشاه بیگر ه گجرا ت نوشته شد ه ومولف هم از در باریا ن اوست‌ولی‌این کتا ب‌ذکر از اوضا ع گجرا ت وپادشاهی این دود مان ندارد، وطوریکه برخی از نویسندگا ن‌اشتباه کرده اند ، این کتا ب تاریخ‌گجرات‌ودو دمان شاهان آن سا مان نیست. برخی از نویسند گا ن این کتا ب رانسخه واحد ه و منحصر بفرد گفته

اند (۱) در حالیکه چنین نیست ونسخی از آ ن در موز ه بر طانیـــا موجود است که نا م کتا ب ندارد ،ونویسند ه فهر ست آن کتابخا نه شر حی از آ ن مینویسد (۲) هکذاستور ی در ادبیا ت پارسی بنـا م «تاریخ صدر جهان » از این کتا ب‌نام برده (۳) ونسخ خطی آ نراذکر میکند که یکی از آن نسخه هانسخه‌بانکی پور است (٤) .

طوریکه گفتیم : از متن کتا ب‌نام‌آن پیدا نیست ، و در ابتدا ی‌کتاب هم بدو ن هیچ مقد مه (مطابق سنن‌مولفین)باصل موضو ع که شر ح حا ل حضر ت آدم باشد آغازمیکندونا م پادشا ه را هم بصور تی‌ذکر میکند ، که منا فی دا ب مولفیـــن‌است . مثلا در صفحه دوم در قصـه پیدایش انسا ن از آیت «انی جاعل‌فی الارض خلیفه » بحث رانده و گوید « که در جوا ب اتجعل فیهامن‌یفسد الخ ... فر ما ن آمده که انی اعلم مالا تعلمون ما‌آنچه دانیـــــم‌شما نمیدانید ، یعنی انبیا و اولیا و علما و مشایخ وزهاد و پادشا ها ن‌عاد ل مثل سلطا ن العظم شهنشا ه عالم حجة الحق خلیفة الله فی لارض‌محمود شاه بن محمد شاه بن احمد شاه بن محمد شاه بن مظفر شا ه‌خلد الله ملکه وابد دولته نیـــز در ایشا ن خواهند بود ... » یابصورت‌مولف در ضمن قصه پیدایش نا می از ممدو ح خود برده ، وبعد از آ ن‌در صفحه ٤٤٩ در ختم احـــوا ل

---

(۱)ـمثلا در جرید ه اطلا عـــا ت‌سر حد یکم‌جو لا ی ۱۹۳۸ مضمونی از قلم جعفر نشر شده ودر آ ن این‌کتا ب رانسخه واحد ی در دنیاگفته که نا شی از بیخبر ی نو یسنـده‌است .

(۲) فهرست ریو ص ۸٦ .

(۳) پر شن لتر یچر از Storyص ۱۱۰.

(٤)ـفهرست بانکی پور ج ٦ص٤٦٢ ـبرخی از محققین عقیده دارند که تاریخ صدر جها ن کتاب علیحده ‌ایست که فر شته در دست داشت وسر پ چند در صحیح الا خبار ازآن‌نا میبرد (رجوع به ایلییو ت جلـد شش ص ۷٥۲ و جلد هشت صــــ‌ص۳۱٤).

شاها ن عجم وایرا ن و شام وغیره‌می نویسد : « مولف این کـتا ب گویند فیض الله زین العا بدین بن‌حسام بنیانی المخا طب به ملــك القضاة صدر جهان که حال ملو كـمصر از تو اریخی که درین مملکت دست داد بیشتر معلو م نگشــت واطنا ب نر فت ... » و جا ی دیگری که ختم احوا ل شاها ن مغو ل‌باشدمینو یسد : «الحمد الله رب العالمین می گوید : مولف این فیض الله زین‌العا بدین بن حسا م بنیا نی‌المخاطب بملك القضاة صدر جها ن ، که‌چون‌درسنه سبع و سبعمائه (؟) این‌مولف درد کهن در شهر دارالملك محمد آباد عر ف بدر ، از گجرا ت بحکم فرمان پادشاه و قت محمود شا ه‌بن... السطا ن خلد الله سلطنة و ابد خلافة یاد آورد ، و برسم‌رسالت‌رسید و در غیبت آن حضر ت بـه تسو ید این تاریخ مشغو ل گشت،حا ل سلاطین مغو ل از تواریخ که درین مملکت دست داد ، ازیــــن‌بیشتر معلو م نگشت ، بعد رسیدن به گجرا ت اگر فر صت دست دهد،ازاین بیشتر نبشته آید (و ر ق ٥١٨ طبقا ت محمود شاهی) د رنوشته فوق‌از حیث املا و غیره غلطی های زیاد یست و مهمتر آنهم کلمه‌سبعمعا ئه یعنی هفت صد است ، که ظا هرا غلطی کاتب باشد، بجای‌تسعمائه زیرا مولف در خود کتا ب احوا ل سنوا ت .. ٨ و بعد رانیزآورد ه و عصر شاهی محمد شـا ه بیگر ه نیز از (٨٦٣ـ٩١٧ هـ)است، پس تاریخ تالیف بجا ی (٧.٧ هـ) گفته اند ، اشتبا ه کرده‌اند (١)

دیگر از کتب فیض الله بنیانــی‌کتابیست مجمو ع النوا در که د ر حدو د سا ل ١٣١٥ از قند ها ربه‌لاهور برده شد ، و مر حو م‌شیرانی آنرا در کتب خانه خود دا خل کردتحت نمبر ١٦٨١ ، حا لا در کتــب خانه دانشگا ه پنجا ب محــفــو ظاست (٢) مجمع النوا در رابنیا نی در محمد آباد نوشته و خیلی ایــن‌شهر و آبا دانی آنرا میستا یــد، و گوید ، بسا ل (٩.٣ هـ) که در آن‌شهر ساکن بود م ، این کتا ب را

---

(١)هما ن مضمو ن در مجلــــه‌اطلاعا ت سر حد ـ طبع پشاور .
(٢) اور ینتل کالج میگز یـــــن‌اگست ١٩٣٩ ص ٩٨ـ١.٦ .

نوشتم‌و محتو یست بربدایع ووقایع‌ونواد ر راجع به ملو ك و امــرا و وزرا و علما و زهاد و فلا سفـــه‌وفضلا و اساتید و غیر ه که‌اکثر یت آنها عربند و برسبك چار مقا لـــه‌عرو ضی نوشته شده و دارای چهل فصل است . در حالیکه چـــا رمقا له نظا می عرو ضی نیز (مجمع‌النوا در) نا م داشته و دارای چـار مقا لت بود .

این کتا ب رانیز فیض الله بـــه‌گفته خودش بتبع اسلاف به‌حضرت محمود شاه تقدیم داشت‌و بنا م‌وی بعد از کتب سابق الذکر بر نمـط جدید و طرز ی نو به اختصـــا رنوشت که در دیبا چه آن گو یـد : «در شهور سنه ثلا ث و تسعما ئه غواص فکر در بحو ر اسفـــا ر غوص نموده انچ مخ سخن و جا ن معنی یافت . از صد یکی‌واز بسیار اند کی اختیار کرد و این نوا د ر چند از آ ن بر گزید ، وبرصحیفه دهر یاد گار نبشت .

گزید م ز هر نا مه ای نغز ا و زهر پوست بر داشتم مغز او

درین کتا ب مولف از کتب زیادو مسمو عا ت خود استفاد ه کرد ه و برخی حکایا ت را از چار مقالـــه عرو ضی سمر قند ی بر عایت‌ایجاز به انشا ی عصر خود نوشت ، و درین اختصا ر نه تنها رو ح مقصد رانو شت بلکه الفا ظ و کـــلما ت‌عروضی را هم در برخی از موا رد عینا گر فت ، که من برای نمو نـه‌حکایت لمغا نیا ن را از عرو ضـی وبنیانی می آور م ، تا خوانـنــــده محتر م مبنا ی کار بنیا نی رابخوبی بداند .

حکایت

(از چهار مقا له نظا می عرو ضی سمر قند ی ص ۱۷)	(از مجمو ع النوا در خطی ور ق ۲۶ و ۲۷) .
لمغا ن شهریست از دیار سنداز اعمال غزنین ، و امروز میان ایشان وکفا ر کوهی است بلند و پیوسته خایف باشند از تا ختن و شبیخون	آورد ه اند که لمغا ن شهریست از دیار هند از اعمال غزنین،امروز میان ایشا ن و کفار کو هی‌درپیش است و پیوسته از تا ختن‌وشبیخون

باشند و جلد و کسو ب وبا جلدیو کرد ن کفار خایف باشند .
زعر ی عظیم ، تابغا یتی که بـــا ك
ندارند که بر عامل بیك من کاهویك
بیضه رفع کنند و بکم ازین نیـــز
روا دارند که بتظلم بغز نین آیندو
يك ماه ودو ماه مقام کنند ، و بـــی
حصول مقصود باز نگردند ،فی‌المجله
در لجا ج دستی دارند واز ابرا م
پشتی ، مگر در عهد یمین الدو له
سلطان‌محمود انار الله‌برها ده یکی
شب ، کفا ر بر ایشا ن شبیخو ن
کردند ، وبانوا ع خرا بی حاصـــل
آمد ، ایشا ن خود بی خا ك مراغه
کردند ی چو ن اینواقعه بیفتاد تنی
چند از معار ف و مشا هیر بر خا ـ
ستند و به حضر ت غز نین آمدندو
جا مها بریدند وسر ها بر هنه‌کردند
وواویلا کنا ن به بازار غز نین د ر
آمدند ، و ببار گاه سلطا ن شد ندو
بنا لیدند و بزاریدند و آ ن واقعـــه
رابر صفتی شر ح دادند که سنگ
رابرایشا ن گریستن آمدو هنو ز
این ز عار تو و جلاد ت و تـــزویرو
تمو یه از ایشا ن ظا هر نگشتـــــه
بود ، خوا جه بز رگ احمد حســـن
میمند ی رابر ایشا ن ر حمت آمد ،
وخرا ج آن سا ل ایشا ن راببخشید
واز عوارض شا ن مصوو ن داشتو

لمغا نیا ن مردمانی باجلدوباشکوه
باشند و نیز در لجا ج وستهید ن
دستی دارند.وقتی در عهد یمیـــن
الدو له شبی کفار بر ایشان‌شبیخون
کردند و بانواع خرا بی حاصل آمد.
تنی چند از معارف لمغا ن باتفا ق
برخاستند و به حضر ت غز نیـــن
آمدند و جا مها بدریدند ، و ه بـــه
بار گاه سلطا ن بنا لیدندوزاریهـــا
کردند ، و آن واقعه را به صفتـــی
شر ح کردند که سنگ رابرایشا ن
گریستن آمد و هنو ز حکایت تما م
نگفته بودند که خوا جه بز رگـــك
احمد بن الحسن (کنا) المیمند ی
رابرایشا ن دل بسو خت و رحـــم
آمدو خرا ج آن سا ل بخشیـــد ،
جماعت لمغا نیا ن با نشا ط بـــا ز
گشتند و آن سا ل آسود هوبافراغ
بنشستند و آب بکس ندادندو چون
سا ل نوشد هما ن جماعت بـــا ز
آمدند و حا ل خودرا بنو عی شر ح
کردند که خواجه رارقت آمدو ما ل
دیگر سا ل بخشید ، ودرین دوسال

گفتا باز گردید و بیش کوشید وکم خرج کنید ، تا سر سا ل به جـای خویش باز آیید ، جماعت لمغانیا ن با فرحی قو ی و بشا شتی تمـا م باز گشتند و آن سا ل مر فـــه بنشستند و آب بکس ندادند،وچون سال بسر شد همان جماعت بـــاز آمدند ، و قصه خود به خوا جه‌رفع کردند ، نکت آن قصه مقصور بر آنکه سا ل پار خداو ند خوا جـــه بزرگ و لایت ما رابر حمت‌وعاطفت خویش بیار آست و به حمایت و حیا طت خود نگاهداشت ، واهـــل لمغا ن بدا ن کرم و عا طفت بجای خویشـــن رسید ند و چـــنا ن چنا ن شدند ، که در شغر مقـا م توانند کرد ، اما هنوز چون‌مز لزلی اند و میتر سیم که اگر مال‌مواضعت را امسا ل طلب کنند بعضی‌مستاهل شوند و اثر آن خلل هم بخزا نـه معمور ه باز گردد . خوا جه احمـد حسن لطفی بکرد وما ل دیگر سا ل ببخشید ، درین دوسال اهل لمغا ن توانگر شدند ، وبر آ ن بسند ه نکردند ، درسو م سا ل طمع‌کردند که مگر ببخشد ، همان جما عـــت باز بدیوا ن حاضر آمدند و قصـــه عرضه کردند ، وهمه عالم رامعلو م

اهل لمغا ن توانگر شدند و بدا ن بسند ه نکردند و در مال ســـو م سـا ل طـمع کر د ند که مـگـر ببخشند همان جماعت باز آمدند ، وقصه خود را عرض کردند و همه را معلو م شد که لمغا نیا ن بـــر باطل اند ، خوا جه بزرگ‌بر پشت قصه نبشت : الخرا ج خرا ج‌اداوه دواو ه گفت خرا ج ریش است وادا آن دوا انست ، واز آن روز گاراین معنی مثل شد .

شد که لمغا نیا ن برباطل انـــــد
خوا جه بزرگ قصه بر پشت گردانید
وبنوشت که : «الخرا ج خرا ج اداوه
دواو ه » گفت خرا ج ریش هزا ر
چشمه است گــزارد ن او دارو ی
اوست ، واز روز گارا ن بزرگ این
معنی مثلی شد و در بسیار جا ی به
کار آمد، خاك برا ن بز رگ خویش
باد .(۱) .

اکنو ن میرویم تاسخنی در بار ه بنیا ن گوییم ، که این خانواده علم وسیاست بدا ن سر زمین منسو ب بود .

از بنیان در کتب جغرا فی قدیم ظاهرا ذکر ی نیست و فقط منها ج سرا ج در طبقه بیست و سه ذکری ازین شهر داردوگوید : چون لشکر مغل بر ملك حسن قرلغ در غورزدند او منهز ما از غزنین و کرمان وبنیان به جانب بلاد ملتا ن وزمین سنـــد آمد(۲) موقعیت جغرا فی غز نــــه معلوم است ،اما کرمان (بفتحتین) دره ایست که در کو هسار و زیر ـ ستا ن در جنوب تیراه متصل بـــا شلو زا ن و ایر یو ب ودره کر م واقعیست (۳) و راه غزنه و ملتا ن اندرین کو هها ست ، از کو هسار مذکور و قتی شر قا بگذ رید ، به دشتها ی وسیعی میرسید ، کـــه شما لا کو ها ت و جنو با بنـــو ن است واین بنو ن یابنوا کنو ن هـــم آباد انست ، و در دا منه کوه‌ها ی وزیرستا ن افتاد ه ، و همین جاست که در عصر غزنو یا ن و او ایـــل مغو ل آنرا بنیا ن هم میگفتند . و

(۱)ـ هنوز هم المغا نیا ن باینگونه صفا ت مشهور اند ، ومـــــــرد م افغانستا ن را در بار ه آنهـــــاداستا نهاست .

(۲)ـ طبقا ت ناصر ی ، طبقـــه ۲۳.

(۳)ـ حیا ت افغا نی ص ٤۹۳ .

اکنو ن نزدیك بهما ن تسمیه‌تاریخی (بنون) نویسد ، وساکنین آنـــرا بنو چی گو یند ، که اقوا م‌پشتو ن‌وپشتو زبا ن اند ، این نام‌را البلا ـ ذر ی (بنه) آورد ه و گوید «ثـــم‌غزا ذلك الشغر المهلب بن ابــــی صفر ة فی ایا م معو یه سنه ۳۳ فاتی بنه و الها و رو هما بیــــن الملتا ن و کابل ... و فی بنـــــه‌بقول البلا ذری : الم‌تران الازدلیلة بیتوا ـ بنبته کانو اخیر جیشـــــ‌س‌المهلب (۱) .

در حالیکه همین بنه مور خیــــن‌عر ب را فخر مدبر مبار کشـــا ه به صور ت (بنو) در مورد شهـــرکنونی بنو بهمین تلفظ معمو ل‌کنونی نیز ذکر میکند (۲) .

اینك در انجا م سخن بــــرا ی‌وانمود ن طرز تحریر و سبــــك انشا ی مولف برخی از مضا میـــن‌طبقا ت محمود شاهی اقتبا ســــس میشود :

سلطا ن محمود (ور ق ۳۸۸)ـآورد ه اند سلطا ن محمود همیشه‌در حدیث العلما و ائة الا نــبیا و د ربود ن قیا مت و در نسبت (۳)خود از سبکتگین متردد بود تا صحیــح‌است یانه ؟ شبی تنها جا یی میرفت وفرا شی شمعدا ن از پیش و ی‌میبرد ، طالب علمی را دید،درمدرسه کتا بی مطا لعه (٤) میکر د وازسبب‌تاریکی در و قت اشکا ل هر بـــــار کتابرا پیش دکا ن بقا ل میبرد واز نور چرا غ اوحل الفا ظ می طلبید، سلطا ن رابرو ی دل بسو خت ،وآن شمعدا ن زر به و ی بخشید ، همان شب حضر ت مصطفی صلی‌الله‌علیه وسلم رابه خوا ب دید ، که اورا فرمود یا ابن سبکتگین اعز ك‌الله فی الد ارین کما اعزز ت‌وار ثی هرسه مشکل اوحل شد .

پادشا ه مغرور (ور ق ۵۳۹) ـسلطا ن علاء الدین را چو ن فتحها

---

(۱)ـفتو ح البلدا ن ، لیدن۴۳۳.

(۲)ادا ب الحر ب والشجا عــــةطبع لاهورص ۱۲ .

(۳)ـاصل : نسب .

(٤) ـاصل : مطالع .

توبر تو رو ی نمود و شصـــت وهفتاد هزار اسب دربا ی کـــا ه خود دید ، وانچ بر هیچ پادشاهی ازمال وپیل جمع نشده بودواورا د ست داد و (بر) سه اقلیم بسط فرما ن خود یافت ، هنگا م شراب میگفت : که مرا اکنون دو مهم پیش آمد ه است ، یکی آنکه چنانکه پیغا مبـر بقو ت چهار یار دین پیدا کرد ، و بدان سبب نام او تاقیا مت با قی ماند . من نیز بیار ی (۱) این چهار یار الغنحا ن و ظفر خا ن و نصرت ن و الحا ن (کذا) دین پیداآرم ونا م تاقیا مت باقی ماند ، وهر که قبو ل نکند اورا سیاست نمایـم ،ودیگر مهم آنکه دهلی بیکی ازمعتمدان سپار م وخود باپیل ومال بیرو ن آیم و تمام دنیا چو ن سکندر (۲) بگیرم ، وسلطا ن علاء الدین مردی بود بد خو ، در شت مزا ج از علـــم چیز ی نداشتی و با علما ننشستی ودوست نداشتی و نا مه خواند ن ونبشتن ندانستی ، ودر طبیعـــت سختگیر کژ نهاد ، و حاضرا ن بران سخن آفرین کردند و کسی زهر ه نداشتی که او را از آ ن منع کند ، تارو ی علا الملك عم (۳) مو لا ضیا برنی مولف تاریخ فیرو ز شا هـی در شرا ب حریف مجلس سلطـا ن گشت ، سلطا ن آن هر دو سخـن پیش و ی باز گفت : واز و ی درکار مشورت طـلبید ،عـلا ءالملك عرضه داشت که اگر فر مان شود تاشرا ب از پیش بر دارند و جـز مجرمی چند در مجلس نگذ ارنـد ،آنچه بند ه رارو ی نماید بسمـــع حضر ت پادشا ه رساند ، سلطا ن فر مود تاشرا ب برا داشتند وجزآن چهارنفر همه راباز گردانند وفرمودهر چه ترا در خاطر آید بحضوراین چهار یار من بگو ، علاء الملـــك گفت :سخن دین (و) شر یعـــت پادشاه را هرگز بر زبا ن نبایدآورد، که آن تعلق به نبو ت دارد، ونبوت

---

(۱)_اصل : تیر بیار می .

(۲)_ اصل : شکندر .

(۳) اصل : غم .

را تعلق بو جی سماو یستوبهمحمدختم (۱) شد ه است و بعد از این سخن شریعت پادشا ه رابر زبا ن نهباید آورد ، که ازین سخن خللها زاید و فتهنا (۲) خیزد ، که برای صد بوذر جمهر فرو ننشیند(۳)ما مهم دوم بند ه را هیچ شبههنیست،که بر پادشا ه خزا نه و لشکروپیل چندا ن جمع شده است که دو لکسوار مستعد کند ، و جمله عالم از مشر ق تا مغر ب بگیرد ،امااندیشهباید فر مود ، که مملکت دهلی به چندین جدو جهد دست آورده استبلکه سپارد و اورا چند لشکـــر و خزا نه و پیل بدهد که این مملکترانگا ه تواند داشت ؟ و چونپادشاه مراجعت فرماید ، باز آن مملکت راسلامت یابد ؟ و عهد سکند ر دیگر بود ، همچو و زیر ارسطا طالیسکجا یابد که بر قو ل ودین ودیانت وی اعتماد (باشد)و همچو سکند رکهبعد از سی و دوسا لاز جهانگیری بوطن باز آمد و مملکت رو م را ،سلامت یابد . مصلحت آنست کـه پادشاه مرکـ زدهلی خالی نگذارد ...سلطا ن چو ن نصایح علاء الملـک استما ع کرد ، برو ی آفر یـــــن کرد ... »

دخت خمارو یه (ور ق ٦١٥)چونمعتمد در گذشت و معتضد خلا فت یافت خما رو یه باتحف بسیـــا ربه حضر ت و ی آمد (٤) معتمد او رابر عمل تابت داشت ، پسخما ر ویه از خلیفه التماس کرد تا دختر اوقطر الند ی رابرای مکتفی پسرمعتضد تزویج کند و درآنو قـــت مکتفی و لیعهد اوبود ، معتضدگفت: نه بل که دختر ترا من خود بز نی کنم . پس در سنه احد یوثمانینوماتین تزویج کرد ، ومهر او هزار هزار م بود ، و قطر الند ی درجمالوعقل آیتی بود ، روز ی معتضدباوی خلو ت کرد . چنانکه در آ ن مجلسجز او دیگر ی نبود پس سرخودرا

---

(۱)ـ اصل: حشم .

(۲)ـاصل : و قتها .

(۳)ـ اصل : بنشیند .

(٤)ـاصل : بود .

بر زا نوی‌او نهاد ودر خواب رفت، قطر الند ی سر اوبر بالشت (۱) (نهاد) واز آنجا بر خاست ، و درضمن قصر نزدیك معتضد بنشست، وچو ن معتضد بیدار شد واو رادید(۲) غضب کرد ، اورا آواز داد ، قطر الند ی چو ن نزدیك بود ،برفور جوا ب داد . معتضد گفت :سر خود در کنار تو بنهاد ه ام و تـــوآنرا بربالشت نهاد ی وبر فتـــی ! قطر الند ی گفت : ای امیر المومنین! نعمت ترا کفرا ن نورزید ه ام . لیکن در و صایا ی که پدرم گفت‌این‌سخن بود که گفت : لا تنا می (۳) مع الجلوس و لا تجلسی مع النیا م. با نشستگا ن مخسب (٤) با خفتگان منشین .

* * *

(۱)اصل : بر نشست .
(۲)اصل : دیدند .
(۳)اصل : لاشا می .
(٤) اصل : محبت .

قصص الانبیاء بوشنجی یا نابی؟
از نسخ نایاب فارسی (*)

درسنه ۱۹۵٤ م. چون نویسنده این سطور، جلد دوم طبقات ناصری منهاج سراج جوزجانی را با تعلیقات مفصل، از دانشگاه پنجاب شهر لاهور طبع وانتشار داد، در آخر آن کتاب تعلیقی را در شرح تاریخ وقصص ابن هیصم نابی نوشت، که این کتاب یکی از آثار گمشده تاریخی است، ولی منهاج سراج نسخه آنرا در حدود ٦٥٨ هـ. هنگام نوشتن طبقات ناصری در دست داشت.

در حین طبع ثانی همین جلد طبقات ناصری، که به صورت مکمل‌تر در سنه ۱۳٤۳ ش به نشرآن از کابل موفق شدم، مبحث تعلیق مذکور را بابرخی معلومات جدید تکمیل کردم، که تلخیص آن چنین است:

ابو الحسن الهیصم بن محمد نابی، یکی از مولفان دوره پیش ازمغول است، که یک کتاب اورا منهاج سراج بنام قصص نابی -یا تاریخ ابن هیصم نابی یا قصص و تواریخ در چهار جلد دیده بود، ویکی از منابع معلومات او در نوشتن طبقات است.

(*) - مجله یغما، سال (۱۳٤٤)، شماره یازدهم، تهران.

اسم هیصم در نسخ خطی بدواملا صاد مهمله و ضاد معجمه آمده، وچو ن هیصم در عر بی مرد دلیـروشیر بیشه باشد (۱) ، ونام هیصم به ضاد منقو طه در ماد ه هضـــــم نیامد ه ، بنابرین شکل هیصم آ ن بدون نقطه قابل قبولست.ونسبت اوهم به نا ب است ،که این قـصبه میا ن فیرو ز کو ه غورو هرا تواقع بود ، و در آنجا آبی و صحرا یی لطیف وو سیع بنا م سه‌گوشه نا بوقو ع داشت . و چون علاء الدین غوری رابا سنجر اختلاف افتـــاد ،علاء الدین برنا ب واو به مار آبادو هراة الرود زد ، وآن جایها رانهب‌وغار ت کرد .

دربرخی از نسخ خطی نـــا م هیصم به ضاد منقوطه نقل شده ، ولی تسمیه به هیصم در خراسا نروا ج داشت ،وما امام ابو عبدالله محمد بن هیصم صاحب کتاب اعجازالقرآن واز اشیا ع محمدبن کرا م سیستانی ، وامام فر قه هیصمیه‌رامی شناسیم که عقاید و ی بطا یفـه جسمیه میلی نداشت (۲)

همچنین مردی از معاصـــر ان وممدوحان حکیم سنا یی ، علی بن هیصم بود ، که در دیوا نسنایــــی‌ستایش های اوموجود است .وهکذا تمیمی از رجال حدیث بود (۳)که‌تمیمی از رجا ل حدیث بود (۲) ،که در اغلب موارد این نام بشکل هیصم‌بدون نقطه حر ف ماقبل آخر ضبـط گردیده است . (٤)

در مجمل فصیحی تالیف فصیح‌احمد بن جلال الدین فصیحی خوافی هرو ی که بعد ازسا ل ۸۳٦ ه .نوشته شده ، یکنفر بنا م هیصم بن‌محمد بن عبدالعزیز ناو ی‌مذکوراست که در بار ه نسبـــت ناو ی

---

(۱)ـمنتهی الار ب ٤ر۳۷۲ .

(۲) ـ دمیة القصر ١٦٦ .

(۳)اللباب فی تهذیب الانساب ۲ر۲۲۷.

(٤)ـ تلخیص از تعلیق ٤ص۲۹۹جلد دوم طبقا ت ناصری .

تصریح میکند :
«النا وی و هو نسبة الی ناوقریه‌من هراترو د » (٤).

ازین تصریح فصیحی می دانیم :که این امام هیصم بن محمد ناوی همان شخصی است که منهاج‌سراج‌اورابنا م ابو الحسن هیصم بن محمد نابی مولف تاریخ و قصص‌دانسته است . و ی بقو ل‌فصیحی نواسه دختر ی (ابن بنت) محمد‌بن هیصم کرا می ناو ی‌پیشوا ی فرقه هیصمیه از کرا میان هراتست،که در ۲۸ شوا ل ٤.۹ ه . در نشا بور در گذشته است .

اما آنچه فصیحی نسبت این‌رجا ل رانا و ی منسو ب به‌ناو نوشته ، شکلیست از همان نابی‌منها ج سرا ج که تاکنو ن هم‌مردم نا ب را ناو گویند ، وابدال حروف(ب-و) در لهجه هرو ی فراو نست وتصریح فصیحی باینکه ناو د رهرا ترودواقع بود ، عین مطابق قول منها ج سرا ج است . واین‌مطلب را من در تعلیق هفتادو چا ر صفحه چارو صدو هشت جلد دو م‌طبقا ت ناصر ی نوشته ام. واین ناب تا کنو ن هم در اوبه غر بی‌هرا ت موجود است و نهر ی هم‌بنام جوی نا ب از هر یرود بر آمده واین‌منطقه را سیراب می سازد .(٥)

اما دربار ه قصص نا بی که‌ماخذ‌منهاج سرا ج بود ، بعد از طبع دوم طبقا ت ناصر ی معلوما ت‌تازه‌ونافعی بدست آمد ، که اینك برای شناسایی این کتا ب مفقود بسیا رمفید است .

در کتابخا نه شاهی کابل که‌جامع برخی از نسخ نادر ونایا ب وگرا ن بهای خطی است ، کتابی‌بنا م قصص الا نبیا بزبا ن فارسی وخط کاغذ قر ن ششم یا هفتم‌هجر ی موجود است ، که کتا ب، جدا گانه غیر از قصص الا نبیا ءاسحق بن ابراهیم ابن خلف‌نشابوری (طبع‌جنا ب یغمایی .۱۳٤۰تهرا ن)باشد .

---

(٤)-مجمل فصیحی ۲ر۱۲۳ .

(٥) - قاموس جغرافی افغانستان۱ر۱۸۰.

این کتاب اصلاً بزبان عربی تالیف ابو الحسن بن الهیصم(۱) البو شنجی بود، که محمد بن اسعد بن عبدالله حنفی تستری آنرا به فارسی ترجمه و بنام اتابك اعظم نصرة الدنیا و الحق والدین اهدا نمود، ویك نسخه خطی این کتاب در کلکسیون کتب خطی مستشرق معروف آیدورد براون بود، که در سنه ۷۳۱ هـ. نوشته شده، ودر فهرست این کتابها درسلسله مطبوعات گیب ذکری از آن رفته است. (۲)

درمقدمه نسخه کابل چنین نوشته است:

«چنین گوید بنده ضعیف محمدبن اسعد بن عبدالله حنفی التستری عفی الله عنه، که چون طبایع مسلمیه رابخواندن وشنودن احوال گذشتگان واسما و قصص ایشان،شغب عام میباشد، ودر مطالعه واستماع آن فواید بسیار است،وشك نیست که بهترین خلایق پیغامبرانند، و قصص‌واخبار رایشان بهترین قصص واخبار خواهد بود ... و کتابیکه مولانا الامام‌العالم ربانی شیخ ابو الحسن بن الهیضم (کذا) البو شنجی رحمةالله علیه درین باب ساخته،کتاب عدیم النظیراست، و تمام حکایات و روایات آن در کتب تفاسیر معتبر متداول مذکور ومسطور ... آنرا تتبع کرد، و شرایط احتیاط به جا آورده واختلاف روات راگفته ودر عهده ایشان کرده .اما چون بعربی بود،فایده آن عمومی نداشت. این ضعیف آن کتاب رالفظا بلفظ، ازعربی بپارسی کرد، ترجمه روشن وروان، طریقه اقتصارمسلوك‌داشت نه تطویل ممل ونه اختصار مخل، تا همه را از آن نصیب‌باشد،ودیباچه آنرا بنام مخدوم اتابك

---

(۱) در اصل به ضاد منقوطه‌است،ولی در نسخه براون: هیصم بود.

(۲)پرشن لتریچر به زبان انگلیسی تالیف ستوری ۱ر۱۶۲ طبع لندن ۱۹۲۷م.

اعظم خلیفة العجم وار ث ملك جم،شهر یار إسلام نصرة الدنیاو الحق والدین خلد الله دولته مطـــــر زگردانید ... »

درینکه محمدبن اسعد در کدا مسا ل بتر جمه این کتا ب پردا خته برماروشن نیست ، و لی‌از زبا ن‌ترجمه وسبك نثر نویسی آ ن بر می آید ، که مربو طباواخـــر دو ر هسلجو قیا ن و قرن ششم هجریست. اگر چه در اتابکا ن شبانکار ه واتا بکا ن لرستا ن و بنی هزار ســـپ چندین نفر شاها ن لقب نصرةالدین‌داشته اند ، و لی‌این اتابك اعظمی که تستر ی کتاب خودرا بدوا هداکرده ، غالبا محمد پهلوا ن جها ن ابن ایلد کزاز اتابکا ن شمال غر بایرا ن خواهدبود ، که در سنـــه ۵۸۱ ه . در گذشته است (۱) زیرامحمد راوند ی در احة الصدو ر بار ها او رانصرة الدین نا میده و نیزخواجه ظهیر الدین نشا بور ی او را «اتابك اعظم نصرة الدنیا و الدیـن‌محمد ایلد کز » می نویسد . (۲) وچو ن این اتابك محمد از ۵٦۸ تا۵۸۱ ه . حکمرا نی داشت ، پســـ باید ترجمه کتا ب هم بین ایـــــن‌سنوا ت شده باشد .

اکنو ن این حقایق منقو له رادرتحت مطالعه و تدقیق قرار داد ه و نتایج لازمه را از آن می گیریم :

۱ـمنها ج سراج جوزجانی بـاصراحت و مکررا مولف کتـــا ب قصص و تواریخ رانا بی می داند ،ولی در نسخه های تر جمه فارسی کابل وایدورد براو ن هردوبوشنجی‌بود ، واین دو جای در شر ق‌وغرب هرات واقع بوده ولا اقـــــــل‌بین خود فاصله صد میلی دارند .

ای ن‌اشکا ل در صور تی رفع می‌شود : که ما پدر هیصم و پسر ش ابو الحسن را هردو در تالیف‌کتاب‌دخیل و سهیم بدانیم و بگوییـــم : که پدر و اجداد این دود مان کرا می‌اصلانا بی بودند.و لی ابوالحســـن پسر هیصم از ناو به پوشنگ‌غربی‌هرا ت انتقا ل مکان کرده و خود را باعتبا ر مسکن ثانو ی خویشـــــ‌بوشنجی نوشته باشد .

---

(۱)ـزمبا و ر در معجم الا نساب۳۴۹ تر جمه عر بی .
(۲)ـ سلجو قنا مه ۸۳.

۲ــدر دونسخه ترجمه فارسی تستری متفقا نام مولف نسخه عربی مولانا الامام العالم ربانی شیخ ابو الحسن بن هیصم بوشنجی است .

اما منهاج سراج در مواردمتعددطبقات ناصری ، نام این کتاب را گاهی قصص ابی الحسن بن الهیصم ــوباری قصص ابن هیصم ــوقصص نابی و صاحب تالیف قصص نابی هیصم که کنیت او ابو الحسن بود ونام الهیصم بن محمد نابی ــوتاریخ ابن هیصم ــ و ابو الحسن الهیعم بن محمد نابی نوشته (۱)،وتطبیق این اقوال کاری دشوار است . زیرا اگر متن منقول طبقات ناصری را در نسخ خطی مورداعتبار بدانیم، در اقوال خود منهاج سراج تناقضی بوجود می آید ، در آنجاکه گاهی ابو الحسن راپسر هیصم مینویسد ، و باری نام مولف را هیصم و کنیت اورا ابو الحسن ابن محمد نابی می آورد .
در حالیکه در نسخ ترجمه تستری نام مولف ابوالحسین بن هیصم است .

این اشکال رابصورتی حل توان کرد ، که ما مولف اصلی قصص را هیصم بن محمد بن عبدالعزیز ناوی بدانیم .وپسرش ابو الحسن را تکمیل کننده کتاب بشماریم . و چون هیصم نواسه دختری ابو عبدالله محمد کرامی بن هیصم بود ، واو در سنه ٤۰۹ھ . از جهان رفته ، پس عصر زندگانی مولف قصص ، هیصم بن محمد را در حدود ٤۷۰ ھ . تخمین کرده می‌توانیم ، و باین حساب بایدپسرش ابو الحسن ، متمم قصص در حدود ۵۰۰ ھ . زندگانی داشته باشد .

برین سخن که پدر و پسرهردودر تالیف و تکمیل کتاب دست داشته اند قرینه هایی نیز موجوداست : اول اینکه ترجمه تستری فقط قسمت قصص انبیا است کـــه باید هیصم آنرا در جلدی نوشته باشد . ولی منهاج سراج ایـن کتاب را چهار جلد گوید،وقسمت تاریخ خلفای عباسی و حتی احوال ملوك طاهریه پوشنگی و دیلمیان

(۱)ــرجوع شود به تعلیقات طبقات ناصری ۲ر۲۹۹ و٤۰۸ .

وصفاریا ن وسامانیا ن وسور یا نوغور ی را هم از آن نقل می نماید وازین برمی آید که مجلدا ت بعد ی کتا ب ، مشتمل بود بر احوال دودمان های شاهی خراسا ن که در عصر عباسیا ن بغداد برین سر زمین حکم رانده اند و شاید مکمل این مجلدات ابوا لحسن بن هیصم باشد. و بنابرین منهاج سرا ج این کتا ب ومولف آنــرا ، طوریکه گذشت ، بعناوین مختلــف یاد کرده و شاید اورا خلطی هـــم دربین پدر و پسر رو ی داده باشد.

دوم : هیصم نا بی قصص انبیارا به زبان تاز ی نوشت ، که آنرا منهاج سرا ج قصص نابی منسو ب به هیصم نابی گو ید. و لی درآنجا که آنرا تاریخ ابن هیصم می نا مد ، مقصد از آن تکلمه پسر ش ابو ا ــ لحسن باشد ، که پدر سا کن نا و(ناب) اوبه شر قی هرا ت بود ، و پسرش ابو الحسن باعتبا ر مسکن جدید خود به پوشنگی شهرت یافته باشد .

۳ــ ازرو ی معلوما تی که در دست است ، شجر ه نسب این دو دما ن ناو ی کرا می ثم پوشنگی را چنیــن ترتیب باید کرد :

هیصم امام فر قه هیصمیه

عبدالعزیز ناو ی — ابو عبدالله کرا می ناو ی متوفی ٤٠٩ هـ .

محمد — دختر در حدو د ٤٤٠ هـ .

عبدالله

هیصم مولف قصص در حــدو د ٣٧٠ هـ (نابی)

علی

(ادیب و صو فی)

ابو الحسن ابن هیصم
تکمیل کننده قصص
در حدو د ٥٠٠ هـ .
(فوشنجی)

ابو نعیم حمز ه فوشنجی
(محدث)

اکنو ن منتخبی از نثر تستر ی‌که‌تر جمه از عر بیست با همان امـلا اصل نسخه کابل میباوریم :

ذکر فتنه شد ن داود علیه‌السلام

بعضی گو یند سبب فتنه داود آن‌بود که روز ی باعلما بنی‌اسرائیل نشسته بود گفتند آد می البته ا زگناه خا لی نبا شند و هیچ کس نیست در عالم بی گناه .داود باخود گفت من خود رابطا عت مشغو ل‌کنم وجهد کنم که گناهی از من صـا در نشود و بگفت که بحو ل و قوت‌خدا این کار بکنم . وبعضی گویندسبب آن‌بود که روز ی در مناجا ت گفت یارب ! من در کتاب تو خوانـدم‌که در حق پیغا مبرا ن اکـــرا م کردی وایشا ن رابر گز یدی ایشان بچه چیز مستوجب آن کرا مـت شدند ، تا من آن کنم که ایشـان‌کردند . حق تعا لی اورا و حی‌کرد که ای داود !ایشا ن رابه چیـزها مبتلا کرد م وبلا ها دادم. ایشان صبر کردند ، بدان سه چیزمستو جب کرا مت شدند .

داود گفت : یار ب ! مرا نیزمبتلاکن تاصبر کنم . حق تعالی او را وحی کرد که ای داود ! چرابلارابرعافیت اختیار کنی ؟ خود رانگـاه دار ، که هم درین ماه روز دوشنبه‌سیزدهم ماه ترا به بلائی مبتلاخواهم کرد ، و آن ماه ر جب بود، چون‌سیزدهم ماه شد ، داود به محرا ب در رفت و منتظر بلا نشست و درتشویش افتاد و به‌زبور خوا ند ن مشغو ل شد . ناگاه مر غی بـــرصورت کبوتری از دریچه محـراب پیش او افتاد ، و بعضی گو ینـدابلیس خود رابدا ن صور ت کردو پیش او افتاد . روایتی دیگر آنست‌که تن آن مرغ از زر بود وبالها از دیبا ج مکلل بدر ، و منقا ر اوازفیروز ه ، پندا شت که از مر غا ن

بهشت است ، واز حسن او متعجب بماند . واوپسر ی کو چك داشت.
باخود گفت : این مرغ را از بهــر کود ك بگیرم. تابدا ن باز ی کند .
دست دراز کرد تا مر غ رابگیرد،پاره از اودور تر شد و بپرید.داود
پیشتر رفت مرغ پاره دور ترشد. پس داود از جا ی برخاست‌وخواندن
زبور تر ك کرد ، ومرغ بپر ید وبردریچه محرا ب افتاد ، داود رفت که
از آنجا بگیرد ، بسو ی بســتا ن‌اوریا بر پرید و بستا ن بر جنــب
محرا ب داود بود، نظر انداخت تــا مر غ کجا رفت . زنی دید نزدیــك
حوض بستا ن ،بر هنه سربشانه‌می‌کرد . و چو ن آن زن سایه مردی
دید ، سر با لا کرد ، داود رابدید، واورا مو ی دراز بود ،مویهابیفشاند،
وتن خودرا بدان مویها پنهان کرد .داود چو ن آن حال بدید گفـــت :
اناالله وانا الیه راجعو ن ، لاحول‌کرد و بجا ی خود باز گشت ، وز ن
او ریا نیکو ترین زنان آن روز گاربود ، داود غلامی رابفرستاد تابنگرد
که آن زن کیســــــت ؟ و حا ل اوچیست ؟ غلام باز گشت و گفت :آن
زن متشایع دختر حنانا ، زن اوریابن صور یاست . واوریا با تابو ت
بود در جنگ بلقا ، ویوا ب پســرخواهر داود بود امیر آن لشکر ، و
ایشان قلعه را حصار گر فته‌بودند،داود به یوا ب نا مه‌نوشت که‌اوریا
رابفرما ، تا باپیش جنگــك رود وتابو ت رابر دارد وبر در قلعه‌جنگ
کند و بازنگردد مگر فتح کند، تا اورابکشد . یوا ب آن نا مه‌رابــــــر
اوریا خواند گفت : سمعا و طاعة .تابو ت رابر گر فت ودر جنگـــك
رفت و قلعه رافتح‌کرد . واز سنت‌ایشا ن آن بود که مردی دلیــر از
سبط یهودا تابو ت را در جنگهاپیش‌حرب بردی و جنگ کردی تا کشته

شدی یا فتح رو ی نمودی ،ونشا یستی که باز گشتی ، چه اعتمـا د لشکر بروبودی .... مصنف گو یددربا ب عشق داود وزن اور یـــا روایا ت بسیار آمده است کـــــه فراخور حا ل و منصب پیغامبرا ن نیست ، ومثل آن بریشا ن نسبت نشاید کرد از آن سبب آنرا نقـل نکرد م . چه مثل آن از بازار یوعوام خلق مستحسن نیست خا صه از پیغامبران... .

• • •

پاسخنامه‌های انتقاد

نامه ای از کابل دربارۀ تاریخ گردیزی(*)

در قسمت انتقاد مجله و زین‌راهنمای کتا ب (شهر یور ما ه ۱۳۵۰ ص ۳۷٤ ـ۳۸۸) آقا ی‌طاهر ی عرا قی به کتا ب تر جمه السواد الاعظم نشر کرده بنیا دفرهنگ ایرا ن ۱۳٤۸ شمسی تو جهی فر موده و انتقا دی بر آن نوشته اند .

درین سه سا ل که از نشرکتاب‌مذکور گذشته ، منکه مهتمم ومرتب وتعلیق نویس آن کتا بم ، منتظـر بود م که نظر دانشمندا ن را به‌آ ن کتا ب بخوانم و اینك مجله شریف‌راهنما این کار را انجا م دادوخواندن نوشته های آقا ی طاهر ی موجب‌تنویر وامتنان من گردید .

مبادله افکار و اظـهار اراء د رمسایل اد بی و علمی کار مفیدیست که بسا از مبهما ت‌ودشوار ی ها راروشن و آسا ن میسازد .بنابرین من میخواهم‌نظرخودرادربارۀ مسایلی‌که آقا ی طا هر ی به شکل حقایق مسلمه ایراد داشته اند بنویسم ،که اندر آ ن هم سخنها ست و بهتر است ناقدا ن محتر م نظر و را ی‌خود را لحن و لهجه یی ندهند ، که گویا از مسلما ت سخن می‌گویند، بلکه بگو یند که نظر ایشا ن درباره فلان مسا له چنین است .

سهو های طبا عتی

نخست باید گفت که تمام کتب‌ومقا لات من که در خار ج و طنم افغانستان نشر گردید ه ، چون‌زیرنظر من طبع نشده‌و چنانچه‌برآوردن کتا ب صحیح از مطابع کار بسیا رمشکل است ، بنابرین برخی اشتباـ هات چا پی درآن وارد شده ، که‌بایدغلط نا مه آن هم سا خته و ضـم

(*)ـ مجله راهنما ی کتا ب،سال(۱۳۵۱)، شمار ه های اول ودو م، تهرا ن .

میشد ولی موسسه نشر کنند ه بدین کار نپر داخته است و بنابرین
مسوو لیت این گو نه غلط های چاپی را به مرتب کتا ب که هزارا ن میل
دورتر از جا ی طبع آن میز یسته و دخلی در امور طبع ندارد ، نسبت
نتوا ن داد . مثلا در (ص ۱۹) مقدمه سطر هشت مشتعل به جا ی مستملی
ودر سطر آخر (ص ۲۳.) ندانی است بجا ی (ندانیست) غلطی چاپست.
همچنین در (سطر چار حا شیه ص ۵۲) کلمه (او) در عبار ت (شافعی ،
اورا) حذف شده که به معنی جمله تغییر ی داد ه است و آقای طاهری
هم در انتقاد خود باین مقصد اشاره کرده است .و لی اگر انصا ف می
فرمودند ، باید غلطی های اربا ب طبع وچاپگران را باین عاجز نسبت
نمیدادند ، والا در همین مقا له ایشان، اگر سهو های طبا عتی (ص ۳۷٤)
مسبب بجا ی سبب ، یادر (ص ۳۷۸) مذ هب حینقی به جای حنفی
یادر (ص ۳۸۸) حد اس به جا ی خدا ی را از سهو های نو یسند ه
دانشمند بشماریم، هر آینه ازانصاف دور خواهد بود .

متن کهن ؟

اما آنچه آقا ی طاهر ی در (ص ۳۷۸) میگو یند ، که این کتا ب همان
متن تر جمه شده عهد سا مانیا ن نیست بلکه به تخمین از قرن ششم
است و برای ثبو ت این مطلب مقایسه یی بین متن تفسیر طبر ی
واین کتا ب کرده اند .

درین مورد باید گفت که شاهنامه فردوسی یك متن معتبر قد یم
است و لی اگر شما صد نسخه خطی آنرا با هم مقابله کنید ، دو نسخه
رابا همدیگر کاملا مطابق نمی یابید ،در متو ن کهن هموار ه کاتبا ن
ونسخه نویسا ن تصر ف ها کرده اند، ولی اگر در شاهنا مه بیتی یا
مصر عی موافق سبك عصر فردوستی نباشد ، از رو ی آن حکم نتوا ن کرد
که حا شاوکلا !! (بقو ل آقا ی طا هر ی) این شا هنا مه ما ل
فردو سی نیست ، و بقر ینه فلان بیتی که به ادای قر ن ششم شبیه
است این کتا ب شاهنا مه هم سرود ه قر ن ششم است !!

در نظا یر ی که آقا ی طا هر ی‌داده اند یکی تر جمه آیت وما اتکم الرسو ل فخذ و ه وما نهکم عنـــه فانتهوا (حشر ۷) است . اکنـون خواننده سبك شنا س گرا می بـه‌ترجمه طبر ی وسواد اعظم‌درسطور آتی دقت فرماید که کدام یك کهنتراست ؟

در طبر یست : آنچه داد شمارا‌پیغا مبر ، بگیریدوآنچه باز زدشمارا ازآن بپرهیزید (۷ر.۱۸۲).

در سواد اعظم است : آنچـــه‌رسول صلی الله علیه وسلم بشمـا آورد چنگ در آن زنید واز آنچـــه‌باز داشت باز استید (ص۳۱).

آیا در ینجا چنگ در آن زنید ـ باز استید ، نسبت‌به افعا ل‌مستعمل امروزه بگیرید ـ بپر هیز یدقدیمتر نیست ؟

در متو ن قدیم هموار ه کا تبا ن‌وحتی علما یی مانند جا می‌در طبقات صوفیه خوا جه عبدالله انصار ی وخوا جه پارسا در همین متن، عامداو قاصدا تصر فا تی کرده اندوبقول‌جا می «به عبار ت متعار ف‌روزگار» در آورد ه اند . پس آنچه‌بتصرف کا تبا ن در متنی دستبرد ی وا قـع شده باشد ، از اعتبار تمام متـن‌نمی کاهد .و لی اگر از طـــبقا ت صو فیه ،نفحات الانس وازسواداعظم‌رساله عقاید خوا جه پارسا سا خته باشند ، آنرا کتا ب جداگا نه‌بانشاءجدید توا ن شمرد .

من نمیگویم : که سراپا ی سواداعظم عین همان انشاء عهد سامانی است ،و لی اکثر کتا ب خصایصـ‌عهد قدیم دارد و بنابرین تصر ف کاتبا ن ونسخه نویسا ن مابعد ،ازقد مت واصالت تمام کتا ب نمی‌کاهد وهمه کتابرا به قر ن ششم نمـــی‌توا ن فرود آورد .

نسخه های مورد استعما ل‌فراوان‌مردم ، مانند شاهنا مه یاتفسیـــر طبر ی یا این کتا ب عقاید،اختلافات‌زیاد ی با همدیگر دارند و هر قدر که باین زما ن نزدیکتر میگردند ،درمتو ن قدیم تصر فا تی بعمل آمد ه است چنانچه نظا یر آنرا در نسخـه‌های قدیم و جدید شاهنا مه‌وتفسیر طبر ی و غیر ه کتب کثیرالا ستعمال‌توا ن دید ، و لی باو جود آن شاـ هنا مه همان شاهنا مه است‌وتفسیرطبر ی همان تفسیر ! این کار دانش مندا نِ خوش ذو ق سبك شناســـاست که اصیل و قدیم رااز جدیـد

جدا کنند ، و لی بامقایسه چنـــدجمله نمیتوا ن حکم قاطع کرد، کـه تمام متن‌حدو د.۳۷ ق را به .۵۷ ق‌پایین آوریم . در حالیکه مقد مـــه کتا ب و گفتا ر تر جمه کننده آ ن‌صراحت دارد واز آن انکار نتوا ن کرد .

مقایسه متو ن در سبک شنا سی‌کاریست که موید ظن و حدس باشد نه فر آورند ه یقین و حتم .

تر جمه همین آیت سور ه‌حشررادر کشف الا سرار میبدی(.۵۲ه) چنین میخوانیم : «وهر چه شما رادهد رسو ل ، آنرا میگیریدو هرچه شمار از آ ن باز زند بازشویـد »(.۱ر.۳).

اکنون تعا بیر این هر سه متـــن‌راببینید :

قرآن	طبر ی‌حدود.۳٦ ه	سواد حدود .۳۷ه	میبدی .۵۲ ق
اتکم	داد شما را	بشما آورد	شمارادهـد
رسول	پیغامبر	رسول	رسول
خذوه	بگیرید	چنگ درآن زنید	میگیرید
نهکم	باز زدشمارا	باز داشت	باز زند
فانتهوا	بپر هیزید	باز استید	باز شوید

درین آیت اتکم به (داد ـ آورد ـدهد) واخذ به (گرفتن و چنگـک زدن و گر فتن) ونهی به (بـــاززد ن ـ باز داشتن) و فانتهوا به (بپر هیزید ـ باز استید ـبـــازشوید) در سه متن مذکور تر جمه شده است .

اگر تر جمه فانتهوا (بپرهیزید)را در طبر ی قدیمترو اصیل تـــر بدانیم و باز استید سواد اعظـــم‌رابه عقیده آقا ی ناقد ،مال قر ن ششم بشماریم ، پس در همیـــن‌تفسیر طبر ی ، مشتقا ت بـــا ز استادن را هم بهمین معانی مـــی‌یابیم.

در تفسیر آیه ۱۹۲ ر۱۹۳ سوره‌بقر ه دو بار تر جمه فان انتهوا(اگر باز ایستند) آمده ، در حالیکه درهمین سور ه مکررا تر جمه اتقـــوا (بپر هیزید) است .

واز این برمی آید که چنیـــــن‌مقایسه اد بی نمیتواند کا ملا مناط اعتبا ر و معیار کامل تشخیصـــــں‌متون باشد، واگر ما همین دو متن طبر ی وسواد اعظم را تما ما با هم‌مقابله کنیم ، بسا موارد مشا بــه یکدیگر از نظر تشا به کلمـــا ت والفا ظ و جمله بند ی و تعا بیـــر دارند ، که این خود مبحث علیحده‌ییست و درینجا مجا ل تفصیـــــل بیشتر ندارد .

چون هدف نوشته مولفا ن مختلف‌است ، بنابرین گاهی دریك عصر هم در تر جمه آیا ت‌کلام الله‌تفاوتی‌دیده میشود . زیرا مفسر آن د ر ترجمه کوشش داشته اند ، تاحتـــی‌المقدو ر کلما ت مطابق عر بی‌رادر پارسی بیابند و آیا ت شر یـــف‌قرآنی را تحت اللفظ تر جمه‌کنند. ولی فقیها ن واهل کتا ب وادب‌قدری‌آزاد بودند و مقصد آیت رابه‌عبارات خود می نوشتند و ازینرو گا هـــی‌اختلا فی در تر جمه آیا ت قرآ نی‌در دو متن معاصر هم دید ه میشود،که‌حا کی از ذوق و معلومات و نیروی ادبی و علمی مولف وهد ف نوشته‌اوست .

مترجم کتا ب ؟

ناقد محتر م درباره متر جـــم‌فارسی متن عر بی سواد اعظم بـــر خلاف آنچه در مقد مه خود کتا ب‌به تصریح آمده ، نتیجه گیـــر ی بعید الا حتما لی کرد ه که بانصـں‌کتا ب مطابقتی ندارد .

اولا باید گفت که تلخیص خواجه محمد پارسا بخاری از سواداعظم انتخا ب گو نه یی با افزایشها‌بوده که در او ایل قر ن نهم هجر ی بعد از پنج قر ن انجا م گرفته است.بنابرین و قتی که اصل متن کتا ب در دست باشد ، برای تحقـــیق ،همین متن اولی و افضل است ،تا به یك انتخا ب و تلخیص گو نه‌آن،که باتصر ف بعد ی یك مولــــف دیگر پس از پنج‌قرن بو جود آمده‌است .

در متن مقد مه کتا ب آمده کــه«امیر عاد ل اسماعیل بفر مود مر عبدالله بن‌ابی جعفر را و با قی‌فقهاراکه بیان کنید مذهب را ست و طریق سنت و جماعت ... پس ائمه‌واو اشار ت کردند به خوا جـــه

ابو القاسم سمر قند ی ... تـــــاتصنیف کرد این کتا ب رابتاز ی وبه‌نزدیك امیر خراسا ن آو رد . »(ص۱۹) .

یك سطر بعد گو ید : «پس امیرخراسا ن بفرمود که این کتا ب را به پارسی گردانید . » درینجا نا قدمحتر م ، امیر خراسا ن راهمان ، اسماعیل سامانـــــی (۲۷۹ ـ۲۹۵)پنداشته و گوید «واگر امیر ی دیگر از امرا ی آل سامان مراد بودبایستی«امیرخراسا ن » را به گو نه یـــی تبیین و تفسیر می کرد با عطـــف‌بیانی یابدلی ، چنانکه التبا س و تداخل راسبب نشود . دیگر آنکـه نحوهٔ استعما ل فعل « گر ا نید » دلالت واضح دارد برینکه تر جما ن‌کتا ب خود حکیم سمر قند ی است ولاغیر ».

این استنتا ج آقا ی طا هر ی‌بدین‌سبب بعید است که در صفحـــــه (بیست‌و دوم) متن کتا ب ، مترجم‌باصرا حت می گوید «پس من ایـــن کتا ب را به پارسی جمع کردم زیراکه‌آن خواست امیرخراسا ن نو ح‌ابن منصور »واز ین بر می آید که مترجم‌غیر از ابو القاسم سمر قند ی‌مولف کتابست ، زیرا نو ح ابن منصو رپادشاه هشتم دود مان سا مانی از ۳۶٦ـ تا ۳۸۷ ق حکم رانده است ،در حالی که حکیم سمر قند ی‌مولف سواد اعظم در محر م ۳٤۲ ق ازجهان‌رفته است .

با این تصریحی که مترجم‌پارسی‌به خواست امیر عهد نو ح ابـــــن منصور دارد شکی باقی نمی ماند،که تر جمه کتا ب باید در حدو د ۳۷۰ ق شده باشد .

برین مطلب دلیلی دیگر هم د رمتن کتا ب موجود است :

در صفحه هجد ه گو ید : پـــس‌ائمه واو (امیر اسماعیل) اشار ت کردند بخوا جه ابو القاسم‌سمرقندی‌وآنرا گفتند .

در ص نزد ه گو ید : و حدیـــث‌کرد مارا علی ابن سغد ی و گفت مارا حدیث‌کرد ابو محمد بن‌عبدالله‌مروز ی مستملی خوا جه امام زاهد ابو القاسم حکیم سمر قند ی کـــه‌گفت : »

در ص ۱٦۷ گو ید :« خوا جه‌ابو القاسم حکیم گفت : میخواهم تا نا مهای ایشانرا بیان کنم .» اگر مافرض کنیم که تر جمان کتا ب به

پارسی ، خود همین ابوالقاسم حکیم‌سمر قند ی است ، پس خود و ی که مولف است چگو نه در مواردبالاخود را خواجه ابو القاسم امام‌زاهد گو ید واز خود بوسیله دونفر دیگرروایت نماید و گوید حدیث کردما راعلی ابن سغد ی از ابو محمـــــدمستملی !

مولف کتا ب ابو القاسم حکیـــم‌سمر قندی (متوفا ۳٤۲ق)درنصف اخیر قرن سو م و نصف اول قر ن‌چهار م میزیست واین‌کتا برا بعربی نوشت و به پادشاه و قت امیــــر«اسماعیل سامانی که تا ۲۹۵ ق)حکم راند ه تقدیم داشت .

هشتاد و اندسا ل بعددر حدود ۳۷۰تا ۳۸۰ق.شخصی که‌متن‌عربی کتاب رابوسیله‌علی‌سغدی ازمستملی حکیم سمر قند ی ابو محمد بـــن عبدالله مروز ی شنید ه بود بـــــه خواست نو ح بن منصور آنراپارسی گردانید .

با این تصریحا تی که در متـــن‌کتا ب موجود است جا ی اینـــکه گویند خود حکیم سمر قند ی‌مترجم پارسی کتا ب است باقی نمی ماند، ونمی دانم آقا ی نا قد تما م ایـــن تصریحا ت راچرا نادیده انگاشتـــه است ؟

افعا ل ماوراء النهر ی

این تسمیه رابرای افعال مختوم به «ی» مجهو ل از این رونوشته ام که تاکنو ن هم آثار این گونه افعال در محا ورا ت بعضی از مردم‌ماوراء النهر باقی ماند ه است و لی درجای دیگر شنیده نمیشود واین تسمیه باعتبا ر زند گی بالفعل اینگو نـــه افعا ل در آن ناحیت های مـــردم فارسی زبا ن است والا ممکن‌است طوریکه آقا ی طا هر ی نوشته اند در از منه گذشته در دیگر جا یها مستعمل بود ه است و تسمیـــه و نسبت شی بجا یی مانع آن نیست که شی غیر از جا ی منسو ب‌بدان در دیگر سر زمینی موجود و یــــا مستعمل نباشد .

آقای طا هر ی در تحلیل افعا ل«راست گفتی این طا عتها نکرده‌یی! ولیکن می گفتی و می اندیشید ی‌که اگر مال بودی ، حج کردی‌و غـــزا کرد ی و صد قه داد ی .» مطابـــق به لهجه وادا ی مرو ج‌امروز ی‌ایران

اظهار را ی کرد ه او لا می نویسندکه این صیغ استمرار ی نیست .و چند سطر بعد می نویسند که « اگرهم این قائل شویم باید بگو ییـــم «ی» استمرار است)).

ازین تذبذب پدید می‌آید کـــه‌آقای نا قد محتر مدر حکم اول خود یعنی عدم استمرا ری بودن‌افـعال‌مذکور مطمئن نیستند وخود بو جه دیگر یعنی استمرار ی بود ن «ی»اواخر افعا ل نیز قایل اند .و لی‌فرق درینجاست که دری زبانان افغـــانستا ن وماوراء النهر صـــو ت دراز (ی) مجهو ل استمرار ی راباصوت «ی» معرو ف ضمیر خواتـم صیغ مخاطب ، فر قی میگذ ارند وهردوراباصوت «ی»معروف ادا نمی کنند .

بنابرین اگر صیغ مذکور را با لهجه‌کنو نی مرد م ایرا ن با صو ت((ی)) معرو ف بخوانند شاید تحلیل آقا ی‌طاهر ی بی جا نبا شد ، و لی‌نباید که آقا ی نا قد دانشمند خصوصیات‌لهجو ی خودرا بر دیگرا ن‌بصورت حقایق مسلمه تحمیل نمایند ! ورنه‌نزد ماصو ت «ی» معرو ف‌دردوفعل می گفتی ومی اندیشید ی که ضمیرمفرد مخاطب است از صو ت «ی» مجهو ل استمرار ی مفرد غا یـــب‌بود ی جداست . واین خصو صیت لهجو ی یعنی فر ق «ی» معرو ف‌ومجهو ل از زمان قدیم در لهجـه مرد مان این سو محفوظ‌مانده است.

اسم حالت یاحاصل مصدر ؟

ناقد محترم اسم حالت مثـــــل‌سلطا نی ، صعبی ،هو لی ، خلیفتی را به تقلید گرا مر عنعنو ی‌عر بی‌حاصل مصدر گفته اند و من با این تسمیه موافق نیستم زیرا مصدر درعربی که یکی از السنه سا می است شکل بسیار مجرد ماد ه اصلی‌افعال‌است که در عر بی اسم فعل باشد مانند ضر ب ، فعل ، اکل، شرب وغیره .

هنگا میکه گرا مر نویسا ن‌فارسی‌مصدر افعا ل را درین زبان جستجو کردند اسم فعل در مقابل عر بی‌یعنی زد ن ، کردن ، خورد ن ،نو- شید ن راهم مصدر گفتند ، درحالیکه‌ماد ه مجرد درین اسما افعا ل زن، کن، خور ، نوش است .

بهرصور ت اینکه اسم فعل را درفارسی مصدر بگوییم یا ماده دیگری از همان ریشه ، بحث علیحده ایست که درینجا جای آن نیست .

ناقد محترم دا ور و دستور راصفا ت گرا مر ی نمیداند ، و لی اگر دا ور و دستو ر را به معانـــی (قا ضی ووزیر)بشمار ید صفا تند وبالحا ق (ی) اسم حا لت را از آ نساخته اند .

در پهلو ی هم Dastwar یـــا Dastevar به معنی قا ضی وحکم صفتی بود و داود هـــم ا زاصل اوستا یی Dato-bara و Datbar پهلو ی مخفف داد و ر بر وز ن ومعنی داد گر جز صفت چیـــز ی نیست .

فردوسی گوید :

خجسته سیا مك یکی پــو رداشت
که نزدنیاجا ی دستور داشت (۱ر ۳۱)

این کلمه ا زدست (اصو ل وروش وطرزو مسند) بر آمده که در پارسی بنظر می آید :

کسی را سخن بلند ازیـــــندست
سوگندبه مصطفی اگر هست (خاقانی)

زهی دست وزا ر ت از تـــودستو ر
چنـــا نکز پای موسی پایه طور (انوری)

پس دستو ر ، حامل اصو ل وناظم و مجر ی یك روش ـو د ر گرامر صفت باشد ، که بهالحا ق(ی) اسم حا لت از آن توان ساخت (دستور جمع ی)ما نند :

«وقا ضی را دستور ی است که چنین مصالح باز مینماید که همه را اجابت باشد » (بیهـــقی ۴۰ر۴۱)اینکه دستو ر ی را به معنی اجاز ت هم گرفته اند توسیعی است از معنی اصل آن .

تعصب آگین ؟

آقا ی ناقد گو ید : آنچه در بیان عقا ید و مقالت فر قه ها آمـــد ه است از اعتبا ر عار ی اســـــت وگفتار ی است غرض آلودو پندار ی تعصب آگین (ص ۳۸۰).

چنانچه من در مقد مه کتـــا بشرح داده ام ، این کتا بمحصول چنین دوره عقلی است که مـــرد مخراسا ن هنوز در مر حله ایمـــان وعقید ت بود ه و دوره تعقل وتفلسف کاملا آغاز نشده بود . (ص ۸) .

آقا ی طا هر ی نیز میگــو ید :استند لالات بیشتر بر پا یه نقـــل است تا عقل ... مرد مانی بوده اندین باور و پذیرا (ص ۳۸. راهنمای کتاب).

در چنین صور ت حکم غرضــںآلود و تعصب آگین بر نو شته‌های مولف سواد اعظم صحتی نخوا هـــدداشت . زیرا آنچه از عقیــــد ت خالص وایما ن محکم زایدو خـــردوتعقل را در آن راهی نبا شـــد «غرض آلود » نباشد بلکه اخلا ص‌آلود است و عقید ت است که‌بگفته خود آقا ی طا هر ی برپایه نقـــل‌استوار است . همچنا نکه عقید ت فوق العاد ه واخلاص لایتناهی یـك‌شیعی خالص العقید ه را دربار ه ائمه اطهار ، غرض آلود و تعصـــب‌آگین نمیگوییم ، همین طور نوشته های حکیم سمر قند ی که بر پایه‌عقا ید اهل سنت وایما ن خالصـــ وی بدا ن مباد ی استوار است نه‌غرض آلود است و نه تعصـــــب آگین! زیرا اهل هر فر قه مذهبی‌بروش ومذهب و عقید ه خود چنین باور و پذیرا یی دارندو هنگا میکه‌ازین ایمان کامل و عقید ه خالصـــ مذهبی یادینی ، در موارد غیر دینی‌ومقاصد دنیو ی ومادی کار گر فته شود ، آنگا ه شوائب مادی آنـــرا«غرض آلود و تعصب آگیین» مـــی سازد .

اما اینکه فوا ید و زیان هـــا ی‌اینگو نه عقید ت خالص از نظـــــر اجتما عی چیست ؟

بحثی است جدا گا نه که‌درینجاجای آن نیست ،و لی بقو ل مولوی بلخی :

هندیا ن را اصطلاح هند مد ح   سندیا ن را اصطلاح سند مد ح

ترجیح و جوه ثانوی

آقای ناقد گرامی بسابقـــه ذ و ق‌شخصی‌وجوه ثانوی برخی‌ازکلمات‌یا

جملات را که من در پاورقی قرار داده ام مرجح شمرده اند که مربوط به ذوق و قریحه اوست وانسان نگفته نمیتواند که آنچه من خوش دارم ، همگان باید از آن حظ برند !

درین گونه موارد یکی ازوجوه مضبوطه نسخ خطی را که به نظرمن ثقه تر آمده به متن برده ام وصورت ثانی آنرا در حاشیه نشان داده ام. چون ذوق و نظر شخصی برای دیگری حتما مناط اعتبار نیست ، خوانندگان گرامی میتوانند کلمه با درنظر داشتن و جهین ، یکی را بردیگری بر گزینند . مثلا در (ص۲٦) کلمه (تری) در یك نسخه به معنی و به جای (ثری) عربی آمده که در معنی کلمتین فرقی نیست ولی من به ملاحظه پارسی بودن (تری) را در متن و (ثری) رابحاشیه برده ام که هر دو صحیح است .امااستعمال (تری) خاص پارسی به جای (ثری) در خور ضبطو جالب است ونباید چنین لغت مغتنم را به سبب آنکه «ثری صحیح است» نادیده انگاریم .

بلی ! منهم در پاورقی ضبط کرده ام که (ثری) صحیح است ، ولی به جای آن استعمال کلمه خالص (تری) پارسی هم بسند همین کتاب ، صحیح و مغتنم است،وباید در فرهنگ جامع زبان ضبط گردد ، وازین روست که من آنرادرفهرست لغات آخر کتاب هم در ردیف(ت) گرفته ام . و اگرباعتباراینکه (ثری) هم صحیح است از ضبط (تری) پارسی خود داری شدی ، یك کلمه قدیم زبان درمورد خاص از میان رفتی ، که بهعقیدهمن جایز نبودی .

املای چند کلمه

ناقد محترم ترجیح املای اسمای افعال رسانیدن -آوردن- بگرویدن رابه افعال رسانیدند(ص هجده)آورد (ص نزده) بگرویدند (ص بیستو هشت) بسنداینکهاملای اول در برخی کتب قدیم آمده سهو شمرده اند .

درین شکی نیست که گاهی برسبیل شذوذ ، چنین املاکهمطابق تلفظ وخوانش عامه است در کتبقدیم دیده میشود ،و لی عامتر

ومروج ترنیست که مورد تقلیـــد باشد . چون شکل فعلی آنهم دریکی از نسخ محل ر جوع بوده ،بنابران آنچه قریب به فهم عا مه وخواننده امروز است ، در متن آورده شده وصور ت دیگر آنرا به حاشیه برده ام.

چو ن اینگو نه املا در تمام کتاب دیده نمیشود ، بنابرین آورد ن آن در متن فقط درین سه جای مناسب بنظر نمی آید و فقط بذکر آن د ر پاور قی اکتفا رفته است .

همچنین است املا ی نوشتن(ی) به جای کسر ه اضا فی ، که املا ی متبع عا مه نبود و نیست و من درمتن کسر ه و در پاور قی صور ت (ی) دارآنرا گرفته ام .

ترتیب فهارس

ناقد محتر م فهارس کتا ب رانیزمورد انتقاد قرار داده است که به ترتیب صفحا ت اصل نسخه خطی است نه عدد صفحا ت مطبو ع کتاب.

اولا باید گفت که ترتیب ایـــن گونه فهرست ها بروش علمی ، کار طابعا ن و ناشرا ن است ، که بعداز طبع کتا ب آنرا مطابق صفحا ت مطبو ع ترتیب کنند . این عاجـــز که به هزارا ن میل از جای طبـــع کتا ب دورم و نسخه مطبو ع هم بعداز سه چهار ماه بمن میرسد نمـی توانم این ما مول رابر آور م وازین روست که من برای سهو لت کا ر خود، یك فهر ستی از اعلام واماکن ولغا ت و غیر ه از هر کتا ب زیر کار خود ترتیب میدهم که بر اساســ صفحا ت اصل نسخه خطی باشد .

اکنو ن و ظیفه طابع و ناشر است که بعد از طبع کتا ب ، ایـــــن فهارس را مطابق صفحات مطبــوع برگرداند .و لی متاسفا نه این کار را در هیچ یکی از کتب من نکرد ه اند و حق اینست که درینصو ر ت مقصد فهرست ساز ی که سهو لت کار و زود یابی مطلب است فــو ت میشود .

امید است نا شرا ن محتـــرم وموسسا ت علمی ناشر کتب ، ایــن شکو ه نویسند ه گرا می رابشنو ندودر آیند ه عدد صفحا ت نسخــــه مطبو ع را در فهارس کتب برسانند.

اما دربار ه شکل ضبط کلمـــا ت در فهارس الفبا یی بایدگفت که در

ترتیب کلما ت هم باید سهو لـت یافتن مطلب در نظر باشد وازیـن روست که برخی کلما ت از ردیف مربو ط خود به جای دیگر ی رفتـه است . مثلا مراد من در ضبط کلمه (بنسوزد همین شکل کلمه با الحاق (ب ـ ن) است که باید در ردیـف (ب) باشد . اگر آنرا به ردیف (س) ببریم ، شاید جستجو کننده آنرازود نیابد ، و علاو ه برین نسوزد ـ سوزد هردو افعا ل بسیار آشنا و عا د ی مستعمل اند که هیچگو نه شذ وذ وندر تی ندارند ،و لی شکـــل (بنسوزد)آن در خور تو جه است که همین فعل منـفی دارا ی (ب) زینت یا تاکید ، در طبقا ت صوفیه هرو ی ودیگر کتب کهن فراوا ن به نظر می آید .

در خاتمه باید گفت که دقت نظر ناقد محترم ، دربار ه نسخه مطبوع سواد اعظم و کاریکه من بر آ ن کرده ام، در خور استحسا ن وسپا س گزاریست که دایم و روز افزون باد.

در پاسخ انتقاد بر فضایل بلخ (*)

در قسمت انتقاد کتا ب مجله را هنمای کتاب (شماره)۱۰ـ ۱۲ سال، ۱۶ دی اسفند ۱۳۵۲ ش) ص۶۷۷ـ ۶۸٤ انتقا د ی بر نسخه مطبو ع فضایل بلخ از انتشارا ت بنیـــادفرهنگ ایرا ن ، تهرا ن ۱۳۵۰ ش به قلم آقا ی غلام رضا زرین چیا ن نشر گردید ه که برخی از مطا لب آن نادرست و توضیح طلب است برای اینکه خوانند گا ن گرا مـــی راهنما ی کتا ب در اشتبا ه نمانند به رد و توضیح آن در سطور ذیل می پردازیم :

(*)ـ مجله راهنما ی کتا ب،سال(۱۳۵۳)، شمار ه هفتم ، هشتم و نهم ، تهرا ن .

نخست باتاسف باید گفت کـــه جنا ب ناقد محتر م ، تمام کتابرانه خواند ه و حتی ندید ه وو رق گردانی هم نکرد ه اند و باعجلت قبـــل از تدقیق و تحقیق ، قلم گر فتـــه و انتقاد ی سپرد خا مه نموده اند و بنا برین د راکثر موارد انتقاد ، خود با اشتبا ها ت فاحش مبتلا انـــد

در صفحه ٦٨١ انتقاد خـــو دمینویسد : «از جمله نا مها یـــی متعدد برا ی بلخ ذکر کرده اند : بامی، برخ، برو قا ن ٤٦٨ بهار د ر ه ٤٦٩ چهار طا ق ٤٧٠ دارالفقا هـه ٤٧٢ قبة الاسلام ٤٧٩ مر جیا با ن ٤٨٤ و بلخ الحسناء »

ناقد محتر م در اخذ این نا مهـا تنها فهرست مطالب (کشا ف)آخر کتا ب را دید ه ، واین نا مها را ازروی این فهرست بیرو ن نویســـ کرده اند و به متن کتا ب و صورت ذکریکه مولف کتا ب یا محشی ازآن کرده ر جو ع نفر مود ه اند زیرا ، اعداد صفحا ت بالا مربو ط به متن کتا ب نیست ، بلکه صحفا تیست که کشا ف(فهرست عمو می) کتا ب در آن طبع شده است و معلو مست که نو یسند ه محتر م ازروی کشاف قلمداد کرده اند .

اگر ناقد محتر م ز حمتی بر خود گوارا می فرمود و به متن کتـــا ب رجو ع میکرد ، به چنین اشتبـــاه مبتلا نمی شد . زیرا برو قا ن وبهار دره و چهار طا ق از نا مهـــا ی متعدد بلخ(طوریکه نا قد محتـــر م پنداشته) نبود ه ، بلکه نا مها ی قصبا ت یاقرا ی بلخند که بروقا ن درپاور قی ص هفد ه خطی = ١٩ مطبوع ، و بهار دره در ص ٣١ خ = ٣٢ مط ، وچهار طا ق در ص ٣٢٧ خ = ٢٧٤ مط شر ح شده اند و کلمه مر جیا باد (مر جی آباد) که د ر فهرست به صورت غلط مرجیابـان طبع شده صحیح آن در متن کتا ب(ص ٢٨ خ = ٢٨ مط) مر جیاباد است ، و جنا ب ناقد به متن صحیح رجوع نفر مود ه و مرجیا با ن ممسوخ چا پی را از فهرست گرفته اند !

اشتبا ه دوم ناقد محترم درینست که میفر مایند :
«طی مطالعه کتا ب (!) اینجا نب دریافتم که اشتبا ها ت و لغز شهایی

بسیار از همه گو نه (!) درآن یافت‌میشود که از شد ت و فور نگرا ن بود م که شاید نگارند ه این‌سطورخود راه خطا میرود و اینك فهرست وار به پار ه ای از آنها اشار ه‌می‌رود . »

ناقد گرامی بعد ازین فهرستی را میدهد ، که ذکر یا شر ح برخی از کلمات یا اعلام راکه در پاور قی‌های کتا ب به صفحا ت دیگرحواله داد ه شده ، در همان صفحا ت‌نیافته‌وآنرا ((اشتبا هات و لغز ش های بسیار از همه گو نه !))شمرده اند،در حالیکه درین باره بقو ل‌خودشان «راه خطا پیموده اند » زیرا نسخـه‌مطبو ع فضایل بلخ را هر کس که مطالعه کند ، در هر صفحه آن دوعدد می بیند : یکی بر جبین هـــر صفحه که شمار ه مسلسل‌صفحا ت‌مطبو عست . ودیگر بر حوا شی راست و چپ صفحا ت ، شماره مسلسل صفحا ت نسخه اصـــــل خطی کتا ب هم داد ه شده ، و همین‌اعداد در متن بین علامت ( ) به حروف‌سیا ه تکرار شده است .

پیش از آغا ز مقد مه کتاب‌بر ص‌نهم تنها این یاد آور ی چاپ شده است :

«تمام حوا له های‌صفحا ت، درآغازو حوا شی و تعلیقا ت و فهارس‌آخر کتا ب همان اعداد است که در متن‌کتا ب بین ( ) آمده ودر حاشیه دست راست صفحا ت هم نوشتـــه‌شده است و مراد اعداد پیشانـــی صفحا ت کتا ب نیست . »

احتیا ط راهمین مطلب باز د رآخرمتن کتا ب بر صفحه اول قبـــل از تعلیقا ت و فهارس (صـ ۳۹۲) تکرار چـــا پ شده و باز بـــر(ص ٤٥ و ٤٦٣) هم زیر عناو ین نوادر لغا ت و کشا ف متن کتا ب ، چهار م بار تکرار گردید ه ، تـــاخوانند ه با اعداد پیشانی صفحا ت مطبو ع ر جو ع نکنند .

این ترتیب در سه و چهار جلدکتا بها یی که از نویسند ه عاجز در تهرا ن چا پ شده ، بنابـــــرمجبور یتی که عاید بود رعا یـت گردید ه ، زیرا این گو نه فهارس‌بعد از صفحه بند ی و طبع کتاب ،

بلحاظ اعداد صفحات مطبوع، باید ترتیب گردد . در حالیکه مرتب ومحشی کتاب ، از جای طبع آن ، بفاصله بیش از هزار میل سکونت دارد ، و نمی تواند صفحه بندی ، آنرا پیش از طبع و نشر تخمین کند ناچار قبل از فرستادن آن به موسسه طبع کننده ، فهارس آنرا بر اساس صفحات مخطوطه اصل ترتیب می دهد و مراجعاتی که در حواشی و تعلیقات با اعداد صفحات میدهد بر اساس صفحات مخطوطه می باشد ، ودر کتاب فضایل بلخ نیز همین ترتیب به سبب ضرورت مراعات شده است .

بنابرین تفصیل ، تمام مراجعاتی که به اعداد صفحات ، در حواشی متن و دیباچه و تعلیقات کتاب داده شده ، مربوط به اعداد صفحات مخطوط کتاب ، بر حاشیه راست و چپ صفحات مطبوع است نه پیشانی آن . و همین مطلب برای جلب توجه خوانندگان چهار بار درموارد لازمه مذکور در بالا تکرار شده ، اگر ناقد محترم یکی ازین یادآوری ها رانخوانده و مطالب مرجوعه را در اعداد پیشانی صفحات مطبوع نیافته باشند ، قصور و لغزش این عاجز نخواهد بود . و رنه اگر ناقد عزیز ، این «اشتباهات و لغزشها» را مطابق قواعد مقرره این کتاب که چهاربار تذکار شده ، در متن وحواشی وتعلیقات ، بر اساس اعدادحواشی راست و چپ صفحات جستجو ، فرمایند ، همه مراجعات رابه جای خود خواهند یافت نه «اشتباهات ولغزشهای همه گونه »!

اشتباه سوم ناقد گرامی اینست : که فهرست آخر کتاب را «قسمت اعلام و مکانهای جغرافی »پنداشته ، در حالیکه بر صفحه ٤٦٣ عنوان آن چنین طبع شده :

«کشاف متن کتاب فضایل بلخ مشتمل بر اسما اعلام واماکن ومطالب و کتب » کلمهٔ کشاف را در کتب عربی جدید ، در مقابل اند کس فرنگی به معنی فهرست عمومی مواد یك کتاب گرفته اند ،ومراد از آن فهرست اعلام واماکن نیست ، بلکه بشمول این

چیز ها ، مواد عمو می دیگر کتا ب نیز می باشد ، ودر آخر کتـــا ب مطبو ع ما چنانچه در با لاخوانده اید هم این مقصد در کلمه «مطالب» افاده شده ، تا خواننده کتا ب آنرا تنها فهرست اعلام واماکن نپندارد . وبا این توضیح کلماتیکه ناقد گرا میدر (ص ٦٨٢ ـ ٦٨٣) راهنمای کتا ب به عنوا ن اشتباه و لغزش قلمداد کرده ، تمام آن زیر عنـــو ا ن «مطالب کتاب» می آیند ، که خواننده میتواند ازرو ی آن برخی از مطالب را در متن کتا ب باسانی بیا بد .مانند هفده تن مشاهیر بلخ ، د ر آهنین ، اسپریس ، کوی آهنگرا ن، نفر ت از ظالم ، کاریز های خراسان، که ناقد گرا می مورد انتقاد قرا رداده اند ، واین شیوه جنر ل اندکس امروز در کتب السنه دیگر معمو لست . اما اگر علامت × درکشا ف این کتا ب ، غیر از اماکن نهـــاده شده و یا با اماکن نیاورده ، یا شبه رابه جا ی شبهه و لغا ت رابه جا ی لغت و جرح را جرج و بز ودی رابزده به صورت مغلو ط طبع کرده باشند ،اینگو نه اغلاط چا پی که ناقد محترم اشاره کرده ـ شاید درین کتاب و هر کتا بی دیگر کم و زیاد باشد که به چا پخا نه و مصحـــح طبع تعلق دارد ، مثلیکه در همیـــن مقا له ناقد محترم (ص ٦٧٨) مد حش به جا ی مد هش و مستغینا به جای مستعینا بغین منقو ط طبـــع شده و قصور از نو یسنده محترم نیست . اما اینکه اسپر یس را به معنی میدا ن گفته و جز مکا نها ی جغرافی نه شمرده اند ، محل تعجب است . زیرا اسپریس هر میدا ن را نگویند ، بلکه میدان اسپ دوا نی و مرکب از اسب ـ راس (راه) است بدر از ی دو هزار گا م که درتفسیر اوستا آمده (بنگرید : دکتر معین: حاشیه بر ها ن ١ر١١٩ و فر هنگ دهخدا ٢٠٧. و فر هنگ شاهنا مه ٢١)

و در متن فضایل بلخ (ص ٢٣ مط)وارد است :«به موضعی رسید که آنرا « اسپریس » میخوا نند ». واین عبار ت مولف روشن میسا زد کـه موضع (مکان) خاصی بود در بلخ وجز امکنه جغرافی .

در تعلیقا ت فضایل بلخ یـک فهرست مفصل نوا در لغا ت وترا- کیب را بین (ص ٤٥٠ ـ ٤٦٢) داده ام، که ناقد محترم در آن باره نوشته اند : «در بخش لغا ت و ترکیبا ت عده ای کلما ت ساده امروز ی آمده

است ... و بالعکس پار ه ای ازلغات‌واصطلا حا ت اصیل از یاد رفته‌نظیر نباید ــ مبادا ۱۴ ر۳۱۳ » .

درین باره را ی من اینست کــه‌باید کلما ت ساد ه امروز ی راکه در متو ن قدیم صور ت استعما ل‌خاصی‌داشته و یا در معانی وموارد خاصی بکار رفته و حتی گاهی تغییر مفهوم‌متداو ل هم داد ه باشند ــ در چنین فهارس باشکل مستعمل به صور ت‌صیغه (نه مصد ر طوریکه ناقــد محتر م ضرور دانسته اند) مندرج‌گردد . مثل‌غو غا (ص ۴۲۹ مط) که امروز به معنی هیا هوو شور وفریاد با اسم فعل (کرد ن)شنیده میشود ، و لی در متو ن قدیم بــه‌معنی گرو ه مرد میست که جمعـــا فساد یا احتجا ج و بلوا کنند ، وبه‌همیـ ن‌معنی در متن ما آمده «واکنون مرا بدست غو غا بماندند »یاروزه(می گر فتند) ص ۳۲۲ مط کـــه ظا هرا روز ه کلمه ساد ه شناخته‌ومعمول امروز ه است ،و لی برخی باآ ن (داشتن) می آورندوروز ددار (صایم) ازین مقو له است و دریکی از نسخ «روزه میداشتند »هم آمده و اکنو ن گویند :

احمد روز ه دارد .اما استعمال آن با(گرفتن) ترکیب خاصی است که در محاور ه برخی از مردم افغانستان،واز آن جمله در زبا ن پشتو هم با معاد ل (گرفتن = نیول مستعمل‌است و باید درین چنین فهار ســ ضبط گردد . تا از فر هنگ مفصل‌زبا ن بیرو ن نماند و همین مواد ، است که کار فر هنگ نویســـا ن‌را در مراجعه به متون قدیم‌و فراهمی نظا یر آسا ن میسازد و بدلیل‌اینکه«کلمات ساده امروزی » اند ، باید مترو ك نگردند .

اما در مورد کلمه «عوان »شرحی‌درسه صفحه (۴۰۳ ــ۴۰۵ مط) با مراجعه به فر هنگها یی مشهور مثل‌مقد مة الادب و غیا ث اللغت ومنتهی الاد ب و المنجد و کتب دیگر ماانندقا موس قبایل پنجا ب (انگلیسی) ودوا وین ناصر خسرو وسنا یی ومنو چهر ی و شر ح مثنو ی‌وتحلیل اشعا ر ناصر خسروو کتا ب النقض‌والمعجم و حتی کتب حدیث وتصوف مانند جا مع‌الصفیر و حلیة الاولیاءداده ام ، و لی ناقد محتر م همه‌آنرا نخواند ه و میف رماید : «قبلا مــــی‌بایست به فر هنگها ی معتبر رجوع

شود » !!
چند سطر بعد می نو یسـد :«در معنی کرد ن لغا ت ، فقط ا ز غیاث اللغا ت و بر هان قاطع استفاده شده است . »
اینکه م ن میگویم : ناقد محتر م کتا ب زا نخوانده و برآن انتقا د نوشته اند و قتی بر خواننده گرا می ثابت و روشن می گردد ، کـه د ر صفحا ت مختلف کتا ب به رجو ع بدین کتا بها ی لغت بر میخو رند : قا موس هند ی (ص ٤٣٤ مـط)قاموس سنسکر یت (ص٤٣٥)مجمع البحا ر (ص ٣١٥ ، ٣٦٧) المنجـد (ص.٣٧ ، ٤٧) منتخب اللغا ت(ص ١٦٣) صرا ح (ص ٢٣) لســا ن العر ب (ص٣٥) مختا ر الصحا ح (ص ١٥٩ ، ١٨٢ ، ١٩٤) تعریفا ت سید شریف (١٦٥ ، ٢٩٥) مقد مة الاد ب ز مخشر ی (١٧٣ ، ٢٢٣)مفا تیح العلو م خوارز می (ص ٣٦٩) فر هنگ پهلو ی (ص٤٠٧).
باز می نویسند : «برای انداز ه ها از اصطلاحا ت غیر فارسی چو ن پیك ، پنت ، لی ، چانگ ، فت ،میل استفاد ه شده . »
این کلما ت در ص ٤٣٢ـ٤٣٦ در تر جمه متو ن کتب زائر ا ن چینی فا هیا ن و هیو ن تسنگ آمده ،که اصلا کلما ت چینی است و معاد ل آنرا هم محققا ن غر بی و متر جمان به انداز ه های انگلیسی آورده ومن هم تعابیر چینی و انگلیسی را که ابدا واصلا معاد ل فارسی ندارنـد گرفته ام . آیا آورد ن چنین انداز ه ها مثلا به گز یا فرسخ یاکرو ه یا صاع یاکاسه یاگر ه وانگشت و باع ومثقا ل وسیرو غیر ه مناسب بود ؟ یا مقا دیر چینی و معاد ل آن مشهور انگلیسی ؟ در حالیکه نا مهـا ی مروج در السنه ما ، مقادیر معیـن قبو ل شده بین الاقوا م هم ندارند، مثلا اگر گز بگوییم : کدام گـز ؟هند ی ؟ کا بلی ؟ هرا تی؟ تبریز ی؟ وغیره ....
باز در بار ه یو حنا (ص ٤٢ مط) یاد آور ی میفر مایند که «دو نفر باین نا م مشهور است ». گمان میکنم که این یاد آور ی درینجا موردی ندارد، زیرا در کتب اعلام و تواریخ ،دو تن یو حنا رانی ، بلکه ده ها تن رااین

نام میشنا سیم ، و تنها قفطی د رتاریخ حکما هفت نفر یوحنا عالم وفیلسو ف و طبیب را میشمارد ،ولی یو حنا بن ماسو یه (طبیب متوفا ۲۴۳ ق) شخصیت و احدمعروفیست که از یو حنا های دیگر به نسبت ابو ت ممتاز میگردد(بنگرید :طبقا ت الاطبا ۱ر۱۷۴ و الاعلا م ۹ر۲۷۹وابن ندیم (مقاله ۷فن ۳) والمنجد فی الاد ب و العلو م ۵۷۷) واز جمله این یو حنا ها چندتن بایو حنا ی ما در زما ن و پیشه‌قرابتی دارند و آنها هم با کنیت های خودبکلی ممتا ز و معین اند .

همچنین نا قد محتر م در بار ه‌کتاب الملل والنحل گوید : «مولف ملل و نحل شهر ستانیست . »

کسانیکه کتب ر جا ل وکتابشناسی اسلامی را خوانده اند میدانند که چندین کتا ب متحد الاسم رامو لفا ن متعدد در از منه مختلف نوشته اند ، وازین جمله انــــد کتا بها در ملل و نحل ، که‌تنها بدین نا م کتب متعدد مذکـــو رنیست ، بلکه شهرستانی ها هم مولفا ن متعدد اند و نباید ملل ونحل‌را منحصر بشهر ستانی منحصر بفرد پنداشت ، و یا وقتیکه ملل و نحل ذکر گردد، باید مراد تنهاهمین کتاب شهر ستانی باشد .

باز ناقد محترم میفرماید : « درپاره ای از موارد ما خذ داده نشد ه است واز آن جمله تو ضیحا تی د رباره وخش و موقعیت جغرافیایی‌آن در ۱۶ر۳۲۶ و کلـــمه وار ه ، در۲۸ر۴۱۳ است . »

اگر خوانند گا ن محتر م کتا ب‌به پاور قی (ص ۳۲۶ مط) رجوع فرمایند در بار ه و خشی وو خش‌حوا له های اللبا ب و معجم‌البلدا ن وانسا ب سمعا نی و لسا ن‌المیزا ن‌داد ه شد ه و گفته ام که «اکنون هم بدین نا م در جنوب‌تاجیکستا ن‌شورو ی واقعست و از دریای‌وخش مشرو ب میگردد . »

این مشا هده نویسند ه ایـــن‌سطور است و دریا ی و خش د ر نزدیکی ها ی دوشنبه مرکز کنو نی‌تاجیکستا ن شورو ی جریا ن داردو حاجت بسند دیگر ی نیست، امــاکلمه «واره » (ص ۴۱۲ مط)شرحی

طویل تا آخر (ص ٤٢٧) دارد که‌حوا له های متعدد به کتب فارسی وعر بی و فرنگی از قبیل‌اوستا وقا موس هند ی و تعلقا ت هندوعرب وفتو ح البلدا ن بلا ذر ی و دائرة‌العمار ف اسلام و معجم البلدا ن و آثار البلاد و تر جمان البلا غـــه‌رادو یانی و مجمع الغرائب مفتی بلخی و تاریخ ادبیا ت ایرا ن ا زبراون و کتا ب الهند البیرو نی و چچ نا مه‌و مروج الذهب و کتا ب‌البلدا ن یعقو بی و نظائر از کلام شعرا ی قدیم داده شده و تمناست‌ناقد محتر م آنرا بخوانند ، و اگر غیر ازین ، به کتب دیگر ی که این‌عاجز آنرا نشنا خته ام راهنما یی فرمایند ، موجب کمال امتنا ن‌خواهدبود . و تمنا ست ناقدا ن محتر م هموار ه در نوشتن چنین « انتقا دهای محققا نه »تنها مجملات‌راسپرد قلم نفر مایند و مراجع نورا هم‌که‌نویسند ه نشنا خته و ملتفت‌نشده، در سایه احتوا و تبحر علمی خودنشا ن دهند ، تا موجب استفاد ه او ودیگر خوانندگا ن باشد .

اسم مصدر یا اسم حالت ؟

کلما تی که در فارسی با الحا ق(ی) در آخر صفا ت سا خته‌میشو ند مانند بخیلی و عا بد ی و قاضیی‌و دستور ی و فراخی ، حسب دستور عنعنو ی بگفته ناقد محترم« این‌نوع‌کلمات اسم مصدر است . »

این تسمیه باسم مصدر در کتب‌صر ف و نحو فارسی تالیف علمای ایرا ن وافغا نستا ن و هند به‌طورعنعنو ی شناخته و قبو ل شـــد ه است و لی این اصطلاح گرا مر ی‌مورد تا مل است و خود مصـــد ر که محل اشتقا ق افعا لســــت‌چیست ؟

درین باره قبلا در جوا ب‌انتقادی‌که بریك کتا ب دیگر نشر کرد ه‌من «السواد الاعظم » از طر ف آقا ی‌طاهر ی عرا قی وارد شده بود ،در در مجله وزین راهنما ی کتاب طبع‌تهرا ن (سال پانزد ه شمار ه اول‌و دوم ارد ی بهشت ١٣٥١ ش) ص٨٦ سطر ی چند نوشته بود م که آنرا به طور را ی شخصی خـــوددرینجا باز می آورم :

«ناقد محتر م اسم حا لت مثـــل‌سلطانی و صعبی و هولی و خلیفتی رابه تقلید گرا مر عنعنو ی عر بی،حاصل مصد ر گفته اند و من بااین

تسمیه موافق نیستم . زیرا مصدر در عربی ـ که یکی از السنه سامیست ـ شکل بسیار مجرد ماده اصلی افعال است که در عربی «اسم فعل» باشد مانند ضرب ، فعل ، اکل ، شرب و غیره .

هنگامیکه گرامر نویسان فارسی، مصدر افعال را درین زبان جستجو کردند ، اسم فعل درمقابل عربی یعنی زدن ، کردن ، خوردن، نوشیدن راهم مصدر گفتند در حالی که ماده مجرد درین اسماء افعال: زن ، کن ، خور ، نوش است » که با لحاق ادات دیگر ، ازآن اشتقاق افعال واسماء مشتقه توان کرد ، بنابرین این اسمای افعال که مختوم به لاحقه (پسوند) دن ـ تن اند ، خود مشتق ازیك ماده بسیار کوتاه مجرد دیگر اند و نباید آنرا «مصدر » کلمات دیگر شمرد. وهم ازینرو اصطلاح اسم مصدر و حاصل مصدر در گرامر فارسی مورد تامل است و من علی العجاله کلمات صفت + ی را « اسم حالت » می نامم که با معانی اینگونه کلمات منطبق به نظر می آید .ولی باید گفت : که این « رای شخصی »است وآنرا با جتم و ضرس قاطع نمیگویم، شاید در آینده باحقایق مکشوفه نوی مواجه شویم ، که این «رای » را از بین ببرد .

ناقد محترم در کلمه سجه (ص ٤٥٧ فهرست) یاد آوری به جا فرموده اند که در متن (ص ٥٠ ، مط) بصورتی دیگر ست . اگرچه سجه به جای خود درست ست، ولی چون در متن مسبج (گلیم پوش) است ، باید در فهرست عین این کلمه متن گرفته می شد ،نه آنچه در شرح پاورقی آن آمده است .

همچنین ناقد محترم میفرماید : «شیوه نگارش مصحح نیز خود داری خصوصیاتی است مثلا از «ب » به جای «در » استفاده شده (ص ٤٣٥) ».

چون فارسی زبان مادری این عاجز نیست بلکه زبان ثانوی وآموزشی منست بعید نیست که بقول ناقد محترم « این نوع کلمات مربوط به لهجه مصحح باشد. »

بلی !این نا چیز معترفم که هم درانشاء و هم در جستجو و تحقیق مطالب نارسا یی های فراوا ن‌دارم،ولی در استعمال «ب» به جای «در» اشاره ناقد محتر م بدین جملست :

«به جنو ب غر ب این دیر »(سطر نهم)و«بشمال مغر ب پایتخت(سطر بیستم) که بز عم ناقد محترم‌باید«در جنو ب غر ب ودر شما ل مغرب » نوشته میشد .

اگر ناقد محتر م بمتو ن فارسی‌واد ب گذشته ر جوع فر مایند ، این استعما ل هموار ه بوده و به لهجه‌مصحح ربطی ندارد بد ین نهج :

«ب»موارد استعما ل فراوا ن‌درجمله بند ی فارسی دارد ، واز آ ن جمله است با ظر فی به معنی‌ظر ف‌وجانب مانند : «بکو ی اوند هم‌طفل اشك را رخصت . »

یا به معنی در مانند : «دشنا م‌بمن داد ی شکر بدهان تو . »

یا به معنی برمانند : آن شمع‌راگذر بغبار م فتاده است .

پروا نه‌چو ن سمن بمزار م فتاد ه است .

این «ب» ظر فی برسر ظر ف‌زمان‌ومکا ن یکسا ن آید :

بسال هشتصد و هفده زهجرت‌نبوی (جا می)

بسا لی دجله گردد خشك‌رودی(سعدی)

دوش مر غی بصبح مینالیــــد(سعدی)

بروز جوانی هلاك آمدشـــــس(فردوسی)

روز هفد هم از ماه ر مضا ن به‌سا ل چهلم هجر ت (تر جمه تفسیر طبری.١٣٧ .)

اما در ظر ف‌مکان :

بزابلستا ن و بکابلستا ن نه‌ایوا ن بودنیز نه گلستا ن(فردوسی) ٤ر٢٠٦)

بمیدا ن چو گا ن و بزم شکا ر(فردوسی)

بگیتی نباشد بتر زین بــــد ی(فردوسی)

وما اورا بمکه اندر نگذاریم (ترجمله تفسیر طبری .٢٥)

بگورستا ن جهودا ن دفن کردند(تر جمه طبری ١٣٣٩)

در خود کتا ب فضائل بلخ نیــزهمین با ظر فی به جای (در) بر
سر ظر ف مکان (سمت)مانند جملمورد نظر ناقد محتر م آمد :
«از آن دوشهر یکی بمشر قاستودیگر ی بمغر بست » (ص۱٤مط)
از تمام این امثله بر می آید کــبــهاستعمال «ب» به جای « در »همواره
در فارسی ز بانا ن بوده و مختصربه لهجه مصحح نیست .
در پایا ن این توضیحا ت یــادآوری میکنم که ناقد محتر مدربیان
برخی از اشتبا ها ت چا پی کتا بمتذکر می شوند که بزیور علــم
محلی گشتم (ص ۳۰۱ مط) غلــطبود ه و صحیح آن متجلی گشتــم
است : و متاسفا نه این حکم راهمبه صور ت قاطع و حتمی نوشتهاند.
در حالیکه صور ت چا پ شده آ ن«محلی » صحیح و مطابق به ضبط
قدیم متن و هم موازینلغو یست ،وهم کسی بزیور ی متجلی نمی شود،
بلکه محلی از تحلیه عر بی بهمعنیآرا سته و بزیور پیرا سته است ،
نه از تجلی (آشکارا شد نوروشنشد ن و تابید ن).
اما اینکه نا قد محتر م یادآوریفرمود ه اند که برای اغلاط چا پی
باید غلطنا مه ترتیب می شد، تذکاربجاست که باید موسسه ناشرکتاب
بعد از اکمال طبع ، تر تیب و ضمکتا ب می کرد ، تا خوانند گا ن ،
گرا می ازرو ی آن اغلاط چا پــیرا تصحیح کردند ی و خطا ها ی
چاپگرا ن در اشتبا ها ت مرتــبکتا ب ، قلمداد نشدی .
در خا تمه ا زتو جه ناقد محتر مونشر نظرایشا ن تشکر میکنــم
وتوفیق مجله راهنما ی کتا ب را دربه میا ن آورد ن چنین ابحــا ث
وکنجکا و یها ی انتقا د یخواهانم.

کابل . جمال مینه ۳۰ اســــد۱۳۵۳ ش

مقالات
جغرافیای
تاریخی

تصحیح یك نام تاریخی (*)

در نصف اول قرن سوم هجری، خانواده یی از حکمرانا ن محلی د ر طخارستا ن تابلخ و جوز جان و بامیان و اندرا ب و پنجشیر بنا م آل باین جور (بنی با ینجور) حکمفر ما یی داشتنند (۲۲۲ ـ۳۷۲ ق .) کـــه نفوذ ایشا ن در قلمرو خلا فـــت عباسیا ن ، ازو خش وهـــلا وردو ختلان تابصر ه و مصر رسیدی ،وازآن جمله ابو جعفر احمد بن ابوداود محمد بن احمد بن باین جور درسنه ۲۸۸ ق . در اندرا ب سکه زده و نا م پسرش جعفر بر مسکو کا ت ختل درسنه ۳۱۰ ـ۳۱۲ ـ۳۱۳ ق پدیدار است ، وهم سکه داود بن عبا س (۲۳۲ ق .) در موز ه ار میتـــا ژ (شوروی) موجود است و زمبـــاور شجر ه نسب این خاندا ن راکـــه حکمرانا ن و سر دارا ن لشکر وعا ملان قلمرو خلافت بود ه اند، تا هفده نفر ضبط کرده و به فهر ست مسکو کا ت ، و سمیر طبع ۱۹۲۵م. وکتلاك ا رمیتاژ (ص ۱۷۱) حوالت داده است . (۱).

(*)ـ مجله یغما ، سا ل (۱۳۵۵)، شماره هفتم ، تهرا ن .

(۱) ز مبا ور معجم الا نسا ب والاسرا ت الحا کمه ۳.۷ .

در ضبط نام سر سلسله ایـــن‌خاندا ن باین جور ، اختلا ف‌نســخ خطی و ضبط ها ی مور خان فراوان‌است که ازآن جمله ز مبا ور د ر معجم خود با نیجو ر به تقد یـــم‌نون بر یا ضبط کرده و در تر جمه عر بی آن هم چنین است ، به‌نو ن‌قبل از با (= بانی جور).

بار تو لد نام یکی از اعیان‌فرغانه‌راکه پادشا ه کاشغر نزد فاتحان عر ب بسفار ت فرستاد ، باتیجور(بایجور ؟) آورد ه ، که تاسنـــــه ۱۵۹ ق . ۷۷۵ م در زندا ن‌عر ب‌باقی ماند . (۱) وازین برمی آید ، که بارتولددر پی‌تحقیق مزیدوضبط‌صحیح این نا م نبر آمده و عیـــن ضبط مغلو ط نسخه یعقو بی راآورده‌است .

درسنه ۱۳٤٦ ش . هنگا میکـه‌تاریخ مختصر افغانستا ن را مــی نوشتم ، بحوالت معجم الا نسا ب‌زمبا و ر ، سطر ی چند بــر آ ل باینجو ر تخارستا ن در جلد او ل(ص ۱۳۱) نگاشتم و در ضبــــط کلمه بانیجو ر بر نسخه چا پی‌ترجمه‌عربی معجم ز مباور اتکا داشتم .

گردیز ی گو ید که در سنـــــه۱۵۹ ق . بعد از معزو لی یحیی بن معاذ ، ماوراء النهر را به بانیجو ردادند (۲) چو ن در هر دونسخه‌خطی گردیز ی این کلمه نقاط ندارد، من‌آنرا باعتماد ضبط ز مباور بانیجور نوشته ام ، که در رسم الخط مـــا مخصو صا آنچه بقلم و نستعلیـــق نوشته شود ، فرق‌سبقت نو ن‌بر یا یاآین بدان‌مشکل‌است‌و بنا برین‌درزین الاخبار‌ترتیب کــرده من(ص۱۳۳)هم در متن و هم در ها مش به تقدیم بابر نو ن نیز توا ن خواند،و لی درکتا ب افغانستا ن بعد از اســلا م (ص۸٤۹) باز به اتکا ضبط زمباور‌بانی جور بانو ن سابق بر یـــا ی منقو طه آورده ام (طبع کابــــــل۱۳٤٥ ش .)

چنین به نظر می آید ، که این‌نام‌بمرور از منه از طر ف ناسخا ن وکتابا ن تصحیف پذیر فته ونو ن‌مابعد آن از یای منقو طه پیشـــــس افتاد ه است . زیرا در نسخ خطی‌وچا پی کتا ب البلدا ن یعقو بـــی

---

(۱)ـ‌تر کستان ۱ر٤٤۱ بحوا لت‌تاریخ یعقو بی ۲ر٤٦٦.
(۲)ـ‌زین الا خبار ۱۳۳ چـــا پ‌بنیاد فر هنگ ایران .

باینجو ر (ی سابق از نون)آمد هست..(۱)که ابن اثیر نیز بنـــای نوشاد بلخ را به عباس بن بایــــن‌جور نسبت میدهد (۲) و بنابریـــن من در طبع فضایل بلخ آنرا به‌باین‌جور(یای منقوطه و نون ما بعـــد) تصحیح کرده ام . (۳)

اکنو ن علل این تصحیح بانی‌جوررابه (باین جور)بشنو ید :

(۱)

جز او ل این کلمه باین مخفف‌بایا ن از ریشه (بای) لقب‌ترکیست که کاشغر ی آنرا به معنی توانگروغنی آورده (٤)و مخفف آن (بـــی) است که جمع آن باشکا ل بایا ت یابیا ت دیده می شود .و کاشغـــر ی آنرا نا م یك طایفه غز و هم اســم‌الله نوشته (٥) وابو الغا زی بهادر خا ن با یات مسا و ی بیات‌رابه‌معنی«صاحب الدوله » ضبط کـــــرد ه است (٦) و بر خی از ترك شناسان‌عقید ه دارند که (ت) آخر بیـا ت (ی‌جمع ت مفهو م‌جمع را مـــــی‌رساند (۷) چنانچه بقول کاشغری تکت (بکسرتین) هم جمع تگیـــن(لقب خاقانیا ن) باشد (۱ر۲۹۷)، وهمین پیشوند (پری فکس)با ی = بی است که در آغاز القا ب‌اعیان وامرامانند بایقرا و بایند ر (نعمت‌بخش) و بایا ن خان (حکمرا ن

---

(۱)ـیعقو بی : البلدا ن ۳۳ ترجمله ایتی طبع تهرا ن ۱۳٤۷ش .

(۲)ـ ابن اثیر :الکا مل ۱۲ ر۱.۷ تر جمه عباس خلیلی طبـــــع تهرا ن .

(۳)ـفضایل بلخ :ها مش ص۳۹طبع بنیاد فر هنگ ایرا ن ،تهرا ن ۱۳٥. ش.

(٤)ـمحمود بن حسین کاشغری:دیوا ن لغا ت التر ك تا لیف٤٦٦ق. جلد سو م ص ۱۱۸ استانبـــو ل۱۳۳٥ق .

(٥)همین کتاب ۳ر ۱۳۸.

(٦) ـ ترك‌شجـــره سی ص ۳۱ترجمه دکتر رضا نور از لغت‌چغتایی بتر کی عثمانی طبع ۱۹۱۷م .

(۷)ـ حسین کاظم قدری : ترك‌لغتی ۱ر۲۲ مقد مه .

ترکا ن سوا حل دانو ب درنیمه‌قرن۶م .) و آغاز نا م شهزاد ه‌تیموری هرا ت بایسنغر (بای + سنکقر نام پرنده جارح) (*)هم‌آمده،و (ان) پسو ند علامت نسبت تعظیمی‌است. به خداوند غنی دولت بخش ، قیاس بر(آن) پسو ند هر مزا ن ومهرا ن وپاپکان و غیره ، که برای نسبت در اسما و القا ب اقوا م آریایـــی‌روا ج داشت و حتی نا م یکی‌ازاجداد حکمدارا ن ساسانی هم باین جو ر بوده است (**)و بایان چورخا قان (حکمدا ر اویغو ر ۵۶۱م .) راهم ازقول‌مینارسکی‌می شناسیم. (***)

در اسناد پهلو ی اشکا نـــی‌تورفا ن متعلق به قر ن هشتم .

در کلما ت نیرو ك وند بی (خدا ی‌نیرو مند) و بی زروا ن(خدا ی زمان) هم «بی» به معنی خدا ست‌وکریستن سن گو ید : که بی‌دوخت (بیدخت) به معنی ستار ه زهره‌هم در اصل (بی + دخت) یعنی دختر بی است (۱) که در اصـــل بغد خت (دختر بغ) بود ه ، که در آرا می بدو ح شده بود . (۲)

ازین اسناد قدیم بر می آید :که‌بقو ل هر تسفلد بغ= بگ آریایی قدیم گاهی به (با= بی) تخفیف‌گردید ه و جز او ل نام بافر گـك (مو بد میشا ن) که در کتیبه های‌پایکو لی آمده (۳) از همین مقو لـه است و کریستن سن هم (بی)رااز ریشه بغه آ ریایی قدیم‌میداند(٤).

تاریخ کلما ت بغ= بگ خیلی‌کهن است . در و یدا «بهاگه» ودر

(*)ـ ابن‌البلخی: فارسنامه ۲٤ .۲٤.

(**) ـ کاشغری : ۳ر ۲۸۳.

(***) بلیتن تحقیقات‌شر قـــی‌افریقا ، ج ۱۲جزء دو م ص۲۹۹.

(۱)ـ ایرا ن ساسانی ۱۵۷.

(۲)ـ دکتر معین : ها مش‌برها ن‌قاطع ۳۳۳.

(۳)ـ استاد و هبی : بحوا لـت‌کتیبه های پایکو لی جلد دوازد ه‌جز دوم ص ۲۹۹.

(٤)ـ ایرا ن در زما ن سا سانیا ن۱۷۹.

سنگ نبشته های پار سی‌باستا ن‌واوستا «بگه» به معنی خدا و امیرو حکمدار نود (*) کـه بعد از آن دراکثر السنه آ ریایی و آسیا ی‌میانه وتر ك و سلاوو حتی آرا می هم‌نفوذکرده و اشکا ل بوگ مساو ی بوغ مساوی بغ مساو ی بگ مساو ی‌بیك مساوی باك و غیـــــــره را یافته ، و در در ی هم مستعمل‌بود ، مانند این بیت :

خاتون و بگ وتگین شده اکنون هرناکس‌وبنده ه و پرستار ی(۱)

که در ینجا به معنی امیروحکمدا راست و لی در پشتو به معنی عظیم وبزرگ تاکنو ن زنده است مانندبگ سړی یعنی آد م جسیم .یـــا اینکه شمس الدین کا کړ شا عـرقند هار در حدو د ۱۲۵۰ق در یك غزلی که تمام ابیات آن مختو م‌بـه(گ) ماقبل مفتو حست گوید :

هسی شو م طالع ز ما د ی ء باطن ووړ په ظا هر بگ (۲)

مولانا ی بلخی هم آنرا به معنی‌امیر و حکمدا ر آورده :

از چه دم از شاه وازبگ میزنی ؟ درهوا چون‌پشه رارگ میزنی(۳)

در پشتو بگی خان نا م اشخـاصیست بمعنی خدا یابز رگ ، چنانچه نا م شاه و لی خان‌صدراعظم‌احمد شاه ابدا لی ، بگی خان‌بود . کلمه بگ به معنی بزرگ‌وخداوندکه صفت حکمدارا ن کو شانی‌باشد.

در کتیبه های بغلان وروز گا ن وتو چی و غیره که بزبا ن دری عهد کوشانی ورسم الخط شکستـــــــه‌یو نانی است بار ها پیش از نـام حکمدا را ن و شا هزاد گا ن آمده‌و«بگ شا» در کتیبه بغلان به معنی شا هنشاه است (کانیشکه) و درنا مها ی بسا بلا دواماکن افغانستان کلمه بگ = بغ پیشو ند انتسابست‌مانند بغلان ، بغشور ، بغنی ،بغران،

(*) کنت : اولد پرشن ۱۹۹ .

(۱)ــدیوا ن ناصر خسرو ٤٦٩.

(۲)ــدیوا ن شمس الدین صـــص٦٦طبع کابل .

(۳)مثنو ی دفتر او ل ص ٤٨طبع‌رمضانی .

وبگرام ، بگل ، بگه پای ، بگــــی وغیره . (۱)

خوارزمی گو ید که بغ به معنی خدا و بزرگ و پادشاهست وازینرو پیشوا و بزرگ را هم بغ گویند(۲) وچنانچه دیدیم هر تسفلد وکریستن سن . بگ و با (= بی) را از یك ریشه آریایی شمرد ه واستادتوفیق وهبی در شر ح کلمه بغداد بدین معنی تاکید کرده است ، که بقو ل احمد بن فضلان حکمدا ر تر کا ن خز ر راباگ و حکمرا ن قبچا ق را «قره بغدا ن» گفتند ی که هر د واز همین مقو له است ، (۳) .

بدین نهج :بگ = بغ = بای = بی ازیك ریشه آر یایی، مخصوصا در السنه تر کا ن ومرد م آسیا ی میانه نفوذ تمام داشته ودر آغــاز نا م بای توز (٤) حمکرا ن حدو د.٣٦٠ق بست و نا مهای ر جـا ل

---

(۱)-برای شر ح مزید بنگر ید:حبیبی : مادر زبا ن دری عدد ٤٣، ٥٠،٦٦، ٩١،١١٧ طبع کابل۱۳٤٢ش و هفت کتیبه قدیم طبع کابـــــل ١٣٤٨ ش .

(۲) خوار زمی : مفا تیح العلـوم۱۱٦.

(۳) مجلة المجمع العلمی العرا قی شمار ه او ل سا ل اول طبع بغدا د ۱۳٦٩ق در مقا له القصــــد وا لاستطر اد فی اصو ل معنی بغداد .

(٤)در تاریخ یمینی طبع لا هور.١٣٠٠ق . و هم در تر جمه آن و در کتب دیگر مکررا چنین اســـت .بنگرید : تتمه صوا ن الحکمه ص ٣٥ طبع لا هور ١٣٥١ ق.

ولی در هر دونسخه موجود مخطی زین الا خبار حر ف آخر نقطه ندارد. (بنگرید : زین الا خبار طبع تهرا ن ص١٦٦) چو ن کلمه تور هم درترکی در القا ب امرا مطلق الغنا ن مانــندتور خا ن = ترخان موجود بود ودر شکل قدیم بخا دور = بهـــــادر(باتور)به معنی قهر مان پسوندی بود و کاشغر ی بگتر = بگ تو ر = توربگ را از نا مهای ر جا ل می داند ، پس آیا نمی توا ن پسو ندکلمه بای + توز را همین توربدون نقطه اخیر به رای قر شت خوانیم ؟

عصر سامانی و غزنوی مانند بایتگین (*) و غیره همین (بای) دیده میشود، که در ترکی قدیم مصدر بیومك را از آن ساخته اندوبقول کاشغری «اربیودی» یعنی ثروتمرد، در حالیکه ترکان جدید بعد از ۱۹۲۰ م. کلمه (بای) رابرای مردان و «بایان» رابرای زنان به طور القاب مانند مستروموسیوومسز و بانو بکار برده‌اند.

بهر صورت ریشه های قدیم آریایی کلمات بای و بایان معلوم است وآنرا پیشوندی باید شمرد، که در آغاز اسماء ملحق می شد.

بنابرین تفصیل کلمه مانحن فیهارا باید باین جور خواند نه بانیجور که تصحیف کاتبا نست.

(۲) جور

در السنه شمال افغانستان وماوراء النهر، چه باختری چه سغدی بر خی اسماء اعلام پسوندی (سفکس) بشکل (جور) داشت که از صدور اسلام تا قرن سوم چنین‌نامها در کتب تاریخ بنظر می آید، مانند اماجور یا ماجور از خاندان فریغونیان جور جان، که ازاهل هرات (حدود ۲۰۰ ق.) بود، وفرزندانش ابو القاسم عبدالله بن ماجور هروی و ابو الحسن علی هر دوستاره شناسان ومولفان کتب نجوم و زیج های متعدد داند. (۱)

* * *

اسمای مختوم دیگر به کلمه (جور) مانند منك جور اسروشنی از خاندان افشین در حدود ۲۲۴ق ۹۳۹م. و بلکا جور (بلکا بقول کاشغری به معنی دانشمندو حکیم ۱ر۱۱) یکی از افسران نظامی عباسیان بغداد در حدود ۲۴۶ق.۸۶۰م. وانو جور افسر لشکری، بغداد در حدود ۲۴۹ ق ۸۶۲ م. ویا جوریکی از قواد ترکی عباسیان بغداد درسنه ۲۵۶ ق ۸۶۹ م. (۲) ورا مجور بنده احمد بن عبدالله

(*) ــ تاریخ بیهقی ۱۳۲، ۱۳۵، ۵۴۴، ۷۴۴ و غیره.

(۱) ــ ابن ندیم: الفهرست ۳۹۰، القفطی: اخبارالحکما ۱۴۹، گوستا و لو بون: تاریخ تمدن اسلام و عرب ۵۸۹.

(۲) ــ طبری ۷ ص ۳۰۱، ۳۸۸، ۴۳۴، ۵۷۹.

خجستانی که درسنه ۲۶۲ ق۸۷۵م. اورا در نشابور کشت . (۱) هـم چنین در خلافت معتمد علی الله‌اماجور نا م یکی از رجا ل معرو ف ، لشکر عباسیا ن بود که در جنگ باب دمشق سـا ل ۲۵۷ ق.۸۷۰م . نا مش مذکور است (۲) و نـــا م‌سرخاندا ن حکمرانا ن دوا تی آ ل سیمجور نیز از همین مقو له است که در خراسا ن عهد سا مانیان‌وغزنویا ن سطو تی داشتند (۳) و سرسلسله ایشا ن ابو عمرا ن سیمجور دوا تی (= دوا ت دار = سرمنشی) در بار اسماعیل بن احمد سا مانی که درسا ل ۱۹۸ق . حـکـمرا ن‌سیستا ن هم بود و بقو ل یوستی درنا م های ایرانی این کلمه بـــه‌معنی گور خر سیمین (سیم + گور) است(؟) (٤).

استاد توفیق و هبی (بغداد ی(۵) پسو ند جور را در نام‌ماهجور (در قر ن دو م هجر ی ساکن بلخ) کلمه در ی جور به معنی مثیل ومانند نوشته و گوید که در لغت چغتا ی‌شیخ سلیمان افند ی بخـــا ر ی «جوره» به معنی ر فیق‌ز میل ـزوج‌بود ه ، که دربر هان قاطع هم د و چیز شبیه و متساوی است . (٦)

* * *

کلمه جور در محاور ه عا مه‌ایران‌به معنی طور ومانند است و جوره در دری و پشتو به معنی شبیـــــه‌ومتساو ی و زو ج باشد . درزبان ازبکی «جور ه بای » نـــــا م‌اشخا صیت که بهر صور ت «مثیل

---

(۱)ـابن اثیر : الکا مل۷ر.۱۲۰.
(۲)ـطبر ی ۷ر۵۹۸.
(۳)ـبیهقی : ۱٤٤ ، ۲٦۳ ،۳٤٤،۳۵۸،۵۸۵ . تاریخ یمینی ۳۱وغیره.
(٤)ـحبیبی : افغانستا ن بعد ازاسلام ۸٤۷ و تاریخ مختصر افغانستان ۱ر۱۳۷ .
(۵)ـاز مضمو ن مفید و جا مـع که بر تحلیل نام بغداد در مجلـــه انجمن علمی عرا قی در سنه۱۳٦۹ق. نوشته اند ، درین مقا له مستفیـد شده ام ، که یاد آور ی آن فرض‌ذمت باتشکر منست .
(٦)ـهمین مضمون .

ومانند و زوج» معنی می دهد ، وما هجور بلخ هم «ماه مانند »است.
پس طور ی که استاد و هبی نتیجه‌گرفته نا مهای مرکب ماننذبایانجور = باینجو ر = بگجو ر را ترکا ن‌از مرد م دری زبا ن اقتباس کرد ه انــد . اردوا ن دوم (۱۲۵ق.م.) برادر ی داشته بنا م «بگ آسا » وکلمه آسا در دری ادا ت تشبیه‌به‌معنی جور است و بایا ن جو ر = بگجو ر مساو یست با « بایا ن‌آساوبگ آسا » که معنی آن مانـنـــد خداو ند و مثیل بگ است . وشایدنظیر آنرا در نا م بهرا م گور هــم بیابیم .

هنگا میکه نام بهرا م گور بـــن یزد گردشا ه ساسانی را بشکـــل بهرا م جور در طبر ی ۱ر۸۰۱ وسنی ملو ك الارض (ص ۳۸) و غیره می بینیم ، بفکر تعریب نام بهرا م‌گور می افتیم که کار اعرا ب باشد. ولی در بر خی آثار فا رسی هم‌بهرام جور آمده (بنگرید : تاریخ بیهقی‌ص ۶۲طبع حیدر آباد هند ۱۰۶۸ م .) بنابرین اگر به جا ی داستا ن‌معروف شکار گور و بهرا م این نـــا م‌را«بهرا م آسا» پنداریم ، قیا ســـ خواهد بود برده ها کلمات نظیر آ ن‌درین مقاله‌به‌پسوند جورمختومند(؟)

کریس تن سن بحوا لت طبر ی۱۰۳ و ثعالبی (ص ۵۶۸) مرگـــ بهرا م را د ر۴۳۹ م . در نتیجه‌تاخت و تاز بدنبا ل گور ی‌میداند که در گودالی فرو ر فت و جسد اورانیا فتند ، و همچنین جناس‌کلمات گور (قبر) و گور (حیوا ن‌وحشی) راکه در رباعی مشهور عمـــرخیام هم باصنعت جناس آمده سبب‌چنین افسا نه و لقب او پندا شته است که بهر صور ت افسا نه اســـت(ایرا ن در زمان ساسانیا ن ۳۰۵) وباز گو ید که طبع سر کش و بی‌آرا م او باعث‌لقب «گور» گرد ید

(ص ۳۰۱) بهر صورت این روایات‌را جز فسانه نتوان پنداشت وبا ضرس قاطع رد هم نتوان کرد.چون بهرام =ورهران= ورهرام پهلوی به معنی پیروزمند یکی ازایزدان آریایی و پاسبان عهد و پیمان و نگهداری مردم وستاره‌مریخ‌وجزو فرشتگان مقدس است (حواشی برهان ۳۲٤) پس‌بهرام‌جور «بهرام آسا و مانند ایزد بهرام» هم حدسی در تحلیل این‌لقب خواهد بود . که در اینجاآوردن آنرا به طور حدس شخصی نه یقین، بیجا ندانستم .

* * *

شاه بهار بیهقی (*)

نام شا بهار مخفف شاه بهـــار درتاریخ اوایل فتو ح اسلامی در افغا- نستا ن خیلی معرو فست ، مور خ در بار غز نه ابو الفضل محمد بن حسین بیهقی در تاریخ خود مکرراً از شا بهار غز نه نام می برد، که هموار ه سلطا ن در آنجا لشکر خودرا سان میدید و آن دشتی بود د ر اطرا ف نزدیك غز نه و محل عرض لشکر(۱) .

«در برهان قاطع گو ید :شابهارنا م بتخا نه بود ه است قدیم د ر نوا حی کابل و در اطرا ف آن دشتی وصحرا یی بس بزرگ و عظیم واقع است (۲) و در پاور قی این مطلب استاد محمد معین افزود ه انه که:

«شابهار در ادبیا ت پارسی بعنوان نا م دشتی در ناحیه کابل آمده :

با من به شابهار بهم بو دچاشتگاه
ماه من آنکه رشك برد زود و هفته ما ه
گفت این فرا خ پنها دشـــت گشاده چیست ؟
گفتم که عرضه گاه شه بیعد دسپاه (فرخی)

(*)- مجله یغما ، سا ل(۱۳٤٤)، شماره دوم ، تهران .

(۱)-تاریخ بیهقی ۳.۳ و ۳۱.۰ و ٦۳۷ طبع استاد نفیسی ،طهرا ن ۱۳۲۷ ش .

(۲)-برهان قاطع ۲ر۱۲۱۹ طبع دکتر محمد معین ، طهرا ن ۱۳۳۱ ش

هر چند بعید نیست که در ازمنه‌قدیم درین دشت بتخا نه یی بوده باشد ، و لی ماخذ ی برای این‌اسنادیافته نشد ، وممکن است شابها ر رابقیاس نو بهارساخته باشد!»(*)

این بود آنچه دربار ه کلمه شابهار نویسند گا ن متقدم و متا خر نوشته اند ولی این کلمه شر حی‌دارد که باید برا ی تشحید اذها ن خوانند گان گرا می ادبیا ت دور ه‌غزنو ی نشر و طبع شود :

این نا م مرکب از شاه + بهار، یعنی بهار شاه و پرستش گاه‌شاه ، که بنام شاه منسوب و مضـــــاف بود ه و یا اینکه معبد ی بود ، که مجسمه شاهی را در آن مـــــــی‌پرستید ند . (۱)

بهار یا و هار ه که درسنسکریت به معنی معبد است ، از دوره‌اوستا ووار ه بلخ باقی مانده (۲) و بـــه‌اشکا ل : و هار = بهار = هار ، در آمده و همین کلمه است که د رپایا ن اکثر اسماء بلاد اکنو ن هـم دیده میشود مانند : قند هار، ننگرهار نند هار ، پو تو هار «نزد یـــک تکسیلا» . چپر هار ، گل بهار ، بنیهار (۳) (بنیر کنونی) که د ر لهجه های آریایی شر قی هور = وور گردید ه و بالا خر ه بور = پور شده که لها وور = لا و هور ، = لاهور ، و پرشا و ور = پر شا پور = پشاور ، و دنبور ه (ادینه پور بابر = جلال آباد کنونی) ودرسند بمهبور این لاحقه (Suffix) رادارند .

(*)- حاشیه دکتور محمد معین برهمین صفحه برهان قاطع .

(۱)- در آثار مکشو فه معبدسرخ‌کوتل بغلان (حدو د ۱۶۰ م)مجسمه های کانیشکا پادشا ه بز رگ کو شا نی در داخل معبد بدست آمده‌و محققا ن بدین فکر اند که آنرابرای‌پرستش در معبد گذاشته اند .

(۲) واره = وهار ریشه ها ی‌عمیقی در کلمات و اسماء زبان های دری و پشتو ی افغانستا ن دارد ،رجو ع شود به تاریخ ادبیا ت‌پشتو جلد او ل ص ۹۴ ببعد تالیف نو یسنده این سطور .

(۳)-بنیهار : جاییست که مردم‌آن بت پرستند از افغانا ن‌وهنداون (حدود العالم).

در ادب دری نیز بهار به مفهوم بتکده موجود بود ما نند :

بهار دل افرو ز د ر بلـــــخ بود
کزوسر خ گل را دهان تلخ بود (نظا می)

نه همچو ن رخ خو بت گـــل بهار
نه چو ن تو، به نیکو یی بت بهار (فرالا و ی)

بهار بتا نست و محــــرا ب خوبی
برو ی دلارام وزلفین دلبر (منصور رازی)

هنگا م خزانست و چمن رابدراندر
نونو ز بت زرین، هرسوی بهاریست (فرخی)

خوارز می گو ید : البها ر بیت اصنا م الهند . (۱)

این نا م تاریخی در کلمات شه بار واقع حدو د غز نه ، و شیبرمعبر کنونی کو ه هندوکش از کابل به تخارستا ن باقی مانده ، و چو ن ش پشتو هموار ه در شر ق افغانستان به (خ) تبدیل می شود ، پس همین شیبر مخفف شابهار مساوی خیبرشده که نا م دره معرو فست بین ننگر هار و پشاو ر ، واین نام رااز قلعه یهود ی خیبر عربستا ن نه گرفته اند ، بلکه نام معرو ف داخلی این خاکست .

از معبد شاه بهار کابل دو ذکردر تاریخ اسلامی داریم :

نخسبت : مورخ و جغرافیا نگا رعرب احمد یعقو بی در شر ح بلاد کابلستا ن می نویسد : در سنــه ۱۷٦ ه فضل بن یحیی بر مکی از

---

(۱) مفاتیح العلوم ٤٧.

طر ف خلیفه رشید عباسی بـــــرخراسان وا لی شد. وی لشکر ی رابه قیاد ت ابراهیم بن جبریل به‌سر زمین کاباشا ه سو ق داد ، وبا آن ملو ك طخارستا ن و دهاقین آنجاوحسن شیر با میا ن راهم فرستاد، ایشا ن شهر غورو ند (غور بنـدکنونی)و در ه غور بند وسا رخود (سر خبد با میان) و شاه بهارر افتح کردند ، که درینجا بتی بود و آنرا میپر ستیدند . ابرا هیم آنرابر ندا‌خته و سوز انید .»(۱)

اما عبدالحی بن ضحاك گردیز ی‌در شر ح ولات خراسا ن گوید :

«پس هارو ن الرشید خراسا ن‌مرجعفر بن محمدبن الا شعث راداد، واورا بخراسا ن فرستاد ، واواندرذی الحجه ست‌وسعین‌ومائه (۱۷٦هـ) پسر خویش عباس را به کابـــــل فرستاد ، و شابهار را بگشا د و هرچه خواسته بود پدر شا بهارهمه‌غنیمت کرد . »

این دوسند تاریخی مربو ط به‌یك‌سا ل ویك عصر است و فقطدرنام فاتح‌آن اختلا فست ، که آنهم‌باصل مطلب‌مایعنی و جود بتکد ه شابهار در کابلستا ن صد مه یی نمیرساند،واز آن ثابت میشود ، که معا بدشاه پرستی و یا پرستش گاه هـــــا ی‌منسو ب به شاها ن و جود داشت. مخفی نماند که هیون تسنـــــگ‌زائر چینی درسنه ۹ هجر ی درسر زمین کاپیسا شما ل کابل ازچندین‌معبد شاهی که بانیا ن آن شاها ن گذشته بود ه اند ،ودر عصر سفرهیو ن تسنگ هریکی پرستش گاه بودائیا ن بود ذکر ها داردو گویدکه درین معابد اجزا ی بدن‌وجمجمه

(۱)ـ البلدان یعقوبی ۲۹۰. ببعـدطبع لید ن۱۸۹۲م .

ودوی بودا محفوظ و همواره مورد احترام پادشاهان ومردم بود، و حتی در جنوب غرب کاپیسا معبدی را دیده که آنرا ملکه فرمانروای قدیم ساخته ویك ستوپه ملمع بارتفاع صد فت داشت که در آن مقداری از بقایای آثار بود اموجود بود، و روز پانزدهم هر ماه بوقت شام از ستوپه مذکور هاله مدور شکوه و جلال (فره ایزدی مساوی سمبول باستانی شاهان باختر وپیشدادیان) تا صبح می درخشید.»(۱)

ازین تصریح هیون سنگ پدید می آید که در کابلستان شاه بهار های متعددی بوده که کابلشاهان دربنای آن دست داشته‌اند. وچون درین اوقات آیین مردم بودایی بود بنابران مقدسات بودایی را در آن حفظ میکردند. ولی نشان هاله مدور جلال (فره ایزدی) که سمبول شاهان آریایی قدیم باختر بود، بریکی ازین معابد میرساند، که درین شاه بهار ها بقایای رسوم باستانی شاهان پیشدادی بحد زیبا هم حفظ میشد.

از تمام این اسناد روشن می آید که در غزنه و کابل ودیگر نقاط مربوطه آن معابدی بنام شاه‌بهار وجود داشته، که یکی از آن در نزد یکی شهر غزنه هم بوده، ودشت شابهار بیهقی بهمین معبد

---

(۱)-سی-یو-کی (خاطرات عالم غربی) کتاب اول از هیون تسنگ، ترجمه انگلیسی بیل طبع کلکته ۱۲۷.

شاه بهار منسو ب شده باشد .

چو ن در عصر هیو ن تسنگـــك یعنی زما ن ظهور اسلام در کابلستان سلسله کابلشا ها نفر مانروا یــی داشتند ، پس شابهار ها هم منسوب بهمین شا هان دیانت دوست گردیده باشد ، که بقایا ی این نام اکنون هم در شه بار غز نه و شیبرهندو کش و در ه معرو ف خیبر دیده می شود .

درستنامه

از خوانندگان گرانقدر با کمال احترام توقع میرود تا شماری از اشتباهات و لغزشهای چاپی راپیش از مطالعه ، بدین نمط تصحیح فرمایند :

صفحه	سطر	نادرست	درست
۲	۱۶و ۱۷	متمر بخشی	ثمر بخشس
۸	۱۶	دپر	دیر
۸	۱۹	اپب	ادب
۹	۱	نه‌بی	ته یی
۹	۷	غز	غز
۱۸	٤	بنابر	بنا
۱۸	۱۱	باستفاضیه	به استفاضه
۲۶	۸	1331	1319
۲۷	۱	Research	Researches
۲۷	٦	Research	Researches
۳۱	۲۸	(Persian)	the Persian,

صفحه	سطر	نادرست	درست
۳٤	٦ـ۱۰	ترجمه کتاب شماره ٦۸ بدین نهج خوانده شود :	68—Babur in Afghanistan (in English) Published by UNESCO in the French Translation of Baburnama, France, 1980.
۳٥	۱٦	1322 HS	1322 H.S., Second Edition in Tehran, 1340 H.S., Third Edition in Kabul, 1354 H.S.
۳۷	۱	Mahmuds	Mahmud
۳۷	۳٥	Freface	Preface
٤٤	۱۱	نظر صاحب	نظر صائب
٤٥	۱٤	نقدا لتفات	نقدالثقات
٤٦	۱۳	که نزد استاد فاضل و صاحب رای	کەدر سال ۱۲٦۷ هـ.ق ، در شهر
٤۹	۱۱	عبدالزوف کاکر	عبدالروف کاکر
٤۹	۲٥	شہدمت	شہامت
٥۰	٥	واقی	واقعی
٦٥	۱٤	شگرد	شگردها
٦۷	۲	خویش	خویش باید
۷٦	۱۱	ډدیره	ډیره
۷۹	۹	پرویزتل	پرویز ناتل
۸۳	۱	ریاض المحبث	ریاض المحبت
۸۷	٤	اجتماء ت	اجتما عات

صفحه	سطر	نادرست	درست
۱۰۰	۳	با	باد
۱۰۱	۱۱	نخبای	نجبای
۱۰۲	۲۰	که	که‌این
۱۲۹	۲	یقین	تعیین
۱۳۸	۲۳	نفلی	عقلی
۱٤۰	۱۱	معایبر	معاییر
۱٤٤	۹	مطبعه	منطبع
۱٤٤	۲٤	۸½ ۵¼	۸½ × ۵¼
۱۵۰	۱۳	پست	بست
۱۵۲	۱۹و ۲۰	بگرفت ولی یعقوب او راشکست داد	بگرفت بگرفت
۱۵۲	۲۲	دود ما	دودمان
۱۵۳	۸	از نتبیل	زنتبیل
۱۵۵	۱۱	زنبیل	زنتبیل
۱۵٦	٦	Rati	Ratu
۱۵۷	۵	Ratu	Rati
۱۵۷	۲۲	Rita	Rta
۱۵۹	۵	نشریه	نشربه
۱٦۲	۱۱	تعلییق	تعلیق
۱٦۵	۱	بدست	بدست‌آورد
۱۷۱	۲٤	به شمار می	به‌شمارمی‌آید

صفحه	سطر	نادرست	درست
۱۷۳	۸ـ۶	و مبالغ تخصیص نسخ خطی وکشف آن صورت ، از کار همه‌این مراکز ، حفظ و نشر داده شود تا به همکاری و اطلاع گیرد	و مبالغی تخصصیی داده شود تا به همکاری و اطلاع از کار همه این مراکز ، حفظ و نشر نسخ خطی و کشف آن صورت گیرد .
۱۷۳	۲۱و ۲۲	چون برخی نسخ خطی تاکنون و کنار مواجه به خطر و اتلاف انـد غیر مکشوف بوده ودر هرگوشه	چون برخی نسخ تاکنون غیر مکشوف بوده ودر هر گوشه وکنار مواجه به خطرو اتلاف اند
۱۷۵	۱۱	Rleu	Rieu
۱۷۸	۱۵	عند سلطنت	عهدسلطنت
۱۸۲	۱۲	نشاپور	نشابور
۱۸۲	۳	بنگرند	بنگرید
۱۸۸	۱۰	این ثیر	ابن‌اثیر
۱۸۹	۱	این اثیر	ابن اثیر
۱۹۱	٤	خلیقه	خلیفه

صفحه	سطر	نادرست	درست
۱۹۴	۳	سنایی	سنایی (*)
۱۹۹	۱	داند	دادند
۲۰۰	۱۳	سر زمیتی	سر زمینی
۲۰۵	۵	الیمهات	المهیات
۲۰۷	۱۳	غذوبت	عذوبت
۲۰۹	۷	غذوبت	عذوبت
۲۱۱	۱۳	نشیب	تشبیب
۲۱۲	۷	منوچهره	منوچهری
۲۱۴	۹	بحیب	بجیب
۲۱۵	۱	هزمره	هر مژه
۲۱۷	۲۵	دسول	رسول
۲۲۲	۱۱	مخوط	مخطوطه
۲۲۳	۲۳	(*) محمد شفیع	(۲)ـ محمدشفیع
۲۲۶	٦	صوفین	صو فیان
۲۳۳	۳	فر نام فرنام	فرنام
۲۲۳	۲۲	۲۲۲	۱۲۲
۲۳۴	۱۳	پاك	باك
۲۳۵	۱٦	بغبت	بغیت
۲۴۱	۲	۳۳۰ ش	۱۳۳۰
۲۴۴	۱۴	هواهان	هوا های
۲۴۵	۱	جدیث	حدیث
۲۴۵	٦	عزل وجل	عزو جل
۲۴۸	٦	ایسان	ایشان
۲۵۱	۴	بخار	بخارا
۲۵۵	۲	لقبی	فقهی

صفحه	سطر	نادرست	درست
۲٦۸	۱۹	منحمان	منجمان
۲۷۰	۱۵	سبعمعائه	سبعمائه
۲۷۲	۷	فی‌لمجله	فی الجمله
۲۷۳	۱۹	مستاهل	مستاصل
۳۷۷	۱	بوجی	بوحی
۲۸۰	۱٦	(۲) که	که تمیمی ا زرجال حدیث بـود که

اظهار امتنان

مولف ((آفریده های مهجـــورعلامه حبیبی)) در روند چاپ ایــن کتاب از همکاری های صمیما نـــه‌دوستان گرامی محترم نصیر سهام، محترم نصیر هنر پښتون ، محتر م‌محمد عارف (سر معلم) محتـــرم عبدالبصیر ، محترم عبدالر حیـــم‌بختانی ، مسوولان شعبه لینوتایپ هر یك محترم محمد همایون،محترم‌عبدالبصیر ، ورزیده ترین آپریتر کشور ـ محترم‌محمدمحسن وصفحه‌بستان ماهر ه ریك ، عزیز احمـد عزیز، شیر محمد و نقـــیب الله‌اظهار سپاس و امتنان نـمـوده ، پیروزی های هر چه بیشتر آنان رادر امر خدمت به غنا مـــــندی‌و شکوفایی فر هنگ گرانمایه کشورخواهان است .

آثاری که ازین مولف درین تازگی‌ها به نشر رسیده است :

۱ـ اصول و قواعد فرهنگ نویسی

۲ـ دیباچه یی بر
جرایم علیه امنیت داخلی و خارجی دولت

۳ـ مقدمه ، ترجمه ، تطبیق و نتیجه «اصول اساسی حقوق بین الملل معاصر»



Obsolete Works of Alama (Great Scholar) Habibi

Compilation and Introduction by

M. HAROON KHPAL

Published by
The Afghanistan Academy of Sciences
Kabul
1988